

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

روز حسین علیه السلام

بررسی و تحلیل مهم‌ترین رویدادهای روز عاشورا و پس از آن

من دست ذلت و خواری به شما نمی‌دهم

جلد دوم

دکتر علاء سالم

روز حسین (علیه السلام)

جلد دوم

بررسی و تحلیل مهم‌ترین رویدادهای روز عاشورا و پس از آن

به قلم

علاء سالم

مترجم:

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

روز حسین، جلد دوم	نام کتاب
يوم الحسين، الجزء الثاني	نام کتاب اصلی
علاء سالم	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۴	تاریخ انتشار
۱۴۴۶ق / ژانویه ۲۰۲۵م	تاریخ انتشار کتاب اصلی
۲۲۲	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام) به تارنماهای زیر مراجعه کنید:

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۱۳	(۱) روایت شهادت حسین (علیه السلام).....
۱۵	شهادت حسین (علیه السلام) و یارانش در روز عاشورا.....
۱۵	کشتار عاشورا.....
۱۶	چرا «کشتار»؟.....
۱۷	عاشورا، درگیری دو سپاه یا نبرد انفرادی؟.....
۲۱	آمادگی برای جنگ.....
۲۴	امام حسین (علیه السلام) و یارانش با لشکر اموی صحبت کردند.....
۳۵	پیوستن حر ریاحی.....
۴۱	تصویری واقعی تر از روز عاشورا.....
۴۲	مبارزات انفرادی.....
۴۵	آغاز جنگ و درگیری مقدس.....
۴۷	درگیری و شدت نبرد.....
۵۰	نبرد چقدر طول کشید؟.....
۵۲	دلاوری یاران حسین (علیه السلام).....
۵۳	نمونه‌هایی از شجاعت انصار حسین (علیه السلام).....
۵۷	عشق و فداکاری.....
۵۹	تلفات سپاه اموی.....
۶۳	نماز اول وقت، آخرین توشه راهیان.....
۶۵	مقاتل انصار حسین (علیه السلام) (اهل بیت و یارانش) و سوگواری او برای آنان.....
۶۵	مقاتل انصار و سوگواری برای آنان.....
۷۲	امام حسین (علیه السلام) و فرزندش «اکبر».....

زیارت علی بن حسین «اکبر»	۸۰
ویژگی‌های عباس (ع) و شهادتش	۸۱
مقتل حسین (ع)	۸۹
لحظه وداع	۸۹
آنچه حسین (ع) با نگاه خود در بالاترین درجات بهشت مشاهده کرد	۹۱
حسین (ع) دو کودک خردسالش را به قافله بخشش پیوند می‌زند	۹۷
زین العابدین برای یاری حسین (ع) برمی‌خیزد	۱۰۰
حسین (ع) «وصیت آشکار» را هنگام نزدیک شدن وفات تسلیم می‌کند	۱۰۱
حسین (ع) آماده کشته شدن و غارت می‌شود	۱۰۴
حسین، ذبیح‌الله	۱۰۷
رویدادهای پس از شهادت حسین (ع)	۱۱۲
چرخیدن زین بدون حسین!	۱۱۲
غارت حسین (ع)	۱۱۳
لگدمال کردن پیکر حسین (ع) با سُم اسب‌ها	۱۱۵
هتک حرمت خیمه‌گاه حسین (ع) و تلاش برای قتل امام زین العابدین (ع)	۱۱۶
آتش زدن خیمه‌ها	۱۲۴
خروج زینب (ع) برای حسین (ع)	۱۲۶
نشانه‌هایی که با قتل حسین (ع) همراه بود	۱۳۰
بردن سرها به کوفه	۱۳۶
چه کسی امام حسین (ع) را به قتل رساند؟	۱۳۸
(۲) کاروان آل رسول خدا (ص) در کوفه	۱۴۷
مسیر کاروان به کوفه	۱۴۸
عبور کاروان از زمین آوردگاه	۱۴۹
زینب (ع) برادرزاده‌اش سجاد (ع) را با حدیث ام‌ایمن تسلی می‌دهد	۱۵۰

- ورود کاروان به کوفه ۱۵۶
- سر امام حسین (علیه السلام) در کوفه ۱۶۶
- سر شریف پیش از کاروان به کوفه وارد می شود ۱۶۶
- سر شریف چه گفت؟ ۱۶۸
- اهل بیت امام حسین (علیه السلام) برای کوفیان خطبه خواندند ۱۷۴
- خطبه زینب (علیها السلام) خطاب به اهل کوفه ۱۷۶
- خطبه ام کلثوم خطاب به اهل کوفه ۱۷۸
- خطبه علی بن حسین (علیه السلام) خطاب به مردم کوفه ۱۷۹
- خانواده حسین (علیه السلام) در مجلس ابن زیاد ۱۸۲
- زینب (علیها السلام) ابن زیاد را خوار کرد و نقشه ابلیس را نقش بر آب نمود ۱۸۳
- ابن زیاد و دندان های حسین (علیه السلام) ۱۸۴
- زینب (علیها السلام) پاسخی قاطع به ابن زیاد داد ۱۸۷
- مواجهه علی بن حسین (علیه السلام) با ابن زیاد ۱۹۲
- سیلی دیگری که ابن زیاد از ام کلثوم (علیها السلام) دریافت کرد ۱۹۴
- دفن اجساد شهدای کربلا ۱۹۶
- زمین دفن ۱۹۷
- بدن های مطهر کی دفن شدند؟ ۱۹۷
- چرا دفن نیاز به حضور امام معصوم داشت؟ ۱۹۸
- بررسی عقیده بدعت آمیز «درندگان»! ۲۰۴
- وقایع مهم پیش از حرکت کاروان به سوی شام ۲۰۸
- آغاز باران با یک قطره است! ۲۰۸
- آیا مختار ثقفی با ابن زیاد مواجه شد؟ ۲۱۱
- شهادت دو فرزند مسلم بن عقیل ۲۱۳
- مسیر کاروان زینبی از کوفه به شام ۲۱۴

۲۱۴	مدت اقامت اهل بیت در کوفه
۲۱۷	چگونگی بردن اهل بیت رسول خدا به شام
۲۲۶	از رویدادهای مسیر قافله به شام
۲۳۰	زیارتگاههایی در منزلگاههای راه کوفه تا شام
۲۳۲	کاروان در حرکت به سوی شام، کدام مسیر انتخاب کرد؟
۲۳۷	(۳) کاروان آل رسول در شام
۲۳۷	ورود کاروان به دمشق
۲۴۲	ورود حاملان سر حسین (علیه السلام) نزد یزید
۲۴۷	سر حسین (علیه السلام) در حضور یزید
۲۵۹	ورود خانواده حسین (علیه السلام) به مجلس یزید
۲۶۴	گفت و گوی علی بن حسین (علیه السلام) و یزید و تلاش برای قتل امام
۲۶۹	زینب (علیها السلام) یزید را مسئول آنچه بر آل رسول (صلی الله علیه و آله) گذشت دانست
۲۷۰	رفتار با اسیران!
۲۷۳	خطبه‌های آل حسین در مجلس یزید
۲۷۴	خطبه عقيله زینب (علیها السلام)
۲۸۲	خطبه امام علی بن حسین (علیه السلام)
۲۸۹	محل اقامت در شام و مدت آن
۲۸۹	محل اقامت در شام
۲۹۰	اقدام امویان برای کاهش شدت جنایت
۲۹۳	مدت اقامت در شام
۲۹۷	(۴) کاروان آل رسول از شام به مدینه
۲۹۷	خروج آل رسول از شام به سوی کربلا
۳۰۳	دیدار آل رسول (صلی الله علیه و آله) با جابر بن عبدالله انصاری
۳۰۳	زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) توسط جابر و دیدار او با آل رسول (صلی الله علیه و آله)

.....	آیا سرها به بدن‌ها بازگردانده شدند؟	۳۰۷
.....	زیارت اربعین	۳۱۰
.....	فضیلت زیارت امام حسین (علیه السلام) و تبرک به ضریح ایشان	۳۱۳
.....	ابن حبان ضربه‌ای به عقیده وهابیت وارد می‌کند!	۳۲۸
.....	(۵) کاروان آل رسول در مدینه	۳۳۱
.....	ام سلمه اولین کسی بود که از شهادت امام حسین (علیه السلام) آگاه شد	۳۳۱
.....	عزاداری ام سلمه و برخی زنان آل ابوطالب	۳۳۶
.....	علی بن حسین (علیه السلام)، بشیر بن حذلم را برای رساندن خبر شهادت اعزام کرد	۳۳۹
.....	رسیدن کاروان آل رسول (علیه السلام) به مدینه	۳۴۲
.....	خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل گردانند	۳۴۴
.....	حزنی همیشگی تا زمان مرگ!	۳۴۶
.....	زینب (علیه السلام)؛ غریبی در تبعید تا هنگام وفات!	۳۵۰
.....	پیوست ۱: روایات فضیلت زیارت حسین (علیه السلام)	۳۵۵
.....	پیوست ۲: متن کامل زیارت ناحیه مقدسه	۳۶۷
.....	منابع	۳۹۱

(۱)

روایت شهادت امام حسین علیه السلام

۱۰ محرم الحرام سال ۶۱ هجری

دردناک‌ترین و جان‌سوزترین فصل‌های قیام امام حسین علیه السلام، رخدادهای روز عاشورا و وقایع فاجعه‌باری است که در آن روز به وقوع پیوست؛ فاجعه‌ای عظیم که با شهادت ریحانه رسول خدا و سرور جوانان اهل بهشت حسین بن علی (صلوات خدا بر او)، و شهادت اهل بیت و یاران بزرگوارش رقم خورد. و پس از آن نیز، روزهایی فرارسید که در آن، دختران رسول خدا، زنان داغ‌دیده و کودکان یتیمی که به‌همراه آنان بودند، به اسارت برده شدند.

صدوق روایت کرده است: از ریان بن شیب نقل شده است که گفت: در اولین روز محرم، به حضور امام رضا علیه السلام وارد شدم. امام به من فرمود: «ای پسر شیب، ... محرم ماهی است که مردم جاهلیت، در گذشته به‌سبب حرمتش، ظلم و جنگ را حرام می‌دانستند؛ اما این امت نه حرمت این ماه را شناختند و نه حرمت پیامبرشان صلی الله علیه و آله را. در این ماه، فرزندان او را کشتند، زنانش را به اسارت بردند، و اموالش را غارت کردند؛ خدا هرگز آنان را نیامرزد.

ای پسر شیب، اگر می‌خواهی برای چیزی گریه کنی، برای حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام گریه کن؛ زیرا او را همچون گوسفند ذبح کردند. هجده نفر از اهل بیتش با او به شهادت رسیدند که در روی زمین نظیری برای آنها وجود نداشت. به‌راستی آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌ها برای شهادتش گریستند. چهار هزار

فرشته برای یاری او به زمین آمدند، اما او را شهید یافتند؛ پس از آن زمان، با حالتی ژولیده و غبارآلود کنار قبر او هستند تا هنگامی که قائم قیام کند؛ پس در آن هنگام از یاران او خواهند بود و شعارشان این است: «یا لثارات الحسین» (ای خون خواهان حسین).

ای پسر شیب، پدرم از پدرش و او از جدش (علیه السلام) برایم نقل کرده است که وقتی جدم حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، آسمان، خون و خاک سرخ بارید.

ای پسر شیب، اگر برای حسین (علیه السلام) گریه کنی تا آنجا که اشک هایت بر گونه هایت جاری شود، خداوند همه گناهانت را - چه بزرگ، چه کوچک، چه بسیار، چه اندک - می آمرزد.

ای پسر شیب، اگر می خواهی خداوند را ملاقات کنی درحالی که هیچ گناهی بر تو نباشد، حسین (علیه السلام) را زیارت کن.

ای پسر شیب، اگر دوست داری در غرفه های ساخته شده در بهشت همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش (علیهم السلام) ساکن شوی، قاتلان حسین (علیه السلام) را لعنت کن.

ای پسر شیب، اگر دوست داری از ثوابی همچون ثواب کسانی که همراه حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند برخوردار شوی، هرگاه او را یاد کردی بگو: "ای کاش با آنان بودم و به رستگاری بزرگی دست می یافتم."

ای پسر شیب، اگر می خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، با حزن ما محزون شو و در شادی ما شادمان شو و ولایت ما را بر خود واجب بدان؛ زیرا اگر کسی حتی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند او را در روز قیامت با همان سنگ

محشور خواهد کرد.»^۱

شهادت حسین (علیه السلام) و یارانش در روز عاشورا

در ضمن حوادث روز نهم محرم، گفتیم که سپاه اموی به فرماندهی عمر بن سعد (لعنت خدا بر او)، عصر آن روز به سوی خیمه‌های حسین (علیه السلام) حرکت کرد. و حسین (علیه السلام) از آنان خواست تا صبح دهم محرم به او مهلت دهند. همچنین گفتیم محمد بن اشعث کندی (یکی از مشاوران ابن سعد) پیش‌بینی کرده بود که حسین (علیه السلام) هرگز راه تسلیم و بیعت را انتخاب نخواهد کرد. او به ابن سعد گفت: «به جان خودم قسم، فردا صبح درگیر نبرد خواهید شد.»^۲ و این نکته‌ای بود که ابن سعد آن را به خوبی می‌دانست؛ چگونه چنین نباشد درحالی که خود او به شمر (لعنت خدا بر او) گفت: «به خدا سوگند، حسین هرگز تسلیم نخواهد شد، زیرا روح پدرش در وجود اوست.»^۳

کشتار عاشورا

واژه‌هایی که معمولاً برای توصیف میدان‌های نبرد هنگام درگیری ارتش‌های متخاصم به کار می‌روند - مثل «معرکه» یا «واقعه» - به نظر بنده، برای شرح آنچه در روز عاشورا رخ داد، چندان دقیق نیستند؛ زیرا «معرکه» یا «واقعه» معنای رقابت و تناسب مادی، از نظر تجهیزات و تعداد نیروها میان دو طرف را در بطن خود دارد. شاید صحیح‌تر و دقیق‌تر این باشد که آنچه در روز عاشورا اتفاق افتاد، با واژه‌هایی مثل «کشتار» یا «حمام خون» توصیف شود.^۴

۱. اُمّالی، صدوق، ۱۹۲ و ۱۹۳.

۲. مقتل الحسین، ابومخنف، ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ۳۱۶/۴؛ انساب‌الاشراف، بلاذری، ۱۸۵/۳.

۳. تاریخ طبری، ۳۱۵/۴؛ انساب‌الاشراف، بلاذری، ۱۸۵/۳؛ الإرشاد، مفید، ۸۹/۲.

۴. حمام خون: به معنای کشتاری است که یک حاکم ستمگر برای خلاص شدن از برخی مخالفان و تثبیت حکومتش

چرا «کشتار»؟

دانستیم تعداد یاران حسین (علیه السلام) بین هفتاد تا صد نفر بوده، درحالی که تعداد سپاه اموی بین سی هزار تا هفتاد هزار جنگجو ذکر شده است^۱ و اگر بخواهیم نسبت درصدی میان دو طرف را محاسبه کنیم، نسبت ۷۰ به ۳۰'۰۰۰ برابر خواهد شد با:

$$۷۰/۳۰۰۰۰ \times ۱۰۰ = ۰/۲۳۳۳\%$$

مرتکب می شود و به دلیل حجم زیاد خون هایی که در این کشتارها ریخته می شود، «حمام خون» نامیده شده است. ۱. از امام علی بن حسین (علیه السلام) روایت شده است: «هیچ روزی مانند روز حسین (علیه السلام) نیست؛ روزی که سی هزار نفر به سوی او هجوم آوردند، درحالی که ادعا می کردند از این امت هستند و همه برای تقرب به خداوند متعال خون او را ریختند. او آنان را به خداوند یادآوری می کرد، اما آنها پند نمی گرفتند، تا این که او را از روی سرکشی و ظلم و تجاوز به شهادت رساندند.» (أمالی، شیخ صدوق، ۵۴۷).

بی شک، در میان این افراد، کوفیانی نیز حضور داشتند؛ اما - همان طور که پیش تر اشاره شد - آنان در مقایسه با دیگران در اقلیت بودند. بیشتر این افراد از اهالی شام بودند؛ کسانی که واقعاً با سب پدرش، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و تحقیر او، و نیز تلاش برای نابودی فرزندان و یاد او، به خدا تقرب می جستند. بنابراین، این توصیف امام (علیه السلام) که فرموده است: «همه برای تقرب به خدا خون او را ریختند»، به طور کامل بر آنان منطبق است، و بر اغلب کوفیان منطبق نمی شود؛ زیرا افرادی که از کوفه حضور داشتند، عمدتاً از سر اجبار و به دلیل ترس از مجازات شرکت کرده بودند. بسیاری از آنان در صف مقدم لشکر حاضر نشدند، بلکه به عقب لشکر بازگشتند؛ و حتی اگر برخی یا بسیاری از آنان ناچار به نزدیک شدن به حسین (علیه السلام) شده باشند، بی تردید از کسانی نبودند که با ریختن خون و قتل او به خدا تقرب بجویند؛ بلکه برخی از آنان برای پیروزی او دعا می کردند.

طبری روایت کرده است: سعد بن عبیده گفت: «شیوخ کوفه بالای تپه ای ایستاده بودند و می گریستند و می گفتند: "خدایا، نصرت را بر حسین نازل کن." به آنان گفتیم: "ای دشمنان خدا، چرا پایین نمی آید و او را یاری نمی کنید؟" ...» (تاریخ طبری، ۲۹۵/۴).

در مجموع، توصیف این سی هزار نفری که در متن روایت آمده، بیشتر کوفیان را - که آنان نیز هزاران نفر بودند - شامل نمی شود. این نکته نشان می دهد چه بسا شمار کل افراد حاضر در سپاه از سی هزار نفر بیشتر بوده است. افزون بر این، برخی منابع تاریخی تصریح کرده اند که تعداد افراد سپاه بسیار بیشتر از سی هزار نفر بوده، و برخی حتی شمار آنان را هفتاد هزار نفر نیز ذکر کرده اند؛ همان طور که در پایان مباحث جلد نخست اشاره شد.

یعنی: یک نفر در برابر ۴۲۹ نفر.

و اگر تعداد یاران حسین (علیه السلام) را صد نفر و تعداد سپاه اموی را سی هزار نفر در نظر بگیریم، نسبت در صدی برابر خواهد بود با:

$$۱۰۰/۳۰۰۰۰ \times ۱۰۰ = ۰/۳۳۳۳\%$$

یعنی: یک نفر در برابر ۳۰۰ نفر.

به عبارت دیگر، هر یک نفر از سپاه حسین (علیه السلام) در برابر ۳۰۰ تا ۴۲۹ جنگجوی اموی قرار می گیرد!

حال، اگر ما سپاه اموی را هفتاد هزار نفر در نظر بگیریم، در صورتی که تعداد یاران حسین (علیه السلام) را هفتاد نفر فرض کنیم، نسبت به صورت «۰/۱» درصد خواهد شد؛ یعنی یک نفر در برابر هزار نفر. و اگر تعداد یاران حسین (علیه السلام) را صد نفر فرض بگیریم، این نسبت «۰/۱۴۲۹» درصد خواهد شد؛ یعنی یک نفر در برابر ۷۰۰ نفر!

در هر حال - با در نظر گرفتن کمترین تخمین - وضعیت در روز عاشورا چنین بود: یک نفر در برابر سیصد نفر در کمترین حالت و یک نفر در برابر هزار نفر در بدترین حالت. این یعنی، به معنای واقعی کلمه، «حمام خون» و قتل عام و کشتاری تمام عیار در کربلا رخ داده است.

طبیعتاً چنین مواجهه ای باید در مدت زمانی کوتاه به پایان می رسید؛ زیرا ما درباره درگیری و تقابل مستقیم شمشیرها صحبت نمی کنیم، و درباره سلاح های مدرن امروزی مثل تیربار و موشک - که به طور معمول از فاصله دور پرتاب می شود و زمان بیشتری نسبت به نبرد تن به تن می برد - نیز صحبت نمی کنیم.

با این حال، اگر می بینیم که این کشتار زمان بیشتری به طول انجامیده، دلایل مختلفی دارد که در ادامه، به آنها خواهیم پرداخت.

عاشورا، درگیری دو سپاه یا نبرد انفرادی؟

پیش از آن که به بررسی برخی از رویدادهای روز عاشورا که به ما رسیده است، بپردازیم، باید به مسئله‌ای اشاره کنیم که می‌تواند تصورات بسیاری از مردم را تغییر دهد و زمینه را برای درک و ارزیابی مجدد وقایع و متون مربوط به روز عاشورا، به صورت متفاوتی فراهم آورد؛ این که: آیا جنگ روز عاشورا، نبردی فردی بود یا درگیری و برخوردی میان دو سپاه؟

بی تردید، هرکس منابع تاریخی و کتاب‌های مقتل را که به حادثه کربلا و شهادت امام حسین (علیه السلام) پرداخته‌اند مطالعه کند - که البته تعدادشان بسیار است^۱ - درمی‌یابد که این منابع، نبرد کربلا را به صورت درگیری و نبردهای انفرادی به تصویر کشیده‌اند. در این منابع آمده است که یاران حسین (علیه السلام) در آغاز نبرد یکی پس از دیگری به میدان رفتند و مبارزه کردند. و پس از شهادت آنها، اهل بیت حسین (علیه السلام) به میدان رفتند؛ پیش قدم آنها علی بن حسین «اکبر» بود، و سپس دیگر افراد آل ابوطالب به ترتیب به میدان رفتند. در نهایت، عباس بن علی (علیه السلام) به میدان رفت که برخی از متون او را آخرین فرد باقی‌مانده در کنار حسین (علیه السلام) توصیف کرده‌اند. همچنین این منابع، جنگ آنان را به صورت نبردهای فردی یکی پس از دیگری بیان کرده‌اند. این تصویر رایج و شناخته شده در ذهن مردم است؛ اما صحیح این است که نبرد روز عاشورا نبردی فردی نبود، بلکه درگیری و برخوردی میان دو سپاه بود. بله، پیش از آغاز درگیری، برخی مبارزات انفرادی - همانند دیگر جنگ‌های آن زمان - رخ داد، اما این که نبرد از ابتدا تا انتهایش به صورت نبردهای فردی بوده باشد، کاملاً نادرست و غیرواقعی است.

سید احمد الحسن، در توضیح روش‌های جنگ در آن زمان، می‌فرماید:

۱. از جمله، برای مثال: مقتل الحسین نوشته ابومخنف، تاریخ طبری، انساب الأشراف نوشته بلاذری، الإرشاد نوشته شیخ مفید، الكامل فی التاریخ نوشته ابن اثیر، مقتل الحسین نوشته خوارزمی، مقاتل الطالبیین نوشته ابوالفرج اصفهانی، اللهوف فی قتلی الطفوف نوشته ابن طاووس، بحار الأنوار نوشته علامه مجلسی، العوالم نوشته شیخ عبدالله بحرانی، و دیگران.

«سپاه‌ها در نبردهای آن زمان، دو شیوه برای جنگیدن داشتند:

یا فرماندهان دو سپاه، پیش از درگیری اصلی دو ارتش، با یکدیگر به مبارزه تن‌به‌تن می‌پرداختند؛ و دلیل این کار آن بود که امید داشتند اگر فرمانده یا فرماندهان سپاه مقابل کشته شوند، روحیه آن ارتش درهم بشکند و نبرد با کمترین تلفات به پایان برسد. اما این شیوه در کربلا رخ نداد؛ زیرا فرماندهان سپاه یزید ترسو بودند و از چنان سطحی از شجاعت و بزرگ‌منشی برخوردار نبودند. آنها به خوبی می‌دانستند که سپاهشان از نظر تعداد، برتری قاطع دارد و قطعاً می‌تواند جنگ را به سود خود تمام کنند؛ پس چرا باید خود را به خطر بیندازند؟

اما شیوه دوم: این بود که دو سپاه به‌طور مستقیم به یکدیگر حمله کنند و نبرد آغاز شود؛ و آنچه در کربلا رخ داد، همین شیوه بود ...

روایات مقتل‌ها، صحنه نبرد را به‌گونه‌ای به تصویر می‌کشند که گویا صرفاً نبردهای تن‌به‌تن و مبارزات فردی بوده است، درحالی‌که این درست نیست.^۱

طبیعتاً این به آن معناست که مسئله تقدم و تأخری که برخی از متون مقاتل به تصویر کشیده‌اند - به‌گونه‌ای که فلانی زودتر به میدان رفت و فلانی دیرتر وارد میدان شد و در پی آن، تقدم یا تأخر در شهادت را به تصویر کشیده‌اند - چندان دقیق نیست؛ با در نظر داشتن این نکته که برخی از متون تاریخی - هرچند در آغاز نبرد، یا آنچه برخی از آن به‌عنوان حمله نخست یاد کرده‌اند - به این نکته اشاره کرده‌اند:

ابن‌اعثم گفته است: «پس آنان به یکدیگر حمله کردند و ساعتی از روز را در قالب یک یورش با یکدیگر جنگیدند تا این‌که از یاران حسین پنجاه و اندی نفر به

۱. از گفت‌وگوی خصوصی با سید احمد الحسن.

شهادت رسید؛ رحمت خدا بر آنان باد.»^۱

تردیدی نیست که عوامل متعددی باعث شده‌اند نبرد عاشورا به شکل مبارزات فردی به تصویر کشیده شود:

ازجمله: مورخان به روایت‌هایی تکیه کرده‌اند که از سوی برخی شاهدان عینی نقل شده است؛ شاهدانی که یا با لشکر ابن سعد همراه بودند یا در موقعیتی بی طرف قرار داشتند؛ و روشن است که هریک از شاهدان عینی تنها آنچه را خودش دیده یا شنیده روایت کرده است. راه دیگر برای شناخت وقایع کربلا، روایت‌هایی است که از آل محمد (علیهم السلام) نقل شده است، اما آنها (علیهم السلام) - به دلایل مختلف - تنها بخش‌های اندکی از این وقایع را به صورت پراکنده بیان کرده‌اند و غالباً ترتیب زمانی وقایع را در بر نمی‌گیرند.

به‌طور کلی، تمام این روایت‌ها (چه آنچه شاهدان عینی نقل کرده‌اند و چه آنچه از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده است) بعدها گردآوری شد و از آنها مقتل‌هایی در قالب روایت‌های پیوسته تدریجی پشت سر یکدیگر تنظیم شد؛ به‌طوری که برای شنونده چنین می‌نماید که گویی یک گزارش تفصیلی واقعی است.

یکی دیگر از دلایلی که سبب شد واقعه عاشورا به شکل مبارزات فردی به تصویر کشیده شود، اندک بودن یاران حسین (علیه السلام) از یک سو، و از سوی دیگر - [آنچه] بعدها رخ داد - درک امت از عظمت جایگاه حسین (علیه السلام) و یارانش، پس از خیانتی عمومی که در حق آنان مرتکب شده بودند. و به این ترتیب، خواسته شد نام و موضع‌گیری شرافتمندانه هر فردی که در یاری امام حسین (علیه السلام) شرکت داشته - به‌ویژه فرزندان ابوطالب - به صورت واضح و روشن برجسته شود.

به‌علاوه، واقعه کربلا، تقریباً همه ویژگی‌های ماندگاری، تأثیرگذاری و جلب حمایت

انسانی را از گذشته تا به امروز در خود جمع کرده است و همچنان باقی خواهد ماند؛ نظیر «حقانیت اصل و هدف + عظمت شخصیت رهبر + یاران و همراهان او + صداقت و اخلاص در پایبندی به اصول + بُعد انسانی و مصیبت بار بودن». و بی تردید واقعه کربلا این ویژگی ها را به صورتی آشکار و برجسته در خود داشت و باعث شد تأثیرگذاری آن - چه در گذشته و چه در زمان حال - از مرزهای دینی و نژادی فراتر برود.

بنده عرض می کنم: رویدادهای واقعه ای با این حجم از فداکاری و تأثیرگذاری - بی تردید - در معرض تحریف و جعل قرار خواهد گرفت؛ درست مثل هر رویداد بزرگ انسانی دیگر. این تحریف ممکن است از سوی دشمن معاندی صورت گرفته باشد که تلاش می کند چهره قاتلان حسین (علیه السلام) را تطهیر کند، یا صحنه هایی از اهانت به او و یارانش را جعل کند؛ یا حتی از سوی دوستان و پیروانی باشد که درصدد بوده اند هدفی معین را محقق سازند، مثل برانگیختن عواطف و احساسات.

شایان توجه است که بخشی از این دلایل به عظمت فداکاری امام حسین (علیه السلام) و یاران وفادارش و نیز پایداری شگفت انگیز آنان در دفاع از حق بازمی گردد؛ فداکاری ای که حتی فرماندهان سپاه اموی را نیز بهت زده کرد. و شاید همین موضوع، اشتیاق برخی از راویان و تاریخ نگاران را برای پرداختن به برخی رویدادها و بیان اعداد و ارقام و آمار به شکل غیرواقعی و بدون دقت کافی برانگیخته باشد.

به هر حال، واقعیت و طبیعت حوادث حکم می کند که واقعه کربلا، درگیری و برخوردی میان دو سپاه بوده باشد، نه مبارزه هایی انفرادی؛ و این، حقیقتی است که هنگام پرداختن به برخی از وقایع آن روز اندوه بار، همواره باید به یاد داشته باشیم.

آمادگی برای جنگ

با طلوع فجر عاشورای سال ۶۱ هجری، امام حسین (علیه السلام) یارانش (اصحاب و اهل بیتش)

را با وجود کمی تعدادشان^۱ سازمان دهی کرد. زهیر بن قین را به همراه گروهی از یارانش در جناح راست، و حبیب بن مظاهر و جمعی دیگر از یارانش را در جناح چپ گماشت و خودش به همراه برخی از یاران در قلب سپاه ایستاد و پرچم خود را به برادرش عباس بن علی (علیه السلام) سپرد. آنها خیمه‌ها را پشت سر خود قرار دادند، یعنی نبردهایشان در برابر خیمه‌ها انجام می‌گرفت. امام (علیه السلام) دستور داد در خندقی که پشت خیمه‌ها حفر شده بود^۲ هیزم قرار دهند و آن را به آتش بکشند تا از حمله سپاه اموی و عبور اسب‌هایشان از پشت خیمه‌ها جلوگیری شود؛ و این نشان می‌دهد سپاه دشمن، امام حسین (علیه السلام) را از هر سو محاصره کرده بود.

اما به همراه ابن سعد، هزاران نفر از اهل شام و کوفه و دیگر مناطق همچون سیلی خروشان حرکت می‌کردند،^۳ درحالی که به تمامی ابزار و ادوات جنگی شناخته شده در آن زمان

۱. برخی مورخان ذکر کرده‌اند که آنها سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۲۰/۴؛ الأخبار الطوال، دینوری، ۲۵۶؛ انساب الأشراف، بلاذری، ۱۸۷/۳؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۹۵/۲.

۲. خندقی در پشت خیمه‌های حسین (علیه السلام) حفر شد تا از عبور مردان و اسب‌ها جلوگیری کند و جنگ فقط از یک طرف انجام شود. مسئله حفر این خندق در ضمن حوادث شب دهم محرم، در اواخر جلد اول مطرح شد.

۳. اما حضور اهل شام (که اکثریت سپاه را تشکیل می‌دادند) در لشکر عمر بن سعد (فرمانده کل سپاه) پیش‌تر ذکر شد. درباره کوفیان، آنها به چهار دسته تقسیم شده بودند. طبری از ابومخنف روایت کرده است: «عمر و حضرمی گفت: "هنگامی که عمر بن سعد سپاه را حرکت داد، فرمانده رُبع اهل شهر در آن روز عبدالله بن زهیر بن سلیم ازدی بود، فرمانده ربع مذحج و اسد، عبدالرحمن بن ابی سبره حنفی، فرمانده ربع ربیع و کنده، قیس بن اشعث بن قیس، و فرمانده ربع تمیم و همدان، حربن یزید ریاحی بود؛ و تمامی این افراد در قتل حسین حضور داشتند به‌جز حربن یزید که به حسین پیوست و همراه او به شهادت رسید."» (تاریخ طبری، ۳۲۰-۳۲۱)

افزون بر این فرماندهان، اسامی برخی از فرماندهان سپاه اموی از کوفیان طبق گزارشات مورخان به شرح زیر است:

- شمر بن ذی الجوشن: جانشین فرمانده کل و فرمانده جناح چپ سپاه.
- عزرة بن قیس احمسی: فرمانده سواره نظام.
- عمرو بن حجاج زبیدی: فرمانده جناح راست سپاه.
- حصین بن تمیم: فرمانده چهار هزار نفر.
- شبت بن ربعی: فرمانده هزار سوار.

مجهز شده بودند.^۱ او عمرو بن حجاج زبیدی را به عنوان فرمانده جناح راست، شمر بن ذی الجوشن را در جناح چپ، عروه یا عزرة بن قیس را فرمانده سواره نظام و شبت بن ربیع را فرمانده پیاده نظام تعیین کرد و پرچم سپاه را نیز به غلام خود، دُرید یا ذوید سپرد.^۲ سپس به طرف حسین (علیه السلام) حرکت کردند.

روایت شده است:

«هنگامی که عمر بن سعد یارانش را برای جنگ با حسین بن علی (علیه السلام) سامان دهی کرد و آنها را در جایگاه هایشان قرار داد، پرچم ها را در مواضعشان مستقر کرد و نیروهای جناح راست و جناح چپ را سامان داد و به نیروهای قلب سپاه گفت: "شما ثابت بمانید." آنها حسین (علیه السلام) را از هر سو محاصره کردند تا آنجا که او را همچون حلقه ای در میان

-
- مضایرین رهینه مازنی: فرمانده سه هزار نفر.
 - کعب بن طلحه: فرمانده سه هزار نفر.
 - حجار بن ابجر: فرمانده دو هزار نفر.
 - یزید بن رکاب کلبی: فرمانده دو هزار نفر.
 - یزید بن حارث بن رویم: فرمانده هزار نفر.
 - نصر بن حرشه: فرمانده دو هزار نفر.

و افراد دیگری نیز بودند.

۱. شیخ قرشی گفته است: «لشکر ابن زیاد به تمام ابزارها و ادوات جنگی رایج در آن زمان مجهز شده و از آمادگی کاملی برای جنگ با امام حسین برخوردار بود. مورخان از عظمت این آمادگی سخن گفته اند و آورده اند که آهنگران و سازندگان ابزارهای جنگی در کوفه، شبانه روز به ساخت تیرها و صیقل دادن شمشیرها مشغول بودند، و این کار بیش از ده روز به طول انجامید ... ابن زیاد نیرویی نظامی مجهز به انواع سلاح ها را به جنگ حسین فرستاد، به طوری که این نیرو می توانست کشوری را فتح کند.» (حیات امام حسین بن علی، ۱۲۴/۳).

۲. مراجعه کنید به: الإرشاد، شیخ مفید، ۹۵/۲؛ تاریخ طبری، ۳۲۱/۴؛ انساب الأشراف، بلاذری، ۱۸۷/۳، و طبق نقل برخی مورخان: «زید»، مراجعه کنید به: الأخبار الطوال، دینوری، ۲۵۶.

گرفتند ...^۱

از علی بن حسین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که سپاه دشمن، صبح هنگام، شروع به پیشروی به طرف حسین (علیه السلام) کرد، امام (علیه السلام) دست‌هایش را بلند کرد و فرمود: "بار خدایا، تو تکیه‌گاه من در هر سختی و امید من در هر شدت هستی. و در هر پیشامدی که بر من نازل می‌شود، تو پناه و تکیه‌گاه من هستی. چه بسیار اندوهی که دل در آن ناتوان گردد، چاره‌ها در آن اندک شود، یار از یاری در آن بازماند، و دشمن در آن شادمان شود؛ اما من آن را به تو عرضه کردم و تنها به تو شکایت بردم؛ زیرا تنها به تو روی آوردم و از غیر تو چشم پوشیدم. پس تو آن را برطرف کردی و گشایش دادی؛ و تویی ولی هر نعمت، صاحب هر نیکی، و نهایت هر خواسته‌ای."^۲

سپس سپاه دشمن شروع به تاخت‌وتاز در اطراف لشکر و خیمه‌های حسین کردند و به آتشی که در خندق پشت خیمه‌ها شعله‌ور بود نگاه می‌کردند. شمر (لعنت خدا بر او) با صدای بلند فریاد زد: «ای حسین، آیا عجله داشتی پیش از روز قیامت به آتش وارد شوی؟» حسین (علیه السلام) فرمود: «این کیست؟ گویا شمر بن ذی الجوشن است.» گفتند: «بله.» حسین (علیه السلام) به او فرمود: «ای پسر زن بُزچران، تو به آتش سزاوارتری.» مسلم بن عوسجه خواست با تیری او را بزند، اما حسین مانع او شد و فرمود: «او را نزن، زیرا من دوست ندارم آغازگر جنگ با آنان باشم.»^۳

امام حسین (علیه السلام) و یارانش با لشکر اموی صحبت کردند

«اسب امام حسین (علیه السلام) را برایش آوردند. امام بر آن سوار شد و به همراه گروهی از یارانش، به طرف سپاه دشمن حرکت کرد. پیشاپیش او بریر بن خضیر بود. حسین (علیه السلام) به او فرمود:

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ۶/۲؛ العوالم - الإمام الحسین، عبدالله بحرانی، ۲۵۱ و ۲۵۲.

۲. الإرشاد، مفید، ۹۶/۲؛ تاریخ طبری، ۴/۳۲۱؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۴/۶۰ و ۶۱.

۳. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/۳۲۱ و ۳۲۲؛ انساب الأشراف، بلاذری، ۳/۱۸۸؛ الإرشاد، مفید، ۹۵ و ۹۶.

«با آنها سخن بگو.» بریر پیش رفت و با آنان صحبت کرد و نصیحتشان نمود، اما آنها

پاسخی ندادند و با پرتاب تیرهای خود به طرفش او را ساکت کردند.^۱

«سپس حسین (علیه السلام) پیش رفت تا در برابر آنان ایستاد. با دیدگان خود، صفوف آنان را که گویی همچون سیل بودند، برانداز کرد و به ابن سعد نگریست که در میان سران کوفه ایستاده بود. سپس فرمود: «ستایش، خدایی را سزااست که دنیا را آفرید و آن را سرای فنا و زوال قرار داد؛ دگرگون‌شونده برای اهلش، از حالی به حالی دیگر. پس فریب‌خورده کسی است که دنیا فریبش دهد، و نگون‌بخت کسی است که به وسوسه‌اش گرفتار شود. پس مبادا این دنیا شما را بفریبد؛ چراکه رشته امید کسی را که به آن تکیه کند قطع می‌کند و طمع کسی را که در آن طمع ورزد ناکام می‌گذارد. شما را می‌بینم که بر کاری گرد آمده‌اید که در آن خشم خدا را علیه خود برانگیخته‌اید، و او روی کریم خود را از شما برگردانده و خشمش را بر شما فرود آورده و شما را از رحمتش دور ساخته است. پس چه نیکو پروردگاری است پروردگار ما، و چه بد بندگانی هستیید شما! شما به اطاعت اقرار کردید و به رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردید، و سپس به‌سوی فرزندان و خاندان او لشکر کشیدید تا آنان را به قتل برسانید! بی‌گمان شیطان بر شما چیره شده، پس یاد خدای بزرگ را از یادتان برد. پس، وای بر

۱. بریر به آنان گفت: «ای مردم، از خدا بترسید، زیرا ثقل (بازمانده) محمد (صلی الله علیه و آله) در برابر شما قرار گرفته است. اینان فرزندان، خاندان، دختران و زنان او هستند. بگوئید چه در سر دارید و می‌خواهید با آنان چه کنید؟» آنان پاسخ دادند: «می‌خواهیم آنها را به امیر ابن‌زیاد بسپاریم تا او درباره‌شان تصمیم بگیرد.» بریر به آنان گفت: «آیا نمی‌پذیرید به همان جایی که از آن آمده‌اند بازگردند؟ وای بر شما، ای اهل کوفه، آیا نامه‌ها و پیمان‌هایتان را که برای آنها فرستادید و خدا را برایشان شاهد گرفتید، فراموش کرده‌اید؟ وای بر شما، آیا خاندان پیامبرتان را دعوت کردید و ادعا کردید جان خود را برایشان فدا خواهید کرد، اما وقتی نزد شما آمدند آنان را به ابن‌زیاد تسلیم کردید و از آب فرات محرومشان ساختید؟ چه بد جانشینی بودید برای پیامبرتان در رفتار با فرزندان. شما را چه شده است؟! خدا شما را در روز قیات سیراب نگرداند! چه بد قومی هستیید شما!»

یکی از آنان به او گفت: «ای مرد، ما نمی‌فهمیم تو چه می‌گویی؟» بریر گفت: «سپاس خدایی را که بصیرتم را نسبت به شما افزون کرد. خدایا، من از اعمال این قوم به‌سوی تو بی‌زاری می‌جویم. خدایا، آنان را به جنگ با یکدیگر بینداز تا زمانی که تو را ملاقات کنند، و تو بر آنان خشمگین باشی.» آنگاه آنان به‌سوی بریر تیر انداختند و او به عقب بازگشت. مراجعه کنید به: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۵/۴۵؛ العوالم - الإمام الحسین، ۲۴۹.

شما و بر آنچه می خواهید انجام دهید! بی گمان ما از خداییم و به سوی او بازمی گردیم. اینان، گروهی هستند که پس از ایمان، کافر شدند؛ پس دور باد گروه ستمکار [از رحمت خدا].»

عمر بن سعد گفت: «وای بر شما، با او سخن بگویید، زیرا او فرزند پدرش است. به خدا سوگند، اگر یک روز تمام در میان شما بایستد، سخنانش تمام نمی شود و در پاسخ در مانده نمی گردد.»

سپس با او سخن گفتند. شمر (لعنت خدا بر او) پیش آمد و گفت: «ای حسین، این چه سخنی است که تو می گویی؟ برای ما توضیح بده تا بفهمیم.»

حسین (علیه السلام) فرمود: «می گویم: از خداوند پروردگارتان بترسید و مرا به قتل نرسانید؛ زیرا کشتن و هتک حرمت من برای شما حلال نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و مادر بزرگم خدیجه همسر پیامبرتان بود. شاید این گفته پیامبرتان (علیه السلام) به شما رسیده باشد که فرمود: "حسن و حسین سروران جوانان بهشت هستند" ...»^۱ و ادامه این روایت، در بخش بعدی، خواهد آمد.

روایت شده است که حسین (علیه السلام) مرکبش را خواست، بر آن سوار شد و با صدای بلند فریاد زد:

«ای مردم، سخنم را بشنوید و شتاب نکنید تا شما را به آنچه حق شما بر من است، پندتان دهم و دلیل و حجت من را برایتان بیان کنم. پس اگر انصاف را درباره من روا داشتید، به واسطه آن، خوشبخت تر خواهید بود و اگر منصف نبودید، پس رأی خود را یکدل و یک جهت کنید، و سپس کارتان بر شما پوشیده و پراکنده نباشد؛ سپس آنچه را می خواهید درباره من انجام دهید و مهلت ندهید. ﴿إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ [سوره اعراف، آیه ۱۶۹] (بی گمان سرپرست من خداوندی است که کتاب را نازل کرد، و اوست که سرپرستی شایستگان را بر عهده دارد).

سپس خداوند را حمد و ثنا گفت و آنچه شایسته او بود یاد کرد و بر پیامبر ﷺ و فرشتگان و پیامبران خدا درود فرستاد. هیچ‌گاه - نه پیش از او و نه پس از او - شنیده نشد سخنگویی شیواتر و بلیغ‌تر از او سخن گفته باشد. آنگاه فرمود: «اما بعد، نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم؛ سپس به خود بازگردید و خویشان را سرزنش کنید و ببینید که آیا کشتن من و هتک حرمت من برایتان سزاوار است؟ آیا من، فرزند دختر پیامبرتان نیستم؟ آیا من، فرزند وصی پیامبر و پسرعموی او و نخستین مؤمن تصدیق‌کننده رسول خدا در آنچه از جانب پروردگارش آورده بود، نیستم؟ آیا حمزه - سرور شهیدان - عموی من نیست؟ آیا جعفر طیار که در بهشت با دو بال پرواز می‌کند، عموی من نیست؟ آیا سخن رسول خدا درباره من و برادرم به شما نرسیده است که فرمود: «این دو، سروران جوانان اهل بهشت‌اند»؟ حال اگر مرا در آنچه می‌گویم، تصدیق کنید - که البته سخن حق است - پس بدانید: من هرگز از زمانی که دانستم خداوند دروغ‌گویان را مورد خشم و غضب خود قرار می‌دهد، دروغ نگفته‌ام؛ و اگر مرا تکذیب کنید، در میان شما کسانی هستند که اگر از آنان درباره این سخن پرسید، به شما خبر خواهند داد؛ از جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک پرسید؛ آنان به شما خبر خواهند داد که این سخن را از رسول خدا ﷺ درباره من و برادرم شنیده‌اند. آیا در این سخن، مانعی برای شما از ریختن خون نیست؟»

شمر بن ذی الجوشن گفت: «او خدا را بر لبه شک و تردید می‌پرستد، اگر اصلاً بداند چه می‌گوید.» حبیب بن مظاهر به او پاسخ داد: «به خدا قسم، تو را می‌بینم که خدا را بر هفتاد لبه شک و تردید می‌پرستی؛ و من گواهی می‌دهم که تو در این سخت که نمی‌دانی او چه می‌گوید راست گو هستی؛ خدا بر قلب تو مهر زده است.»

سپس حسین (علیه السلام) به آنان فرمود: «حال اگر در این سخنان تردید دارید، آیا در این شک دارید که من، فرزند دختر پیامبرتان هستم؟ به خدا سوگند، مابین مشرق و مغرب، نه در میان شما و نه در میان دیگران، فرزند دختر پیامبری جز من نیست. وای بر شما! آیا برای کشتن کسی که از شما کشته‌ام، به دنبال هستم؟ یا برای مالی که از شما تباه کرده باشم؟ یا به قصاص جراحاتی؟»

آنان هیچ پاسخی ندادند. حسین (علیه السلام) فریاد زد: «ای شبت بن ربیع، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث، آیا شما نبودید که به من نوشتید: "میوه‌ها رسیده است و باغ‌ها سبز شده‌اند. تو به طرف سپاهی پیش می‌آیی که برایت آماده است؟"»

قیس بن اشعث به او گفت: «ما نمی‌دانیم تو چه می‌گویی، اما تسلیم حکم پسرعموهایت شو؛ زیرا آنان هرگز چیزی جز آنچه خود دوست می‌داری برایت نخواهند خواست.» حسین (علیه السلام) پاسخ داد: «نه به خدا سوگند، من دست ذلت و خواری به شما نخواهم داد و چونان بردگان نخواهم گریخت.»

سپس فریاد زد: «ای بندگان خدا، من به پروردگار خودم و پروردگار شما پناه می‌برم از این که مرا سنگ‌باران کنید. به پروردگار خودم و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد.»

سپس حسین شتر خود را خواباند و به عقبه بن سمان دستور داد آن را ببندد. آنگاه سپاه دشمن شروع به پیشروی به سوی آنان کردند.^۱

روایت شده است امام حسین (علیه السلام) در خطبه‌ای خطاب به آنان فرمود:

«نابودی و هلاکت باد بر شما، ای گروه مردم! آیا هنگامی که درمانده و سرگشته بودید و ما را به یاری خواندید، ما ندای شما را پاسخ ندادیم و با آمادگی به سوی تان نشتافتیم؟ و آنگاه شمشیرها را علیه ما کشیدید و آتش فتنه را علیه ما شعله‌ور ساختید؛ همان آتشی که

۱. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۲۲/۴ و ۳۲۳؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۹۷/۲ و ۹۸؛ و در روایت بلاذری آمده است: «قیس بن اشعث به او گفت: آیا به حکم پسرعموهایت تسلیم نمی‌شوی؟ زیرا آنها چیزی جز آنچه دوست داری برایت نخواهند خواست! حسین به او پاسخ داد: تو برادر برادرت هستی. آیا می‌خواهی بنی‌هاشم از تو چیزی بیشتر از خون مسلمین عقیل طلب کنند که برادرت او را فریب داد؟! به خدا سوگند، هرگز دست خود را همچون فردی خوار و ذلیل به شما نخواهم داد ...» (انساب‌الاشراف، ۱۸۸/۳).

پیش‌تر در ماجرای شهادت مسلمین عقیل (علیه السلام) گفته شد که محمد بن اشعث (برادر قیس) از جمله کسانی بود که در جنگ با مسلم و اسارت او شرکت داشت و به دروغ به او امان داد.

حاصل دشمن شما و دشمن ما بود؟ پس امروز با دشمنان خود هم‌دست و علیه دوستان خود شدید، و دستِ یاری به‌سوی دشمنانتان دراز کردید؛ نه به‌خاطر عدالتی که در میان شما برقرار کرده باشند، و نه برای امیدی که به آنها بسته باشید، بلکه تنها به‌خاطر بهره‌ای حرام از دنیا که به شما دادند، و زندگی پست و ناچیزی که در آن طمع ورزیدید؛ بدون آن که از جانب ما جرمی صورت گرفته باشد یا رأیی ناب‌خردانه از ما سر زده باشد. پس وای بر شما! چرا آنگاه که ما را خوش نداشتید و رها کردید، ما را از پیش آماده نکردید، درحالی که هنوز شمشیرها از نیام بیرون کشیده نشده، دل‌ها آرام، و تصمیم‌ها به پختگی نرسیده بود؟ اما شما با شتاب به‌سوی ما یورش آوردید، چونان پرندگان بر مردار، و همچون پروانه‌هایی که به‌سوی آتش شتاب می‌کنند. ننگ بر شما! که شما - به‌راستی - طاغوت‌های این امت هستید؛ آوارگان حزب‌ها، دورافتادگان از کتاب خدا، باقی‌ماندگان شیطان، گروه گنه‌کاران، تحریف‌کنندگان کتاب خدا، خاموش‌کنندگان سنت‌ها، قاتلان فرزندان پیامبران، نابودکنندگان خاندان اوصیا، ملحق‌کنندگان ناحق به نسب‌ها، آزاردهندگان مؤمنان، و فریادگران پیشوایان استهزا؛ همان افرادی که قرآن را پاره‌پاره کردند.

شما به فرزندِ حرب و پیروانش تکیه می‌کنید و ما را خوار و تنها می‌گذارید. آری، به خدا سوگند، خواری در میان شما شناخته‌شده است؛ ریشه‌ها و شاخه‌های آن را شما به ارث برده‌اید، قلب‌هایتان بر آن استوار شده و سینه‌هایتان از آن پُر شده است. پس، شما پلیدترین طینت را برای دشمنی [با اهل‌بیت]، و خبیث‌ترین حرص و آز را برای غصب داشتید. آگاه باشید! لعنت خدا بر پیمان‌شکنانی باد که پس از استوار کردن سوگندها، آنها را می‌شکنند، درحالی که خدا را برای آنها ضامن گرفته بودید؛ و به خدا قسم، شما همان افراد هستید. آگاه باشید! این زن‌زاده فرزند زن‌زاده، مرا میانِ دو راه قرار داده است: کشته شدن یا خواری و ذلت؛ و هیئات که ما زیرِ بارِ ذلت برویم! خدا و فرستاده‌اش و مؤمنان و دامن‌های پاک و مطهر و جان‌های بلندهمت بر نمی‌تابند که ما جایگاهِ کریمان را به‌جای جایگاهِ پست‌فطرتان برگیریم. آگاه باشید! من حجت را تمام کردم و هشدار دادم. آگاه باشید! من با همین خاندان حرکت خواهم کرد، اگرچه تعدادمان کم و یارانمان اندک باشند.»

اگر پیروز شویم، ما از دیرباز فاتح بوده‌ایم / و اگر شکست بخوریم، مغلوب نمی‌شویم

و این نه از سر ترس و بزدلی است، / بلکه سرنوشت و دولت پایانی ماست.

آگاه باشید! پس از این، چندان نمی‌پایید؛ جز به اندازه‌ای که سوار، اسبش را زین کند، تا آن‌که روزگار، همچون سنگِ آسیاب بر شما بچرخد. این، وعده‌ای است که پدرم از جدم (علیه السلام) به من سپرده است. پس، همه کارهای خود را گرد آورید و شریکانتان را نیز؛ سپس بی‌درنگ بر من نیرنگ کنید و مهلت‌م ندهید. بی‌گمان، من به خداوند - پروردگارِ خودم و پروردگارِ شما - توکل کرده‌ام؛ و هیچ جنبنده‌ای نیست، مگر آن‌که مهارش به‌دست اوست. بی‌گمان، پروردگارِ من بر راهی راست است. بار الهی، بارانِ آسمان را از آنان بازدار و سال‌هایی چون سال‌های [قحطی] یوسف بر آنان بفرست، و جوانی از قبیلهٔ ثقیف را بر ایشان مسلط گردان که جامی پُر از درد و رنج به آنان بنوشاند و کسی از آنان را باقی نگذارد، مگر آن‌که هریک را به قتل در برابر قتل و ضربه در برابر ضربه قصاص کند؛ تا انتقام مرا و دوستانم و خاندانم و شیعیانم را از آنان بگیرد؛ چرا که آنان ما را فریب دادند، تکذیب کردند و یاری‌مان نکردند. و تویی پروردگار ما؛ به تو توکل کردیم، به‌سوی تو بازگشتیم، و فرجام به‌سوی توست.»

سپس فرمود: «عمر بن سعد کجاست؟ عمر را برایم فراخوانید!» پس او را صدا زدند، و او از آمدن نزد امام (علیه السلام) کراهت داشت و خوش نداشت نزد او برود. امام (علیه السلام) به او فرمود: «ای عُمَر، آیا تو می‌خواهی مرا بکشی؟ گمان می‌کنی آن زن‌زاده فرزند زن‌زاده، ولایت ری و گرگان را به تو خواهد داد؟! به خدا سوگند، هرگز از آن بهره‌مند نخواهی شد؛ این، وعده‌ای است قطعی و مسلم. پس کاری را که می‌خواهی انجام بده که پس از من، نه در دنیا خوشی خواهی دید و نه در آخرت. گویی سر تو را بر نی می‌بینم که در کوفه نصب شده است و کودکان، آن را سنگ می‌زنند و آن را هدف بازی خود قرار داده‌اند.»^۱

۱. امام حسین (علیه السلام) به عمر بن سعد (لعنت خدا بر او) دو وعده داد: اول: امویان ولایت ری را به او نخواهند داد و او از آن بهره‌ای نخواهد برد. دوم: او کشته خواهد شد و کودکان کوفه سرش را هدف تیرهای خود قرار خواهند داد؛ و هر

عمر از سخنان حسین (علیه السلام) خشمگین شد. سپس روی خود را از او برگرداند و بر سر یارانش فریاد زد: "منتظر چه هستید؟ همه با هم حمله کنید که این لقمه‌ای بیش نیست!"^۱

پس از امام حسین (علیه السلام)، زهیر بن قین برای آنها سخنرانی کرد و آنها را نصیحت نمود و به آنان یادآور شد: اما سخنان او نیز فایده‌ای نداشت.^۲

دو وعده - همان‌طور که امام حسین (علیه السلام) خبر داده بود - تحقق یافت.

قتل او به دست مختار ثقفی در سال ۶۶ هجری، یعنی پنج سال پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) رخ داد. اما درباره ولایت ری، ابن زیاد او را به ولایت آن منصوب نکرد، بلکه پس از قتل حسین (علیه السلام)، عمر بن سعد به خانه خود بازگشت درحالی که خوار و ذلیل و طردشده بود. او می‌گفت: «هیچ کس، با بدتر از آنچه من بازگشتم، به خانه‌اش بازنگشته است! من از ابن فاجرِ ستمگر - ابن زیاد - اطاعت کردم و حکم عادلانه را نادیده گرفتم و پیوند با خویشانِ شریف را قطع کردم.» مراجعه کنید به: انساب‌الأشراف، بلاذری، ۲۱۱/۳؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ۳۰۳/۳.

۱. مراجعه کنید به: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۸/۴۵-۱۰.

۲. طبری از ابومخنف روایت کرده است: «کثیر بن عبدالله شعبی گفت: هنگامی که به طرف حسین حرکت کردیم، زهیر بن قین، مسلح و سوار بر اسبی سیاه به سوی ما آمد و گفت: "ای اهل کوفه، شما را از عذاب خدا برحذر می‌دارم، برحذر می‌دارم. بر مسلمان فرض است برادر مسلمانش را نصیحت کند. ما هنوز با شما برادریم و بر دین و مذهب یکسانی هستیم، تا زمانی که میان ما و شما شمشیر کشیده نشود؛ اما اگر شمشیر کشیده شود، پیمان میان ما و شما قطع خواهد شد، که در این صورت ما یک امت خواهیم بود و شما امتی دیگر. خداوند ما و شما را به وسیله فرزندان پیامبرش محمد، آزموده است تا ببیند ما و شما چه خواهیم کرد. ما شما را به یاری آنها و دست کشیدن از حمایت طاغوت عبیدالله بن زیاد دعوت می‌کنیم. شما از حکومت آن دو (یزید و عبیدالله) جز شر و بدبختی نخواهید دید. دوران حکومت آنها سرشار از ظلم است. آنان چشمان شما را کور می‌کنند، دست‌ها و پاهایتان را قطع می‌کنند، شما را مثله می‌کنند و بر تنه‌های نخل می‌آویزند. بزرگان و قاریان شما را - همچون حجر بن عدی و یارانش، و هانی بن عروه و امثال او - به قتل می‌رسانند.»

او ادامه داد: «سپاه دشمن به او دشنام دادند، عبیدالله بن زیاد را ستایش کردند و برای او دعا کردند. سپس گفتند: «به خدا سوگند، ما اینجا را ترک نخواهیم کرد تا صاحب تو و همراهانش را بکشیم یا آنها را زنده به امیر عبیدالله تحویل دهیم.» زهیر به آنان گفت: «ای بندگان خدا، فرزندان فاطمه (رضوان‌الله‌علیها) از پسر سمیه به محبت و یاری سزاوارترند. اگر آنها را یاری نمی‌کنید، به خدا پناه می‌برم از این که آنها را به قتل برسانید.»

چند نکته:

۱- هدف از موعظه و نصیحت مردم که پیش از جنگ از سوی امام حسین (علیه السلام) و یارانش انجام شد، تلاش در جهت هدایت مردم و نجات آنها بود و نیز به جهت اتمام حجت بر آنها، تا هیچ عذر و بهانه‌ای برای گمراهان یا فریب‌خوردگان باقی نماند. این یک رویکرد عمومی الهی است که حجت‌های خدا (انبیاء، رسولان و امامان) از جمله حسین (علیه السلام) براساس آن حرکت می‌کردند.

۲- کراهت امام حسین (علیه السلام) از آغاز جنگ و نهی ایشان از این که یارانش جنگ را آغاز کنند نیز بخشی از همین رویکرد و اخلاق الهی بوده است که حجت‌های خدا براساس آن رفتار می‌کردند؛ و این همان سیره پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ‌های جمل و صفین بوده، و پیش از آن نیز سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جنگ‌های دفاعی - همچون بدر و احد و دیگر نبردها - بوده است؛ و حسین (علیه السلام) نیز بی‌تردید از سیره جدش و پدرش تجاوز نمی‌کند.

۳- امام حسین (علیه السلام) حق و نسب خود و جایگاهش نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را برای مردم تبیین کرد و در ضمن آن احادیث، سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را درباره خودش برای آنان بازگو کرد.

شمر بن ذی الجوشن تیری به سوی او پرتاب کرد و گفت: «ساکت شو، خدا تو را خاموش کند! ما را با پرحرفی هایت خسته کردی.» زهیر به او گفت: «ای پسر کسی که بر پاشنه‌های خود ادرار می‌کند، من با تو سخن نمی‌گوییم، تو جز حیوانی بیش نیستی. به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم بتوانی حتی دو آیه از کتاب خدا را درست بفهمی. پس بشارت باد تو را به خوراری روز قیامت و عذابی دردناک.» شمر گفت: «خدا تو و صاحب تو را به زودی خواهد کشت.» زهیر پاسخ داد: «آیا مرا به مرگ تهدید می‌کنی؟ به خدا سوگند، مرگ با او برای من از جاودانگی با شما دوست‌داشتنی‌تر است.» سپس رو به مردم کرد و با صدای بلند گفت: «ای بندگان خدا، این نادان زشت‌خوی بزدل و امثال او شما را از دینتان نفریبند. به خدا سوگند، شفاعت محمد نصیب قومی نمی‌شود که خون فرزندان و خاندانش را بریزند و کسانی را که یاری‌شان می‌کنند و از حریمشان دفاع می‌کنند به قتل برسانند.»

در این هنگام، مردی به او گفت: «اباعبدالله [حسین] می‌فرماید: «نزد او بازگرد. به جان خودم سوگند، اگر مؤمن آل فرعون قوم خود را نصیحت کرد و در اندرز و دعا کوشید، تو نیز این قوم را نصیحت کردی و در دعوت آنها کوشیدی، اگر نصیحت و پند مؤثر باشد.» (تاریخ طبری، ۴/ ۳۲۳ و ۳۲۴)

این اقدام، تأکیدی از سوی ایشان بر عقیده محمدی اصیل بود که به «نص» به عنوان راهی برای شناخت حجت‌های خدا تأکید دارد. این نکته را نیز باید در نظر داشت که رفتار امام حسین (علیه السلام) درست برعکس آن چیزی است که امروز از برخی افراد شنیده می‌شود و عقایدی بدعت‌آمیز درباره چگونگی شناخت حجت‌های خدا به مردم ارائه می‌دهند؛ مانند این که می‌گویند: حجت خدا باید معجزات بسیاری به مردم نشان دهد یا تمام زبان‌ها را بداند یا امام سایه ندارد، با این توجیه که ابری ویژه با ویژگی‌هایی خاص بالای سرش حرکت می‌کند و او را از نور خورشید محافظت می‌کند، و سخنان دیگری از این دست؛ درحالی که هرکسی که میدان کربلا را دیده یا وقایع آن را شنیده باشد، برداشت نکرده که چنین ابری بوده و بر سر امام حسین (علیه السلام) تشنه لب سایه افکنده باشد. همچنین، نشنیده که امام حسین (علیه السلام) با مردم به صدها یا ده‌ها زبان که در زمان خودش رایج بوده است سخن گفته باشد، و حتی نشنیده که امام حسین (علیه السلام) تنها با دو زبان سخن گفته باشد، و نیز نشنیده که امام حسین (علیه السلام) برای اثبات حقانیت خود معجزاتی در برابر چشم سپاه دشمن - که آماده به قتل رساندنش بودند - نشان داده باشد؛ بلکه تمام آنچه امام حسین (علیه السلام) انجام داد این بود که احادیث جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را درباره خودش به آنان یادآور شد؛ و این همان پایه و اساسی است که امامت امام از آل محمد (علیهم السلام) ثابت می‌شود و مشخص می‌شود که او معصوم است نه دیگران. اما معجزات مادی، در اختیار خداوند است و اگر خدا بخواهد و اتفاق بیفتند، تأییدکننده این اصل و اساس خواهد بود و اگر خدا بخواهد و رخ ندهد، اساساً هیچ تأثیری بر امامت امام و حقانیتش نخواهد داشت.^۱

۱. شناخت امام از طریق نص - که اساس شناخت اوست - نه تنها به صورت روایی و متواتر ثابت شده است، بلکه اعتقاد بزرگان علمای شیعه متقدم نیز بوده است، برای کسی که به سخنان آنها توجه داشته باشد. شیخ طوسی گفته است: «واجب است امام با نص منصوب باشد... زیرا امام نمی‌داند امام است مگر آن که پیامبری به او تصریح کرده باشد. پس اگر پیامبر به او تصریح کند یا او خودش ادعای امامت کند، جایز است خداوند علم معجزه‌آمیزی به دست او آشکار سازد، همان طور که درباره صاحب الزمان (عج) می‌گوییم که وقتی ظهور کند این امر

۴- این که امام حسین (علیه السلام) برخی از نام‌های کوفی - مثل شبت بن ربیع، حجار بن ابجر، یزید بن حارث و قیس بن اشعث - را به‌طور خاص ذکر کرده است، به این دلیل بوده که این افراد از سران و بزرگان قوم و قبایل خود بودند و در زمانی که حسین (علیه السلام) در مکه حضور داشت، از جمله کسانی بودند که به ایشان نامه نوشتند. این افراد به‌طور خاص حسین (علیه السلام) را به خوبی می‌شناختند؛ زیرا پیش‌تر از پیروان پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند و در برخی از جنگ‌های او - مثل صفین - شرکت داشتند. البته ذکر این افراد به‌طور خاص، به معنای آن نیست که سپاهی که برای جنگ با حسین (علیه السلام) در کربلا حضور داشت فقط از کوفیان تشکیل شده بود. پیش‌تر اشاره شد که کوفیان - در میان هزاران نفری که برای محاصره و جنگ با حسین (علیه السلام) در روز عاشورا صف‌آرایی کرده بودند - در اقلیت قرار داشتند. بله، برخی از کوفیان، از جمله همین افراد ذکرشده - به‌همراه ابن‌سعد در صف مقدم سپاه قرار داشتند، زیرا این واقعه در منطقه‌ای رخ داد که متعلق به شهر آنان بود و آنها با این منطقه و مردمش آشنایی بیشتری داشتند؛ و چنین وضعیتی به‌طور معمول در جنگ‌ها رخ می‌دهد، و حتی در زمان‌های اخیر نیز شاهد آن هستیم.^۱

۵- این سخن امام حسین (علیه السلام) در یکی از خطبه‌هایش که فرمود: «**من به شما دست خواری و ذلت نمی‌دهم**»، تأکیدی بر رد گزینه تسلیم و بیعت بود که حکومت ستمگر اموی بر آن اصرار داشت. واقعیت حال حسین (علیه السلام) نشان می‌دهد که آن حضرت (علیه السلام)، شهادت را در برابر تسلیم و خواری - که به معنای نابودی کامل دین خدا بود - ترجیح داد. همچنین این فرمایش ایشان: «**و همچون بردگان فرار نمی‌کنم**»، ادعای برخی مورخان را باطل می‌کند که نقل کرده‌اند حسین (علیه السلام) به ابن‌سعد پیشنهاد داده بود حکومت به او اجازه دهد به شام برود یا

رخ خواهد داد. بنابراین، نص، اساس شناخت امام است.» (الاقتصاد، ۱۹۴)

۱. به‌عنوان مثال، صدام برای سرکوب حرکت‌های اعتراضی و شورش‌های مخالف حکومتش در هر منطقه، از اهالی همان منطقه استفاده می‌کرد، همان‌طور که در انتفاضة شعبانیه در سال ۱۹۹۱ میلادی اتفاق افتاد.

به همان جایی که از آن آمده بود بازگردد یا ادعاهای دیگر از این دست؛ و پیش‌تر پاسخ به این پندار نادرست تقدیم گردید.

در هر صورت، خطبه‌های امام حسین (علیه السلام) - با دلایل رسایی که در خود داشتند، به‌طوری که امکان ردشان وجود نداشت - گوش شنوایی در میان این مردم نیافت؛ و همچون تمامی طاغوت‌ها و ستمگران مجرم، پاسخ عملی آنان، اصرار بر جنگ و پیشروی به‌سوی حسین (علیه السلام) با سواره‌نظام و پیاده‌نظام بود.

۶- این سخن عمر بن سعد - در واکنش به کلام امام حسین (علیه السلام) و نصیحتش - : «منتظر چه هستید؟ همگی حمله کنید که این لقمه‌ای بیش نیست»، تأییدی است بر درستی گفته‌های ما؛ یعنی این نبرد، درگیری‌ای میان دو سپاه بود، نه مبارزات فردی.

پیوستن حر ریاحی

از جمله وقایع روز عاشورا پیش از آغاز جنگ، پیوستن حربن یزید ریاحی به امام حسین (علیه السلام) بوده است. داستان پیوستن او به‌طور خلاصه چنین است:

زمانی که حُر دید آن جماعت به جنگیدن با حسین (علیه السلام) مصمم شده‌اند، به عمر بن سعد گفت: «ای عمر، آیا تو واقعاً می‌خواهی با این مرد بجنگی؟» عمر پاسخ داد: «آری، به خدا قسم، جنگی که آسان‌ترین قسمت آن افتادن سرها و جدا شدن دست‌هاست.» حر گفت: «آیا در آنچه او [حسین] به شما پیشنهاد داد رضایت و خشنودی ندارید؟» عمر گفت: «اگر تصمیم با من بود، قطعاً می‌پذیرفتم، اما فرمانده تو [ابن زیاد] آن را نپذیرفت.» پس حر پیش آمد تا آن‌که جایی در میان مردم ایستاد، یعنی شروع به عقب‌نشینی از خط مقدم سپاه کرد؛ درحالی‌که با او مردی از قومش بود که قره‌بن قیس نام داشت. حر به او گفت: «ای قره، آیا امروز اسبت را آب داده‌ای؟» قره پاسخ داد: «نه.» حر گفت: «نمی‌خواهی به آن آب بدهی؟» قره گفت: «فکر کردم او می‌خواهد خودش را کنار بکشد تا در جنگ حاضر نباشد و نمی‌خواهد

هنگام این کار من او را بینم. بنابراین به او گفتم: "نه اسبم را آب نداده‌ام و می‌روم تا آبش بدهم." سپس حر از جایی که ایستاده بود کناره گرفت. قره ادامه داد: «به خدا قسم، اگر آنچه را در نظر داشت به من می‌گفت، من هم با او به‌سوی حسین بن علی می‌رفتم.» حر اندک‌اندک به حسین نزدیک شد. مهاجرین اوس به او گفت: «ای پسر یزید، چه در سر داری؟ آیا می‌خواهی حمله کنی؟» حر پاسخش را نداد و حالتی مثل لرزش بر او چیره شد. مهاجر به او گفت: «چه حال عجیبی داری! به خدا سوگند، هرگز تو را در هیچ موقعیتی این چنین ندیده بودم. اگر از من می‌پرسیدند شجاع‌ترین فرد کوفه کیست، بی‌درنگ تو را معرفی می‌کردم. پس این حالت تو چیست که می‌بینم؟!» حر پاسخ داد: «به خدا سوگند، خود را میان بهشت و جهنم مخیر می‌بینم. به خدا سوگند، هیچ چیزی را به‌جای بهشت انتخاب نخواهم کرد، حتی اگر مرا تکه‌تکه کنند و بسوزانند.»

سپس حر اسب خود را به حرکت درآورد و به حسین (علیه السلام) پیوست. به او گفت: «جانم به فدایت، ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! من همان همراه تو هستم که راه بازگشت را به‌روی تو بستم، تو را در مسیر همراهی کردم و تو را در این مکان متوقف کردم. گمان نمی‌کردم این جماعت پیشنهادات به آنان را رد کنند و کار را به اینجا بکشانند. به خدا سوگند، اگر می‌دانستم کار تو به اینجا می‌رسد، هرگز آنچه را با تو کردم انجام نمی‌دادم. اکنون از کرده‌ام به‌سوی خداوند متعال توبه می‌کنم. آیا به نظر شما، برای من توبه‌ای هست؟» حسین (علیه السلام) به او فرمود: «بله، خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد.»^۱

۱. دینوری گفته است: «حربن یزید - کسی که راه را بر حسین بسته بود - به‌سوی حسین رفت و به او گفت: "آنچه از من سر زد، سر زده است. اکنون نزد تو آمده‌ام تا جانم را فدای تو کنم. آیا این برای من به‌عنوان توبه‌ای از آنچه کرده‌ام پذیرفته می‌شود؟" حسین فرمود: "بله، این برای تو توبه است. پس بشارت باد بر تو؛ تو در دنیا آزاد هستی و در آخرت نیز آزاد خواهی بود، ان شاء الله."» (الأخبار الطوال، ۲۵۶)

سپس حر رو به سپاه کرد و آنان را مخاطب قرار داده و نصیحتشان کرد.^۱

می‌گویم: پیوستن حر به حسین (علیه السلام)، به آن صورتی که به‌طور سنتی عده بسیاری تصور می‌کنند نبود؛ این که ناگهان لرزه‌ای او را فراگرفت و خودش را میان بهشت و جهنم دید و سپس در نهایت، بهشت را انتخاب کرد و به حسین (علیه السلام) پیوست. حقیقت آن است که این مسئله باید با توجه به نکات زیر تفسیر شود:

۱- بی‌تردید «حر» یکی از فرماندهان سپاه اموی بود، و این یعنی او به‌عنوان یک مأمور در سیستم امنیتی و نظامی حکومت فعالیت می‌کرد؛ و با توجه به ماهیت شغلش به نظر می‌رسد او بیشتر به زندگی دنیوی و آسایش شخصی خود توجه داشت، نه چیز دیگر؛ زیرا او نه به‌عنوان شخصی وفادار به امیرالمؤمنین و فرزندانش (علیهم السلام) شناخته شده بود، و نه - از نظر عقیدتی - از وابستگان امویان به شمار می‌رفت. پیش‌تر به این نکته اشاره شد.

۲- همان‌گونه که در میان ستمگران رایج است، حکومت اموی نیز بی‌تردید فرماندهان نظامی و امنیتی خود را با مفاهیمی تربیت و آموزش می‌داد که با سیاست‌های کلی آنان هم‌خوانی داشته باشد، به‌ویژه در برخورد با مخالفانشان؛ به‌خصوص اگر مخالف، در حد و اندازه‌های حسین (علیه السلام) باشد؛ و بی‌تردید دروغ‌پردازی، تخریب شخصیت و دیگر روش‌های

۱. به آنان گفت: «ای اهل کوفه، مادرانتان داغ‌دار و گریان باشند! آیا این بنده صالح خدا را دعوت کردید و وقتی به‌سوی‌تان آمد او را تسلیم کردید؟ و ادعا کردید جان‌های خود را برای او فدا خواهید کرد، اما سپس علیه او شوریدید تا او را به قتل برسانید؟ او را در بند گرفتید و در تنگنا قرار دادید و از هر سو او را احاطه کردید تا از حرکت در سرزمین وسیع خدا بازماند. اکنون او همچون اسیری در دست شماست که نمی‌تواند نفعی برای خودش داشته باشد یا از خودش در برابر آسیبی دفاع کند. او و زنانش و کودکانش و خاندانش را از آب جاری فرات محروم ساختید؛ همان آبی که یهودیان و مسیحیان و مجوس از آن می‌نوشتند، و خوک‌ها و سگ‌های عراق در آن می‌چرخند. حال، آنها را تشنگی از پای درآورده است. چه بد جانشینی برای محمد در رفتار با خاندانش بودید! خداوند در روز عطش بزرگ، شما را سیراب نکند.» سپس گروهی از مردان به او حمله کردند و با تیر به‌سوی او نشانه رفتند. او بازگشت و در برابر حسین (علیه السلام) ایستاد. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۲۴-۳۲۶؛ انساب‌الأشراف، بلاذری، ۱۸۹/۳؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۱۰۱-۹۹/۲.

شیطانی از رفتارهایی خواهد بود که از آنان انتظار می‌رود.

۳- شایان توجه است - و این، از رحمت خدا بر بندگان است - که حر، علی‌رغم شغلی که در سیستم حکومتی ظالمانه داشت، اما به نظر می‌رسد از درونی پاک برخوردار بوده، به‌طوری که او را شایسته شنیدن برخی پیام‌های غیبی کرده بود. زیرا - در حین خروج برای سد کردن راه حسین (علیه السلام) - صدایی شنید که به او می‌گفت: «ای حُر، بشارت باد بر تو بهشت.» و از جمله شواهدی که این نکته را تأیید می‌کند - همان‌طور که پیش‌تر گفته شد - اقامه نماز به‌عنوان مأموم، پشت‌سر امامت حسین (علیه السلام) در محلی بود که با آن حضرت (علیه السلام) دیدار کرد.

۴- حُر، از همان لحظه‌ای که ندای غیبی (آن تلنگر غیبی) را شنید، درگیر یک کشمکش و تضاد درونی شد و این حالت، پس از دیدار با حسین (علیه السلام) شدت یافت؛ چراکه در برابر خود، پاکی و طهارتی آمیخته به والاترین کرامت‌ها را می‌دید که در اوج رحمت و فضیلت و فروتنی و اخلاق قرار داشت. در غیر این صورت - شما را به پروردگارتان سوگند - چگونه می‌توان شخصیتی را توصیف کرد که با سپاهی روبه‌رو می‌شود که آمده‌اند راه را بر او و کاروانش - که زنان و کودکان در آن هستند - سد کنند و مانع رسیدن آنان به مقصد شوند، اما چون آفتاب سوزان ظهر را بر آنان می‌بیند، به جوانان و یارانش فرمان می‌دهد که به استقبالشان بروند و به آنان آب بدهند تا سوز عطش دل‌هایشان را فرو بنشانند؛ و حتی دستور می‌دهد که اسب‌های تشنه آنان را نیز سیراب کنند؟! تردیدی نیست که این - به هیچ‌وجه - رفتار انسانی عادی نیست. این‌گونه بود که تصویرهای پاکی و طهارت حسینی، کم‌کم جای خود را در ذهن حُر یافتند و اندک‌اندک در آن پایدار شدند و تصویرهای دروغین و تزویر و پلید امویان، رفته‌رفته محو می‌شدند؛ زیرا پاکی و پلیدی، هرگز نمی‌توانند در دنیای امتحان، در ذهن و دل یک انسان با یکدیگر جمع شوند، به‌ویژه با توجه به این‌که حُر چند روز با حسین (علیه السلام) همراه بود، او را می‌دید، سخنانش را می‌شنید و گوشه‌ای از خصلت‌های نیکوی او را با جان و دل، تنفس می‌کرد. و به همین دلیل، در گفت‌وگوی خود با مردم کوفه، او را «بنده صالح» توصیف نمود؛

و به همین خاطر بود که می‌بینیم در آن روز به لرزه می‌افتد. این حالت، فقط هنگامی رخ می‌دهد که انسان گرفتار درگیری و کشمکش درونی شدید، درباره مسئله‌ای بزرگ و سرنوشت‌ساز شده باشد. چگونه ممکن است خُر در چنین حالتی قرار نگیرد، درحالی‌که خودش را میان دو راه مخیر می‌بیند: از یک سو پاکی و قداست حسینی که - دروغا - واپسین لحظاتی را در سرزمینِ بلا سپری می‌کند و از سوی دیگر، پستی و پلیدی یزیدیِ اُموی، که از هر سو او را احاطه کرده بود، با شمشیری آخته و مردان و اسبانی آماده برای کشتن و مُثله کردن. پس، گوارای وجودت باد، ای خُر، که حسنِ عاقبت نصیبت شد؛ زیرا تو تصمیم خود را قاطعانه گرفتی و در لحظه‌ای بس دشوار و سرنوشت‌ساز جایگاهی را ربودی که دیگران - افسوس و دریغ! - از آن روی گرداندند؛ تا برای خود، مقامی در اوج درجات کمال فراهم آوری. و چگونه چنین نباشد، درحالی‌که تو راه پیوستن به حسین (علیه السلام) را برگزیدی؛ با وجود آن‌که به روشنی می‌دانستی که او بی‌تردید کشته خواهد شد؟

سید احمد الحسن، در توصیف حال حر، فرموده است:

«به‌طور خلاصه: پیش از آن‌که حربن یزید ریاحی به امام حسین (علیه السلام) هدایت شود، فرماندهی در سپاه اُموی بود و حال و وضعش مانند هر فرمانده نظامی امروزی بود که در پی اجرای دستورات حکومت خویش است. تمام هدف حر در زندگی، صرفاً زندگی کردن و حفظ موقعیت شغلی‌اش بود، نه چیز بیشتری. و در نتیجه، پیروی او از فرمان‌های حکومت و حرکت برای سد راه امام حسین (علیه السلام) - و سپس در ادامه، پیوستن به سپاهی که برای جنگ با او در کربلا آمده بود - از روی محبت یا اعتقاد به یزید نبود. این واقعیت زندگی او بود تا آن‌که با امام حسین (علیه السلام) دیدار کرد؛ و وقتی او را دید، موازین و معیارهای حربن یزید دگرگون شد و تحت‌تأثیر شخصیت امام قرار گرفت و شروع به مقایسه بنی‌امیه با حسین (علیه السلام) نمود، و این قضیه از همان لحظه دیدار تا روز دهم محرم در فکر و مخیله او جولان می‌داد. این انقلاب و دگرگونی حر، به این معناست که حر اساساً از ابتدا پیرو بنی‌امیه نبود، بلکه - همان‌گونه که گفتیم -

دغدغه‌اش تنها زندگی و حفظ موقعیت شغلی بود. و سرانجام در روز عاشورا تصمیم نهایی خود را گرفت و به حسین (علیه السلام) پیوست. پس این موضوع، آن‌گونه که عده‌ای می‌پندارند که گویی دگرگونی و انقلابی باشد که به‌طور ناگهانی و در لحظه اتفاق افتاد نیست.»^۱

واقعیت این است که بسیاری از مردم کوفه نیز حالتی مثل حر داشتند پیش از آن که هدایت یابد؛ یعنی آنها سردرگم، مُردد و در موضع‌گیری‌هایشان دودل بودند و نمی‌دانستند چه کنند و بیشترشان اهل دنیا بودند و خواهان امنیت و آرامش دنیوی بودند. اما تفاوت حر با آنان در این بود که او شجاع بود و توانست پیش از آن که فرصت از دست برود، در لحظات حساس و سرنوشت‌ساز تصمیم خود را بگیرد، اما دیگران - درحالی که ریحانه محمد (علیه السلام) مظلوم و تنها و تشنه در میانشان به شهادت رسید - در پی از دست رفتن فرصت، حسرت و اندوه را نصیب خود کردند.

همچنین، ماجرای هدایت حر ریاحی، بزرگی رحمت خدا را بر بندگان نشان می‌دهد؛ چراکه دروازه هدایت، حتی تا اندکی پیش از آغاز جنگ برای ریشه‌کنی کامل خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز به‌روی خواهانش بسته نشده بود؛ و رحمت خدا حتی شامل کسی شد که - تنها اندکی پیش از آن - در محاصره و آزار آل محمد (علیه السلام) نقش داشت. این ماجرا، همچنین، بزرگی صبر حسین (علیه السلام) و گستردگی رحمت او را نشان می‌دهد که در پذیرفتن توبه^۲ حر در آخرین لحظات نمود یافت؛ و این عجیب نیست، چراکه او مظهر رحمت خدا در این جهان است!

نکته: در میان حوادث روز دهم محرم، و به‌طور خاص پس از پیوستن حر ریاحی به حسین (علیه السلام)، برخی از مورخان^۳ گفته‌اند که سی نفر از سپاه ابن سعد به سپاه حسین (علیه السلام) گرایش

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. از جمله ابن عبد ربه اندلسی که گفته است: «به‌همراه عمر بن سعد، سی نفر از اهل کوفه بودند که گفتند: "فرزند دختر رسول خدا سه پیشنهاد به شما می‌دهد و هیچ‌یک را نمی‌پذیرید؟" پس به‌سوی حسین رفتند و در کنار او

پیدا کردند، به او پیوستند و در کنار او جنگیدند. این مسئله، پیش‌تر در ضمن حوادث شب عاشورا نیز مطرح شد و توضیحی برای آن ارائه گردید و همان توضیح در اینجا نیز صادق است. به هر حال، این قضیه به آن صورتی که این مورخان نقل کرده‌اند صحت ندارد، مگر این‌که مقصود این باشد که مجموع افرادی که از سپاه ابن‌سعد به سپاه حسین (علیه‌السلام) - از لحظه ورود امام (علیه‌السلام) به کربلا تا زمان شهادتش - پیوسته‌اند، به سی نفر رسیده باشد، که در این صورت پذیرفتنی خواهد بود.

تصویری واقعی‌تر از روز عاشورا

این حقیقت که نبرد عاشورا درگیری و برخوردی میان دو سپاه بود، تأثیر بسزایی در اصلاح تصویر کلیشه‌ای و رایج در اذهان از واقعه کربلا خواهد داشت، اما این مانع از آن نمی‌شود که این نبرد شامل برخی مبارزات انفرادی نیز بوده باشد، چه در ابتدای نبرد و چه گاهی در طول آن.

سید احمد الحسن می‌فرماید:

«... اما این‌که این نبرد یک درگیری میان دو سپاه بوده، به این معنا نیست که هیچ‌گونه مبارزه فردی در طول نبرد وجود نداشته است، اما این مبارزات به آن شکلی که در برخی مقاتل به تصویر کشیده شده است نبوده‌اند. توصیفات در مقاتل بسیار اغراق‌آمیز هستند؛ گویی دو سپاه در برابر رینگ مبارزه نشسته‌اند و یاران حسین (علیه‌السلام) به‌صورت انفرادی وارد میدان می‌شوند؛ و این صحیح نیست.»^۱

جنگیدند.» (العقد الفريد، ۱۲۸/۵)؛ همچنین مراجعه کنید به: تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ۲۲۱ و ۲۲۰/۱۴؛

البدایة والنهاية، ابن کثیر، ۱۸۴/۸.

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

مبارزات انفرادی

در جنگ‌های گذشته، رسمی رایج وجود داشته که براساس آن پیش از آغاز نبرد فراگیر، ابتدا مبارزات انفرادی انجام می‌شده است. این سنت دلایلی داشته که برخی از آنها به مسائل شرافتی و نمایشی برای بالا بردن روحیهٔ سربازان و مواردی از این دست مرتبط می‌شد. در خصوص واقعهٔ کربلا، می‌توانیم این موضوع را از طریق مطالعهٔ برخی متون تاریخی^۱ مشاهده کنیم که شامل توصیف‌هایی از برخی سربازان سپاه اموی و درخواست آنها برای مبارزه با برخی از یاران حسین (علیه السلام) بوده است. نمونه‌هایی از این متون:

مورخان روایت کرده‌اند که «یسار» غلام زیاد بن ابیه، و «سالم» غلام عبیدالله بن زیاد به‌سوی لشکر حسین (علیه السلام) آمدند و گفتند: «چه کسی برای مبارزه بیرون می‌آید؟ یکی از شما برای مبارزه با ما به میدان بیاید.» حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر برای مبارزه با آنها برخاستند، اما امام به آنها اجازه نداد. سپس عبدالله بن عمیر کلبی برخاست و گفت: «ای اباعبدالله، خدا تو را رحمت کند، به من اجازه بده برای مبارزه با آنها به میدان بروم.» او مردی بلندقد و قوی‌بازو با شانه‌هایی پهن بود. حسین (علیه السلام) فرمود: «گمان می‌کنم این میدانِ مردانِ کارزار است. اگر می‌خواهی، برو.» عبدالله به‌سوی آنان رفت. آن دو از او پرسیدند: «تو کیستی؟» او نَسَب خود را برای آنها بیان کرد. گفتند: «ما تو را نمی‌شناسیم. زهیر بن قین یا حبیب بن مظاهر یا بریر بن خضیر به میدان بیاید.» عبدالله به آنان گفت: «ای پسر زن زناکار، از نبرد با مردی دیگر روی گردان شده‌ای؟» سپس با آنها جنگید و هر دو را به قتل رساند، و رجز خوان بازگشت:

۱. هرکس کتاب‌های تاریخی و مقاتلی را که به واقعهٔ کربلا پرداخته‌اند مطالعه کند آشفتگی و ابهام بسیاری را در متون مشاهده می‌کند. گاهی مبارزات فردی پس از آغاز جنگ فراگیر ذکر شده است، که این درست نیست و نمی‌توان تصور کرد که به‌طور دائمی و مداوم رخ داده باشد؛ و دلیل این آشفتگی در نبود تصویری درست و واقعی نزد مورخ یا برخی راویان نهفته است.

«اگر مرا نمی‌شناسید، بدانید من از بنی‌کلبم / نسب من در خاندان علیم برایم کافی است همسرش - اموهب - که او را تماشا می‌کرد ستونی برداشت و به‌سوی او آمد و می‌گفت: «پدر و مادرم به فدایت، برای دفاع از پاکیزگان، فرزندان محمد ﷺ، بجنگ.» عبدالله به‌سوی او رفت و او را به‌سوی زنان بازگرداند. اموهب لباس او را می‌کشید و گفت: «هرگز تو را رها نمی‌کنم مگر این‌که با تو بمیرم.» حسین ﷺ به او فرمود: «**خداوند به شما از اهل بیت جزای خیر دهد. خدا تو را رحمت کند، به میان زنان برگرد و با آنها بنشین؛ زیرا جنگ بر زنان واجب نیست.**» پس او به‌سوی زنان بازگشت.^۱

حادثه خروج اموهب - اگر درست باشد - و گفت‌وگوی او با همسرش و سپس دخالت امام حسین ﷺ و درخواست آن حضرت ﷺ از او برای بازگشت به میان زنان، تأیید می‌کند که جنگ فراگیر هنوز آغاز نشده بود؛ زیرا در غیر این صورت، تصور وجود گفت‌وگویی میان زن و شوهر به‌طوری که امام نیز در آن دخالت کند، در شرایط آغاز نبرد و شدت گرفتن درگیری، دشوار و دور از ذهن است.

همچنین، درباره جلوده‌های مبارزات فردی در روز عاشورا، روایت شده است که یزید بن معقل (مردی کوفی) به‌سوی لشکر حسین ﷺ آمد و فریاد زد:

«ای بربر بن خضیر، رفتار خدا را با خودت چگونه می‌بینی؟ بربر پاسخ داد: "به خدا سوگند، خداوند با من به نیکی رفتار کرده و با تو بد رفتار کرده است." یزید گفت: "دروغ می‌گویی؛ اما تو پیش از امروز دروغ‌گو نبودی" ... بربر به او گفت: "آیا می‌خواهی یکدیگر را نفرین کنیم و از خدا بخواهیم دروغ‌گو را لعنت کند و باطل‌پیشه را بکشد؟ و سپس بیرون بیا تا با تو مبارزه کنم." آن دو بیرون آمدند و دست‌های خود را به‌سوی آسمان بلند کردند و از خدا خواستند که دروغ‌گو را لعنت کند و حق را بر باطل پیروز گرداند. سپس به یکدیگر

۱. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۲۶/۴ و ۳۲۷؛ همچنین مراجعه کنید به: انساب‌الاشراف، بلاذری، ۱۹۰/۳؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۱۰۱/۲.

حمله بردند و هرکدام به دیگری ضربه‌ای زد. یزید بن معقل ضربه‌ای سطحی بر بریر وارد کرد که آسیبی به او نرساند، اما بریر ضربه‌ای بر یزید وارد کرد که از کلاه‌خود او گذشت و به مغزش رسید، و او همچون کسی که از بلندی سقوط کرده باشد بر زمین افتاد... رضی بن منقذ عبدی به بریر حمله کرد و با او درگیر شد. آن دو مدتی با یکدیگر گلاویز شدند تا این که بریر بر سینه رضی نشست. رضی فریاد زد: "کجایند جنگاوران و دفاع کنندگان؟" راوی گفت: در این هنگام، کعب بن جابر بن عمرو ازدی رفت تا به او حمله کند. به او گفت: "این همان بریر بن خضیر قاری است که در مسجد به ما قرآن می‌آموخت!" اما کعب با نیزه به او حمله کرد و آن را در پشت بریر فروبرد و سپس با شمشیر به او حمله کرد و او (رضوان‌الله‌علیه) را به قتل رساند ... وقتی کعب بازگشت، همسرش یا خواهرش - یعنی نوار دختر جابر - به او گفت: آیا به پسر فاطمه حمله کردی و سید قاریان را کشتی؟ به‌راستی گناه بزرگی انجام دادی. به خدا سوگند، دیگر هرگز با تو سخن نخواهم گفت.^۱

همچنین، ازجمله حوادثی که پیش از آغاز جنگ رخ داد: عبد‌الله بن حوزة تمیمی (مردی کوفی) به‌سوی لشکر حسین (علیه السلام) آمد. امام از یارانش پرسید: «این کیست؟» گفتند: «عبد‌الله بن حوزة است.» امام فرمود: «خدایا، او را به آتش جهنم بیفکن.» اسب او در نهر آب رم کرد و او بر زمین افتاد و پایش در رکاب گیر افتاد. مسلم بن عوسجه به‌سوی او دوید و ضربه‌ای بر او وارد کرد. سپس اسب او شروع به دویدن کرد و سرش به سنگ‌ها و درخت‌ها برخورد می‌کرد تا این که به هلاکت رسید؛ لعنت خدا بر او باد.^۲

۱. تاریخ طبری، ۴/ ۳۲۸ و ۳۲۹؛ انساب‌الأشراف، بلاذری، ۳/ ۱۹۱.

۲. طبری از ابومخنف با سند خود روایت کرده است: عطاء بن سائب، از عبد‌الجبار بن وائل حضرمی، از برادرش مسروق بن وائل نقل کرده است که گفت: «من در میان اولین سوارانی بودم که به‌سوی حسین حرکت کردند. با خود گفتم: در صف اول باشم تا شاید بتوانم سر حسین را به چنگ بیاورم و نزد عبید‌الله بن زیاد مقام و منزلتی کسب کنم. وقتی به حسین رسیدیم، مردی از میان سپاه به نام ابن حوزة پیش آمد و گفت: "آیا حسین در میان شماست؟" حسین سکوت کرد. بار دوم نیز چنین گفت، اما حسین بازهم سکوت کرد. بار سوم گفت: "به او بگویید: بله، این حسین است. چه می‌خواهی؟" او گفت: "ای حسین، تو را بشارت باد به آتش جهنم." حسین فرمود: "دروغ گفتی، بلکه من به‌سوی

آغاز جنگ و درگیری مقدس

۱- عمر بن سعد (لعنت خدا بر او) آتش جنگ را برافروخت و تیری به طرف لشکر حسین علیه السلام پرتاب کرد و به اطرافیاناش گفت: «شهادت دهید که من نخستین کسی بودم که تیر انداختم»^۱ و منظورش این بود که این مسئله را به امیرش ابن زیاد (لعنت خدا بر او) گزارش دهند. سپس سپاه او نیز بعد از او تیراندازی کردند.^۲ این تیرها پیک‌های آن جماعت به حسین علیه السلام و یارانش بود.

بدون شک، امام حسین علیه السلام سپاه خود را سامان‌دهی کرده و به دلیل کم بودن یارانش و بسیار بودن دشمن، صفوف را به یکدیگر نزدیک کرده بود. آن حضرت علیه السلام خیمه‌ها را به عنوان دژی می‌دید که باید در برابرش بجنگند و از آن دفاع کنند؛ و یارانش (اصحاب و اهل بیتش) نیز امامشان را به عنوان دژ و محور دفاعی خود می‌دیدند که باید از او محافظت کنند، تیرها و شمشیرها را دفع کنند، و مانع رسیدن اسب‌ها و سواران دشمن به او شوند؛ و بسیاری از آنان به شجاعت و داشتن مهارت‌های جنگی در میان قوم و اهل زمانشان مشهور بودند.

۲- در آن لحظات حساس و سرنوشت‌ساز، که اهل آسمان - قبل از اهل زمین - نظاره‌گر

پروردگاری آمرزنده و شفیع مطاع خواهیم رفت. تو که هستی؟" او گفت: "من ابن‌حوزه هستم." حسین دست‌هایش را بلند کرد تا آنجا که سفیدی زیر بغلش از روی لباس دیده می‌شد و گفت: "خدایا، او را به آتش جهنم بیفکن." ابن‌حوزه عصبانی شد و خواست با اسبش به حسین حمله کند، اما میان او و حسین نه‌ری بود. پایش در رکاب گیر افتاد و اسبش شروع به دویدن کرد. او از اسب به زیر افتاد، و پایش و ساقش و رانش قطع شد، درحالی‌که طرف دیگر بدنش همچنان به رکاب آویزان بود. مسروق از میدان بازگشت و دیگر سواران را پشت‌سر گذاشت. از او پرسیدند چرا بازگشتی؟ گفت: "من از اهل این خاندان چیزی دیدم که دیگر هرگز با آنها نخواهم جنگید." تاریخ طبری، ۳۲۷/۴ و ۳۲۸؛ انساب‌الأشراف، بلاذری، ۱۹۱/۳؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۱۰۲/۲.

۱. تاریخ طبری، ۳۲۶/۴؛ الفتوح، ابن‌اعثم، ۱۰۰/۵.

۲. سید محمدبن ابوطالب گفته است: «سپاهیان دشمن همه تیرهای خود را پرتاب کردند، به‌طوری‌که هیچ‌یک از یاران حسین علیه السلام نبود مگر این‌که تیری از تیرهای آنان به او اصابت کرده بود.» منبع: العوالم - الإمام الحسین، عبدالله بحرانی، ۲۵۵.

آن بودند که هیچ چیزی بالاتر از عطای الهی حسین (علیه السلام) نبود، با تمام جلوه‌هایش به‌طوری که توصیف‌ها در آن حیران‌مانده‌اند؛ و نیز هیچ چیز بالاتر از اخلاص و شجاعتی نبود که در دل‌های یاران حسین (علیه السلام) (اهل بیت و اصحابش) برای دفاع از او و آنچه در او جلوه‌گر بود موج می‌زد؛ هیچ چیز بالاتر از صبر زینب (علیه السلام) و کسانی که با او در خیمه‌های خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند نبود، درحالی که آنان نظاره‌گر چیزی بودند که حسین (علیه السلام) و یارانش در روز خدا - که از ازل وعده داده شده و عهدش ستانده شده بود - تقدیم می‌کردند.

زمین نفس‌های خود را حبس کرده بود و هدایت الهی (در کامل‌ترین جلوه‌اش) در آستانه افول بود. زمین کربلا در آستانه وداع با پنجمین نفر از اصحاب کسا قرار گرفته بود؛ آن شخصیتی که وجودش تنها نماینده یک فرد نبود، بلکه حسین (علیه السلام) شخصیتی بی‌نظیر و بی‌بدیل بود که به‌هیچ‌وجه قابل جایگزینی نبود؛ زیرا وجود او خلاصه‌ای از وجود محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیه السلام) و حسن (علیه السلام) بود؛ و او باقی‌مانده آنان بود و با بقای او، آنان باقی بودند و رفتن او به معنای رفتن همه آنها بود و زمین از حضور تمام آنها خالی می‌شد، مگر آنچه از هدایت الهی باقی می‌ماند که در فرزندان اوصیایش (علیه السلام) جلوه‌گر می‌شد؛^۱ اما هیاهات که کسی بتواند بعد از حسین (علیه السلام) جایگزین او باشد یا نبود او را به‌طور کامل پر کند.

این حقیقتی است که [خواهرش] زینب (علیه السلام) به‌خوبی آن را می‌دانست و فرزندش علی اکبر و برادرش عباس بن علی نیز از آن آگاه بودند و حتی برخی از اهل بیت و یارانش نیز تا اندازه‌ای و با درجاتی متفاوت از آن آگاهی داشتند، و طبیعتاً شدت ایثار و فداکاری و عملکرد آنان نیز متناسب با میزان آگاهی‌شان متفاوت بود.

۳- گفتیم نبرد روز عاشورا درگیری و برخوردی مستقیم میان دو سپاه بود، و بی‌شک این حقیقت، تصور تقدم و تأخر در شهادت یاران و بنی‌هاشم را از بین می‌برد؛ به این معنی که:

۱. تردیدی نیست - و این امری ثابت‌شده، روشن و قطعی در عقاید است - که حسین (علیه السلام) از نظر مقام و منزلت از تمام امامان و اوصیا از فرزندانش (علیه السلام) برتر است، از همین رو گفتم که فقدان او هرگز قابل جبران نیست.

همه انصار حسین علیه السلام قبل از بنی هاشم به شهادت رسیده باشند یا میان انصار یا بنی هاشم تقدم و تأخري در مبارزه وجود داشته باشد، به آن صورتی که در شرح وقایع روز عاشورا - چه به صورت نوشتاری و چه گفتاری - به تصویر کشده می شود و برایمان آشناست؛ و دلیل آن این است که همه یاران حسین علیه السلام (اهل بیت و اصحاب) به طور هم زمان در دفاع از حسین علیه السلام جنگیدند. بله، این نکته که امام حسین علیه السلام تا آخرین لحظات نبرد باقی ماند، از نظر تاریخی تأیید شده است، بنا به دلایلی که اندکی بعد روشن خواهد شد.

سید احمد الحسن می فرماید:

«... و درباره ترتیب یا تقدم و تأخر در خروج برای نبرد، در یک جنگ واقعی، ترتیب یا این که چه کسی زودتر رفت یا چه کسی بعدتر رفت معنا ندارد؛ زیرا آن نبرد، درگیری میان دو سپاه بود و مبارزه ای فردی نبود، درحالی که مقاتل رایج، آن را به صورت مبارزات فردی به تصویر می کشند؛ و این درست نیست.»^۱

درگیری و شدت نبرد

درگیری میان دو سپاه در روز عاشورا - مانند اغلب نبردهای میدانی قدیمی - به این معنا نیست که شدت نبرد و درگیری در تمام مدت در یک سطح باقی مانده باشد، بلکه ممکن است در لحظاتی تمام جبهه شعله ور باشد و در همه جهات درگیری رخ دهد و در لحظاتی فروکش کند، و ممکن است در لحظاتی یک طرف آرام شود و طرف دیگر شعله ور گردد. به این ترتیب، شدت نبرد به طور مداوم در حال افزایش و کاهش می شود. این یک تصور بسیار منطقی و بسیار واقع گرایانه است. درباره واقعه کربلا نیز، شواهد تاریخی بسیاری برای تأیید آن وجود دارد، و در ادامه خواهیم دید.

پس از آن که عمر بن سعد (لعنت خدا بر او) آتش جنگ را شعله ور ساخت، عمرو بن حجاج

۱. از گفت و گویی خصوصی با سید احمد الحسن.

زیبیدی به همراه یارانش به طرف راست لشکر حسین (علیه السلام) حمله کرد. یاران حسین (علیه السلام) روی زانو نشستند و نیزه‌های خود را به سوی اسب‌های آنان گرفتند؛ پس اسب‌های آنان پیشروی نکردند و به عقب بازگشتند. سپس یاران حسین (علیه السلام) آنها را با تیر هدف قرار دادند و عده‌ای را کشتند و تعدادی را زخمی کردند.^۱

وقتی عمروبن حجاج به یاران حسین نزدیک می‌شد، می‌گفت: «ای اهل کوفه، به اطاعت و جماعت خود پایبند باشید و در کشتن کسی که از دین خارج شده و با امام مخالفت کرده است تردید نکنید.» حسین به او فرمود: «ای عمروبن حجاج، آیا مردم را علیه ما تحریک می‌کنی؟ آیا ما از دین خارج شده‌ایم و شما بر آن ثابت مانده‌اید؟ به خدا قسم، وقتی جان‌هایتان گرفته شود و با اعمالتان بمیرید، خواهید دانست چه کسی از دین خارج شده و چه کسی به جهنم سزاوارتر است.»^۲

سپس عمروبن حجاج بازگشت و بار دیگر از سمت فرات حمله کرد:

«سپس عمروبن حجاج به میمنه حسین - که به طرف فرات قرار داشت - حمله کرد. درگیری مدتی ادامه یافت تا این که مسلم بن عوسجه اسدی، اولین نفر از یاران حسین، بر زمین افتاد. سپس عمروبن حجاج و یارانش عقب‌نشینی کردند و گردوغبار فرونشست، و دیدند مسلم بر زمین افتاده است. حسین به سوی او رفت، و مسلم هنوز رمقی داشت. حسین فرمود: «خدا تو را رحمت کند، ای مسلم بن عوسجه: ﴿مِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ (برخی از آنان به پیمان خود وفا کردند و برخی دیگر در انتظارند، و هیچ‌گونه تغییری [در عهد خود] ندادند).»

حبیب بن مظاهر به او نزدیک شد و گفت: «ای مسلم، کشته شدنت برای من سخت است. بهشت بر تو بشارت باد!» مسلم با صدایی ضعیف گفت: «خداوند تو را به خیر بشارت

۱. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۲۷؛ انساب‌الاشراف، بلاذری، ۳/ ۱۹۰؛ الإرشاد، مفید، ۲/ ۱۰۲.

۲. تاریخ طبری، ۴/ ۳۳۱؛ و مراجعه کنید به: مقتل‌الحسین، ابومخنف، ۱۳۶؛ بحار‌الأنوار، مجلسی، ۴۵/ ۱۹.

دهد.» حبیب به او گفت: «اگر نمی‌دانستم به زودی به تو خواهم پیوست، دوست داشتم هرچه برایت مهم است به من وصیت کنی تا آن را با توجه به قرابت و دین در حق تو انجام دهم.» مسلم گفت: «من تو را به این وصیت می‌کنم، خدا تو را رحمت کند» و با دست به حسین اشاره کرد: «که در راه او بمیری.» حبیب گفت: «به خدای کعبه قسم، چنین خواهم کرد.»

چندان نگذشت که مسلم در دست‌های آنان جان سپرد. کنیز او که همراهش بود فریاد زد: «ای ابن‌عوسجه، ای سرور من!» یاران عمروبن حجاج فریاد زدند: «ما مسلم‌بن عوسجه اسدی را کشتیم!» شبت به برخی از اطرافیانش گفت: «مادرانتان به عزایتان بنشینند، شما خود را به دست خودتان می‌کشید و خودتان را برای دیگران ذلیل می‌کنید. آیا از کشته شدن کسی مثل مسلم‌بن عوسجه خوشحالی‌د؟^۱ به پروردگاری که به او ایمان آوردم، مسلم را در میان مسلمانان در جایگاهی والا دیدم. روز نبرد آذر بایجان، دیدم که پیش از رسیدن سپاه مسلمانان، شش نفر از مشرکان را کشت. آیا کسی مثل او را می‌کشید و شادی می‌کند؟»^۲

می‌گویم: زیارت ناحیه مقدسه تأیید می‌کند که مسلم‌بن عوسجه نخستین شهید بوده است.^۳

۱. این گفته شبت: «خود را برای دیگران خوار می‌کنید»، به نظر می‌رسد انگیزه‌ای قومی داشته باشد؛ زیرا از سخنان او می‌توان فهمید کسانی به کشته شدن مسلم‌بن عوسجه افتخار می‌کردند، از کوفیانی بودند که همراه عمروبن حجاج بودند. این رفتار، آنها را در برابر شامیانی که در لشکر عمر بن سعد حضور داشتند خوار می‌کرد؛ چراکه به نظر می‌رسید کوفیان، خود علیه یکدیگر شمشیر کشیده‌اند.

۲. منابع: تاریخ طبری، ۳۳۱/۴ و ۳۳۲؛ انساب‌الأشراف، بلاذری، ۱۹۳/۳؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۱۰۳/۲ و ۱۰۴.

۳. چنان‌که امام (علیه‌السلام) می‌فرماید: «سلام بر مسلم‌بن عوسجه اسدی ... تو اولین کسی بودی که جان خود را فدا کردی و نخستین شهیدی بودی که برای خدا گواهی داد و به عهد خود وفا کرد. به خدای کعبه سوگند، تو رستگار شدی. خداوند از پیشگامی و همراهی تو با امامت سپاس‌گزاری کند ...» مراجعه کنید به: بحار‌الأنوار، علامه مجلسی، ۶۹/۴۵.

همچنین، شمر بن ذی الجوشن (لعنت خدا بر او) با گروهی به جناح چپ لشکر حسین (علیه السلام) حمله کرد. یاران حسین (علیه السلام) در برابر آنها ایستادگی کردند، جنگیدند و آنان را دفع کردند. در این حمله، تعدادی از یاران حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند. سپس سپاه دشمن از همه جهات به حسین (علیه السلام) و یارانش حمله ور شدند.^۱

شدت گرفتن درگیری در برخی اوقات و فروکش کردن آن در اوقاتی دیگر، برخی از روایت‌های روز عاشورا را در جایگاهی که قابل تأمل و تحقیق و بررسی است قرار می‌دهد، این از یک سو. از سوی دیگر، این نکته با آنچه قبلاً بیان کردیم هم‌خوانی دارد که فرماندهی سپاه اموی در پی آن بود که با کشتن تعدادی از یاران حسین (علیه السلام) (چه اصحاب و چه اهل بیتش) ضربه‌ای به لشکر او وارد کند و امیدوار بود او را به تسلیم وادارند! و از طرف دیگر، می‌توان این فراز و فرود شدت درگیری را یکی از دلایلی دانست که در نهایت، باعث شد مدت نبرد - همان‌طور که در ادامه روشن خواهد شد - طولانی شود.

نبرد چقدر طول کشید؟

از نظر تاریخی، معروف است که آرایش و سامان‌دهی سپاه‌ها در کربلا، در صبح روز دهم محرم انجام شد و پایان نبرد، بعد از ظهر همان روز بود، و این یعنی نبرد چند ساعت یا به عبارت دیگر نصف روز به طول انجامیده است.

شاید برخی تصور کنند که این مدت اغراق‌آمیز و نادقیق است؛ زیرا با توجه به تفاوت بزرگ میان تعداد سپاه اموی (که بیش از سی هزار نفر بود) و تعداد سپاه امام حسین (علیه السلام) (که در بهترین حالت به صد نفر هم نمی‌رسید)، این تفاوت بسیار زیاد اقتضا می‌کرد درگیری باید در زمانی بسیار کوتاه به پایان می‌رسید!

۱. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۳۲/۴؛ انساب‌الاشراف، بلاذری، ۱۹۰/۳.

در پاسخ به این پرسش می‌گوییم:

۱- تمام این زمان به نبرد و درگیری مستقیم اختصاص نداشت، بلکه ما می‌توانیم ترتیب وقایع روز عاشورا را به این صورت تصور کنیم: آماده‌سازی سپاه‌ها، خطبه‌ها و اقامه حجت، مبارزات فردی، و سپس درگیری فراگیر؛ و بدیهی است سه مرحله نخست زمان قابل توجهی را به خود اختصاص داده است.

۲- تعداد سپاه اموی (سی هزار تا هفتاد هزار نفر) که امام حسین علیه السلام و حتی کل منطقه را محاصره کرده بودند، همه در جنگ و درگیری مستقیم شرکت نکردند. این نکته‌ای است که در تمام جنگ‌ها شناخته شده است؛ زیرا سپاه معمولاً به واحدهایی با وظایف مختلف تقسیم می‌شود. بخشی از نیروها درگیری مستقیم را عهده‌دار می‌شوند، بخشی دیگر نیروی پشتیبان هستند که در مواقع نیاز، همه یا قسمتی از آنها به کار گرفته می‌شوند، و بخشی دیگر مسئول حفاظت از ورودی‌ها و خروجی‌های منطقه نبرد می‌شوند، به‌ویژه با توجه به این که عراق در آن زمان ثبات نداشت و نیروهای شام اساساً برای تحمیل سلطه و سرکوب هرگونه شورش یا مخالفت با حکومت اموی به عراق آمده بودند.

۳- همان‌طور که در مبحث قبلی اشاره شد، شدت نبرد در تمام مدت یکسان نبود، بلکه گاهی شدت نبرد فروکش می‌کرد، مثل مهلتی که به امام حسین علیه السلام و یاران باقی‌مانده‌اش برای به جا آوردن نماز ظهر و عصر داده شد. همچنین، در لحظات پایانی نبرد، زمانی که امام حسین علیه السلام به شدت زخمی شده بود و به دلیل خون‌ریزی و خستگی قادر به ایستادن و جنگیدن نبود، برای مدتی روی زمین افتاده بود و آن گروه‌های جنایت‌کار (لعنت خدا بر آنان باد) که اطرافش بودند، هرکدام منتظر دیگری بود تا ایشان را به قتل برساند. به‌علاوه، آنها اساساً از کشتن آن حضرت علیه السلام اجتناب می‌کردند، زیرا - همان‌طور که بارها اشاره کردیم - هدف اصلی آنان به اسارت گرفتن امام و وادار کردنش به بیعت با یزید بود.

۴- نکته دیگر - که مهم‌ترین نکته است - شجاعت امام حسین علیه السلام و یاران ایشان

(اهل بیت و اصحاب)، و جان فشانی بی‌امانشان در دفاع از امام (علیه السلام) است، چنان‌که در ادامه روشن خواهد شد؛ و این ایستادگی باعث شد نبرد روز عاشورا طولانی شود و وقتی را که به آن اشاره شد، به خودش اختصاص دهد.

از سید احمد الحسن درباره درستی مدت‌زمان (از صبح تا بعد از نماز ظهر) و همچنین دلایل طولانی‌شدن زمان نبرد با وجود اندک بودن یاران و زیاد بودن دشمن پرسیدم. ایشان پاسخ داد:

«هیچ اشکالی در این مدت‌زمان وجود ندارد و نبرد پس از آن‌که حسین (علیه السلام) و یارانش نماز ظهر و عصر را خواندند به پایان رسید، بنا به دلایل متعدد:

- از جمله: هدف اولیه عمر بن سعد و حتی سپاهش، اسارت حسین (علیه السلام) و وادار کردنش به بیعت با یزید بود، نه کشتن او، همان‌طور که قبلاً برایت توضیح دادم؛ و به همین دلیل بسیاری از آنها تا پایان نبرد از کشتن او اجتناب کردند.

- همچنین: یاران حسین (علیه السلام) دارای عقیده بودند و جان فشانی می‌کردند.

- و نیز: مشیت خداوند سبحان بر این بود که حسین (علیه السلام) زندگی خود را به این شکل پایان دهد؛ گرسنه و تشنه، درحالی‌که پروردگارش را یاد می‌کرد و شکرگزارش بود. او زندگی خود را با نماز پیش از شهادتش به پایان رساند.»^۱

دلاوری یاران حسین (علیه السلام)

منظور بنده از یاران حسین (علیه السلام)، تمام افرادی است که در روز عاشورا به حسین (علیه السلام) پیوستند، او را یاری کردند و از او دفاع نمودند، چه از آل ابوطالب و چه از عموم افراد غیر از آل ابوطالب

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

که در کربلا با او همراه شدند. این گروه کوچک برگزیده که برخی منابع تعداد آنها را هفتاد و دو نفر ذکر کرده‌اند (سی و دو سواره و چهل پیاده)، زیباترین جلوه‌های شجاعت و فداکاری را تا آخرین نفس در راه خدا و دفاع از امام حق و هدایت - حسین بن علی (علیه السلام) - بر پیشانی تاریخ ثبت کردند.

نمونه‌هایی از شجاعت انصار حسین (علیه السلام)

درباره فرزندان ابوطالب، کافی است بدانیم فرزند امام حسین (علیه السلام)، علی اکبر (علیه السلام)، در صف مقدم لشکر حسین (علیه السلام) قرار داشت، همان‌طور که در ادامه روشن خواهد شد. همچنین عباس بن علی (علیه السلام) حامل پرچم لشکر بود و سایر آل ابوطالب درست مثل پلکی که چشم را احاطه می‌کند، گرداگرد سرور و امامشان حسین (علیه السلام) حلقه زده بودند.

روایت شده است عباس بن علی (علیه السلام):

«به برادرانش عبدالله و جعفر و عثمان، فرزندان علی (علیه السلام) که مادرشان ام‌البنین عامری بود، گفت: "پیش بروید، جانم به فدایتان، و از سرورتان محافظت کنید تا در راه او جان دهید." پس همه آنان پیش رفتند و در برابر حسین (علیه السلام) ایستادند و با صورت‌ها و سینه‌های خود از او محافظت کردند.»^۱

طبق مستندات تاریخی، یاران حسین (علیه السلام) (اهل بیت و اصحابش) هرگاه به یکی از جناح‌های لشکر ابن سعد حمله می‌کردند، آن جناح را درهم می‌شکستند، تا آنجا که عروقه بن قیس - که فرماندهی سواره‌نظام را بر عهده داشت - به عمر بن سعد گفت: «آیا نمی‌بینی از صبح امروز سواره‌نظام من از این تعداد اندک چه می‌کشد؟ نیروها و تیراندازها را به‌سوی آنان بفرست.» عمر بن سعد قصد داشت شب‌بن ربیع را بفرستد، اما او از رفتن خودداری کرد.^۲

۱. مراجعه کنید به: الأخبار الطوال، دینوری، ۲۵۷.

۲. طبری روایت کرده است: «ابوزهر عبسی گفت: من خود شنیدم که شب در دوران فرمانداری مصعب می‌گفت:

پس از آن، حصین بن تمیم را با گروهی فرستادند و آنان شروع به کشتن اسب‌های برخی از یاران حسین (علیه السلام) کردند، از جمله اسب حربن یزید ریاحی.

ایوب بن مشر حیوانی گفته است:

«به خدا سوگند، من بودم که اسب حربن یزید را هدف قرار دادم و با تیری آن را زخمی کردم؛ پس چندان طول نکشید که اسب به لرزه افتاد و از پا درآمد؛ و حر همچون شیری که شمشیر در دست دارد از اسب پایین پرید ... هیچ کس را ندیدم که همچون او دشمنان را از پای درآورد.»^۱

برخی از یاران حسین (علیه السلام) در دفاع از امام و خیمه‌گاه او چنان اغراق می‌کردند که به دل سپاه عمر بن سعد می‌زدند و در آن پیش می‌رفتند:

«... اما عمرو بن خالد صیداوی، جابر بن حارث سلمانی، سعد (مولای عمرو بن خالد) و مجمع بن عبدالله عائذی، آنان کسانی بودند که در آغاز نبرد جنگیدند. با شمشیرهای خود پیشروی کردند و به مردم یورش بردند. هنگامی که در دل دشمن نفوذ کردند، مردم به آنان تاختند و آنان را در فاصله‌ای نه‌چندان دور از یارانشان جدا کردند و محاصره‌شان کردند. عباس بن علی به آنان حمله برد و نجاتشان داد، و آنان درحالی که زخمی شده بودند بازگشتند. وقتی دشمن به آنان نزدیک شد بار دیگر با شمشیرهای خود حمله بردند و در همان ابتدای درگیری جنگیدند تا این که همه در یک مکان به شهادت رسیدند.»^۲

یکی از آنان چنان در سپاه ابن سعد کشتار و جراحت وارد کرد که دشمن او را محاصره

خداوند هرگز به مردم این شهر خیر نمی‌دهد و آنان را به راه درست هدایت نمی‌کند. آیا تعجب نمی‌کنید از این که ما پنج سال با علی بن ابی طالب و پس از او با پسرش علیه خاندان ابوسفیان جنگیدیم، و سپس به پسرش حمله کردیم، درحالی که او بهترین مردم روی زمین بود، و در کنار خاندان معاویه و پسر سمیه زناکار علیه او جنگیدیم؟ چه گمراهی بزرگی! وای بر این گمراهی!» تاریخ طبری، ۳۳۲/۴.

۱. تاریخ طبری، ۳۳۳/۴؛ همچنین مراجعه کنید به: الإرشاد، شیخ مفید، ۱۰۴/۲.

۲. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۴۰/۴.

کرد، دست‌هایش را شکستند و او را به اسارت گرفتند، اما با این حال او همچنان بر همان عزم و شجاعت و پایداری باقی مانده بود:

«نافع بن هلال جملی، اسم خودش را بر پره‌های تیرهایش نوشته بود و آنها را که زهرآگین بودند، پرتاب می‌کرد و می‌گفت: "من جملی هستم. من بر دین علی هستم." او دوازده نفر از یاران عمر بن سعد را کشت و عده‌ای را زخمی کرد. او مورد حمله قرار گرفت تا آنجا که بازوانش شکست و او را اسیر کردند. شمر بن ذی‌الجوشن به همراه گروهی، نافع را کشان‌کشان به نزد عمر بن سعد بردند. عمر بن سعد به او گفت: "وای بر تو، ای نافع، چه چیزی تو را واداشت با خودت چنین کنی؟" نافع پاسخ داد: "پروردگارم می‌داند چه قصدی داشتم" و درحالی‌که خوش بر محاسنش جاری بود می‌گفت: "به خدا سوگند، از شما دوازده نفر را کشتم و افرادی را زخمی کردم و هیچ‌گاه خودم را برای کاری که کردم سرزنش نمی‌کنم. اگر بازوان و دستانم سالم بود، نمی‌توانستید مرا اسیر کنید." شمر به عمر گفت: "او را بکش، خدا تو را اصلاح کند." عمر پاسخ داد: "تو او را آوردی، اگر می‌خواهی خودت او را بکش." شمر شمشیرش را کشید و نافع به او گفت: "به خدا سوگند، اگر از مسلمانان بودی، برایت سنگین بود که با خون ما به ملاقات خدا بروی. پس سپاس خداوندی را که مرگ ما را به دست شروترین مخلوقاتش رقم زد." و شمر او را کشت.»^۱

برخی از شاهدان عینی در روز عاشورا صحنه‌های شجاعانه‌ای از یاران حسین (علیه السلام) را نقل کرده‌اند، همچون:

- مهران غلام بنی‌کاهل، یکی از یاران حسین (علیه السلام) را چنین توصیف می‌کند: «در کربلا با حسین (علیه السلام) بودم و دیدم مردی به شدت می‌جنگید. به هر گروهی حمله می‌کرد آنها را پراکنده می‌ساخت ... گفتم: "این کیست؟" گفتند: "او ابو عمرو نهشلی است."

عامر بن نهشل - یکی از بنی لات از طایفه ثعلبه - با او درگیر شد و او را کشت و سرش را جدا کرد. ابو عمرو از نمازگزاران شب زنده دار بود.^۱

- ربیع بن تمیم، عابس شاکری را چنین توصیف می کند: «وقتی دیدم به سوی ما می آید او را شناختم؛ زیرا او را در جنگ ها دیده بودم. گویی او شجاع ترین مردم بود. به دیگران گفتم: "ای مردم، این شیر سیاه است، این پسر ابوشیب است. هیچ یک از شما به مقابله با او نرود." سپس فریاد زد: "آیا مردی هست که به مقابله مردی بیاید؟" عامر بن سعد گفت: "او را با سنگ بزنید." از هر طرف به او سنگ می زدند. وقتی این وضعیت را دید زره و کلاه خود را انداخت و سپس به سوی دشمن حمله کرد. به خدا سوگند، دیدم بیش از دویست نفر را می گریزند.^۲

از دیگر صحنه های دلآوری و شجاعت: کاری بود که یزید بن زیاد (ابوالشعثاء کندی) انجام داد. در برابر حسین (علیه السلام) زانو زد و صد تیر پرتاب کرد. او تیرانداز ماهری بود و هرگاه تیری پرتاب می کرد می گفت: «من پسر بهدله، از شجاعان عرجه هستم.» حسین می فرمود: «خدایا، تیرهای او را به هدف برسان و پاداشش را بهشت قرار بده.»^۳

یاران حسین (علیه السلام) هیچ هم و غمی جز دفاع از امام مظلوم خود و خیمه گاهی که از هر سو از سوی سپاه گمراهی محاصره شده بودند نداشتند؛ و در مقابل، لشکر ابن سعد چیزی جز فرورفتن در باطل و پستی و ننگی که عرق شرم بر پیشانی می نشاند، به همراه نداشت.

حمید بن مسلم روایت کرده است:

«... شمربن ذی الجوشن پیش آمد و با نیزه خود به خیمه حسین ضربه زد و فریاد کشید: "آتش بیاورید تا این خانه را با اهلش بسوزانم." زنان از خیمه بیرون آمدند و فریاد

۱. مثیر الأخزان، ابن نما، ۴۲.

۲. مراجعه کنید به: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۲۹/۴۵؛ العوالم - الإمام الحسين، عبدالله بحرانی، ۲۷۲ و ۲۷۳.

۳. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۳۹/۴ و ۳۴۰.

زدند. حسین به او فرمود: "ای پسر ذی الجوشن، تو آتش می خواهی تا خانه مرا با اهلش بسوزانی؟ خدا تو را به آتش بسوزاند ... " شب‌بن ربعی نزد او آمد و گفت: "من سخنی زشت‌تر از سخن تو و موقعیتی ناپسندتر از موقعیت تو ندیده‌ام. آیا برای ترساندن زنان آمده‌ای؟" راوی گفت: من دیدم شمر شرمنده شد و قصد رفتن کرد. در این هنگام، زهیر بن قین همراه با ده نفر از یاران حسین به او و همراهانش حمله کردند و آنان را از خیمه‌ها دور کردند.^۱

هرکسی که در میدان نبرد حضور داشته و از آن نقل کرده، گفته است یاران حسین علیهم‌السلام با شدیدترین شکل ممکن جنگیدند:

«یاران حسین علیهم‌السلام با شدیدترین شکل ممکن با دشمن جنگیدند تا ظهر فرارسید. هنگامی که حصین بن نمیر - که فرمانده تیراندازان بود - صبر و استقامت یاران حسین علیهم‌السلام را دید، به نیروهای خود - که پانصد تیرانداز بودند - دستور داد تا بر یاران حسین علیهم‌السلام باران تیر ببارند. آنان تیراندازی کردند و طولی نکشید که اسب‌های یاران حسین علیهم‌السلام را از پای درآوردند، مردان را زخمی کرده و پیاده نمودند. جنگ برای مدتی میانشان شدت گرفت. سپس شمر بن ذی الجوشن با نیروهای خود حمله کرد و زهیر بن قین رضی‌الله‌تعالی‌عنه همراه با ده نفر از یاران حسین علیهم‌السلام به آنان حمله کردند و آنان را از خیمه‌ها دور کردند. شمر دوباره حمله کرد و تعدادی از یاران حسین را کشت و باقی را به جایگاه‌های خود بازگرداند. زهیر بن قین، در این هنگام، حسین علیهم‌السلام را مخاطب قرار داد و چنین سرود: "امروز جدت پیامبر را ملاقات خواهیم کرد / و حسن و مرتضی علی را / و ذوالجناحین، آن جوان شجاع را."^۲

عشق و فداکاری

ارواح یاران حسین علیهم‌السلام گویی با عشق به روح حسین علیهم‌السلام عجین شده بود و تاب فراق و دوری

۱. تاریخ طبری، ۴ / ۳۳۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۴ / ۶۹ و ۷۰.

۲. الإرشاد، ۲ / ۱۰۴ و ۱۰۵.

او را نداشتند، تا آنجا که «سویدبن عمروبن ابومطاع» که در دفاع از حسین (علیه السلام) جنگید و به شدت زخمی شد و بیهوش بر زمین افتاد، در پایان نبرد به هوش آمد و شنید که می گویند حسین (علیه السلام) کشته شده است، اما با وجود جراحات و دردهایی که داشت، به خودش فشار آورد و خنجرى را که به همراه داشت بیرون آورد و به نبرد ادامه داد تا آن که به شهادت رسید؛ رضوان خدا بر او باد.^۱

برخی از یاران حسین (علیه السلام) با بدن های خود از حسین (علیه السلام) در برابر شمشیرها و تیرها محافظت می کردند و پیش از آن که به افتخار شهادت به همراه او نائل شوند، به شدت مجروح می شدند، مثل کاری که عمروبن قرظۀ انصاری انجام داد؛ رضوان خدا بر او باد.^۲

یاران حسین (علیه السلام) برای دفاع و محافظت از امام حسین (علیه السلام) و شهادت در برابر او با یکدیگر مسابقه می دادند. به عنوان مثال، عبدالله و عبدالرحمن - پسران عزرة غفاری - نزد حسین (علیه السلام) آمدند و گفتند: «ای اباعبدالله، سلام بر تو! دشمن ما را به سوی تو کشانده و ما دوست داریم از تو محافظت کنیم و تو را یاری دهیم و پیش روی تو کشته شویم.»^۳

برای نمونه، آن دو جابری - سیف بن حارث بن سریع، و مالک بن عبد بن سریع - به حسین نگاه کردند و گریستند. حسین فرمود: «ای فرزندان برادرم، چرا گریه می کنید؟ به خدا سوگند، امیدوارم تا ساعتی دیگر چشم هایتان روشن شود.» آنان گفتند: «خدا ما را فدای تو

۱. مراجعه کنید به: اللهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس، ۶۶.

۲. مراجعه کنید به: منبع قبلی، ۶۴. نکته عجیب این است که برادر او - زبیر بن قرظہ - در سپاه عمر بن سعد بود. او بیرون آمد و فریاد زد: «ای حسین، ای دروغ گو پسر دروغ گو، تو برادرم را گمراه کردی و فریب دادی تا این که او را به کشتن دادی.» حسین (علیه السلام) فرمود: «خدا برادرت را گمراه نکرد، بلکه او را هدایت کرد و تو را گمراه ساخت.» زبیر گفت: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم!» سپس به حسین حمله کرد، اما نافع بن هلال مرادی او را متوقف کرد و با نیزه به او زد و او را به زمین انداخت.

مراجعه کنید به: انساب الأشراف، بلاذری، ۱۹۲/۳؛ و تاریخ طبری، ۳۳۰/۴.

۳. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۳۷/۴.

گرداند! به خدا سوگند، برای خودمان گریه نمی کنیم، بلکه برای تو گریه می کنیم که می بینیم محاصره شده ای و نمی توانیم از تو دفاع کنیم.» حسین فرمود: «**خداوند به شما - ای فرزندان برادرم - به خاطر این احساسات و این که با جان فشانی، مرا همراهی و یاری کردید، بهترین پاداش پرهیزکاران را عطا فرماید.**»^۱

پیش تر درباره ماجرای شهادت مسلم بن عوسجه (رضوان الله علیه) در یکی از حملات سپاه اموی سخن گفتیم. امام حسین (علیه السلام) پس از فروکش کردن حمله، فرصتی یافت تا نزد او برود و او را ببیند. حبیب بن مظاهر نیز با امام بود. حبیب به مسلم نزدیک شد، و او آخرین نفس های خود را می کشید. حبیب آرزو داشت که بتواند وصیت او را در این لحظات بشنود، اما می دانست خودش نیز به زودی به همان فرجام خواهد رسید. مسلم بن عوسجه هیچ وصیتی نداشت جز این که با دست به سوی حسین (علیه السلام) اشاره کرد و به حبیب گفت: «تو را به این سفارش می کنم - خدا رحمت کند - که در دفاع از او جان دهی!»^۲ و چه عشقی و چه شجاعتی!

صحنه های عشق و شجاعت در کربلا بسیارند.

تلفات سپاه اموی

یاران حسین (علیه السلام) (اهل بیت و اصحابش) گروهی از جان گذشته بودند که تلفات سنگینی به صفوف سپاه اموی وارد کردند، چه در سطح کشته ها و چه زخمی ها؛ و این باعث شد عمر بن سعد دستوری نظامی صادر کند که افراد سپاهش را از حملات فردی یا گروه های کوچک به سپاه حسین (علیه السلام) باز می داشت؛ زیرا هرکسی که چنین می کرد، بی تردید فرجامش کشته شدن

۱. تاریخ طبری، ۳۳۷/۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۲۹/۴۵.

۲. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۳۱ و ۳۳۲؛ انساب الأشراف، بلاذری، ۱۹۳/۳؛ الإرشاد، مفید، ۱۰۳/۲ و ۱۰۴.

بود.

مورخان روایت کرده‌اند: وقتی عمروبن حجاج تعداد زیاد کشته‌های سپاه عمر بن سعد را دید، با صدای بلند به سربازان گفت: «ای احمق‌ها، آیا می‌دانید با چه کسانی می‌جنگید؟ شما با دلاورمردان این سرزمین و گروهی از جان‌گذشته می‌جنگید. هیچ کدام از شما نباید به‌سوی آنان برود، زیرا آنان اندک هستند و اندک افرادی باقی مانده‌اند. به خدا سوگند، اگر حتی فقط با سنگ به آنان حمله کنید، آنها را خواهید کشت!» عمر بن سعد گفت: «حق با توست. نظر همان است که تو گفتی» و دستوری برای جلوگیری از چنین حملاتی صادر کرد.^۱

«به مردی که در روز عاشورا همراه عمر بن سعد حضور داشت گفته شد: «وای بر تو! آیا فرزندان رسول خدا (ص) را کشتید؟» او پاسخ داد: "زبان به دندان بگیر؛ اگر تو هم آنچه را ما دیدیم دیده بودی، همان کاری را می‌کردی که ما کردیم. گروهی بر ما شوریدند که دست‌هایشان بر قبضه‌های شمشیرهایشان بود، همچون شیران درنده که دلاورمردان را از راست و چپ در هم می‌کوبیدند و خودشان را به مرگ عرضه می‌کردند؛ نه امان می‌پذیرفتند، و نه به مال تمایل داشتند. هیچ مانعی نمی‌توانست میان آنها و رسیدن به سرچشمه‌های مرگ یا چیره شدن بر حکومت قرار گیرد. اگر اندکی از آنها غفلت می‌کردیم، همه سپاه را از درون از هم می‌پاشانددند. با این اوضاع، تو بگو ما چه می‌کردیم، مادرت به عزایت بنشیند!"^۲

متون تاریخی‌ای که به تعداد کشته‌های سپاه ابن سعد پرداخته‌اند بسیارند، اما هیچ متنی وجود ندارد که به‌طور قطعی و منطقی و معقول، تعداد کشته‌ها و زخمی‌ها را ذکر کرده باشد،^۳

۱. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۳۱؛ انساب‌الأشراف، بلاذری، ۳/ ۱۹۲؛ الإرشاد، مفید، ۲/ ۱۰۳.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ۳/ ۲۶۳. واژه «الجدل» به معنای سنگ سخت و بزرگ است.

۳. به‌جز برخی آرا و نظرات که تعداد کشته‌ها را به هزاران نفر یا تعداد کسانی را که حسین (علیه السلام) به‌تنهایی کشته‌اند، دو هزار نفر و اعدادی مشابه می‌رسانند، این اعداد به‌وضوح اغراق‌آمیز هستند. مراجعه کنید به: نهایة الإرب، نویری، ۴۲۳؛ أسرار الشهادة، دربندی، ۳۴۵.

بلکه تنها تعداد افرادی را که برخی از یاران حسین علیه السلام آنها را به قتل رساندند، ذکر شده است؛^۱ و حتی پس از جمع این آمار، بازهم نمی توان به عدد دقیق و قطعی دست یافت، و تنها می توان به صورت تقریبی برآوردی ارائه داد؛ زیرا درباره برخی از یاران حسین علیه السلام گزارش شده تعداد زیادی را کشته اند، اما تعداد دقیق ذکر نشده است. برای نمونه، درباره عباس بن علی علیه السلام آمده است که او تعداد زیادی را به قتل رساند.

به طور کلی، برخی از اعدادی که ذکر شده اند عبارت اند از:

- علی اکبر علیه السلام: ۲۰۰ نفر.^۲

- عبدالله بن مسلم بن عقیل: ۹۸ نفر.^۳

- حبیب بن مظاهر: ۶۲ نفر.^۴

- زهیر بن قین: ۱۲۰ نفر.^۵

- حر ریاحی: ۴۰ نفر.^۶

آمارهای دیگری نیز برای سایر یاران حسین علیه السلام وجود دارد، و حتی درباره شخصیت های فوق الذکر نیز نظرات متفاوتی مطرح شده است.

به هر حال، نکته ای که قطعی و مسلم است این است که یاران حسین علیه السلام - اعم از

۱. تعداد کشته ها در برخی منابع به چندصد نفر می رسد، مانند آنچه شیخ صدوق در «أمالی» و ابن شهر آشوب در «مناقب آل أبي طالب» ذکر کرده اند. لازم به ذکر است که اعداد ذکر شده از سوی ابن شهر آشوب، بیشتر از اعداد ذکر شده از جانب شیخ صدوق است.

۲. مراجعه کنید به: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۴۴/۴۵.

۳. مراجعه کنید به: العوالم - الإمام الحسين، عبدالله بحرانی، ۲۷۰.

۴. مراجعه کنید به: منبع قبلی، ۲۷۶.

۵. مراجعه کنید به: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۲۵/۴۵ و ۲۶.

۶. مراجعه کنید به: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۱۴/۴۵.

اهل بیت و اصحابش - خسارات و تلفات سنگینی به سپاه ابن سعد وارد کردند، صرف نظر از تعداد واقعی این تلفات؛ و این نکته، یکی از دلایلی بود که برخی از راویان یا مورخان را به اغراق در ارائه اعداد و آمار سوق داده است.

از سید احمد الحسن سؤال کردم و پرسیدم: اعداد و ارقامی درباره کشته شدگان به دست برخی از یاران امام حسین (علیه السلام) - چه اصحاب و چه اهل بیت ایشان - ذکر شده است؛ مثل کشته شدن ۱۲۰ نفر به دست زُهریر، یا ۲۰۰ نفر به دست علی اکبر (علیه السلام)، و نیز اعداد دیگری که درباره دیگر یاران گفته شده است. آیا این اعداد قابل قبول اند؟ بی تردید، مسئله شمار کشته شدگان همواره از جمله پرسش ها و محل اشکال بوده و هست.

ایشان پاسخ داد:

«به طور قطع، اصحاب حسین (علیه السلام) مؤمن، دارای اعتقادی راسخ، شجاع و جان برکف بودند. آنها می دانستند که رویارویی شان با سپاهی انبوه و پر شمار به معنای مرگ حتمی است؛ به ویژه با توجه به این که برخی از افراد این سپاه، از ناصبیان شامی بودند که به علی بن ابی طالب (علیه السلام) ناسزا می گفتند و سب علی (علیه السلام) را، به دستور معاویه و یزید (لعنت خدا بر آنها)، از منبرهایشان می شنیدند. بنابراین اشکالی ندارد - که البته همین طور هم بود - هر کدام از آنها در هنگام نبرد، تعداد زیادی از آنان را با شمشیر یا سلاح خود زخمی یا تلف کند، پیش از آن که آنها بتوانند او را به قتل برسانند یا مهارش کنند. از این رو، صحیح آن است که آنها تعداد زیادی از افراد سپاه یزید را مجروح کردند؛ و بی تردید برخی از ایشان در میدان جنگ مردند، و برخی دیگر نیز بعداً در اثر جراحات وارده جان سپردند و عده ای نیز از جراحات بهبود یافتند. اما اعداد گفته شده برای کشته شدگان و این که این تعداد، در [همان] میدان جنگ کشته شدند، دچار اغراق است؛ و شاید دلیل آن، همان نکته ای باشد که پیش تر ذکر کردم؛ این که اصحاب حسین (علیه السلام)، واقعاً تعداد زیادی از سپاه یزید را مجروح کردند و به آنها آسیب

رساندند.»^۱

نماز اول وقت، آخرین توشه راهیان

پایان هر کار، مهم‌ترین بخش آن است؛ و دربارهٔ دین نیز هیچ چیزی به اندازهٔ پایان و عاقبت به خیری اهمیت ندارد. نکتهٔ قابل توجه در کربلا این است که از هر صحنه‌اش می‌توان درسی گرفت و عبرتی آموخت. در سایهٔ گردوغبار جنگی نابرابر، و با وجود سنگ‌دلی، خیانت و تنهایی و فقدان عزیزان، و درحالی‌که هزاران فرد رذل و فرومایه، خاندان رسول خدا ﷺ را محاصره کرده و آنها را به وحشت انداخته بودند، و از آن گروه کم‌شماری که دفاع از آنها را برگزیده بودند جز حسین و اندک نفراتی از اصحابش باقی نمانده بودند و بیشتر آنان (از اهل بیت و یارانش) - شهید و در خون پاک خود غلتیده - به سوی پروردگارشان رحلت کرده بودند، ناگاه یکی از یاران حسین ﷺ به نام «ابو ثمامه صائدی» به آسمان نگاه می‌کند و متوجه رسیدن نیمهٔ روز (زمان زوال خورشید) می‌شود و نماز را به یاد می‌آورد:

«وقتی ابو ثمامه عمرو بن عبدالله صائدی آن را دید، به حسین ﷺ عرضه داشت: "ای اباعبدالله، جانم به فدایت، می‌بینم این دشمنان به تو نزدیک شده‌اند. به خدا سوگند، پیش از آن‌که تو را به شهادت برسانند من کشته خواهم شد، اگر خدا بخواهد. دوست دارم پروردگارم را ملاقات کنم، درحالی‌که نمازم را که زمانش نزدیک شده است به جا آورده باشم." حسین ﷺ سرش را بالا گرفت و فرمود: "نماز را یاد کردی، خدا تو را از نمازگزاران و ذاکران قرار دهد. آری، اکنون اول وقت نماز است." سپس فرمود: "به آنها بگویید دست از ما بردارند تا نماز بخوانیم." اما حصین بن تمیم به آنها گفت: "نماز شما پذیرفته نمی‌شود." حبیب بن مظاهر به او پاسخ داد: "تو ادعا می‌کنی نماز آل رسول خدا ﷺ پذیرفته نمی‌شود، اما از تو پذیرفته می‌شود، ای الاغ؟! " حصین بن تمیم به آنان حمله کرد و حبیب بن مظاهر

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

به او یورش برد و با شمشیر به صورت اسبش ضربه وارد کرد. اسب نقش بر زمین شد و حصین از روی آن سقوط کرد. همراهانش او را نجات دادند. حبیب می گفت:

"من حبیبم و پدرم مظاهر است / جنگجویی در میان آتش جنگ و پیکار"

حبیب با شدت جنگید تا آن که یکی از بنی تمیم با شمشیری بر سرش ضربه وارد کرد و او را به شهادت رساند ... هنگامی که حبیب شهید شد، مصیبت او، حسین (علیه السلام) را سخت اندوهگین کرد و فرمود: **"در این لحظه، جان خودم و یاران مدافعم را به خدا می سپارم"** و سپس نمازظهر را به همراه یارانش به جا آورد. حسین (علیه السلام) نماز خوف را به جماعت خواند و پس از نماز، نبردشان شدت گرفت و به حسین (علیه السلام) رسید. یکی از یاران حسین به نام حنفی^۱ خود را سپر او کرد و دشمنان از چپ و راست، شروع به تیراندازی به سمت او کردند و او همچنان ایستاده بود تا این که بر زمین افتاد. زهیر بن قین نیز با شدت می جنگید و می گفت:

"من زهیرم و پسر قین / آنها را با شمشیر از حسین می تارانم"

سرانجام زیادبن عبدالله شعبی و مهاجرین اوس به او حمله کردند و او را به شهادت رساندند.^۲

بله، نماز آخرین توشه امام حسین (علیه السلام) و برخی از یاران گرامی اش بود. آنان نماز و شهادت را با یکدیگر جمع کردند و این ویژگی فاتحان است!

سید احمد الحسن می فرماید:

«مشیت خداوند سبحان بر این بود که امام حسین (علیه السلام) زندگی خود را به این صورت به پایان برساند: گرسنه، تشنه، ذاکر و شاکر پروردگارش؛ زندگی اش را با نماز پیش از

۱. او سعیدبن عبدالله حنفی (رضوان الله تعالی علیه) است.

۲. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۳۴-۳۳۶، به اختصار.

شهادتش به پایان رساند.»^۱

مقاتل انصار حسین (اهل بیت و یاران) و سوگواری او برای آنان

مقاتل انصار و سوگواری برای آنان

برخی نکات که به مقاتل انصار حسین اختصاص دارد:

۱- اندکی پیش به برخی از مقاتل انصار (رضوان الله علیهم) پرداختیم. کتاب‌های تاریخ و مقاتل، آنها را - با جزئیات - به صورت نبردهای فردی نقل کرده‌اند، اما - همان طور که روشن شد - درست این است که نبرد روز عاشورا رویارویی مستقیم میان دو سپاه بود. در نتیجه، همه در یک زمان مشغول جنگ و دفاع بودند.

۲- جایگاه همه انصار (چه اهل بیت و چه غیر از آنان) نزد امام حسین بسیار بزرگ و شفاف و مشخص بود و این موضوع از سخنان و مواضع ایشان در حق آنان مشهود است. از این رو، هنگامی که تعدادی از آنان به شهادت رسیدند و نقصانی در جمعشان نمایان شد، امام حسین دستش را بر محاسن شریف خود گذاشت و فرمود: «خشم خداوند بر یهود، زمانی شدت گرفت که برای او فرزندی قائل شدند؛ و بر نصارا آنگاه که او را سومین از سه گانه قرار دادند؛ و بر مجوس زمانی که خورشید و ماه را به جای او پرستیدند. اما خشم خداوند بر گروهی که بر قتل فرزند دختر پیامبرشان متفق القول شدند، شدیدتر است. به خدا سوگند، هرگز به هیچ یک از خواسته‌های آنان پاسخ نخواهم داد، تا آنگاه که خدا را ملاقات کنم؛ درحالی که با خون خودم رنگین شده‌ام. سپس فریاد زد: «آیا فریادرسی هست که برای رضای خدا به فریاد ما برسد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟»^۲

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. مراجعه کنید به: الفتوح، ابن اعثم، ۵/ ۱۰۱.

۳- در ذهن عده بسیاری چنین جا افتاده است که امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا شمشیر نکشید و به جنگ وارد نشد، مگر پس از شهادت تمام یاران و اهل بیتش. همچنین گفته می شود ایشان (علیه السلام) قبل از آن، در جایی نزدیک خیمه ایستاده بود و مبارزات فردی یارانش (اهل بیت و اصحابش) را، که یکی پس از دیگری به میدان می رفتند، نظاره می کرد. این تصور و فهم رایج است، اما فهمی غیر منطقی و ناشی از تصویر نادرستی است که - همان طور که گفتیم - کتاب های مقاتل و تاریخ ارائه کرده اند.

وقتی دانستیم نبرد عاشورا درگیری و رویارویی مستقیم بین دو سپاه بوده است، این نکته ضرورتاً اقتضا می کند که امام حسین (علیه السلام) نیز - اگرچه در برخی مواقع - به همراه لشکر خود به نبرد پرداخته باشد؛ به ویژه با توجه به کمی یارانش. و شاید همین نکته تبیین می کند که چرا امام (علیه السلام) - گاهی - قاتلان برخی از یارانش (اهل بیت یا اصحابش) را شخصاً به قتل می رساند، مانند قاتل برادرزاده اش قاسم بن حسن (علیه السلام)؛ که به نظر می رسد در نزدیکی عمویش می جنگید. روایت شده است وقتی ضربه ای به سرش وارد شد فریاد زد: «ای عمو جان!» امام حسین (علیه السلام) همچون باز شکاری که به سوی شکار حمله می کند یورش برد، و سپس همچون شیری خشمگین حمله کرد و با شمشیر بر قاتل قاسم ضربه زد. او ضربه را با ساعدش دفع کرد، اما امام (علیه السلام) ساعد او را از آرنج قطع کرد. آن مرد چنان فریادی کشید که صدای او در سپاه طنین انداخت. سپس امام حسین (علیه السلام) از او کناره گرفت و سپاه کوفه برای نجاتش هجوم آوردند، اما اسبانشان با سُم ها او را لگدمال کردند تا به هلاکت رسید؛ خدا لعنتش کند. هنگامی که گردوغبار فرونشست، امام حسین (علیه السلام) را دیدند که بر بالین قاسم ایستاده، درحالی که قاسم با پاهایش به زمین می کوبید. حسین (علیه السلام) می فرمود: «دور باد از رحمت خدا قومی که تو را کشتند، و روز قیامت دشمن آنان در حق تو، جدّ تو خواهد بود.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، برای عمویت سخت است که او را بخوانی و پاسخت را ندهد، یا پاسخ دهد اما سودی برایت نداشته

باشد. صدایی که - به خدا سوگند - یاورانش اندک و دشمنانش بسیارند.»^۱ و روایت شده است که فرمود: «خدایا، آنان را یک‌به‌یک بشمار و تک‌به‌تک نابودشان کن و هیچ‌یک از آنان را باقی مگذار و هرگز آنان را نیامرز. شکیبایی پیشه کنید، ای پسرعموهایم! صبری کنید، ای اهل‌بیت! که پس از این روز، هرگز خواری نخواهید دید.»^۲

یورش ناگهانی مستقیم امام حسین علیه السلام به قاتل برادرزاده‌اش و کشتن او، به‌وضوح نشان می‌دهد که امام علیه السلام در میدان نبرد حضور داشت؛ زیرا منطقی نیست قاتل قاسم او را به شهادت برساند و همچنان در میدان باقی بماند تا صدای قاسم به عمویش برسد، و سپس امام سوار بر اسبش شود و نزد او برود و قاتل را ببیند که منتظر اوست و او را به قتل برساند! این برداشت دور از واقعیت است.

۴- از آنجا که نبرد، حالت حمله و عقب‌نشینی داشت و سپاه ابن‌سعد به اردوگاه امام حسین علیه السلام یورش می‌برد و برخی از یاران ایشان را زخمی یا شهید می‌کرد و سپس به عقب بازمی‌گشت، هرگاه گردوغبار نبرد فرو می‌نشست و شرایط میدان اجازه می‌داد، امام حسین علیه السلام با برخی از یاران بر زمین افتاده خود همراهی و از آنان دلجویی می‌کرد و با سخنانی از آنان یاد می‌نمود که جایگاهشان را نزد خودش و حتی مقامشان را نزد خداوند نشان می‌داد. البته ضرورتاً این‌گونه نبود که امام علیه السلام، حتماً این سخنان را با حضور بر بالین شهید و ایستادن بر بالای سر او فرموده باشد - به آن صورتی که برخی نقل‌ها گفته‌اند -، بلکه چه‌بسا ممکن بود امام علیه السلام همان جایی که ایستاده بود، این سخنان را بر زبان آورده باشد. برخی از این گفته‌های امام علیه السلام تقدیم می‌شود:

۱. مراجعه کنید به: الإزشاد، مفید، ۲/ ۱۰۶ - ۱۰۸.

۲. مراجعه کنید به: بحار الأنوار، مجلسی، ۴۵ / ۳۶.

- دربارهٔ حربن یزید ریاحی فرمود: «تو آزادی، همان گونه که مادرت تو را نامید. تو در دنیا آزاد هستی و در آخرت [هم] آزاد هستی.»^۱
- دربارهٔ جون، غلام ابوذر فرمود: ^۲ «خدایا، چهره‌اش را سفید کن، او را خوشبو گردان، با نیکان محشورش فرما، و میان او و محمد و آل محمد آشنایی برقرار کن.»^۳
- دربارهٔ مسلم بن عوسجه فرمود: «خداوند تو را رحمت کند، ای مسلم» و [این آیه قرآن را] تلاوت فرمود: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ (برخی از آنان به پیمان خود وفا کردند و برخی دیگر در انتظارند، و هیچ‌گونه تغییری در عهد خود ندادند).^۴
- دربارهٔ حبیب بن مظاهر فرمود: «خودم و یاران مدافعم را نزد خدا به حساب می‌آورم.»^۵
- دربارهٔ زُهَیر بن قین فرمود: «خداوند تو را از رحمت خود دور نسازد، ای زُهَیر! خداوند قاتلان تو را لعنت کند، همان گونه که لعنت کرد کسانی را که به بوزینه و خوک مسخ شدند.»^۶

۱. به کتاب بحار الأنوار، مجلسی، ۱۴/۴۵؛ و کتاب الأخبار الطوال، دینوری، ۲۵۶ مراجعه کنید.

۲. جون، غلام ابوذر غفاری: «او برده‌ای سیاه‌پوست بود. امام حسین (علیه السلام) به او فرمود: «تو از جانب من اجازه داری، زیرا تو همراه ما شدی به امید آسایش؛ پس خود را در مسیر ما گرفتار مکن.» او گفت: «ای پسر رسول خدا، من در آسایش از ظرف‌های شما غذا می‌خوردم و در سختی شما را رها کنم؟ به خدا سوگند، بوی من بد است، حَسَب من پست است و رنگ من سیاه است؛ پس با بهشت بر من لطف کن تا بوی من خوشبو شود، حسب من شرافت یابد و رنگ من سفید گردد. نه، به خدا سوگند، از شما جدا نمی‌شوم تا این خون سیاه با خون‌های شما درآمیزد.» متیر الأحزان، ابن‌نما، ۴۷.

۳. مراجعه کنید به: بحار الأنوار، مجلسی، ۲۳/۴۵.

۴. به کتاب متیر الأحزان، ابن‌نما، ۴۷؛ و کتاب الكامل فی التاریخ، ابن‌اثیر، ۶۷/۴ و ۶۸ مراجعه کنید.

۵. به کتاب تاریخ طبری، ۳۳۵/۴ و ۳۳۶؛ و کتاب بحار الأنوار، مجلسی، ۲۷/۴۵ مراجعه کنید.

۶. إیصار العین فی أنصار الحسین، السماوی، ۲۲۶.

همچنین، امام حسین علیه السلام مرثیه‌هایی ویژه برای فرزندش علی اکبر و برادرش عباس علیه السلام داشت که شرح آنها در ادامه خواهد آمد.

به‌طور کلی، از سید احمد الحسن دربارهٔ سوگواری امام حسین علیه السلام برای برخی از یاران و اهل بیتش، به شکلی که تاریخ‌نگاران نقل کرده‌اند - یعنی رفتن امام به‌سوی شهید و ایستادن بر بالین او و ... و مانند آن - پرسیدم؛ این که آیا می‌توان از نظر عقلانی، تحقق چنین چیزی را در شرایط یک نبرد و درگیری و جنگی جان‌فرسا پذیرفت؟

ایشان علیه السلام پاسخ داد:

«اشکالی در درستی برخی از آنها نیست، حتی اگر به‌صورت جزئی باشد، مثلاً امام حسین علیه السلام در همان جایگاه خود، برای یکی از شهدا با کلماتی سوگواری می‌کند، و سپس به این واقعه چنین افزوده می‌شود^۱ که گویا نزد او رفته است و ...

و مسئلهٔ درگیری میان دو سپاه، مانع از وجود برخی فرصت‌ها و اوقات برای سوگواری برای شهدا نمی‌شود.»^۲

۵- کتاب‌های تاریخی و سیره‌نگاری‌ها و مقاتل، بسیاری از مظاهر وداع یا اجازه گرفتن برای نبرد را، که یاران امام حسین علیه السلام (اعم از صحابه و اهل بیت) با ایشان داشتند، روایت کرده‌اند و در این روایت‌ها آمده است هر شخصی که به میدان نبرد می‌رفت نزد امام می‌آمد، از ایشان اجازه می‌گرفت و با او وداع می‌کرد و سپس به جنگ می‌پرداخت!

می‌گوییم: براساس درک صحیحی که از نبرد ارائه شد، نمی‌توان زمان‌بندی بسیاری یا اغلب صحنه‌های وداع و اجازه گرفتن‌هایی را که نقل شده‌اند پذیرفت؛ چراکه این صحنه‌ها با روایت سنتی از واقعهٔ کربلا، به آن صورتی که بیشتر مورخان آن را به‌صورت مبارزاتی فردی به

۱. افزودن مطلب از سوی تاریخ‌نگار یا راوی بوده است.

۲. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

تصویر کشیده‌اند، هم‌خوانی دارد؛ به این شکل که یاران امام حسین (علیه السلام) یکی پس از دیگری به میدان رفتند و پس از اتمام آنان، فرزندان ابوطالب نیز به صورت فردی و پشت سرهم به میدان رفتند تا سرانجام نوبت به امام حسین (علیه السلام) رسید؛ درحالی که پیش‌تر دانستیم این روایات و ترتیب تاریخی درست نیست. از این رو، اگر بخواهیم آن روایات - یا دست کم برخی از آنها را - توجیه کنیم، باید بگوییم که در صورت صحت، بیشتر آن وداع‌های گفته شده می‌بایست پیش از آغاز درگیری و رویارویی رخ داده باشند؛ مثلاً هنگام آماده‌سازی سپاه توسط امام.

۶- کتاب‌های تاریخ و مقاتل، همچنین ذکر کرده‌اند که در خیمه‌گاه امام حسین (علیه السلام)، خیمه و محل ویژه‌ای وجود داشته است که شهدای اهل بیت امام حسین (علیه السلام) در آنجا قرار داده می‌شدند؛ و امام حسین (علیه السلام) و دیگر بازماندگان از فرزندان ابوطالب، هرگاه یکی از آنان - مانند علی اکبر یا قاسم - به شهادت می‌رسید، او را به آن مکان ویژه شهدا می‌آوردند و در آنجا قرار می‌دادند.

از سید احمد الحسن، درباره صحت این موضوع پرسیدم و ایشان فرمود: «صحیح نیست.»^۱

۷- جمله‌ای معروف از امام حسین (علیه السلام) درباره یاران و اهل بیتش نقل شده که ایشان (علیه السلام) فرموده است: «اما بعد، من هیچ یارانی باوفا تر و بهتر از یاران خودم نمی‌شناسم، و نیز هیچ اهل بیتی نیکوکارتر و باوفا تر از اهل بیت خودم [نمی‌شناسم]. پس، خداوند به شما از طرف من، پاداش نیکو عطا فرماید.»^۲

آیا می‌توانیم براساس این سخن امام، حکمی کلی صادر کنیم و نتیجه بگیریم که یاران و اهل بیت ایشان، بهترین و نیکوترین یاران و اهل بیت در تاریخ هستند؟

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. تاریخ طبری، ۴/ ۳۱۷؛ الإرشاد، مفید، ۲/ ۹۱؛ مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ۷۴.

در این باره، از سید احمد الحسن پرسیدم و پاسخ ایشان چنین بود:

«قطعاً مقصود امام حسین علیه السلام اطلاق و کلی بودن نیست، به این معنا که همه افراد در تمام زمان‌های گذشته و حال و آینده را شامل شود؛ زیرا این ادعا با مثال‌های بسیاری نقض می‌شود؛ و دست‌کم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله - برای نمونه - علی و حسن و حسین و فاطمه و سلمان فارسی و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری، قطعاً از برخی یاران امام حسین علیه السلام برتر بودند، و ما یقین داریم علی و فاطمه علیها السلام از اهل بیت امام حسین علیه السلام در زمان ایشان برتر بودند.

آنچه امام حسین علیه السلام قصد داشت بیان کند این است که آنها بهترین‌های زمان خود بودند و قطعاً برخی از آنان از برخی صحابه نیز برتر بودند، و حتی برخی از یاران امام حسین علیه السلام از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و از یاران امام علی علیه السلام نیز برتر بودند؛ و این افراد، بدون شک، از کسانی که امام حسین را یاری نکردند برتر هستند.»^۱

۸- همان‌گونه که امام صادق علیه السلام در زیارتی که به هارون بن خارجه آموخت، بیان می‌کند که ویژگی یاران امام حسین علیه السلام چنین بوده است: «... سپس به‌سوی شهدا رو کن و بگو: سلام بر شما، ای اولیای خدا و دوستان او! سلام بر شما، ای برگزیدگان خدا و محبوبان او! سلام بر شما، ای یاران دین خدا! سلام بر شما، ای یاران رسول خدا! سلام بر شما، ای یاران امیرالمؤمنین! سلام بر شما، ای یاران فاطمه، سرور زنان جهانیان! سلام بر شما، ای یاران ابومحمد حسن بن علی، آن ولی ناصح! سلام بر شما، ای یاران اباعبدالله! پدر و مادرم به فدای شما، که پاک شدید و زمینی که در آن دفن شدید پاکیزه گردید، و به رستگاری بزرگی دست یافتید. ای کاش من نیز با شما بودم و به رستگاری بزرگی نائل می‌شدم.»^۲

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. مصباح المتعاهد، طوسی، ۷۲۲ و ۷۲۳.

امام حسین (علیه السلام) و فرزندش «اکبر»

علی بن حسین، معروف به علی اکبر، بزرگ‌ترین فرزند امام حسین (علیه السلام) بود.

سن ایشان بیست و هفت سال بود. از سید احمد الحسن، درباره ازدواج ایشان و این که آیا فرزندی داشتند پرسیدم و ایشان (علیه السلام) پاسخ داد: «بله، علی اکبر قطعاً ازدواج کرده بود و دارای فرزند نیز بود.»^۱ و این موضوع در برخی از روایات نیز ذکر شده است.^۲

آن حضرت (علیه السلام)، در قلب پدر بزرگوارش، امام حسین (علیه السلام)، جایگاه والایی داشت؛ بی‌تردید، نزدیکی به خداوند مهم‌ترین دلیل این جایگاه بود. چرا که امام حسین (علیه السلام) هرگونه معیار خویشاوندی نسبی و گرایش‌های نفسانی را از ساحت مقدس خود دور کرده بود. و این ویژگی به‌روشنی از سخنان آن حضرت در روز عاشورا، هنگامی که فرزندش علی اکبر را در پیشاپیش سپاه قرار داد، نمایان است.

در پژوهش‌های پیشین بیان شد که امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا، فقط نماینده خودش نبود، بلکه او آخرین میخ استوار و باقی‌مانده از اهل کسا به‌شمار می‌رفت، که به اتفاق نظر همه مسلمانان، از جایگاهی رفیع نزد خدا و پیامبرش برخوردار بودند. از همین رو، دفاع از امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا، مقدس‌ترین معیار برای سنجش قرب الهی بود؛ و براساس آن،

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. به‌عنوان مثال، کلینی نقل کرده است: «از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابوالحسن رضا (علیه السلام) روایت شده است که گفت: از ایشان (علیه السلام) پرسیدم: «آیا مردی می‌تواند زن بگیرد و در عین حال با "ام‌ولد" (کنیز) پدرش نیز ازدواج کند؟» فرمود: «اشکالی ندارد.» گفتم: «به ما رسیده از پدرتان نقل شده که علی بن حسین (علیه السلام) با دختر حسن بن علی (علیه السلام) و همچنین با ام‌ولد حسن ازدواج کرده است، و یکی از اصحاب ما از من خواسته بود که از شما بپرسم.» ایشان فرمود: «نه، این‌طور نیست، بلکه علی بن حسین (علیه السلام) با دختر حسن و ام‌ولد علی بن حسین (که از نظر شما کشته شده است) ازدواج کرد.» (کافی، ۵ / ۳۶۱). و این که علی اکبر (علیه السلام) کنیزی داشت که او را "ام‌ولد" توصیف می‌کنند، یعنی او فرزندی از آن کنیز داشت.

برتری و تفاوت در درجات ایمان سنجیده می‌شود که نسبت مستقیم با دفاع از حسین (علیه السلام) داشت؛ به این معنا که هرچه درجه ایمان مؤمن بالاتر باشد، دفاع او از امام حسین (علیه السلام) نیز برتر و والاتر خواهد بود.

بر این اساس، برتری میان یاران امام حسین (علیه السلام) - چه از اهل بیتش و چه اصحابش - در روز عاشورا سنجیده می‌شد، و علی اکبر نیز یکی از آنان بود و به‌خوبی از این حقیقت الهی آگاه بود. از همین رو، طبیعی است که در منابع تاریخی از پیش قدم شدن او در نبرد یاد شده باشد؛ اما این متون، تمام حقیقت را بیان نکرده‌اند؛ چراکه چنین نبود که علی اکبر، نخستین فرد از آل ابوطالب باشد که پس از شهادت همه انصار به میدان رفت، به آن صورتی که همواره می‌شنویم. بلکه حقیقت این است که علی اکبر در آغاز نبرد و هنگام درگیری و رویارویی، در صف مقدم سپاه امام حسین (علیه السلام) قرار داشت؛ برای دفاع از حقی که پدرش (درو خدا بر او) آن را نمایندگی می‌کرد. و چه کسی سزاوارتر از او برای دفاع از پدری است که بازمانده اصحاب «کسا»ست؟! افزون بر این، علی اکبر جوانی نیرومند، شجاع و پیش قدم بود؛ او فرزند جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و جدش امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، و بدین ترتیب از شایستگی پیش قدم شدن برخوردار بود.

مفهوم این پیشگامی را می‌توان از زیارتی که امام صادق (علیه السلام) به ابوحزمه ثمالی تعلیم داد متوجه شد. امام (علیه السلام) به او فرمود: «... سپس به‌سوی علی بن حسین (علیه السلام) برو. او کنار پای حسین (علیه السلام) است؛ و وقتی به او رسیدی، بگو: سلام بر تو، ای فرزند رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو، ... پدر و مادرم فدای تو باد، ای کسی که در پیشاپیش پدرت به میدان رفتی، درحالی که پدرت تو را به حساب خدا می‌گذارد و در سوگت می‌گیرد. با دلی سوخته، خونت را به‌سوی آسمان پرتاب می‌کند، بی آن که قطره‌ای از آن بازگردد، درحالی که آه و ناله‌اش در فراق تو آرام نمی‌گیرد. جایگاه تو نزد خداوند، همراه با پدرانت که پیش از تو رفتند و با مادرانت در بهشت، در نعمت و آسایش است. من بیزاری می‌جویم به درگاه خدا از کسی که تو را کشت و

سر برید.^۱

«مقدم بین یدی اَبیک» «پیشاپیش پدرت به میدان رفتی»: واضح است که «تقدّم و پیشگامی» ذکرشده در اینجا، عمومیت دارد و تنها به پیش قدم شدن بر انصاری که از آل ابوطالب بودند خلاصه نمی شود، تا به این فهم رایج برسیم که «اکبر» نخستین کسی بود که از فرزندان ابوطالب برای جنگ و شهادت پیش قدم شد. همچنین «تقدّم و پیش قدم شدن» که در متن زیارت آمده به معنای خروج برای جنگ نیست؛ زیرا علی اکبر (علیه السلام) از این جهت پیشتاز نمی شود، بلکه «متقدّم به معنای خارج شده» است، و این خصوصیتی است که علی اکبر در آن، با تمامی یاران امام (علیه السلام) - چه از بنی هاشم و چه از غیر آنان - برابر است و ویژگی خاص و متمایزی در موقعیت او به شمار نمی آید که شایسته توجه و یادآوری از سوی معصوم (امام صادق (علیه السلام)) باشد. بنابراین معنای منطقی و معقول از پیشگامی علی اکبر، آن است که او در صف مقدم سپاه امام حسین (علیه السلام) قرار داشت، و در این صورت - چنان که روشن است - این موضع قهرمانانه او شایسته ستایش و یادآوری از سوی معصوم خواهد بود.

از آنجا که فهم رایج از روز عاشورا همان چیزی بود که همانند دیگران در ذهن بنده نیز نقش بسته بود، از سید احمد الحسن پرسیدم: نخستین کسی که از فرزندان ابوطالب برای جنگ پیش قدم شد چه کسی بود، و آخرین کسی که با حسین (علیه السلام) باقی ماند چه کسی بود؟ آیا برادرش عباس (علیه السلام) بود یا پسرش علی اکبر (علیه السلام)؟^۲

ایشان پاسخ داد:

۱. کامل الزیارات، ابن قولویه، ۴۱۵ و ۴۱۶.

۲. علت این پرسش: برخی از مقاتل ذکر کرده اند که عباس بن علی (علیه السلام) آخرین کسی بود که با حسین (صلوات الله علیه) باقی ماند، درحالی که برخی دیگر از مقتل ها ذکر کرده اند که علی اکبر (علیه السلام) آخرین کسی بود که باقی ماند. صاحبان این نظر به تخصیص روز هفتم محرم به عباس (علیه السلام) از سوی قدمای شیعه استناد می کنند، درحالی که برای علی اکبر (علیه السلام) روز نهم محرم اختصاص داده شده است!

«سپاه‌ها در نبردهای آن زمان دو شیوه برای جنگیدن داشتند:

یا فرماندهان دو سپاه، پیش از درگیری اصلی دو ارتش، با یکدیگر به مبارزه تن‌به‌تن می‌پرداختند؛ و دلیل این کار آن بود که امید داشتند اگر فرمانده یا فرماندهان سپاه مقابل کشته شوند، روحیه آن ارتش درهم بشکند و نبرد با کمترین تلفات به پایان برسد. اما این شیوه در کربلا رخ نداد؛ زیرا فرماندهان سپاه یزید ترسو بودند و از چنان سطحی از شجاعت و بزرگ‌منشی برخوردار نبودند. آنها به خوبی می‌دانستند سپاهشان از نظر تعداد، برتری قاطع دارد و قطعاً می‌توانند جنگ را به سود خود تمام کنند؛ پس چرا باید خود را به خطر بیندازند؟

اما شیوه دوم: این بود که دو سپاه به‌طور مستقیم به یکدیگر حمله کنند و نبرد آغاز شود؛ و آنچه در کربلا رخ داد، همین شیوه بود ...

اما در خصوص پیشتازی علی‌اکبر در برابر سپاه امام حسین (علیه السلام) هنگام نبرد، در این اشکالی نیست، زیرا او جوانی نیرومند و شجاع بود و اجدادش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی بن ابی طالب (علیه السلام) بودند.

و درباره ترتیب یا تقدم و تأخر در خروج برای نبرد، در یک جنگ واقعی ترتیب یا این که چه کسی زودتر رفت یا چه کسی بعدتر رفت معنا ندارد؛ زیرا آن نبرد، درگیری میان دو سپاه بود و مبارزه‌ای فردی نبود، درحالی که مقاتل رایج آن را به صورت مبارزات فردی به تصویر می‌کشند؛ و این درست نیست.^۱

پیش‌قدم بودن علی‌اکبر (علیه السلام) به این معنا، حقایقی را در پی خواهد داشت، از جمله:

۱- شجاعت خیره‌کننده علی‌اکبر (علیه السلام) و ایمان راسخ او، که ایشان را شایسته کرد در نظرگاه

امام حسین (علیه السلام) قرار بگیرد و او به این جایگاه رفیع یعنی قرار گرفتن در مقدمه سپاه دست یابد.

۲- عظمت ایثار حسین (علیه السلام) در راه خدا، وقتی که فرزند عزیز و جگرگوشه اش را به صف مقدم سپاه می فرستد؛ و مقدمه در آن زمان - بهروشنی - به معنای نزدیک تر شدن به «قتلگاه» بود، یعنی جایی که خنجرها و شمشیرها در برابر حق کشیده می شدند. بنده خود را در برابر وصف کامل ایثار حسین (علیه السلام)، حیرت زده و ناتوان می یابم!

۳- قرار گرفتن علی بن حسین «اکبر» (علیه السلام) در صف مقدم سپاه هنگام آغاز درگیری با سپاه ابن سعد (لعنت خدا بر او)، نشان دهنده عدم دقت برخی از متون تاریخی است که از شهادت او و وداع پدرش با او بعد از شهادت تمام یاران حسین (علیه السلام)، سخن به میان آورده اند. این نکته ای است که در مقاتل و کتاب های تاریخی که به ماجرای شهادت امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا پرداخته اند، شناخته شده و رایج است؛ درحالی که صحیح - که با واقعیت این جنگ مستقیم هم خوانی دارد و بودن علی اکبر در مقدمه سپاه - این است که وداع او با پدرش باید قبل از آغاز برخورد دو سپاه صورت گرفته باشد. در این صورت است که می توان سخنان امام را متوجه شد؛ سخنانی که هنگام وداع با پسرش فرموده است، مانند: «به سوی آنها پیش قدم شد...»، که به معنای فرستادن او به مقدمه سپاه است، و این قطعاً به معنای پیشگام شدن است، نه به معنای فرستادن او برای مبارزه فردی که پس از تمام شدن مبارزات یاران حسین (علیه السلام) انجام شده باشد!

روایت شده است که: هنگامی که علی اکبر (علیه السلام) پیش قدم شد:

«حسین محاسن خود - یا انگشت سیاه اش - را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:

«خدایا، بر این قوم گواه باش؛ زیرا جوانی به سوی آنها پیش قدم شد که از نظر چهره، اخلاق و گفتار، شبیه ترین فرد به فرستاده تو، محمد (صلی الله علیه و آله) بود. پس، برکات زمین را از آنان دریغ کن؛ و اگر برای مدتی آنان را بهره مند ساختی، میانشان تفرقه انداز، و آنان را دسته دسته پراکنده کن و گروه های پاره پاره قرار بده. هیچ گاه حاکمان را از آنها خشنود مگردان؛ چراکه ما را فراخواندند تا یاری مان کنند، اما ما دشمنی کردند و با ما به جنگ برخاستند.»

راوی گفت: سپس امام حسین علیه السلام بر سر عمر بن سعد فریاد زد و فرمود: «وای بر تو! خداوند پیوند خویشاوندی ات را قطع کند و در کارت برکت نگذارد؛ و پس از من، کسی را بر تو مسلط گرداند که تو را بر بستر بت بکشد؛ همان گونه که تو پیوند خویشاوندی مرا بریدی و حرمت قرابتیم با محمد صلی الله علیه و آله را نگاه نداشتی.»

سپس امام حسین با صدای بلند [این آیه را] تلاوت فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بی گمان خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید * فرزندی که برخی از آنان از [نسل] برخی دیگرند؛ و خداوند شنوای داناست).^۱

کسی که این سخن را بخواند به راحتی به عظمت جایگاه علی اکبر نزد پدرش، امام حسین علیه السلام، پی می برد. همچنین سخنان امام حسین علیه السلام در حق فرزندش، پس از آن که به مقام شهادت رسید، نیز گویای این حقیقت است؛ آنجا که فرمود: «خداوند قومی را که تو را کشتند نابود کند! چه قدر بر خداوند رحمان و بر هتک حرمت پیامبر، جسور و بی پروا بودند! پس از تو، این دنیا ارزشی ندارد!»^۲

۴- همان گونه که درباره هر شخصیت بزرگی، نسل های بعدی معمولاً آواز دلآوری ها و موضع گیری های او را سر می دهند و به آن افتخار می کنند، درباره علی اکبر علیه السلام نیز برخی امور نادرست از سوی عده ای - چه مورخان و چه راویان - نقل شده است که به موضع گیری های علی اکبر علیه السلام در روز عاشورا مربوط می شود؛ اما حقیقت این است که برخی از این مطالب بیش از آن که ستایش باشد، نوعی بی احترامی به شمار می آید و بیشتر دل آزار است تا جذاب.

از جمله این امور - برای نمونه - ماجرای آمدن علی اکبر به نزد پدرش، امام حسین علیه السلام، و شکایت از تشنگی و سنگینی زره، و نیز درخواست از ایشان علیه السلام برای گذاشتن زبانشان بر

۱. مراجعه کنید به: الفتوح، ابن اثم، ۱۱۴/۵؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۴۲/۴۵ و ۴۳.

۲. مراجعه کنید به: مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ۷۶؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۴۴/۴۵.

زبان اوست و ... باقی ماجرا.^۱

سید احمد الحسن - درباره این حکایت - می‌فرماید:

«ماجرای بازگشت علی بن حسین، درحالی که تشنه بود و نیز از تشنگی به امام حسین (علیه السلام) شکایت کرد و امام زبانش را در کام او گذاشت و او آن را مکید و ... این‌ها همه دروغ و سخنانی بی‌پایه و اساس است.

علی بن حسین، بزرگ‌تر و برتر از آن است که از تشنگی شکایت کند؛ چه برسد به سخنانِ سخیف و بی‌ارزشی که پس از آن گفته شده است.

عباس بن علی (علیه السلام) با وجود شدت عطش و خستگی، وقتی به آب رسید، به محض آن که تشنگی حسین را به یاد آورد، از نوشیدن امتناع می‌کند؛ و علی بن حسین (علیه السلام) پدرش را می‌آزارد و از تشنگی به او شکایت می‌کند؟! آیا این پذیرفتنی است؟!

به علاوه، این سخنانِ پوچ و بی‌معنا، مانند «زبانش را مکید» و ... سخنانی از این دست، جز یاهوگویی‌های افراد نادان و تهی مغز نیست.

آیا علی بن حسین همانی نیست که گفت: «باکی نداریم از این که مرگ بر ما فرود

۱. متن این حکایت: «او همچنان می‌جنگید تا این که اهل کوفه از کثرت کشته‌شدگان‌شان به فریاد آمدند، و حتی روایت شده است که با وجود تشنگی‌اش، ۱۲۰ نفر را کشته بود. سپس نزد پدرش بازگشت، درحالی که جراحات زیادی برداشته بود. گفت: «ای پدر، تشنگی مرا کشته و سنگینی زره مرا خسته کرده است. آیا راهی برای نوشیدن آب وجود دارد که با آن بتوانم دشمنان را شکست دهم؟» حسین گریه کرد و فرمود: «ای پسر، برای محمد و علی و پدر تو، سخت است که تو صدا بزنی و کسی جوابت را ندهد، و از آنها یاری بطلبی و کسی به یاری‌ات نیاید. ای پسر، زبانت را بیاور.» سپس زبانش را گرفت و آن را مکید و انگشترش را به او داد و گفت: «این انگشتر را در دهانت بگذار و به میدان جنگ بازگرد، زیرا من امیدوارم تا زمانی که به میدان نبرد بازمی‌گردی، جدت به تو از جام پربرکتش شربتی بدهد که هیچ‌گاه تشنه نشوی.» مراجعه کنید به: موسوعة کلمات الإمام الحسین، ۵۵۵؛ و گاهی این حکایت به‌طور خلاصه‌تری نقل می‌شود که فقط شکایت از تشنگی و سنگینی زره را در خود دارد. مراجعه کنید به: الفتوح، ابن اثم، ۱۱۵/۵.

آید یا ما بر مرگ»، و حالا از تشنگی شکایت می‌کند و پدرش را می‌آزارد؟!

آیا علی بن حسین از جایگاه خود در دل امام حسین (علیه السلام) آگاه نیست؟ و نمی‌داند که اگر از تشنگی به پدرش شکایت کند، چه قدر او رنج خواهد کشید؟!

چگونه ممکن است چنین کاری را آگاهانه انجام دهد؟! چنین نسبتی از او بسی به دور است! و اصلاً این سخنان، چه فایده‌ای برای او یا برای حسین (علیه السلام) یا برای دین خدا دارد؟!^۱

ازجمله این موارد: ماجرای بازگشت او در میانه نبرد برای وداع با مادرش، و این که او را بیهوش بر زمین افتاده یافت؛ یا آن روایت که امام حسین (علیه السلام) صدای علی اکبر را در میدان شنید که از او کمک می‌طلبید و از شدت شوک، به سمت دیگری رفت و دخترش سکینه صدا زد: "صدا از این طرف است نه از آن طرف!" و داستان‌های دیگری که برای تحریک احساسات و گریاندن مردم به هم بافته شده‌اند! گویی سازندگان این حکایات تصور می‌کنند کربلا فقط باید با گریه خلاصه شود، حال به هر شکل و با هر وسیله‌ای که ممکن باشد، حتی از طریق داستان‌سرایی‌های ساختگی! درحالی که در میدان جنگ و نبردی شعله‌ور، علی اکبر در وسط شعله‌های آتش نبرد قرار داشت و حتی در مقدمه سپاه و در دفاع از پدرش حسین (علیه السلام) (یعنی دین خدا)^۲ بود که از هر سو توسط هزاران نفر محاصره شده بود. در چنین شرایطی، چگونه ممکن است سکینه، دختر حسین (علیه السلام)، با سفارش‌های پدرش مخالفت کند - و او هرگز چنین نکرد - و بیرون آید و فریاد بزند: «صدا از این طرف است نه از آن طرف»؟! و چگونه کسی

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «به‌راستی دین و اساس دین یک مرد است؛ و آن مرد یقین است و ایمان است و امام امت خود و اهل زمانش است. پس کسی که او را شناخت خدا را شناخته، و کسی که او را انکار کرد خدا و دینش را انکار کرده، و کسی که او را نادیده بگیرد خدا و دینش را نادیده گرفته است؛ و خدا و دین و شریعت‌های خدا جز از طریق آن امام شناخته نمی‌شود.» بصائر الدرجات، صفار، ۵۴۹.

که در صف مقدم سپاه است فرصت پیدا می‌کند به خیمه مادرش بیاید، او را ببیند و وداع کند و سپس او را بیهوش بیابد؟... تا آخر داستان!

واقعیت این است که برخی از این داستان‌ها از عظمت اینارگری حسین (علیه السلام) و اهل بیت و یارانش در کربلا می‌کاهد، و به آن صورتی که نویسندگان و مدافعان آنها تصور می‌کنند نیست؛ زیرا کربلا پر است از حقایقی که ظرف تمام تاریخ را پر می‌کند و از آن سرریز می‌شود. کربلای حسین نیازی به چنین داستان‌سرایی‌ها ندارد؛ زیرا آنچه در آنجا رخ داد، حقیقتی است که این دنیا با هر آنچه در آن است ظرفیتش را ندارد.

زیارت علی بن حسین «اکبر»

علی بن حسین «اکبر» (علیه السلام) در زیارت‌های امام حسین (علیه السلام) - چه زیارت‌های عمومی و چه زیارت‌های اختصاصی - ذکر شده،^۱ و در بسیاری از آنها به‌طور ویژه با سلام یاد شده است، همان‌طور که - برای مثال - در زیارت عاشورا آمده است: «سلام بر حسین و بر علی بن حسین و بر اولاد حسین و بر اصحاب حسین»^۲ و منظور از علی بن حسین در اینجا علی اکبر است؛ و این جایگاه عظیم او نزد پدرش حسین (علیه السلام) - و به‌طور کلی امامان معصوم - را می‌رساند.

یکی از زیارت‌های وارد شده از امام معصوم تقدیم می‌شود که در آن گوشه‌ای از جایگاه علی بن حسین و مقام بلند او نزد خداوند روشن می‌شود:

از صفوان جمال، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «... سپس به قبر علی بن

۱. زیارت‌های مطلقه: زیارت‌هایی که برای زیارت امام حسین (علیه السلام) در هر زمان خوانده می‌شوند و زیارت‌های خاصه: زیارت‌هایی که در زمان خاصی برای زیارت امام حسین (علیه السلام) خوانده می‌شوند، مثل زیارت عاشورا، زیارت اربعین، زیارت شب نیمه شعبان، زیارت شب قدر، و امثال این‌ها.

۲. کامل‌الزیارات، ابن قولویه، ۳۳۲.

حسین علیه السلام می‌روی، آن را می‌بوسی و می‌گویی: سلام بر تو، ای ولی خدا و پسر ولی خدا، سلام بر تو، ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا، سلام بر تو، ای خلیل خدا و پسر خلیل خدا؛ تو سعادتمندانه زندگی کردی و اندوه‌بار از دنیا رفتی و مظلومانه کشته شدی؛ ای شهید پسر شهید، بر تو از جانب خدا سلام باد.»^۱

ویژگی‌های عباس علیه السلام و شهادتش

ابو حمزه ثمالی، از امام صادق علیه السلام، چگونگی زیارت عباس بن علی علیه السلام را روایت کرده است؛ زیارتی با مضامینی بلند و پرمعنا. ایشان علیه السلام می‌فرماید: «سپس وارد شو و خویشتن را بر قبر بیفکن و بگو: سلام بر تو ای بنده صالح، ای فرمان‌بردار خدا و رسولش و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیه السلام؛ و سلام بر تو، و رحمت خدا و برکات و آمرزش او بر روح و بدنت باد. گواهی می‌دهم - و خدا را نیز گواه می‌گیرم - که تو بر همان راهی رفتی که بدرّیان و مجاهدان در راه خدا رفتند؛ آن خیرخواهان راستین در جهاد با دشمنان خدا، و کوشاترین مدافعان از دوستان او، و پاسداران از دوستدارانش. پس خداوند بهترین و فراوان‌ترین پاداش را به تو ارزانی دارد، پاداش کسی که به بیعتش وفادار ماند، دعوتش را اجابت کرد و فرمان‌بردار اولیای امرش بود؛ و گواهی می‌دهم که تو نهایت تلاش را در نصیحت به کار بردی و نهایت کوشش را در راه خدا انجام دادی. پس خداوند تو را در زمره شهیدان برانگیخت، و روح را با ارواح سعادتمندان قرار داد، و از بهشت‌های خود، گسترده‌ترین منزل‌ها و برترین غرفه‌ها را نصیب فرمود، و بادت را در بلندمرتبان بالا برد و تو را با انبیا و شهیدان و صالحان و صدیقان محشور گرداند؛ و آنان چه نیکو رفیقانی هستند! گواهی می‌دهم که تو سستی نکردی و عقب ننشستی، و گواهی می‌دهم که با بصیرت در کار خود، به راه صالحان رفتی و از انبیا پیروی کردی. خداوند ما و تو و رسولش و اولیایش را در منزلگاه نیکوکاران جمع گرداند؛ که بی‌گمان،

او مهربان‌ترین مهربانان است.»^۱

امام معصوم (علیه السلام) - به صراحت - به عباس (علیه السلام) توصیفات و درجاتی عطا کرده است، از جمله:

۱. بنده صالح فرمان‌بردار خدا و فرستاده‌اش و اوصیای فرستاده‌اش.
 ۲. او به همان راهی رفت که بدریّان و مجاهدان در راه خدا رفتند.^۲
 ۳. او فقط یاریگر و خیرخواه امام حسین (علیه السلام) نبود، بلکه در نصرت و دفاع از او نهایت تلاش خود را به کار گرفت؛ بدون این که سستی کند و عقب بنشیند.
 ۴. صاحب بصیرت و اقتداکننده به صالحان و انبیا.
- روشن است که این‌ها فقط صفات و کلمات نیستند، بلکه ویژگی‌هایی عظیم و واقعی هستند، به گونه‌ای که هیچ‌گونه اغراقی در آنها راه ندارد.
- همچنین، شیخ صدوق، شهادت و نشانه دیگری را روایت کرده که آن را امامی معصوم همچون گردن‌آویزی به گردن عباس (علیه السلام) آویخته است:

از ثابت بن ابی‌صفیه روایت شده است که گفت: سید العابدین علی بن حسین (علیه السلام) به عبیدالله بن عباس بن علی بن ابوطالب (علیه السلام) نگاه کرد و گریست. سپس فرمود: «هیچ روزی برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخت‌تر از روز اُحُد نبود؛ روزی که عمویش حمزه بن عبدالمطلب، آن شیر خدا و شیر رسولش کشته شد؛ و پس از آن، روز موته بود که پسر عمویش جعفر بن ابی‌طالب در آن به شهادت رسید.» سپس فرمود: «و هیچ روزی همچون روز حسین (علیه السلام) نیست؛ روزی که

۱. مصباح‌المتجهّد، طوسی، ۷۲۵ و ۷۲۶.

۲. شکی نیست که جنگ بدر یکی از حساس‌ترین جنگ‌های اسلام بود، و به همین دلیل شهدای آن جنگ، ویژگی و منزلت خاصی دارند؛ زیرا رسول خدا و رسالت الهی از سوی طغیانگران قریش و به‌ویژه ابوسفیان تهدید می‌شد. و عباس بن علی در روز عاشورا، دقیقاً همانند یاران بدر عمل کرد؛ یعنی دفاع از وارث رسول خدا و نوه‌اش حسین بن علی که از سوی وارث ابوسفیان - یزید (لعنت خدا بر او) - به نابودی تهدید می‌شد.

سی هزار نفر به سوی او آمدند؛ کسانی که ادعا می کردند از این امت اند، درحالی که هرکدام از آنان با ریختن خون حسین به سوی خداوند متعال تقرب می جستند، و حسین علیه السلام آنان را به یاد خدا می انداخت ولی آنها پند نمی گرفتند، تا آن که او را از روی ظلم و تجاوز و بیدادگری به قتل رساندند.» سپس فرمود: «خداوند عباس را رحمت کند، که ایثار کرد و [از آزمون الهی] سربلند بیرون آمد و جانش را فدای برادرش نمود تا آنجا که دو دستش قطع شد. پس خداوند عزوجل به جای آنها دو بال به او داد تا در بهشت با فرشتگان پرواز کند، چنان که برای جعفر بن ابی طالب چنین کرد؛ و بی تردید، عباس نزد خدای تبارک و تعالی منزلی دارد که تمام شهیدان در روز قیامت به حالش غبطه می خورند.»^۱

روایات و متون مورخان، برخی از موضع گیری های عباس را در روز عاشورا ذکر کرده اند، و این ها موضع گیری هایی است که شدت ایمان، بینش نافذ، یقین و تسلیم او به امامش را آشکار می سازند؛ همان طور که شجاعت، قوّت، کمال صفات، همراهی و همدردی و ایثار او را نشان می دهند. گویی این «عبد صالح»^۲ برای کربلا و روز عاشورا خلق شده بود؛ برای دفاع از برادرش حسین (دین خدا) و خانواده اش، و فدا کردن خودش در راه آنها آفریده شده بود؛ و او مأموریت خود را به بهترین و زیباترین وجه و کامل ترین شکلی که می توانست انجام شود به انجام رساند؛ به گونه ای که زبان ها از توصیف آن عاجزند!

پیش تر شواهدی تقدیم گردید که گوشه ای از فداکاری و عطای عباس علیه السلام را در کربلا نشان می دهد، از جمله:

۱. پاسخ او به شمر بن ذی الجوشن (لعت خدا بر او) در روز نهم محرم، وقتی برای او و برادرانش (عبدالله و جعفر و عثمان) امان نامه آورد و عباس علیه السلام از پذیرفتن پیشنهاد او خودداری کرد.

۱. اُمّالی، ۵۴۷.

۲. دانستیم که این توصیف را امام صادق علیه السلام در زیارت فوق الذکر به ایشان نسبت داده است.

۲. نمایندگی از طرف حسین (علیه السلام) در برخی مذاکرات با فرماندهان سپاه اموی، از جمله مسئله به تأخیر انداختن حمله سپاه در عصر روز نهم محرم تا صبح روز بعد.
۳. آوردن آب و رساندن آن به لشکر حسین (علیه السلام)، آن هم چندین بار، که در یکی از آنها ناگزیر به توسل به زور شد و سی نفر سواره از یاران حسین (علیه السلام) را به همراه داشت.
۴. تشویق کردن برادرانش و همه بنی هاشم، برای دفاع از حسین (علیه السلام) و فدا کردن جانشان برای او.
۵. حمل لوا و پرچم حسین (علیه السلام) در روز عاشورا، که این عمل نمادها و معانی زیادی در خود دارد؛ همین کافی است که بدانیم پدرش علی (علیه السلام)، پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در تمام جنگ‌ها برافراشته بود.^۱

همچنین، او در لحظات آخر عمرش در کربلا (درو خدا بر او باد)، رفتارهایی از خود نشان داد که عظمت شخصیت و کمال او را نمایان می‌سازد.

۱. ابن عباس گفته است: «برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) چهار ویژگی هست که به هیچ کس دیگری تعلق ندارد: او، از میان عرب و عجم، نخستین کسی است که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نماز خواند. حامل پرچم پیامبر در تمام لشکرکشی‌ها بود. کسی بود که در روز مه‌راس - یعنی روز احد - وقتی مردم فرار کردند ثابت ماند؛ و کسی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به آرامگاه وارد کرد.» (رجوع شود به: الإرشاد، المفید، ۱/ ۷۹ و ۸۰)

مالک بن دینار گفت: «به سعید بن جبیر گفتیم: چه کسی پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را حمل می‌کرد؟ او گفت: تو که شیر بی‌یال و دم و اشکمی. مالک گفت: معبد جهینی به من گفت: من به تو خواهیم گفت هنگام حرکت، میسرۀ عیسی یا همان ابن میسرۀ پرچم را حمل می‌کرد، و وقتی نبرد شروع می‌شد، علی بن ابی طالب آن را برمی‌داشت.» (مراجعة کنید به: انساب الأشراف، البلاذری، ۲/ ۱۰۶)

«تو که شیر بی‌یال و دم و اشکمی»، به معنای بودن در وضعیتی راحت و فارغ از خطر است. دلیل گفتن این عبارت از سوی ابن جبیر، ترس و استفاده از تقیه است. به دلیل این که او نام علی (علیه السلام) را نمی‌برد، زیرا این درخواست در زمان بنی امیه و به ویژه در دوران حکومت حجاج بن یوسف ثقفی بود که هرکسی فضیلت‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ذکر می‌کرد کشته می‌شد.

ماجرای شهادت عباس علیه السلام، در روز عاشورا، به دو شکل روایت شده است:^۱

اول: پس از آغاز نبرد، عباس به همراه امام حسین علیه السلام، به طرف فرات رفت تا برای خیمه‌ها آب بیاورد. در این هنگام، دشمن او را محاصره کرد و پیش از امام حسین علیه السلام به شهادت رسید:

«تشنگی بر حسین علیه السلام شدت گرفت؛ پس سوار بر مرکب شد و به سوی فرات رفت، درحالی که عباس برادرش به همراهش بود. سپاهیان ابن سعد جلوی او را گرفتند. مردی از بنی دارم، حسین علیه السلام را با تیری هدف قرار داد و تیر به چانه شریف ایشان نشست. حسین علیه السلام تیر را بیرون کشید و دستش را زیر چانه‌اش قرار داد تا دستش پر از خون شد. سپس خون را پرتاب کرد و فرمود: "خدایا، از آنچه به فرزند دختر پیامبرت صلی الله علیه و آله روا می‌دارند به تو شکایت می‌کنم." سپس عباس را از حسین علیه السلام جدا کردند و از هر سو به او حمله‌ور شدند تا این که او را به شهادت رساندند. قاتلان او زیدبن ورقاء حنفی و حکیم‌بن طفیل سنبسی بودند. امام حسین علیه السلام برای شهادت عباس علیه السلام به شدت گریست.»^۲

دوم: پس از گذشتن مدتی از آغاز نبرد و درگیری،^۳ امام حسین علیه السلام از عباس خواست «به‌تنهایی» برود و برای کودکان و اهل بیت آب بیاورد:

«عباس علیه السلام به سوی فرات حرکت کرد. چهارهزار نفر از افرادی که مسئول نگهبانی از

۱. درباره زمان شهادت عباس علیه السلام، سخنان زیادی از سوی مورخان و پژوهشگران مطرح شده است؛ ازجمله این که آیا او آخرین فردی بود که باقی ماند؟ یا شهادت او پیش از علی اکبر علیه السلام بود؟ و پرسش‌های دیگری از این قبیل که طرح و پاسخ به آنها پس از دانستن این حقیقت که نبرد کربلا یک درگیری و رویارویی فراگیر میان دو سپاه بود و نه مبارزاتی فردی، فاقد فایده و ثمره واقعی است. بنابراین، تقدم و تأخر به آن معنایی که برخی تصور می‌کنند، در این نبرد وجود نداشته است. همچنین، برخی نقل‌های نادر وجود دارد که شهادت عباس علیه السلام را در روز هفتم یا نهم محرم به تصویر کشیده‌اند که قطعاً نادرست است.

۲. مراجعه کنید به: بحارالأنوار، علامه مجلسی، ۵۰/۴۵؛ العوالم - امام حسین، عبدالله بحرانی، ۲۹۲، به نقل از شیخ مفید و سیدبن طاووس.

۳. با توجه به این که عباس علیه السلام در نبرد شرکت داشت و تعداد زیادی از سپاه اموی را به قتل رساند یا مجروح کرد، و همچنین پیش‌تر گفته شد که او هنگام نبرد، محاصره برخی از یاران را شکسته و آنها را نجات داده است.

فرات بودند او را محاصره کردند و به سویش تیر انداختند. عباس (علیه السلام) آنها را پراکنده کرد و براساس روایات هشتاد نفر از آنها را به قتل رساند تا این که وارد آب شد. هنگامی که خواست مشتی از آب بنوشد، تشنگی حسین (علیه السلام) و اهل بیتش را به یاد آورد؛ پس آب را ریخت، مشک را پر کرد و بر شانه راستش گذاشت و به سوی خیمه ها بازگشت. در این هنگام، راه را بر او بستند و او را از هر سو محاصره کردند. او با آنها جنگید تا این که مردی دست راستش را قطع کرد. عباس (علیه السلام) مشک را روی شانه چپ خود گذاشت. مرد دیگری دست چپش را از میچ قطع کرد. عباس (علیه السلام) مشک را با دندان های خود گرفت، اما تیری پرتاب شد و به مشک اصابت کرد و آب مشک ریخته شد. سپس تیر دیگری به سینه اش اصابت کرد و از اسب بر زمین افتاد ...»^۱

برخی مقتل ها جزئیات بیشتری را از آنچه بر عباس (علیه السلام) گذشت - از جمله قطع دست های مبارکش تا لحظه شهادت و شکافتن سر شریفش با میله ای آهنین - ذکر کرده اند.^۲

می گویم: واقعیت این است که بنده کلماتی نمی یابم که بتواند جایگاه عباس (علیه السلام) و وفاداری و ایثار و فداکاری و محبت او را در حق برادرش، حسین (علیه السلام)، توصیف کند؛ آن هنگام

۱. مراجعه کنید به: بحار الانوار، ۴۱/۴۵ و ۴۲؛ العوالم - امام حسین، عبدالله بحرانی، ۲۸۴ و ۲۸۵. با اندکی تصرف.
 ۲. «گفته اند: عباس، سقای بنی هاشم و ماه خاندان هاشم، پرچمدار حسین (علیه السلام) و بزرگترین برادر او بود. او برای آوردن آب رفت. آنها به او حمله کردند و او نیز به آنان حمله کرد، درحالی که می گفت: «من از مرگ نمی هراسم اگر مرگ بالا رود/ تا در میان قهرمانان به خاک سپرده شوم/ جانم فدای جان مصطفای پاک/ منم عباس که برای آب سقایی می کنم/ و در روز رویارویی از شر نمی ترسم.» او آنها را پراکنده کرد، اما زیدبن ورقا از پشت درخت خرما به کمین او نشست و حکیم بن طفیل سنبسی نیز به او کمک کرد. زید ضربه ای به دست راستش زد. عباس (علیه السلام) شمشیر را با دست چپ گرفت و حمله کرد، درحالی که می خواند: «به خدا قسم، اگر دست راستم را بریدید/ من همچنان از دینم دفاع می کنم/ از آن امام راستین بر یقین/ فرزند پیامبر پاک و امین.» او جنگید تا ضعیف شد. سپس حکیم بن طفیل طایی، از پشت درخت خرما، به کمین او نشست و ضربه ای به دست چپش زد. عباس (علیه السلام) گفت: «ای نفس، از کافران نه راس / و تو را به رحمت پروردگار جبار بشارت باد/ با پیامبر، آن آقای برگزیده * آنها با ستمگری دست چپم را بریدند * پس، ای پروردگار، آنان را به آتش دوزخ بسوزان.» در نهایت، مردی ملعون با میله ای آهنین بر او ضربه ای وارد کرد و او را به شهادت رساند.» العوالم - امام حسین، عبدالله بحرانی، ۲۸۳ و ۲۸۴.

که کف دستی آب برداشت، اما آن را ریخت و حتی یک قطره هم ننوشید، درحالی که به شدت تشنه بود و جگرش از شدت عطش گداخته شده بود!

روایت شده است: «هنگامی که عباس علیه السلام به شهادت رسید، حسین علیه السلام فرمود: "اکنون کمرم شکست و تدبیرم اندک شد."^۱

با توجه به روایات مقتل عباس بن علی (صلوات خدا بر او) روشن است که محل شهادت او نزدیک فرات (یا یکی از شاخه‌های آن) بوده است، آن‌هم پس از رفتن برای آوردن آب برای اهل بیت حسین علیه السلام. این حقیقتی است که علاوه بر روایات و متون تاریخی، محل قبر عباس علیه السلام - که اکنون در آن قرار دارد - نیز گواه آن است. اما آیا واقعاً به‌تنهایی به‌سوی فرات رفت؟ و چه کاری از دستش برمی‌آمد، درحالی که صدها نفر از سربازان سپاه اموی در کرانه فرات حضور داشتند؟ و این افزون بر آن است که مسیر رسیدن به فرات، مستلزم عبور از برخی از خطوط سپاه اموی نیز بود.

این سؤال را از سید احمد الحسن پرسیدم و ایشان پاسخ داد:

«بله، او را به‌تنهایی فرستاد. عباس بنیه‌ای قوی داشت و از کودکی برای نبرد آموزش دیده بود و ضرباتش همچون علی علیه السلام چنان قوی بود که دشمن را یا می‌کشت یا به‌گونه‌ای مرگ‌بار زخمی می‌کرد. به همین دلیل، دشمنان از او هراس داشتند و از رویارویی مستقیم با او پرهیز می‌کردند.

درست است که شجاعت به‌تنهایی برای اقدام کافی است و شجاعت عباس در بسیاری از موقعیت‌ها آشکار بود و نمود یافت،^۲ اما فقط شجاعت به‌تنهایی برای

۱. مراجعه کنید به: بحارالأنوار، علامه مجلسی، ۴۲/۴۵؛ العوالم - امام حسین، عبدالله بحرانی، ۲۸۵.

۲. می‌توان گفت: همین که عباس علیه السلام فرمان حسین علیه السلام را برای رفتن به‌سوی فرات اطاعت کرد، خود دلیل کافی برای شجاعت اوست؛ زیرا - براساس مستندات تاریخی - عمر بن سعد، عمرو بن حجاج را چهار هزار جنگجو، مأمور حفاظت از شریعه فرات و جلوگیری از دسترسی آب به خیمه‌های حسین علیه السلام کرده بود. افزون بر این، حرکت

بازداشتن دشمن کافی نیست. قوت و قدرت عاملی بود که آنها را بازمی داشت. عباس از جثه‌ای تنومند برخوردار بود و پهلوانی بود که مدت‌های مدید آموزش دیده بود، و این در میدان نبرد عاشورا در برابر آنان به اثبات رسید. او در درگیری میان دو سپاه - پیش از رفتن به سوی فرات - بسیاری از آنها را به قتل رسانده بود؛ و به همین خاطر آنها از رویارویی با او پرهیز کردند.»^۱

می‌گوییم: امام حسین (علیه السلام)، جز آنچه انجام داد، چه کار دیگری می‌توانست انجام دهد که امکان‌پذیر باشد؟ از یک سو، حال کودکان را می‌دید یا می‌شنید که از تشنگی شکایت می‌کردند، و از سوی دیگر یاورانش اندک بودند و برخی از آنها، پس از آغاز نبرد، به شهادت رسیده بودند. علاوه بر این، دشمنان او به‌طور کامل از رحم و شفقت عاری بودند و همچون درندگانی وحشی رفتار می‌کردند، و حتی برخی از آنها با صدای بلند فریاد می‌زدند: «هیچ‌یک از اهل این خانه را باقی نگذارید!» بنابراین، امام حسین (علیه السلام) - در چنین شرایطی - چاره‌ای جز این نداشت که خودش برود یا کسی را که بتواند برای انجام چنین مأموریت دشواری به او اعتماد کند بفرستد؛ پس برادرش عباس را - در حین نبرد - مأمور کرد که برای آوردن آب برود. عباس (علیه السلام) رفت و از میدان نبرد به سوی فرات عبور کرد، به شریعه رسید و آب برداشت تا آن را به خیمه‌های حسین (علیه السلام) برساند، اما آنها (لعنت خدا بر آنان باد) راه او را بستند و میان او و رساندن آب به کودکان حسین (علیه السلام) مانع شدند و آنچه بر او گذشت اتفاق افتاد.

به سوی فرات مستلزم عبور از برخی خطوط سپاه ابن سعد بود؛ زیرا - همان‌طور که پیش‌تر بیان شد - سپاه اموی از همه طرف اردوگاه حسین (علیه السلام) را محاصره کرده بود.

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

مقتل حسین علیه السلام

لحظه وداع

کتاب‌های مقاتل معمولاً چنین روایت می‌کنند که وقتی امام حسین علیه السلام تنها ماند، خانواده‌اش را فراخواند و با آنان وداع کرد. دخترش سکینه از او خواست آنها را به مدینه بازگرداند، اما امام علیه السلام پاسخ داد که این کار ممکن نیست؛ و سپس آنان را به صبر دعوت کرد، با آنان وداع کرد، و به‌سوی دشمن حمله‌ور شد.^۱

تردیدی نیست که امام حسین علیه السلام می‌دانست به شهادت خواهد رسید؛ و این از سیره و سخنان او علیه السلام، از همان لحظه اعلام قیامش، کاملاً روشن بود، چه برسد به اکنون که جنگ آغاز شده و یاران و اهل‌بیتش به شهادت رسیده بودند. بنابراین قطعاً او با خانواده‌اش وداع کرده بود و وصایای خود را به آنان رسانده بود؛ به‌ویژه - همان‌گونه که پیش‌تر به تفصیل بیان شد - آن حضرت علیه السلام خانواده‌اش را برای مأموریتی که به حفظ دین خدا مربوط می‌شد، همراه خود آورده بود؛ اما دو مسئله وجود دارد:

- زمان وداع.
- سخنانی که برخی از زنانش (دخترش سکینه یا دیگران) گفته‌اند. در برخی از روایات مقتل، آمده است سکینه هنگام وداع به پدرش گفت: «ای پدر، ما را به حرم جدمان

۱. شیخ عبدالله بحرانی گفته است: «در برخی کتاب‌ها آمده است هنگامی که حسین علیه السلام به هفتاد و دو نفر از اهل‌بیت خود که کشته شده بودند، نگرست، به‌سوی خیمه رفت و فریاد زد: "ای سکینه، ای فاطمه، ای زینب، ای ام‌کلثوم! سلام من بر شما باد." سکینه او را صدا زد و گفت: "ای پدر، آیا تسلیم مرگ شده‌ای؟" حسین علیه السلام فرمود: "چگونه تسلیم نشود کسی که نه باوری دارد و نه کمکی." سکینه گفت: "ای پدر، ما را به حرم جدمان بازگردان." حسین علیه السلام فرمود: "هیها! اگر قتا را رها کنند، آرام می‌گیرد." سپس زنان فریاد زدند و حسین علیه السلام آنان را آرام کرد و به‌سوی دشمن حمله برد.» العوالم - امام حسین، ۲۸۹ و ۲۹۰.

بازگردان» و امام (علیه السلام) پاسخ داد: «هیئات، اگر مرغ قطا را رها می کردند، قطعاً می خوابید» و سپس زنان فریاد سر دادند و ...

آیا واقعاً ماجرا به همان صورتی بوده که برخی مورخان به تصویر کشیده اند؟

می گویم: وقت وداع به آن صورتی که در کتاب های مقتل و تاریخ ذکر شده است - یعنی در اواخر نبرد و به طور مشخص زمانی که امام حسین (علیه السلام) تنها مانده بود - نبوده است؛ زیرا ماهیت حوادث نبرد و دشمن جنایت کار از یک سو، و از سوی دیگر طبیعت شخصیت امام حسین (علیه السلام) با شجاعت و قدرت و عزتی که به آن آراسته بود، اجازه نمی داد وداع به شکلی که نقل شده است به تصویر کشیده شود. بله، منعی ندارد که وداع امام حسین (علیه السلام) با خانواده اش پیش از آغاز جنگ و درگیری بوده باشد؛ به ویژه با توجه به این که پیش تر دانستیم شب عاشورا شبی بود برای عبادت و وداع و تقویت دل ها از طریق وصیت های الهی، که حسین (علیه السلام) به یاران و اهل بیت و خانواده اش رساند.

در باره خانواده اش، امام حسین (علیه السلام) آنان را در طول مسیر حرکت به سوی کربلا، برای چنین روزی آماده کرده بود و از آنچه با آن رویارو خواهند شد، به آنان خبر داده بود. بنابراین زنان کاملاً می دانستند چه دردها و مصیبت هایی در انتظارشان است، و از لحظه تنهایی و غربت حسین (علیه السلام) در میان هزاران نفر که او را پس از شهادت یاران و خاندانش (اصحاب و اهل بیتش) محاصره کرده بودند شوکه نشدند، هر چند این صحنه برای دل های خانواده رسول خدا بسیار سخت و جان فرسا بود، اما پیش زمینه ای که حسین (علیه السلام) برای این لحظات دردناک به آنان داده بود، کافی بود تا هرگونه تصویری از «بازگشت» یا «جزع» و مانند آن از آنها نفی شود.

همچنین، امام حسین (علیه السلام) سفارش هایی به خواهرش زینب کبری (علیها السلام) داشت؛ چرا که پس از شهادت او، زینب (علیها السلام) مسئولیت رهبری باقی مانده کاروان محمدی را بر عهده داشت و وظیفه بیان اهداف قیام الهی حسین (علیه السلام) و توضیح آن برای مردم بر عهده او بود. به علاوه، وظیفه

محافظت از امام علی بن حسین (علیه السلام) و بازگرداندن او در صحت و سلامت به مدینه نیز بر عهده او (علیه السلام) بود تا زمین از حجت خالی نماند. افزون بر این، وظیفه حفاظت از اهل بیت (کودکان و زنان) را نیز بر عهده داشت. از جمله توصیه‌هایی که حسین (علیه السلام) در وداعش به ایشان (علیه السلام) کرد این بود که او را در نمازهای نافله شبش فراموش نکنند؛ و این منزلت عظیم زینب (علیه السلام) را نزد حسین (علیه السلام) نشان می‌دهد.^۱

به‌طور کلی، درباره دو مسئله پیش گفته، از سید احمد الحسن پرسیدم. ایشان فرمود:

«وداع قطعاً انجام شده و حسین (علیه السلام) با آنان وداع کرده است، اما نه به همان ترتیب زمانی که گفته می‌شود. اما این که سکینه یا شخص دیگری از ایشان (علیه السلام) بخواند عقب‌نشینی کند یا آنان را به مدینه بازگرداند یا جزع کند ... این‌ها صحیح نیست؛ زیرا همه آنان دقیقاً می‌دانستند چه چیزی در انتظارشان است و حسین (علیه السلام) در مسیر کربلا آنان را آگاه کرده بود.»^۲

به این ترتیب، ما می‌توانیم برای هر روایت یا متن تاریخی‌ای که - از طریق ساختن داستان‌ها و به هم بافتن گفته‌ها و حکایاتی که از آنها عقب‌نشینی در موضع یا بی‌تابی در برابر مصیبت برداشت شود - تلاش می‌کند به جایگاه امام حسین یا خانواده‌اش (خواهران یا دخترانش) خدشه وارد کند، بدون تردید، حکم به جعلی، دروغین یا تحریفی بودن بدهیم که عده‌ای عامدانه آن را مرتکب شده‌اند؛ تحریفی که حتی خود امام حسین (علیه السلام) - با وجود روشن بودن کامل موضوعش - از آن در امان نمانده است، چه رسد به زنانش؛ به‌ویژه با در نظر گرفتن این واقعیت که تاریخ را غالباً دست‌های امین ننوشته‌اند، چه رسد به تعصب‌ورزی بسیاری از تاریخ‌نگاران یا راویان نسبت به

۱. مراجعه کنید به: زینب کبری، جعفر النقدي، ۵۸.

۲. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

بنی امیه جنایت کار.

آنچه حسین (علیه السلام) با نگاه خود در بالاترین درجات بهشت مشاهده کرد

سپاه اموی به سوی حسین (علیه السلام) پیشروی کرد، درحالی که او (علیه السلام) تنها و بی یاور مانده بود. آنان او را محاصره کردند و به او هجوم آوردند. حسین (علیه السلام) با آنان می جنگید و آنان را از خود و خیمه گاهش دور می ساخت، و آنان همچون رمه ای که شیر به آن حمله ور می شود از اطرافش پراکنده می شدند:

- عبدالله بن عمار بن عبد یغوث می گوید: «هرگز کسی را ندیدم که با وجود این که همه چیزش را از دست داده است، این چنین محکم و استوار باشد، به جز حسین (علیه السلام). با وجود این که فرزندان و همه یارانش اطرافش کشته شده بودند و سپاهیان او را احاطه کرده بودند - به خدا قسم - او به آنان حمله می کرد، و آنان همچون گله ای که شیر به آن حمله ور شده باشد، از اطرافش پراکنده می شدند.»^۱
- عبدالله بن عمار باری می گوید: «به خدا سوگند، هرگز شکسته دلی را ندیدم که فرزندانش و اهل بیت و یارانش کشته شده باشند، اما دل آرام تر، استوارتر و پیشگام تر از او باشد؛ به خدا قسم - نه پیش از او و نه پس از او - کسی را همانند او ندیدم. سوگند به خدا، پیاده های دشمن از سمت راست و چپ او چنان پراکنده می شدند که گویی گله بزی هستند که گرگ به آنها حمله کرده است.»^۲

امام علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: «حسین (علیه السلام) و برخی از یاران خاصش چهره هایشان می درخشید، اعضای بدنشان آرام بود، و دل هایشان در آسایش و آرامش بود. دشمنانش به

۱. شرح الأخبار، نعمان مغربی، ۱۶۳/۳ و ۱۶۴.

۲. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۴۵/۴؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۱۱۱/۲، نقل از حمیدین مسلم با اختلافی اندک.

یکدیگر می‌گفتند: "ببینید، او باکی از مرگ ندارد."^۱

حسین (علیه السلام) هیچ‌گاه از مرگ نمی‌ترسید، با وجود این که برخی از آنچه در روز عاشورا بر او نازل شد، اگر بر کوه‌های استوار فرود می‌آمد، از شدت درد و رنج ذوب می‌شدند، اگر کوه‌ها احساس داشتند؛ اما کوه‌ها فرو می‌ریزند، ولی صبر حسین (علیه السلام) و ایثار الهی‌اش هرگز زایل نمی‌شود. بلکه شگفتی وقتی افزون می‌شود که بدانیم حسین (علیه السلام) آنچه را در برابرش رخ می‌داد - از دست دادن فرزندان، برادران، اهل بیت و یارانش، و این که خانواده‌اش در انتظار اسارت بودند - جز زیبایی نمی‌دید؛ زیرا همه این‌ها در محضر خدا و برای حفظ دین خدا و رسالت و حاکمیت او بود؛ و حسین (علیه السلام) تنها خواست خدا را می‌دید که عملی و محقق می‌شود، و این همان هدف و خواسته حسین (علیه السلام) بود، و هیچ چیز دیگری جز اجرای اراده الهی در نظرش نبود!

این حقیقت است، علی‌رغم این که درک و فهم آن برای عده بسیاری دشوار است. به همین دلیل است که می‌بینیم عده‌ای به موضع‌گیری حسین (علیه السلام) و این که چرا خودش و خانواده‌اش را در معرض آزار قرار داد ایراد می‌گیرند و می‌بینیم برخی دیگر هر چیزی را دستاویز قرار می‌دهند تا به این ایرادات پاسخ دهند.^۲

حقیقتی که سینه حسین (علیه السلام) در خود جای داده بود، این بود که او با تمام آنچه خداوند در این دنیا به او بخشیده بود - از جان و بدن و فرزندان و برادران و اهل بیت و یاران و خانواده (زنان و کودکان)، چه رسد به مال و جاه و دنیا و ... که ذکرشان در برابر آنچه گفته شد ارزشی ندارد - همه این‌ها را مُلک خداوند سبحان می‌دید، و خواست و مشیت خداوند، همواره و تا ابد، به نظر حسین (علیه السلام) زیبا به نظر می‌رسید.

۱. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ۲۸۸.

۲. مهم‌ترین اشکالات و پاسخ‌های آنها را در جلد اول مطرح کردیم؛ می‌توانید مراجعه کنید.

بزرگ‌ترین دردی که قلب حسین (علیه السلام) را در زندگی آزار می‌داد، این بود که خودش را ناتوان از ادای شکر نعمت‌های فراوان خداوند، و حتی شکر فقط یک نعمت از نعمت‌های او می‌دید؛ و اکنون روزی فرارسیده بود که حسین (آن بنده خدا) می‌توانست خواسته خداوند -حبیبش- را اجرا کند. حال، ایثار و عطای حسین (علیه السلام) چگونه خواهد بود!

امام حسین (علیه السلام) در دعای خود، می‌فرمود: «... وَأَنَا أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي؛ وَعَقْدِ عَزَمَاتٍ يَقِينِي، وَخَالِصِ صَرِيحِ تَوْحِيدِي، وَبَاطِنِ مَكْنُونِ ضَمِيرِي، وَعَلَاتِقِ مَجَارِي نُورِ بَصَرِي، وَأَسَارِيرِ صَفْحَةِ جَبِينِي، وَخُزْنِ مَسَارِبِ نَفْسِي، وَخَذَارِيفِ مَارِنِ عِزِّنِي، وَمَسَارِبِ سِمَاخِ سَمْعِي، وَمَا ضُمْتُ وَأَطْبَقْتُ عَلَيْهِ شَفَتَايَ، وَحَرَكَاتِ لَفْظِ لِسَانِي، وَمَعْرِزِ حَنَكِ فَمِي وَفَكِّي وَمَنَابِتِ أَضْرَاسِي؛ وَمَسَاغِ مَطْعَمِي وَمَشْرَبِي، وَحِمَالَةِ أُمِّ رَأْسِي، وَثُلُوعِ فَارِغِ حَبَائِلِ عُنُقِي، وَمَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ تَامُورُ صَدْرِي، وَحَمَائِلِ حَبْلِ وَتِينِي، وَنِيَاطِ حِجَابِ قَلْبِي، وَأَفْلَاحِ حَوَاشِي كِبْدِي، وَمَا حَوَّثَهُ شَرَّاسِيفُ أَضْلَاعِي، وَحِقَاقُ مَفَاصِلِي، وَقَبْضُ عَوَامِلِي، وَأَطْرَافُ أُنَامِلِي، وَلَحْمِي وَدَمِي وَشَعْرِي وَبَشْرِي وَعَصَبِي وَقَصَبِي وَعِظَامِي وَمُخِّي وَعُرُوقِي وَجَمِيعِ جَوَارِحِي وَمَا انْتَسَجَ عَلَى ذَلِكَ أَيَّامَ رِضَاعِي، وَمَا أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّي وَنَوْمِي وَيَقْظَتِي وَسُكُونِي، وَحَرَكَاتِ رُكُوعِي وَسُجُودِي؛ أَنْ لَوْ حَاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدَى الْأَعْصَارِ وَالْأَحْقَابِ لَوْ عُمَرْتُهَا أَنْ أُودِيَ شُكْرُ وَاحِدَةٍ مِنْ أَنْعَمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنْكَ الْمُوجِبِ عَلَيَّ بِهِ شُكْرُكَ أَبَدًا جَدِيدًا، وَثَنَاءً طَارِفًا عَتِيدًا، أَجَلٌ وَلَوْ حَرَصْتُ أَنَا وَالْعَادُونَ مِنْ أَنَامِكَ أَنْ تُخَصِّيَ مَدَنِي إِنْعَامِكَ سَالِفِهِ وَآفِيهِ مَا حَصَرْنَاهُ عَدَدًا، وَلَا أَحْصَيْنَاهُ أَمَدًا، هَيْهَاتَ أَنِّي ذَلِكَ وَأَنْتَ الْمُخْبِرُ فِي كِتَابِكَ النَّاطِقِ وَالنَّبَأُ الصَّادِقِ (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا)»^۱ «معبودا، من گواهی می‌دهم به حقیقت ایمانم؛ و باور تصمیمات یقینم

۱. مقطعی از دعای امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه.

برای فهم بهتر، معانی برخی از واژگان (از نظر لغوی) که در این مقطع آمده‌اند:

- «عزمات یقینی»: حقوق و واجبات یقین.
- «علاتق مجاری نور بصری»: آنچه به نور چشم وابسته است.
- «أساریر صفحه جبینی»: خطوطی که روی پیشانی انسان قرار دارند.

و یکتاپرستی بی‌شائبه روشن و صادقانه‌ام، و اندیشه‌ها و خیالات پنهان درونم، و آویزه‌های راه‌های نور چشمم، و چین‌های صفحهٔ پیشانی‌ام، و روزنه‌های راه‌های نفسم، و پره‌های نرمهٔ تیغهٔ بینی‌ام، و حفره‌های پردهٔ شنوایی‌ام، و آنچه ضمیمه شده و بر آن دو لبم برهم نهاده، و حرکت‌های سخن زبانه، و جای فرورفتگی سقف دهان و آرواره‌ام، و محل روییدن دندان‌هایم؛ و جای گوارایی خوراک و آشامیدنی‌ام، و بارِ بر فرق سرم، و رسایی رگ‌های طولانی گردنم، و آنچه را قفسهٔ سینه‌ام در بر گرفته، و پی‌های شاه‌رگم و آویخته‌های پردهٔ دلم و قطعات کناره‌های جگر در بر گرفته، و آنچه را غضروف‌های دنده‌هایم و جایگاه‌های مفاصلم و پیوستگی پاهایم و اطراف انگشتانم و گوشتم و خونم و مویم و پوستم و عصبم و نایم و استخوانم و مغزم و رگ‌هایم و تمام اعضایم در بر گرفته، و آنچه در ایام شیرخوارگی بر آنها بافته شد، و آنچه زمین از سنگینی من برداشته، و خوابم و بیداری‌ام و سکونم و حرکات رکوع

-
- «خرق مسارب نفسی»: خرق به معنای منفذ، و مسارب به معنای مجاری و گذرگاه‌ها است؛ یعنی منافذ مجاری تنفسی در بدن.
 - «خذاریف مارن عربینی»: خذاریف به معنای قطعات، و عربین به معنای بخش نرم بینی است.
 - «مسارب سماخ سمعی»: کانال‌ها و گذرگاه‌هایی که هوا و صدا را به گوش می‌رسانند.
 - «مغرز حنک فمی وفکی»: مغرز حنک محل اتصال آن به بدن است.
 - «حمالة أم رأسی»: حمالة به معنای پیوند یا رابطه، و أم الرأس به معنای مغز است. بنابراین، حمالة أم الرأس یعنی آنچه سر را به بدن متصل می‌کند.
 - «بلوغ فارغ حبال عنقی»: مجرای که غذا از طریق آن به درون بدن انسان منتقل می‌شود.
 - «تامور صدری»: تامور به معنای ظرف یا کیسه‌ای نازک است که قلب را احاطه، و از آن محافظت می‌کند.
 - «حمائل حبل وتینی»: وتین رگی در قلب است و حمائل آن محل اتصالش به بدن است.
 - «نیاط حجاب قلبی»: نیاط قلب به معنای رگ ضخیمی است که اگر قطع شود، انسان می‌میرد.
 - «شراسیف أضلاعی»: انتهای دنده‌هایی که به‌طرف شکم کشیده شده‌اند.
 - «حقاق مفاصلي»: فرورفتگی‌هایی در مفاصل که نقش قفل برای بستن و باز کردن دارند.
 - «قبض عواملی»: به معنای جمع شدن پاها به یکدیگر.

و سجودم؛ با تمام این‌ها گواهی می‌دهم به این که اگر به حرکت می‌آدم و طول روزگاران و زمان‌های بس دراز تلاش می‌کردم، به فرض که آن‌همه زمان را عمر می‌کردم تا شکر یکی از نعمت‌هایت را به جا آورم، توانایی‌اش را نداشتم، جز با مهرورزی تو که به سبب آن، شکر بر من واجب می‌شود، شکری دائم و نو، و ثنایی تازه و فراهم. آری، اگر من و همه شمارشگران از آفریدگانت، حرص بورزیم که نهایتِ نعمت‌هایت، از نعمت‌های سابقه‌دار و بی سابقه‌ات را برشماریم، هرگز نمی‌توانیم به شماره آوریم و نمی‌توانیم اندازه آن را به دست آوریم؛ چه دور است چنین چیزی، و چگونه ممکن است؟ و حال آن که تو در کتاب گویایت و خبر صادقانه‌ات اعلام کرده‌ای: اگر در مقام شمردن نعمت‌های خدا برآیید، نمی‌توانید آنها را شماره کنید ...»

حسین (علیه السلام) در همه چیز متفاوت است، حتی در نوع نگاهش به رابطه‌های نسبی که از دیرباز در میان انسان‌ها شناخته شده است. برای نمونه، یک پدر، فرزندانش را به صورت غریزی دوست دارد و از آنها محافظت می‌کند؛ زیرا به طور طبیعی بر عشق به بقا سرشته شده است؛ و از آنجا که فرزندان زن‌های او را به ارث می‌برند، او در پی حفظ آنهاست، حتی اگر نیاز باشد جان خودش را فدای آنها کند. بنابراین انگیزه او - همان‌طور که می‌بینیم - غریزی و ژنتیکی است. اما حسین (علیه السلام) چنین می‌بیند که اصل و اساس تمام روابط نسبی و سببی نزدیکی به خداوند است؛ پس هر که به خدا نزدیک باشد به او نیز نزدیک است، حتی اگر پیوند خویشاوندی‌اش دور باشد؛ و هر کس از خدا دور باشد از او نیز دور است، حتی اگر پیوند خویشاوندی‌اش نزدیک باشد. این ویژگی خلفای الهی (آل محمد (علیهم‌السلام)) است و در رأس آنها حسین بن علی (علیه السلام) قرار دارد. از این رو، او را می‌بینیم که با فرزندش و پاره تنش «علی اکبر» کریمانه برخورد می‌کند و او را در جهت قربانی و فداکاری در مقدمه سپاهش قرار می‌دهد، چرا که این امر به خداوند سبحان تعلق دارد؛ و اگر گاهی می‌بینیم مرثیه‌سرایی یا توصیف امام حسین از شخصی به شخص دیگر متفاوت است، به این دلیل است که آن که مدح شده یا کسی که توصیفش کرده از دیگران به خدا نزدیک‌تر بوده است؛ چرا که قطب‌نمای امام

حسین (علیه السلام) و جهت‌نمای حرکت او، همواره براساس میزان نزدیکی یا دوری از خدا تنظیم می‌شود و هیچ معیار دیگری جز خداوند متعال وجود ندارد.

ازاین‌رو، چیزی که ما آن را درد و رنج می‌دانیم و احیاناً فروپاشی خود را هنگام فرود آمدن مصیبت‌های بزرگ با آن توجیه می‌کنیم، حسین (علیه السلام) در روز عاشورا آن را زیباترین لحظات عمر شریف خود می‌بیند. به همین خاطر او (علیه السلام) علی‌رغم شهادت اهل‌بیت و یارانش، و با وجود تشنگی و آزار و اذیت‌هایی که خانواده‌اش انتظارش را می‌کشیدند و او به‌خوبی از مصیبت‌هایی که بر آنها وارد خواهد شد آگاه بود، هر لحظه بخشنده‌گی و استقامتش بیشتر می‌شد، و حتی نیرومندتر، آرام‌تر، درخشان‌روتر و استوارتر از همیشه بود!

سید احمد الحسن می‌فرماید:

«آنچه در ماجرای حسین در کربلا یا داستان مصلوب، درد و رنج و مصیبت می‌بینیم، چه‌بسا حسین و آن مصلوب، آن را نهایت لذت و بالاترین قله‌های بهشت بدانند. شاید برای تصویر روشن‌تر شود اگر بدانی کسانی که هر روز صبح قهوه تلخ می‌نوشند، از تلخی‌اش لذت می‌برند، درحالی‌که دیگران آن را غیرقابل تحمل می‌دانند.»^۱

حسین (علیه السلام) دو کودک خردسالش را به قافله بخشش پیوند می‌زند

هنگامی که حسین (علیه السلام) در روز عاشورا داغ اهل‌بیت و فرزندان و یارانش را دید و جز او و خانواده‌اش کسی باقی نماند، فریاد برآورد: «آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که از خدا بترسد و ما را یاری دهد؟ آیا فریادرسی هست که با فریادرسی ما امید به پاداش خدا داشته باشد؟» سپس خواهرش زینب را فراخواند تا کودک شیرخوارش

عبدالله را نزد او بیاورد، که از شدت عطش بی تاب بود.

«زینب کودک شیرخوارش را به او داد و حسین او را در آغوش گرفت و به سوی آن جماعت برد، درحالی که فریاد می زد: "ای جماعت، شما یاران و فرزندان مرا کشتید، و جز این کودک چیزی برایم نمانده است. اگر به من رحم نمی کنید، به این کودک رحم کنید؛ که شیر در سینه مادرش خشکیده است." ناگاه حرمله تیری به سوی او پرتاب کرد که به گلوئی کودک اصابت کرد و او گوش تا گوش ذبح کرد. حسین دست هایش را زیر گلوئی کودک گرفت و وقتی از خون پر شد آن را به سوی آسمان پرتاب کرد^۱ و فرمود: "آنچه بر من نازل شده بر من آسان است، چون در محضر خداست. خدایا، مبادا این فرزندم نزد تو کم ارزش تر از شتر بچه ناقة صالح باشد."^۲

و روایت شده است حسین (علیه السلام) فرمود: «خدایا، این [کودک] نزد تو از بچه شتری کمتر نباشد. بار خدایا، اگر ما را از یاری محروم کرده ای، آن را برای چیزی قرار بده که برای ما بهتر باشد.»^۳

درباره سن کودک، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی او را سه ساله می دانند، برخی شش ماهه، و برخی دیگر معتقدند در روز عاشورا متولد شده است.^۴ درباره مسئله دفن او نیز

۱. از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است: «هیچ قطره ای از آن خون بر زمین نیفتاد.» مراجعه کنید به: اللهوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس، ۶۹.

۲. فاجعة الطف، محمد کاظم قزوینی، ۶۵ و ۶۶؛ و درباره داستان شهادت طفل شیرخوار مراجعه کنید به: تذکرة الخواص، ابن جوزی، ۲۲۷؛ ینایع المودة، قندوزی، ۴۱۵؛ موسوعة کلمات الإمام الحسین، ۵۷۴-۵۷۶.

طبرسی روایت کرده است: «هنگامی که حسین (علیه السلام) تنها مانده بود و جز فرزندش علی بن حسین (علیه السلام) و فرزند دیگری به نام عبدالله که شیرخوار بود با او نمانده بودند. طفل را برداشت تا با او وداع کند. در این هنگام، تیری آمد و به گلوئی کودک اصابت کرد و او را به شهادت رساند. حسین (علیه السلام) از اسب پایین آمد، با غلاف شمشیر خود برای کودک گودالی حفر کرد، او را با خون خود آغشته کرد و دفن نمود...» الإحتجاج، ۲۵/۲.

۳. مراجعه کنید به: العوالم - الإمام الحسین، عبدالله بحرانی، ۲۸۹.

۴. برخی تصریح کرده اند سن او سه سال بوده است: ذهبی در سیر أعلام النبلاء، ۳/۳۰۲. از ابومخنف روایت شده

اختلاف نظر وجود دارد.^۱

به هر حال، در این باره از سید احمد الحسن پرسیدم و ایشان فرمود: «سن او حدود هشت ماه بود و حسین علیه السلام او را دفن نکرد.»^۲

اما کودک دیگر: عبدالله بن حسن بن علی علیه السلام بود و ماجرای شهادتش:

هنگامی که حسین علیه السلام از کنار آب^۳ به خیمه‌اش بازگشت، شمر بن ذی الجوشن به همراه گروهی از یارانش به سوی او آمدند و آن حضرت را محاصره کردند. یکی از آنها به نام مالک بن نسر کندی به سوی حسین آمد، به ایشان ناسزا گفت و با شمشیر ضربه‌ای بر سرش وارد کرد. حسین علیه السلام کلاهی بر سر داشت که شمشیر آن را شکافت و به سرش رسید و آن را مجروح کرد، و کلاه پر از خون شد. حسین علیه السلام به او فرمود: «با دست راست نه بتوانی بخوری و نه بیاشامی؛ و خداوند تو را با ستمکاران محشور کند.» سپس کلاه را انداخت، پارچه‌ای خواست و سرش را با آن بست. سپس کلاه دیگری خواست و آن را بر سر گذاشت و عمامه را بر آن بست. شمر بن ذی الجوشن و یارانش به مواضع خود بازگشتند، و مدت کوتاهی صبر کردند و سپس دوباره به سوی حسین علیه السلام بازگشتند و او را محاصره کردند. در این هنگام، عبدالله بن حسن بن علی علیه السلام - که پسر بچه‌ای نابالغ بود - از میان زنان به سوی آنها دوید و کنار حسین علیه السلام ایستاد ... ابجر بن کعب شمشیر را به سوی حسین علیه السلام بلند کرد. کودک به او گفت: «وای بر تو، ای پسر زن بدکار، آیا عموی مرا می‌کشی؟» ابجر شمشیر را به سوی کودک فرود آورد و

سن او شش ماه بوده است. مراجعه کنید به: موسوعة کلمات الإمام الحسين، ۵۷۴؛ درحالی که یعقوبی در تاریخ خود: ۱۷۷/۲ ذکر کرده سن او یک روز بوده است.

۱. برخی مورخان معتقدند حسین علیه السلام او را در میان کشته‌شدگان قرار داد و دفن نکرد، ازجمله: شیخ مفید در الإرشاد، ۱۰۸/۲؛ و ابن‌نما حلی در مثير الأخران، ۵۳. برخی دیگر بر این باورند که او را با غلاف شمشیرش دفن کرد، ازجمله: ابن‌اعثم کوفی در الفتوح، ۱۱۵/۵؛ و خوارزمی در مقتل الحسين، ۳۷/۲.

۲. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۳. مسناة

کودک با دستش آن را دفع کرد، اما شمشیر دست او را قطع کرد و فقط به پوستی آویزان ماند. کودک فریاد زد: «ای مادرم!» حسین (علیه السلام) او را در آغوش گرفت و به خودش چسباند و فرمود: «ای پسر برادرم، بر آنچه بر تو فرود آمده صبر کن و آن را به حساب خیر بگذار؛ زیرا خداوند تو را به پدران صالحت ملحق می‌گرداند.» سپس حسین (علیه السلام) دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا، باران آسمان را از آنان دریغ کن و برکات زمین را از آنها بازدار. خدایا، اگر تا زمانی آنها را مهلت می‌دهی، میانشان تفرقه انداز و آنها را گروه‌گروه بگردان، و هرگز حاکمان را از آنان راضی نگردان؛ زیرا آنها ما را دعوت کردند تا یاری‌مان کنند، ولی به ما هجوم آوردند و ما را به قتل رساندند.»^۱

زین العابدین برای یاری حسین (علیه السلام) برمی‌خیزد

امام حسین (علیه السلام) تنها مانده بود و کسی را نمی‌دید که یاری‌اش کند؛ پس به اهل بیت و یارانش نگریست که همچون قربانیان بر زمین افتاده بودند، درحالی که صدای شیون زنان و گریه کودکان را می‌شنید؛ پس فریاد برآورد: «آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که از خدا بترسد و به ما کمک کند؟ آیا فریادرسی هست که با امید به خدا به فریاد ما برسد؟» در این هنگام، صدای گریه زنان بلند شد.^۲

در این هنگام:

«علی بن حسین زین العابدین (علیه السلام) - که به‌قدری بیمار بود که توانایی حمل شمشیر را نداشت - از خیمه بیرون آمد، درحالی که ام‌کلثوم پشت‌سرش فریاد می‌زد: «پسرم، بازگرد.» او گفت: «عمه جان، رهایم کن تا در کنار فرزند رسول خدا بجنگم.» حسین (علیه السلام) فرمود:

۱. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/۳۴۴؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۲/۱۱۰ و ۱۱۱؛ و در روایت شیخ مفید آمده است: «زینب (علیه السلام) به دنبال کودک رفت تا او را بازدارد، اما کودک امتناع کرد. حسین (علیه السلام) به او گفت: خواهرم، جلوی او را بگیر.»

۲. مراجعه کنید به: اللهوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس، ۱۶۸.

«ای ام کلثوم، او را بازگردان تا زمین از نسل آل محمد علیهم السلام خالی نماند.»^۱

در باره صحت این حادثه، از سید احمد الحسن پرسیدم. ایشان فرمود:

«این حادثه به طور کلی صحیح است. این درست است که علی بن حسین، زین العابدین علیه السلام، هنگامی که آخرین ندای حسین علیه السلام را شنید و دانست او تنها مانده است برخاست و به شمشیر خود تکیه کرد تا به میدان برود.»^۲

حسین علیه السلام «وصیت آشکار» را هنگام نزدیک شدن وفات تسلیم می کند

روایت زیر، میزان توجه و اهتمام امام حسین علیه السلام را به حفظ دین خدا و تکمیل رسالت الهی، حتی در سخت ترین لحظات عمرش نشان می دهد:

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هنگامی که حسین علیه السلام آنچه را بر وی گذشت، تجربه کرد، دختر بزرگش فاطمه را فراخواند و به او کتابی پیچیده، وصیتی آشکار و وصیتی پنهان سپرد. علی بن حسین علیه السلام از بیماری شدید در ناحیه شکم رنج می برد، به گونه ای که گمان نمی بردند زنده بماند. فاطمه آن کتاب را به علی بن حسین علیه السلام سپرد و سپس این کتاب به ما رسید.» پرسیدم: در آن چه چیزی است؟ فرمود: به خدا قسم، تمام آنچه فرزندان آدم تا پایان دنیا به آن نیاز دارند در آن هست.»^۳

۱. مراجعه کنید به: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۴۵/۴۶؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ۳۱۴/۲.

۲. از گفت و گویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۳. بصائر الدرجات، صفار، ۱۶۸. این حدیث را کلینی با جزئیات بیشتری روایت کرده است: «از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: "خداوند عزوجل پنج چیز را بر بندگان واجب کرد..." و پس از ذکر نماز، زکات، روزه و حج فرمود: «سپس ولایت نازل شد، و این در روز جمعه در عرفه بود که خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ (امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم) و کمال دین با ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام محقق شد ...»

امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا قسم، علی علیه السلام امین خدا بر خلقش و اسرارش و دینش بود که خداوند آن را برای خودش

از سید احمد الحسن درباره معنای این روایت پرسیدم. ایشان فرمود:

«در این که چند نسخه از وصیت رسول خدا (ص) وجود داشته و این یکی از آنها باشد، اشکالی نیست.»^۱

«کتاب» در این روایت، به معنای وصیت پیامبر (ص) در شب وفات است که شامل ذکر اوصیایی است که پس از پیامبر (ص) جانشین او خواهند بود، و آنها دوازده امام و دوازده مهدی هستند. این، همان دین حق خداوند است که رسول خدا (ص) برای آن مبعوث شد؛ همان دینی که حسین (علیه السلام) برای تثبیت ارکان آن قیام کرد، پس از آن که امویان، خودشان و پیروانشان را تا پیش از عاشورا به این باور رسانده بودند که موفق به نابودی کامل آن شده‌اند، و برای نابودی کامل این دین، فقط کشتن حسین (علیه السلام) باقی مانده بود تا حاکمیت مردم (روش اموی) بدون هیچ رقیبی باقی بماند. اما تصور آنان اشتباه بود. آنان نمی‌دانستند خون حسین (علیه السلام) - که به عنوان فدیۀ دین خدا و حاکمیت خدا ریخته شد - از سوی خداوند، به عنوان عاملی برای

پسندید. سپس هنگامی که رسول خدا (ص) لحظات پایانی عمر خود را تجربه کرد، علی (علیه السلام) را فراخواند و فرمود: "ای علی، می‌خواهم تو را بر آنچه خداوند مرا بر آن امین قرار داد، از اسرار و علم و اخلاق و دینش که برای خودش پسندیده است، امین قرار دهم." به خدا قسم، در این موضوع کسی را شریک نکرد. سپس هنگامی که علی (علیه السلام) لحظات پایانی عمر خود را تجربه کرد، فرزندان خود را که دوازده پسر بودند، فراخواند و فرمود: "ای پسرانم، خداوند عزوجل جز این نمی‌خواهد که در میان شما همان سنت یعقوب (علیه السلام) را قرار دهد. یعقوب فرزندان خود را که دوازده نفر بودند، فراخواند و صاحبشان را به آنها معرفی کرد. اکنون من نیز صاحب شما را معرفی می‌کنم. بدانید این دو فرزند رسول خدا (ص)، حسن و حسین (علیه السلام)، صاحب شما هستند. به آنها گوش دهید، از آنها اطاعت کنید و آنها را یاری کنید. من آنچه را رسول خدا (ص) از جانب خدا به من سپرده بود به آنها سپردم." خداوند برای حسن و حسین (علیه السلام) همان جایگاهی را قرار داد که برای علی (علیه السلام) نزد رسول خدا (ص) قرار داده بود، بدون هیچ تفاوتی جز در ترتیب سنی. هنگامی که حسن (علیه السلام) حاضر می‌شد، حسین (علیه السلام) در حضور او سخن نمی‌گفت تا او از مجلس برخیزد. سپس هنگامی که حسن (علیه السلام) در لحظات پایانی عمر خود بود، همه آن را به حسین (علیه السلام) سپرد. سپس هنگامی که حسین (علیه السلام) لحظات پایانی عمر خود را تجربه کرد، دختر بزرگ خود فاطمه (دختر حسین) را فراخواند و کتابی پیچیده و وصیتی آشکار به او سپرد. علی بن حسین (علیه السلام) در آن زمان بیمار بود و گمان نمی‌بردند زنده بماند. فاطمه کتاب را به علی بن حسین (علیه السلام) سپرد و به خدا قسم، آن کتاب به ما رسید." کافی، ۲۹۰/۱ و ۲۹۱.

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

ریشه‌کن کردن حکومت اموی از بیخ‌وبن قرار خواهد گرفت؛ و همچنان عاملی برای ریشه‌کن شدن هر شجرهٔ خبیثی خواهد بود که به حاکمیت مردم (دین امویان) فرامی‌خواند. آری، خون حسین (علیه‌السلام) - که برای خدا قیام کرد - همچنان ساقی شجرهٔ حاکمیت خدا و بیعت برای خدا (بیعت با امام معصوم منصوب‌شده از سوی خداوند) خواهد بود، نه حاکمیت مردم (یعنی بیعت با این و آن، که هیچ نصّ الهی برایشان نیست و از گناه مصون نیستند).

روایت بالا - همچنین - شاید این نکته را به ما بفهماند که حکمت نهفته در این که امام حسین (علیه‌السلام) وصیت را به دخترش فاطمه کبری داد نه این که به‌طور مستقیم، خودش به فرزند وصی‌اش بدهد، با مسئلهٔ حفظ جان وصی و دور نگه داشتن نگاه‌ها از او ارتباط داشت تا رسالت الهی به سرانجام برسد. برخی از امامان نیز به همین دلیل - یعنی احتیاط برای حفظ اوصیا - به همین صورت عمل کرده‌اند.^۱

حتی روایت شده است که حسین (علیه‌السلام) وصیت آشکار خود را به خواهرش زینب (علیها‌السلام) سپرد و علمی که از امام زین العابدین (علیه‌السلام) خارج می‌شد، به زینب (علیها‌السلام) نسبت داده می‌شد تا امام سجاد (علیه‌السلام) را از خطر قتل محافظت کند.^۲

۱. به عنوان مثال، منصور عباسی مترصد شناخت امام پس از امام صادق (علیه‌السلام) بود تا او را به شهادت برساند. امام صادق (علیه‌السلام) از این موضوع آگاه بود و به همین دلیل وصیتی آشکار نمود که در آن چند نفر را ذکر کرد، از جمله ابوجعفر منصور، یکی از پیشکاران خود، و فرزندش موسی (علیه‌السلام) را نیز یکی از افراد مذکور قرار داد. علت این کار حفظ امام موسی (علیه‌السلام) و خنثی کردن نقشهٔ ستمگر بود. به همین دلیل، وقتی ابوجعفر منصور از این وصیت مطلع شد گفت: راهی برای کشتن این افراد نیست!

«از نضر بن سوید نقل شده است ... امام (علیه‌السلام) به ابوجعفر منصور، عبدالله، موسی، محمد بن جعفر و مولایی از ابوعبدالله وصیت کرد. ابوجعفر گفت: راهی برای کشتن این افراد نیست.» کافی، ۳۱۰/۱ و ۳۱۱.

۲. حکیمه دختر محمد بن علی الرضا، خواهر امام هادی (علیه‌السلام) نقل کرده است: «حسین بن علی (علیه‌السلام) در ظاهر به خواهرش زینب دختر علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) وصیت کرد، و علمی که از علی بن حسین (علیه‌السلام) خارج می‌شد، به زینب دختر علی (علیه‌السلام) نسبت داده می‌شد تا علی بن حسین (علیه‌السلام) از خطر حفظ شود.» کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ۵۰۱.

حسین (علیه السلام) آماده کشته شدن و غارت می شود

«پیاده نظام از راست و چپ به سوی کسانی که به همراه حسین (علیه السلام) باقی مانده بودند حمله ور شدند و آنان را کشتند تا این که جز سه یا چهار نفر با او باقی نماندند. هنگامی که حسین (علیه السلام) این وضعیت را دید، شلوار یمانی را - که درخشندگی اش چشم را خیره می کرد - خواست، آن را پاره کرد و سپس پوشید؛ و آن را پاره کرد تا پس از شهادتش کسی آن را از او به غارت نبرد.»^۱

روایت شده است حسین (علیه السلام) هنگامی که احساس کرد به شهادت خواهد رسید، فرمود:
«لباسی برایم بیاورید که کسی به آن رغبت نداشته باشد تا آن را زیر لباس هایم بپوشم...»»^۲

سپس حسین (علیه السلام) برای جنگ به میدان آمد، درحالی که عبای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به تن داشت، شمشیرش را حمایل کرده بود و مصمم بود با وعده الهی دیدار کند، بدون آن که به تعداد زیاد افراد دشمن و سپاهیان هزاران نفره شان اعتنائی داشته باشد؛ و به آنان می فرمود:
«وای بر شما، برای چه با من می جنگید؟ آیا حق را ترک کرده ام؟ یا شریعتی را تغییر داده ام؟ یا سنتی را دگرگون کرده ام؟» آنان پاسخ دادند: «ما از روی کینه به پدرت و آنچه با بزرگان ما، در بدر و حنین کرد، با تو می جنگیم!» و روشن است آنان تا مغز استخوان اموی بودند؛ و طبق توصیف راویان، جمعیتشان از صلابت حسین (علیه السلام)، همچون گله ای در برابر یورش او پراکنده می شدند و هیچ کس توان ایستادگی در برابر او (صلوات خدا بر او) را نداشت.^۳ ابن سعد بر سپاهیانش فریاد زد: «وای بر شما، آیا می دانید با چه کسی می جنگید؟ این فرزند آن بی موی شکم برآمده^۴ [علی بن ابی طالب] است. این فرزند آن گشوده عرب است. از همه طرف به او

۱. الإزشاد، شیخ مفید، ۱۱۱/۲.

۲. مراجعه کنید به: المعجم الكبير، طبرانی، ۱۱۷/۳.

۳. مورخان اشعار متعددی را ذکر کرده اند که حسین (علیه السلام) در حین نبرد بیان کرده است.

۴. الأئزع ابن البطین.

حمله کنید!» و آنان از هر سو به حسین (علیه السلام) حمله ور شدند.^۱

در طول نبرد، حسین (علیه السلام) صدای خانواده‌اش را می‌شنید که از تشنگی شکایت می‌کردند و خودش نیز از شدت تشنگی رنج می‌برد. پس به‌سوی فرات رفت، سپاهیان ابن‌سعد او را متوقف کردند. در میان آنان، مردی از بنی‌دارم بود که به آنها گفت: «وای بر شما، میان او و فرات فاصله بیندازید و نگذارید آب بنوشد.» حسین (علیه السلام) فرمود: «**خدایا، او را به درد تشنگی دچار کن.**» آن مرد دارمی خشمگین شد و تیری به‌سوی حسین (علیه السلام) پرتاب کرد که به چانه آن حضرت (علیه السلام) اصابت کرد. حسین (علیه السلام) تیر را بیرون کشید و دستش را زیر چانه‌اش گرفت تا پر از خون شد. سپس خون را به آسمان پرتاب کرد و فرمود: «**خدایا، از آنچه بر فرزند دختر پیامبرت روا می‌دارند، به تو شکایت می‌کنم.**»^۲ سپس به جایگاه خود بازگشت، درحالی که تشنگی به‌شدت او را آزار می‌داد.

«از جلودی روایت شده است که حسین به اعور سلمی و عمروبن حجاج زبیدی حمله کرد، درحالی که آنها با چهار هزار نفر در شریعه فرات مستقر شده بودند. اسبش را به فرات رساند. هنگامی که اسب سر خود را پایین آورد که آب بنوشد، حسین فرمود: «**تو تشنه‌ای و من هم تشنه‌ام. به خدا قسم، آب نخواهم نوشید تا تو بنوشی.**» وقتی اسب سخن حسین را شنید، سرش را بالا آورد و آب ننوشید، گویی سخن او را فهمیده بود. حسین فرمود: «**تو بنوش، من هم می‌نوشم، من هم می‌نوشم.**» سپس حسین دست خود را دراز کرد و مشتی آب برداشت. در این هنگام، سواری گفت: «ای اباعبدالله، آیا از نوشیدن آب لذت می‌بری، درحالی که حرمت هتک شده است؟» حسین آب را از دستش ریخت و به سپاه دشمن حمله کرد و آنان را پراکنده ساخت. هنگامی که به خیمه‌ها رسید، دید که خیمه‌ها سالم هستند.»^۳

۱. مراجعه کنید به: فاجعة الطف، قزوینی، ۶۸.

۲. در روایت بلاذری آمده است: «**خدایا، از آنچه بر من روا می‌دارند، به تو شکایت می‌کنم.**» انساب‌الأشراف، ۲۰۱/۳.

۳. مناقب آل ابی طالب، ابن‌شهر آشوب، ۲۱۵/۳.

سید احمد الحسن درباره این حادثه فرمود:

«این حادثه به طور کلی صحیح است. حسین آب ننوشید، اما هیچ تعارضی در این نیست که هر دو [او و اسبش] بتوانند آب بنوشند، تا آن که حسین (علیه السلام) اسبش را مقدم داشت [و خودش ننوشید].»^۱

خداوند سبحان خواست ولیّ مظلومش، تشنه لب و سر بریده به شهادت برسد؛ و با وجود این که حسین (علیه السلام) به فرات دست یافت و آب برداشت، حتی قطره ای از آن ننوشید!

سپس شمر بن ذی الجوشن (لعنت خدا بر او) با گروهی به اردوگاه حسین - که اهل بیت و خانواده اش در آن بودند - نزدیک شد. حسین به سوی آنان رفت، ولی آنان میان او و خیمه ها مانع شدند. حسین (علیه السلام) فرمود: «وای بر شما، اگر دینی ندارید، در امر دنیای خود آزاده باشید. اهل بیت مرا از افراد پست و نادان خود بازدارید!» شمر پاسخ داد: «این گونه خواهد شد، ای پسر فاطمه.» سپس پیاده نظام به او حمله کردند، و شمر آنان را علیه حسین تحریک می کرد. حسین به آنان حمله می برد و آنان را از خود پراکنده می ساخت، تا این که او را محاصره کردند. حسین با آنان به نبرد پرداخت و آنان را از خود دور کرد.^۲

این حادثه به گونه دیگری نیز روایت شده است: «آنان میان حسین و خیمه هایش مانع شدند. ایشان فریاد زد: "وای بر شما، ای پیروان آل ابوسفیان، اگر دینی ندارید و از روز معاد نمی هراسید، در دنیای خود آزاده باشید و به گذشتگان خودتان بازگردید، اگر عرب هستید." شمر پاسخ داد: "چه می گویی، ای پسر فاطمه؟" حسین فرمود: "من آن کسی هستم که با شما می جنگم و شما با من می جنگید، و بر زنان حرجی نیست. پس افراد سرکش و نادان خود را از تعرض به حرم من بازدارید، مادام که من زنده ام." شمر بر سر یارانش فریاد زد: "از حرم

۱. از گفت و گویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. مراجعه کنید به: انساب الأشراف، بلاذری، ۲۰۱/۳ و ۲۰۲؛ تاریخ طبری، ۳۴۴/۴.

این مرد دور شوید و تنها خود او را هدف قرار دهید. به جان خودم قسم، او نیکو هم‌آوردی برای شماست." پس سپاه عقب‌نشینی کردند.^۱

حسین، ذبیح‌الله

سپاهیان از هر سو به حسین علیه السلام هجوم آوردند، درحالی که او تنها با آنان می‌جنگید و تشنگی و خون‌ریزی زخم‌ها و خستگی بر او تأثیر گذاشته بود. ابوالحنوف جعفری تیری به‌سوی او پرتاب کرد که به پیشانی‌اش اصابت نمود. حسین علیه السلام تیر را بیرون کشید و خون بر صورت و محاسنش جاری شد. سپس فرمود: «خدایا، تو خود شاهده‌ی که من در میان بندگان نافرمان و سرکش تو در چه حالی هستم. خدایا، آنان را شمارش کن و همه‌شان را پراکنده و نابود گردان، و هیچ‌کدام از آنان را روی زمین باقی نگذار و هرگز آنان را نیامرزد.»

سپس همچون شیری خشمگین به آنان حمله برد و به هرکسی می‌رسید او را با شمشیر از پا درمی‌آورد. او تیرها را با گلو و سینه‌اش دریافت می‌کرد و می‌فرمود: «ای امت بد، چه بد امانت‌دارانی برای محمد صلی الله علیه و آله در حق خاندانش بودید. بدانید، پس از من بنده‌ای از بندگان صالح خدا نخواهد بود که او را بکشید، درحالی که از کشتنش هراس داشته باشید، بلکه کشتن او در مقایسه با کشتن من برای شما آسان خواهد بود. به خدا قسم، امیدوارم خداوند با خواری شما مرا گرامی بدارد، و سپس از جایی که شما نمی‌دانید از شما انتقام بگیرد.» حصین بن مالک سکونی فریاد زد: «ای پسر فاطمه، خداوند چگونه از ما انتقام می‌گیرد؟» حسین علیه السلام پاسخ داد: «میانان دشمنی می‌اندازد و خون‌هایتان را می‌ریزد، سپس عذابی دردناک بر شما نازل می‌کند.» سپس حسین علیه السلام همچنان به جنگیدن ادامه داد تا این که هفتاد و دو جراحت بر بدنش وارد شد.^۲

۱. فاجعة الطف، قزوینی، ۶۸ و ۶۹.

۲. مراجعه کنید به: مقتل‌الحسین، خوارزمی، ۳۸ / ۲ و ۳۹.

از حمید بن مسلم روایت شده است که گفت: شنیدم او - یعنی حسین - پیش از آن که به شهادت برسد، درحالی که روی پاهایش همچون یک جنگجوی شجاع می‌جنگید و به‌سوی سواره‌ها حمله می‌برد، می‌گفت: «آیا به کشتن من اصرار دارید؟ به خدا قسم، پس از من هیچ بنده‌ای از بندگان خدا را نخواهید کشت که خشم خدا نسبت به شما بیشتر از کشتن من باشد. به خدا قسم، امیدوارم خداوند با خواری شما مرا گرامی بدارد، و سپس از جایی که خودتان نمی‌دانید از شما انتقام بگیرد. به خدا قسم، اگر مرا بکشید، خداوند دشمنی را میان شما خواهد افکند و خون‌های شما را خواهد ریخت و برای شما جز این راضی نخواهد شد که عذاب دردناک را برایتان دوچندان کند.»^۱

روایت شده است: شمر بن ذی الجوشن (لعنت خدا بر او) سواران را فراخواند تا پشت‌سر پیاده‌نظامی که با حسین می‌جنگیدند قرار بگیرند. و به تیراندازان دستور داد حسین را هدف قرار دهند. آنها حسین را با تیرها و پیکان‌ها نشانه گرفتند تا آنجا که بدنش همچون خارپشت شد. حسین - که از خون‌ریزی شدید خسته شده بود - از حمله بازایستاد تا استراحتی کند. در این هنگام، یکی از آنان سنگی به پیشانی آن حضرت زد. حسین خون را از چشمانش پاک کرد. سپس تیری سه‌شعبه و مسموم به‌سوی او پرتاب شد که به سینه‌اش نشست. فرمود: «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله.» سپس سرش را به‌سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «خدایا، تو می‌دانی آنان مردی را می‌کشند که بر روی زمین غیر از او هیچ فرزند پیامبری وجود ندارد.» سپس تیر را گرفت و از پشتش بیرون کشید و خون همچون ناودان از بدنش جاری شد. دست خود را روی زخم گذاشت و هنگامی که پر از خون شد، آن را به‌سوی آسمان پرتاب کرد. سپس بار دیگر دست خود را روی زخم گذاشت و وقتی پر از خون شد، آن را به سر و محاسنش مالید و فرمود: «من با این حالت خون‌آلود با جدم رسول خدا ملاقات خواهم کرد و خواهم گفت، ای رسول خدا، فلانی و فلانی مرا کشتند.» در این هنگام،

صالح بن وهب نیزه‌ای به پهلوی او زد و حسین از اسبش به زمین افتاد، درحالی که بر گونه راست خود بر زمین افتاده بود و می‌فرمود: «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله.» سپس با دست خود خاک را همچون بالشی جمع کرد و سرش را بر آن گذاشت و با پروردگارش مناجات کرد: «بر قضا و بلای تو صبر می‌کنم، ای پروردگاری که معبودی جز تو نیست.» سپس خواست برخیزد، اما نتوانست.^۱

آخرین دعای امام حسین (علیه السلام) در آن لحظات دردناک، چنین بود: «بار خدایا، ای خداوند، ای بلندمرتبه در مقام، عظیم در جبروت، سخت در کیفر، بی‌نیاز از مخلوقات، وسیع در بزرگی، توانمند به هرچه خواهی، نزدیک در رحمت، صادق در وعده، کامل در نعمت، نیکو در ابتلا، نزدیک هنگام دعا، محیط بر آنچه آفریده‌ای، پذیرای توبه برای آن که به‌سوی تو بازگردد، توانمند به آنچه اراده کنی، آگاه از آنچه طلب کنی، شکرگزار وقتی شکر ت گزارده شود، یادآور وقتی یادت کنند؛ تو را می‌خوانم درحالی که نیازمندم، و به‌سوی تو راغبم درحالی که فقیرم، و به تو پناه می‌آورم درحالی که بیمناکم، و نزد تو می‌گیرم درحالی که اندوهگینم، و از تو یاری می‌طلبم درحالی که ناتوانم، و به تو توکل می‌کنم که کفایت‌کننده‌ای. میان ما و قوم ما داوری کن، زیرا آنها ما را فریب دادند و به ما خیانت کردند و ما را تنها گذاشتند و به ما ستم کردند و ما را کشتند، درحالی که ما خاندان پیامبر تو و فرزندان حبیب تو محمد پسر عبدالله (صلی الله علیه و آله) هستیم؛ همان که او را برای رسالت برگزیدی و بر وحی خود امین قرار دادی. پس برای ما از این وضعیت، گشایش و راه خروجی قرار بده؛ به رحمتت، ای مهربان‌ترین مهربانان.»^۲

سپس آنان در برابر حسین (علیه السلام) ایستادند. خواهرش زینب (علیها السلام) از خیمه بیرون آمد و عمر بن سعد بن ابی‌وقاص را صدا زد: «وای بر تو ای عمر، آیا اباعبدالله کشته می‌شود و تو به او می‌نگری؟» آن لعین گریست و روی خود را از او برگرداند و پاسخی نداد. پس زینب (علیها السلام) فریاد

۱. مراجعه کنید به: فاجعة الطف، قزوینی، ۷۴-۷۶؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ۴۲/۲ و ۴۳.

۲. مصباح‌المتجهّد، طوسی، ۸۲۷ و ۸۲۸.

زد: «وای بر شما، آیا در میان شما مسلمانی نیست؟!» اما هیچ کس پاسخش را نداد.

هلال بن نافع روایت کرده است: «من با همراهان عمر بن سعد ایستاده بودم که فریاد زدند: "بشارت باد ای امیر، این شمر است که حسین را کشت." من در میان صفوف بیرون رفتم و نزد حسین رسیدم، درحالی که او در حال جان دادن بود. به خدا سوگند، هرگز مقتولی را که به خونش آغشته باشد، زیباتر از او و با چهره‌ای نورانی‌تر از او ندیده بودم. نور چهره و هیبت زیبایی او مرا از فکر کردن به قتلش بازداشت. در آن حال، او آب خواست. شنیدم مردی گفت: «تو از آب نمی‌چشی تا به دوزخ برسی و از آب داغ آن بنوشی.» و شنیدم او می‌گفت: «آیا من به دوزخ می‌روم و از آب داغ آن می‌نوشم؟! بلکه من نزد جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌روم و در خانه او در جایگاهی راستین، نزد پادشاهی مقتدر ساکن می‌شوم و از آب زلالی که تغییر نمی‌کند می‌نوشم و از آنچه شما به من روا داشته‌اید، نزد او شکایت می‌کنم.» هلال گفت: پس همه آنان خشمگین شدند. گویی خداوند هیچ شفقتی در دل هیچ‌یک از آنان قرار نداده بود ...»^۱

حسین (صلوات خدا بر او) بر زمین افتاده بود و اگر می‌خواستند او را بکشند، قطعاً می‌توانستند؛ اما آنان منتظر بودند تا دیگری این کار را انجام دهد. شمر به سواره‌ها و پیاده‌ها ندا داد و گفت: «وای بر شما، درباره این مرد منتظر چه هستید؟ مادران آنان به عزایتان بنشینند!» پس، از هر سو به او حمله کردند. زرعه بن شریک به دست چپ او ضربه‌ای وارد کرد و آن را قطع کرد. دیگری به شانه‌اش ضربه‌ای زد که او را با صورت بر زمین انداخت. سنان بن انس با نیزه به او ضربه وارد کرد و او را به زمین افکند. خولی بن یزید اصبحی به سوی او شتافت تا سرش را جدا کند، اما لرزید. شمر به او گفت: «خدا بازویت را قطع کند، چرا می‌لرزی؟» سپس شمر ملعون پایین آمد، با پایش به او لگد زد، چندین ضربه به او زد، بر روی سینه‌اش نشست، سپس او را سر برید و سر مبارکش را جدا کرد. - و اماما، و احسینا - سپس

سر را به خولی بن یزید (لعنت خدا بر او) داد و به او گفت: «آن را نزد امیر عمر بن سعد ببر.»^۱

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «وقتی حسین (علیه السلام) کشته شد، در بدنش سی و سه زخم نیزه و سی و چهار ضربه شمشیر یافتند»^۲ و بیش از این نیز روایت شده است.^۳

در زیارت امام حسین (علیه السلام) آمده است: «سلام بر آن که حرمتش شکسته شد. سلام بر آن که خورش به ستم ریخته شد. سلام بر آن که با خون جراحات غسل داده شد. سلام بر آن که با جام‌های نیزه سیراب شد. سلام بر آن ستم‌دیده‌ای که خورش مباح شد ... و فرشتگان آسمان‌ها از صبر تو در شگفت شده‌اند. آنها از هر سو تو را احاطه کردند و تو را با جراحات مجروح کردند. میان تو و بازگشت مانع شدند، و برای تو یآوری باقی نماند، درحالی که تو صابر بودی و به حساب خدا گذاشتی. از خانواده و فرزندان دفاع می‌کردی تا این که از اسب بر زمین افتادی. اسب‌ها تو را با سُم‌هایشان لگدمال کردند و ستمگران با شمشیرهایشان به تو حمله کردند. عَرَقَت برای مرگ بر پیشانی‌ات نشست و دست‌های چپ و راست پیوسته - در حال باز و بسته شدن - در حرکت بود. چشم‌هایت را به‌سوی خیمه و خانواده‌ات دوخته بودی، و خود را به آنان مشغول کرده بودی. اسب تو به‌سوی خیمه‌ها فرار کرد، درحالی که گریه می‌کرد. وقتی زنان اسب تو را دیدند که ناله‌کنان بازمی‌گردد و زینش وارونه است، از خیمه‌ها

۱. مراجعه کنید به: الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۱۰-۱۱۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۵ و ۵۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۶. و در روایتی از بلاذری آمده است ذبح‌کننده امام حسین (علیه السلام) سنان بن انس بوده است. مراجعه کنید به: انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۳؛ و طبری روایت کرده است: «سنان بن انس اجازه نمی‌داد کسی به امام حسین (علیه السلام) نزدیک شود و به‌سوی او حمله می‌کرد تا مبادا کسی بر سر او غلبه کند، تا این که سر حسین (علیه السلام) را برداشت و به خولی سپرد.»

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۶.

۳. از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که تعداد جراحات امام حسین (علیه السلام) ۳۲۰ جراحت بوده است. همچنین روایت شده است ۳۶۰ جراحت بوده، و گفته شده بیش از این تعداد بوده است. مراجعه کنید به: نفس‌المهموم، عباس قمی، ص ۳۲۵.

بیرون آمدند. موهایشان پریشان بود، به صورتشان می زدند، نقابها کنار رفته بود، با ناله گریه می کردند. پس از عزت، به ذلت افتاده بودند، و به سوی قتلگاه تو شتافتند. و شمر روی سینهات نشسته بود، شمشیرش را بر گلویت فرو برده بود، دستش به محاسنت چنگ زده بود، و با کاردی تو را سر برید. اعضایت ساکت شد، نفس هایت آرام گرفت و سر مقدست بر نیزه بالا رفت ...»^۱

رویدادهای پس از شهادت حسین (علیه السلام)

چرخیدن زین بدون حسین!

چه دردناک است که خانواده حسین (علیه السلام) زین اسب حسین (علیه السلام) را بی او ببینند؛ و این یعنی حسین (علیه السلام) از اسبش فرو افتاده و به شهادت رسیده بود!

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «اسب حسین (علیه السلام) پیش آمد، یال و پیشانی اش را به خون حسین (علیه السلام) آغشته کرد و شروع کرد به دویدن و شیهه کشیدن. صدای شیهه اش به گوش دختران پیامبر (ص) رسید. آنان بیرون آمدند و دیدند که اسب بدون سوار است، پس دانستند که حسین (علیه السلام) به شهادت رسیده است. ام کلثوم - خواهر حسین (علیه السلام) - دستش را بر سر گذاشت و با ناله گفت: "وا محمدا! این حسین است که بر زمین افتاده و عمامه و ردایش به تاراج رفته است."»^۲

۱. مقطعی از زیارت ناحیه مقدسه.

ناشرات الشعور: «شعر» (مو) به طور نمادین به افکار اشاره دارد، و معنای عبارت چنین است: سرگشته و حیران، از شدت هول مصیبت و عظمت فاجعه؛ ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم.

۲. امالی، شیخ صدوق، ص ۲۲۶ و ۲۲۷. برخی از تاریخ نگاران نقل کرده اند که اسب حسین (علیه السلام) تعدادی از افراد سپاه ابن سعد را کشت: «از جلودی نقل شده است که وقتی حسین (علیه السلام) بر زمین افتاد، اسبش از او دفاع می کرد و به سواران حمله می کرد و آنان را از زین اسبشان به زمین می افکند و لگدمال می کرد، تا این که اسب چهل نفر را کشت. سپس

«اسب حسین آمد و از میان آنان عبور کرد و آنان نتوانستند او را بگیرند. یالش را به خون حسین آغشته کرد و به‌سوی خیمه زنان رفت، درحالی که بلند شیهه می‌کشید و سرش را نزدیک خیمه‌گاه به زمین می‌کوبید. وقتی خواهران و دختران حسین و اهل بیتش اسب را دیدند که سوار ندارد، صدای گریه و ناله‌شان بلند شد. ام‌کلثوم دستش را بر سر گذاشت و ندا داد: "وا محمدا، وا جدا! وای ای پیامبر خدا! وای ای ابالقاسم! وا علیا! وا جعفر! وا حمزتا! وا حسنا! این حسین است که بر زمین افتاده، در کربلا به خاک و خون کشیده شده، سرش از پشت بریده شده، و عمامه و ردایش به غارت رفته است." سپس از هوش رفت.»^۱

درباره آغشته شدن یال اسب به خون حسین علیه السلام و رفتنش به‌سوی خیمه‌ها، درحالی که با صدای بلند شیهه می‌کشید، از سید احمد الحسن درباره صحت این حادثه سؤال شد. ایشان فرمود: «این حادثه صحیح است.»^۲

غارت حسین علیه السلام

گمراهی تا آنجا پیش رفت که به نهایت پستی و فرومایگی ممکن در این دنیای فرومایه پست و بی‌ارزش رسید. امویان پلید و اوباش پست‌فطرتشان نه‌تنها به قتل حسین علیه السلام و بریدن سر مبارکش بسنده نکردند، بلکه برخی از این مورد غضب قرارگرفته‌ها به غارت حسین شهید نیز دست زدند!

طبری نقل کرده است:

«آنچه را حسین بر تن داشت به غارت بردند. شلوارش را بحربن کعب برداشت.

در خون حسین علیه السلام غلتی زد و به‌سوی خیمه رفت، درحالی که بلند شیهه می‌کشید و با دست‌هایش زمین را می‌کوبید.» مناقب آل ابی‌طالب، ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۵. همچنین مراجعه کنید به: الفتوح، ابن‌اعثم کوفی، ج ۵، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷.

۲. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

قطیفه‌ای را که از خز بود و حسین به تن داشت، قیس بن اشعث برداشت، و از آن پس قیس را "قیس قطیفه" نامیدند. نعلین او را مردی از بنی اود به نام اسود برداشت؛ و شمشیرش را مردی از بنی نهشل بن دارم تصاحب کرد.^۱

شیخ مفید:

«سپس به غارت حسین (علیه السلام) روی آوردند. پیراهن او را اسحاق بن حیاة حضرمی برداشت. شلوارش را ابجرین کعب برداشت. عمامه‌اش را اخنس بن مرثد گرفت. شمشیرش را مردی از بنی دارم برد. آنها همچنین خیمه‌ها، شترها، وسایل و حتی زنان او را نیز غارت کردند.»^۲

ابن طاووس:

«سپس به غارت حسین (علیه السلام) پرداختند. پیراهن او را اسحاق بن حویه حضرمی گرفت و آن را پوشید، اما به پیسی مبتلا شد و موی بدنش ریخت. شلوارش را بحرین کعب تیمی (لعنت خدا بر او) برداشت و گفته شده است که او فلج شد و از پا افتاد. عمامه‌اش را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی یا جابر بن یزید اودی (لعنت خدا بر آنان) برداشت، اما هر دو دیوانه شدند. نعلین او را اسود بن خالد (لعنت خدا بر او) گرفت. انگشتر او را بجدل بن سلیم کلبی برداشت و انگشتش را با انگشتر قطع کرد؛ مختار او را گرفت و دست‌ها و پاهایش را برید و او را در خون خود رها کرد تا جان داد. قطیفه‌ای را که از خز بود قیس بن اشعث برداشت. زره او را عمر بن سعد برداشت و وقتی عمر کشته شد، مختار آن را به ابوعمره قاتل او بخشید. شمشیر او را جمیع بن خلق اودی یا مردی از بنی تمیم به نام اسود بن حنظله گرفت.... این شمشیر معروف غارت شده، همان ذوالفقار نبود، زیرا ذوالفقار و سایر ذخایر نبوت و امامت، محفوظ و نگهداری شده‌اند، و راویان نیز این گفته را تأیید کرده‌اند.»^۳

۱. تاریخ طبری، ۴/ ۳۴۶.

۲. الإرشاد، ۲/ ۱۱۲.

۳. اللهوف في قتلى الطفوف، ۷۶ و ۷۷.

در باره غارت انگشتر حسین (علیه السلام) روایت شده است:

«محمد بن مسلم گفت: از امام صادق، جعفر بن محمد (علیه السلام) درباره انگشتر حسین بن علی (علیه السلام) سؤال کردم و گفتم، شنیده‌ام انگشترش را از انگشتش درآوردند. امام (علیه السلام) فرمود: "به آن صورت که گفته‌اند نیست. حسین (علیه السلام) به فرزندش علی بن حسین (علیه السلام) وصیت کرد و انگشترش را در انگشت او قرار داد و امور خود را به او سپرد، همان طور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این کار را با امیرالمؤمنین انجام داد و امیرالمؤمنین با حسن (علیه السلام) و حسن (علیه السلام) با حسین (علیه السلام) انجام داده بودند. سپس آن انگشتر به پدرم، و از او به من رسید و اکنون نزد من است. من هر جمعه آن را به انگشت می‌کنم و با آن نماز می‌خوانم." محمد بن مسلم گفت: در روز جمعه‌ای به حضور امام وارد شدم و دیدم در حال نماز است. وقتی نمازش را تمام کرد دستش را به‌سوی من دراز کرد و انگشتر را در انگشتش دیدم که بر آن نقش شده بود: لا إله إلا الله، عُدَّةُ لِلْقَاءِ اللَّهِ (معبودی جز خدا نیست، توشه‌ای است برای دیدار با خدا). امام فرمود: "این انگشتر جدم ابا عبد الله حسین بن علی (علیه السلام) است."»^۱

لگدمال کردن پیکر حسین (علیه السلام) با سُم اسب‌ها

«سپس عمر بن سعد در میان یاران خود فریاد زد: "چه کسی برای لگدمال کردن حسین با اسب آماده می‌شود؟" ده نفر از آنان، از جمله اسحاق بن حیاة حضرمی - همان کسی که پیراهن حسین را غارت کرد و به پیسی مبتلا شد - و احبش بن مرثدبن علقمة بن سلامه حضرمی پیش آمدند و حسین را با اسب‌های خود لگدمال، و پشت و سینه‌اش را خرد کردند.»^۲

«سپس عمر بن سعد در میان یاران خود ندا داد: "چه کسی برای لگدمال کردن حسین (علیه السلام) با اسب آماده می‌شود تا سینه و پشت او را زیر سم‌های اسب له کند؟" ده نفر از آنان داوطلب شدند که عبارت بودند از: اسحاق بن حویه - کسی که پیراهن حسین (علیه السلام) را

۱. اُمّالی، ۲۰۸.

۲. تاریخ طبری، ۴/ ۳۴۷؛ الإرشاد، مفید، ۲/ ۱۱۳.

غارت کرد -، اخنس بن مرثد، حکیم بن طفیل سنبلی، عمر بن صبیح صیداوی، رجاء بن منقذ عبدی، سالم بن خثیمه جعفی، واحظبن ناعم، صالح بن وهب جعفی، هانی بن شبت حضرمی، و اسید بن مالک (لعنت خدا بر آنان) که با سم‌های اسب‌های خود بدن حسین (علیه السلام) را لگدمال کردند تا این که پشت و سینه اش به کلی خرد شد.^۱

ایدهٔ مثله کردن به طور کلی، و لگدمال کردن به طور خاص، به دستور ابن زیاد (لعنت خدا بر او) انجام شد، همان طور که پیش تر گفته شد^۲ و این دستور را ابن سعد (لعنت خدا بر او) با وحشی گری تمام اجرا کرد؛ به طوری که - همان طور که در متون تاریخی ذکر شده است - ده نفر را گماشت تا بدن حسین (علیه السلام) را لگدکوب کنند.

«ابن زیاد (لعنت و خشم خدا بر او باد) دستور داد سینه و پشت و پهلو و صورت حسین (علیه السلام) زیر سم اسب‌ها لگدمال شود، و اسب‌ها بر بدن ایشان تاختند.»^۳

هتک حرمت خیمه‌گاه حسین (علیه السلام) و تلاش برای قتل امام زین العابدین (علیه السلام)

از صحنه‌های دردناک و جان‌سوز روز عاشورا، وقایعی بود که پس از شهادت حسین (علیه السلام)

۱. اللهوف في قتلى الطفوف: ۷۹ و ۸۰. گفته است: «این ده نفر آمدند و در مقابل ابن زیاد قرار گرفتند. سپس اسید بن مالک - یکی از آن ده نفر - (لعنت خدا بر او) گفت: "ما پس از سینه، پشت او را لگدکوب کردیم/ با شدت و خشونت تمام." ابن زیاد از آنان پرسید: "شما که هستید؟" آنان پاسخ دادند: "ما کسانی هستیم که با اسب‌های خود بدن حسین (علیه السلام) را لگدکوب کردیم تا آنجا که حنجره‌های سینه اش را خرد کردیم." ابن زیاد برای آنان جوایزی اندک تعیین کرد. ابوعمر زاهد گفته است: ما بررسی کردیم و فهمیدیم همهٔ این ده نفر فرزندان نامشروع بودند. مختار این افراد را دستگیر کرد و دست‌ها و پاهایشان را با زنجیرهای آهنی بست و با اسب‌ها پشتشان را لگدمال کرد تا این که همه‌شان هلاک شدند.»

۲. زیرا در آخرین نامهٔ ابن زیاد که برای ابن سعد فرستاده شده آمده است: «اگر حسین (علیه السلام) و یارانش به حکم تن دادند و تسلیم من شدند، آنها را به سلامت نزد من بفرستید؛ اما اگر مخالفت کردند، به سوبشان لشکرکشی کن و همه‌شان را بکش و جسد هایشان را مثله کن؛ زیرا آنها مستحق چنین عقوبتی هستند. و اگر حسین (علیه السلام) کشته شد، دستور بده اسب‌ها سینه و پشت او را لگدمال کنند.» (مراجعة کنید به: الإرشاد، مفید، ۸۸؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۴۴ / ۳۹۰)

۳. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ۷۹.

بر خانواده او گذشت؛ و هجوم پست‌ترین آفریدگان خدا به آن خیمه‌گاه مصیبت‌زده^۱ برای غارت و چپاول آن، و ترساندن زنان و کودکان بازمانده در آن.

امام رضا علیه السلام فرموده است: «محرم ماهی است که اهل جاهلیت در آن از جنگیدن پرهیز می‌کردند؛ اما در این ماه خون‌های ما حلال شد، حرمت‌های ما هتک گردید، زنان و فرزندان ما اسیر شدند، آتش‌ها در خیمه‌هایمان شعله‌ور شد و اموالمان به غارت برده شد؛ و در قضیه ما هیچ حرمت و عزتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله رعایت نشد ...»^۲

«و مردم به لباس‌ها و زین‌ها و شترها یورش بردند و آنها را غارت کردند. راوی گفت: و مردم به زنان حسین و اموال و کالاهایش حمله کردند، به‌طوری که برخی از زنان برای نگه داشتن بالاپوش‌های خود تلاش می‌کردند، ولی در نهایت مغلوب می‌شدند و لباس‌ها را از تن آنها می‌ربودند.»^۳

اولین کسی که به خیمه‌گاه حمله و به غارت آن اقدام کرد، شمر بن ذی‌الجوشن بود (لعنت خدا بر او):

«و مردم آمدند و خیمه‌ها را محاصره کردند. شمر بن ذی‌الجوشن (لعنت خدا بر او)

۱. اردوگاه حسینی شامل مجموعه‌ای از خیمه‌های نزدیک به یکدیگر بود که امام حسین علیه السلام و خانواده و اهل‌بیتش (پسران و برادران و عموزاده‌ها و خانواده‌هایشان) را پناه می‌داد. همچنین برخی از یاران امام حسین علیه السلام که همراه خانواده‌هایشان بودند، در این خیمه‌ها سکونت داشتند. آمار دقیقی از تعداد خیمه‌های موجود در این اردوگاه وجود ندارد.

۲. أمالی، صدوق، ۱۹۰ و ۱۹۱.

۳. تاریخ طبری، ۴/ ۳۴۶؛ انساب‌الأشراف، بلاذری، ۳/ ۲۰۴؛ الإرشاد، مفید، ۲/ ۱۱۲؛ الکامل فی التاریخ، ابن‌اثیر، ۷۹/ ۴.

الورس: گیاهی شبیه زعفران است که به‌عنوان بخور و برای رنگ‌آمیزی لباس‌ها استفاده می‌شود. دینوری گفته است: «سپس مردم به‌طرف آن الورس که از شتر گرفته بودند رفتند، و آنچه را در چادرها بود به غارت بردند.» الأخبار الطوال، ۲۵۸.

نزدیک خیمه زنان ایستاد و به قوش گفت: وارد شوید و لباس های آنها را بردارید! سپس مردم وارد خیمه شدند و هرآنچه را در آنجا بود بردند ... و سپس مردم از خیمه خارج شدند و آن را به آتش کشیدند.»^۱

«از عبدالله بن حسن المثنی، از مادرش فاطمه دختر حسین (علیه السلام) روایت شده است که گفت: "به خیمه ما حمله شد، و من دختر کوچکی بودم و در پایم دو خلخال از طلا بود. یکی از مردان درحالی که می گریست، خلخال ها را از پایم کند." من گفتم: "چرا گریه می کنی، ای دشمن خدا؟" گفت: "چگونه نگریم، درحالی که دختر رسول خدا را غارت می کنم!" گفتم: "مرا غارت نکن!" گفت: "می ترسم کس دیگری بیاید و آنها را ببرد؛ و تمام اموال ما را غارت کردند تا آنجا که حتی چادرهایمان را از سرمان می کشیدند."^۲

مفید روایت کرده است:^۳

«حمید بن مسلم گفت: به خدا سوگند، زنان و دختران و خانواده حسین را می دیدیم که چگونه لباس هایشان را از پشت سرشان می کشیدند و با آنان بر سر لباسشان درگیر می شدند تا آن را از ایشان برابند و ببرند. سپس به علی بن حسین رسیدیم که در بستر افتاده و به شدت بیمار بود. شمر به همراه گروهی از پیاده ها نزد او آمدند و گفتند: "آیا این بیمار را نکشیم؟" گفتم: "سبحان الله، آیا کودکان را می کشند؟" او کودکی بیش نیست، ضمن این که چنین وضعی دارد. پیوسته آنان را از این کار بازداشتیم تا از او دست کشیدند. سپس عمر بن سعد آمد و زنان در برابر او گریه سر دادند؛ پس به یارانش گفت: "هیچ یک از شما وارد خیمه های این زنان نشود و به این کودک بیمار تعرض نکنید." زنان از او خواستند تا آنچه از ایشان گرفته شده بازگرداندن شود تا خود را با آنها بپوشانند. عمر بن سعد گفت: "هرکس از اموال آنان چیزی گرفته، آن را به ایشان بازگرداند." اما به خدا سوگند، هیچ یک چیزی بازنگرداند.

۱. الفتوح، ابن اعثم، ۵ / ۱۲۰. البزی: به طور کلی، لباس ها و لوازم.

۲. أمالی، صدوق، ۲۲۹.

۳. و مشابه آن به طور مختصر در تاریخ طبری، ۴ / ۳۴۷ آمده است.

سپس گروهی را بر خیمه‌ها و خانه‌های زنان و علی بن حسین گماشت و گفت: "از آنان حفاظت کنید تا کسی از آنان خارج نشود، و به آنان آسیبی نرسانید."^۱

می‌گوییم: آنچه طبری و مفید درباره دخالت ابن سعد برای محافظت از خیمه‌گاه به شیوه‌ای که توصیف شده، و همچنین حفاظت از امام علی بن حسین علیه السلام و نجات ایشان از قتل^۲ بیان کرده‌اند، دقیق نیست:

۱- ابن سعد (لعنت خدا بر او باد) نزدیک اردوگاه بود و آنچه را در آنجا می‌گذشت مشاهده می‌کرد، اما در ابتدا هیچ تلاشی برای جلوگیری از آن انجام نداد. بلکه، او و برخی از سران کوفه بعداً - پس از آن که سربازانشان به شدت به آزار اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و غارت اموال آنها پرداختند - دخالت کردند و آنها را از ادامه کار بازداشتند. واقعیت و روایات و متون تاریخی همه به‌طور کلی تأیید می‌کنند که خیمه‌گاه غارت شد و اموال اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به سرقت برده شد. بلکه، ممکن است ابن سعد زنان و امام زین العابدین علیه السلام را در جایی جمع کرده و برایشان نگهدارانی گمارده باشد، اما - به‌طور کلی - اردوگاه غارت شد و به آتش کشیده شد؛ و روایت فوق احتمالاً به این نکته اشاره دارد، اما آن را به‌طور دقیق نقل نکرده است.

۱. الإِشَاد، مفید، ۱۱۲/۲ و ۱۱۳.

۲. طبری و مفید تنها کسانی نیستند که این مسئله را مطرح کرده‌اند، بلکه گروه دیگری نیز به آن اشاره کرده‌اند؛ ازجمله: ابن سعد در الطبقات (زندگی نامه امام حسین - بخش غیر چاپی)، ص ۷۸؛ ابن جوزی در تذکرة الخواص، ص ۲۳۲.



نمای تقریبی از واقعه کربلا که در آن اردوگاه حسینی دیده می‌شود

به‌طور کلی، دربارهٔ غارت اردوگاه حسین (علیه السلام) و به‌ویژه مسئلهٔ غارت زنان و آنچه در متون تاریخی آمده که زن‌ها برای حفظ پوشش خود تلاش می‌کردند و در نهایت شکست می‌خوردند، از سید احمد الحسن دربارهٔ صحت این مسئله و غارت پوشش زنان، به‌طور خاص سؤال کردم. ایشان فرمود:

«این موضوع تا حدودی صحیح است؛ زیرا عده‌ای بودند که این کار را انجام دادند، به‌ویژه از لشکر شام؛ اما عمر بن سعد و برخی از فرماندهان لشکر یزید از کوفیان، جلوی آنها را از ادامه این کار گرفتند.

اما درباره غارت پوشش، منظور از پوشش چیست؟ آنان لباس‌های متعددی می‌پوشیدند و زنان می‌دانستند چه اتفاقی برایشان خواهد افتاد، بنابراین برای این مسئله آماده شده بودند. اگر منظور از پوشش، برداشتن روسری برخی از آنان برای مدتی باشد، این اتفاق برای برخی رخ داد؛ و اگر منظور، غارت برخی از لباس‌ها مانند چادر و چیزهای مشابهی باشد که روی لباس پوشیده می‌شد، این هم برای برخی از آنان اتفاق داد؛ اما آنان برای این اتفاق آماده شده بودند و می‌دانستند برایشان چنین اتفاقاتی، خواهد افتاد.

غارت خیمه‌گاه قطعاً رخ داد، اما هیچ‌کس نتوانست زینب (علیها السلام) را غارت کند؛ زیرا عمر بن سعد او را می‌شناخت و نزدیک او ایستاد و دیگران را از نزدیک شدن به او بازداشت؛ و حتی گفت‌وگویی میان او و زینب (علیها السلام) نقل شده است.^۱

۲- در خصوص نجات امام زین العابدین (علیه السلام) از قتل، باید توجه داشت که روایت پیش گفته این را به دو نفر نسبت داده است:

- اول: شخص راوی، حمید بن مسلم، از مزدوران و چالوسان سپاه ابن سعد بود. او پس از پایان نبرد، به فرمان ابن سعد از کربلا به کوفه فرستاده شد تا خبر سلامت فرمانده خود و «پیروزی» در کشتار اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به مردم اعلام کند.^۲
- دوم: عمر بن سعد، فرمانده لشکر اموی که مجری اراده یزید و ابن زیاد (لعنت خدا بر آنان) در قتل حسین (علیه السلام)، لگدکوب کردن بدنش، قتل اهل بیت و یارانش و اسارت زنان و کودکان بود!

اما صحیح آن است که کسی که مانع اجرای نیت این ستمگران (به‌ویژه شمر - لعنت خدا بر او -) شد، خود زینب (علیها السلام) بود که خودش را روی برادرزاده‌اش (امام زین العابدین (علیه السلام)) انداخت و او را با جانفش محافظت کرد! آنان از کشتن او خودداری کردند؛ زیرا از سرزنش و نکوهش

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

در سخنان زینب (علیها السلام) خطاب به ابن سعد آمده است: «وای بر تو ای عمر، آیا اباعبدالله را می‌کشند و تو نظاره‌گر هستی؟» اما عمر پاسخی به او نداد. (تاریخ طبری، ۴/ ۳۴۵؛ الإرشاد، مفید، ۲/ ۱۱۲).

۲. طبری روایت کرده است: «از حمید بن مسلم نقل شده است که گفت: "عمر بن سعد مرا فراخواند و به‌سوی خانواده‌اش فرستاد تا آنها را به فتح الهی و سلامتی خودش بشارت دهم. من حرکت کردم تا به نزد خانواده‌اش رفتم و آنها را از این موضوع آگاه ساختم. سپس برگشتم و [به قصر حکومتی] وارد شوم، دیدم ابن‌زیاد مجلسی ترتیب داده است و هیئت‌ها به حضورش وارد شده‌اند. او هیئت‌ها را وارد کرد و به مردم اجازه ورود داد. من نیز همراه دیگران وارد شدم و دیدم سر حسین پیش روی او قرار داده شده بود و او با چوبی به دندان‌های حسین ضربه وارد می‌کرد ...» (تاریخ طبری، ۴/ ۳۴۹).

عرب‌ها هراس داشتند؛ وگرنه آنان قومی بودند که نه تنها از دین خدا، بلکه حتی به‌طور کامل از دایرهٔ انسانیت خارج شده بودند و تبدیل به موجوداتی وحشی و حیواناتی در ظاهر انسان شده بودند، نه کمتر و نه بیشتر. و پیش از هر چیز، این مشیت الهی بود که زینب (علیها السلام) را حفظ کرد؛ زیرا او وسیله‌ای برای حفظ ولی خدا و حجتش بر خلق بود تا زمین از حجت خالی نماند.

باید این نکته را نیز در نظر داشت: ما انکار نمی‌کنیم که شاید حمید بن مسلم یا عمر بن سعد در رد قتل امام زین العابدین (علیه السلام) موضع‌گیری داشته‌اند، و شاید این خواستهٔ خود را با سخن یا عملی ابراز کرده باشند؛ اما این که وضعیت به‌گونه‌ای به تصویر کشیده شود که آنان علت اصلی جلوگیری از قتل امام بوده‌اند و نقش حقیقی و حامی واقعی یعنی زینب (علیها السلام) نادیده گرفته شود، این سخنی است که ما قاطعانه رد می‌کنیم؛ به‌ویژه با در نظر داشتن این که اقدام زینب (علیها السلام) در فدا کردن جان خود برای حفظ برادرزاده‌اش (امام) در طول مسیر اسارت بارها تکرار شده است.

آنچه را بیان کردیم، متون تاریخی تأیید کرده‌اند و صرفاً حدسی دربارهٔ وقایع نیست:

«و شمر ملعون (که سزاوار غضب خداست) قصد کشتن علی اصغر فرزند بیمار حسین را داشت که زینب دختر علی به‌سوی او آمد و گفت: "به خدا قسم، تا من کشته نشوم، او کشته نخواهد شد."»^۱

حتی برخی مورخان ذکر کرده‌اند که عمر بن سعد (لعنت خدا بر او) دستور قتل امام علی بن حسین (علیه السلام) را صادر کرد:

«او دستور داد علی بن حسین را بکشند، اما زینب خودش را سپر او کرد و گفت: "به خدا قسم، تا من کشته نشوم، او کشته نخواهد شد." دل عمر برای زینب به رحم آمد و از او

[علی بن حسین] دست کشید.^۱

۳- برخی منابع ذکر کرده‌اند حمله اسب‌های لشکر ابن سعد به خیمه‌گاه حسین (علیه السلام) منجر به کشته شدن تعدادی از کودکان زیر سم اسب‌ها شد.^۲

۴- چرا این همه سنگ‌دلی در وقایع حمله به خیمه‌گاه حسین (علیه السلام) دیده می‌شود؟

دلیلش این بود که بیشتر افرادی که در غارت و چپاول و آتش زدن خیمه‌گاه شرکت کردند، از مردم شام بودند که شمربن ذی‌الجوشن (لعنت خدا بر او و آنها باد) فرماندهی‌شان را بر عهده داشت؛^۳ و می‌دانیم شامیان، ناصبی بودند و با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرزندانش به شدت

۱. المنتظم فی تاریخ الملوك والأئم، ابن جوزی، ۵ / ۳۴۱.

۲. شیخ حسن بن سلیمان بن محمد بن حسن شویکی، در کتاب مقتل خود، به نقل از جلد دهم کتاب المنن نوشته عبدالوهاب شعرانی نوشته است: «عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب همراه حسین در کربلا به شهادت رسید. دو فرزند او - سعد و عقیل - نیز به همراهش بودند و پس از شهادت حسین، وقتی سپاه دشمن برای غارت به خیمه‌گاه حمله کرد، بر اثر شدت تشنگی و وحشت و هراس جان باختند. مادر آنها خدیجه دختر علی بن ابی طالب در کوفه درگذشت. همچنین در "مقتل شویکی" آمده است: از دختران علی، رقیه کبری همسر مسلم بن عقیل بود و از او، عبدالله بن مسلم و محمد بن مسلم را به دنیا آورد که هر دو روز عاشورا همراه حسین به شهادت رسیدند. مسلم نیز در کوفه کشته شد و پیام‌رسان حسین بود. رقیه از مسلم، عاتکه را به دنیا آورد که هفت ساله بود و روز عاشورا پس از شهادت حسین، هنگامی که سپاه دشمن برای غارت به اردوگاه حمله کرد، زیر سم اسب‌ها لگدمال شد. در برخی مقاتل آمده است که احمد بن حسن مجتبی با حسین به شهادت رسید. او ۱۶ ساله بود و دو خواهر به نام‌های ام‌الحسن و ام‌الحسین داشت که هر دو پس از شهادت حسین در روز عاشورا، هنگامی که سپاه دشمن به اردوگاه حمله کرد، زیر سم اسب‌ها لگدمال شدند.» (وفیات الأئمة، مجموعه‌ای از علما، ص ۱۵۹ و ۱۶۰).

۳. از امام صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی، درباره ماجرای شهادت حسین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «حسین (علیه السلام) به راست و چپ نگاه کرد و کسی را ندید. سرش را به آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا، تو می‌بینی با فرزند پیامبرت چه می‌کنند. بنی‌کلاب میان او و آب حائل شدند. تیری به سوی او پرتاب شد که به گلویش اصابت کرد و از اسب به زمین افتاد. تیر را از گلویش بیرون کشید و خون را با کف دستش گرفت. وقتی کف دستش پر از خون شد، آن را به سر و محاسن خود کشید و فرمود: "خداوند را مظلوم و آغشته به خونم ملاقات می‌کنم." سپس بر گونه چپش بر زمین افتاد و دشمن خدا سنان بن انس ابیادی و شمربن ذی‌الجوشن عامری (لعنت خدا بر آنان) به همراه گروهی از شامیان آمدند و بر باین حسین (علیه السلام) ایستادند. برخی از آنها به دیگری گفتند: منتظر چه هستید؟ این مرد را راحت کنید ...» (أمالی، صدوق، ص ۲۲۶).

دشمنی می کردند. آنها سال ها تحت تربیت معاویه و پسرش یزید (لعنت خدا بر آنان) با سب و اهانت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دشمنی با وی پرورش یافته بودند و منتظر چنین فرصتی برای ریشه کنی کامل اهل این بیت و انتقام از آنان بودند.

آتش زدن خیمه ها

پیش تر دیدم که امام رضا (علیه السلام) فرموده است: «... آتش ها در خیمه هایمان شعله ور شد و اموالمان به غارت برده شد، و در قضیه ما هیچ حرمتی برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رعایت نشد.»^۱

«راوی گفت: سپس زنان را از خیمه بیرون آوردند و خیمه را آتش زدند. پس زنان درحالی که بدون چادر و غارت شده و پابرهنه و گریان بودند، خارج شدند و در بند خواری به اسیری برده می شدند. زنان گفتند: شما را به خدا سوگند می دهیم ما را از کنار قتلگاه حسین (علیه السلام) عبور دهید. چون زنان پیکرهای شهیدان را دیدند، شیون سر دادند و به صورت های خود می زدند. به خدا سوگند، هرگز زینب دختر علی (علیه السلام) را فراموش نمی کنم که برای حسین (علیه السلام) نوحه سر می داد و با صدایی حزین و قلبی اندوهگین فریاد می زد: "یا محمد، فرشتگان آسمان به تو درود فرستند! این حسین است، آغشته به خون و پاره پاره شده اعضایش؛ و این دختران تواند که به اسارت می روند. به خدا شکایت می بریم و به محمد مصطفی و به علی مرتضی و به فاطمه زهرا و به حمزه سیدالشهدا. یا محمد، این حسین است که در بیابان افتاده و باد بر پیکرش می وزد؛ آن کشته فرزندان نازادگان. وا حزن، وا کربلا! امروز جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت. وای ای یاران محمد، اینان بازماندگان مصطفی هستند که همچون اسیران رانده می شوند."

و در روایتی آمده است: "یا محمد، دختران به اسیری رفتند و فرزندان کشته شدند و

می گویم: همین گروهی که در قتل حسین (علیه السلام) شرکت کردند به خیمه گاه او نیز حمله و آن را غارت کردند و خانواده او را از اموالشان محروم ساختند و خیمه هایشان را به آتش کشیدند.

باد صبا بر آنان می‌وزد؛ و این حسین است که سرش از پشت بریده شده، و عمامه و ردایش به غارت رفته است. پدرم فدای آن کسی که سپاهش در روز دوشنبه غارت شد. پدرم فدای آن کسی که خیمه‌اش پاره‌پاره و ازهم‌گسسته شد. پدرم فدای آن کسی که نه غایبی دارد که امید بازگشتش باشد و نه مجروحی که امید درمانش باشد. پدرم فدای آن کسی که جانم فدایش باد. پدرم فدای آن غم‌زده‌ای که با اندوه از دنیا رفت. پدرم فدای آن تشنه‌لی که عطشان از دنیا رفت. پدرم فدای آن که محاسنش به خون آغشته شد. پدرم فدای آن که جدش محمد مصطفی است. پدرم فدای آن که جدش رسول خدای آسمان‌هاست. پدرم فدای آن که سبط پیامبر هدایت است ...»^۱

فقط خداوند سبحان می‌داند چقدر درد و رنج در دل عقیله بنی‌طالب زینب (علیها السلام) وجود داشت؛ به سبب آنچه بر برادرش حسین (علیه السلام) گذشت. و او چنین سخنان پر از حسرت و غصه‌ای را در فقدان او بیان می‌کند؛ و شاید رؤیای دوران کودکی‌اش را به یاد آورده بود؛ رؤیایی که برای جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تعریف کرده و اشک چشمانش را جاری کرده بود؛ و امروز می‌بیند که آن رؤیا محقق می‌شود!^۲

۱. اللہوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس، ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲. رؤیای زینب (علیها السلام): «... به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتم: "ای جدم، دیشب رؤیایی دیدم ... گویی تندباد وزید و در اثر آن، دنیا تاریک و تیره شد. من از شدت طوفان به درختی بزرگ پناه بردم و به آن چسبیدم. اما باد آن درخت را کند و به زمین انداخت. سپس به شاخه‌ای قوی از آن درخت چسبیدم، اما باد آن شاخه را نیز شکست. دوباره به شاخه دیگری چنگ زدم، اما باد آن را هم شکست. آنگاه به یکی از دو شاخه باقی‌مانده چنگ زدم، اما طوفان آن را نیز شکست. سپس از خواب بیدار شدم." رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با شنیدن این رؤیا شروع به گریستن کرد و رؤیای او را این‌گونه تعبیر نمود: «اما آن درخت، جد توست. شاخه اول مادرت فاطمه، شاخه دوم پدرت علی، و دو شاخه دیگر برادرانت حسن و حسین هستند. دنیا با از دست دادن آنها تیره‌وتار خواهد شد و تو برای مصیبت آنان لباس عزا بر تن خواهی کرد.» (منبع: السیدة زینب رائدة الجہاد فی الإسلام، القرشي، ص ۶۸ و ۶۹).

خروج زینب (علیه السلام) برای حسین (علیه السلام)

چه زمانی زینب (علیه السلام) در روز عاشورا از خیمه گاه خارج شد؟

برخی از منابع تاریخی به خروج ایشان در موقعیت‌های متعدد اشاره کرده‌اند؛ برخی بیان می‌کنند او پیش از شهادت حسین (علیه السلام) از خیمه خارج شد^۱ و در سوی دیگر برخی منکر خروج او در روز عاشورا هستند - چه قبل از شهادت حسین (علیه السلام) و چه بعد از آن - و می‌گویند او در روز یازدهم محرم، هنگامی که قصد حرکت به سوی کوفه را داشتند، بر بالای جسد برادرش ایستاد.^۲

به هر حال، بنده از سید احمد الحسن درباره مسئله خروج سیده زینب (علیه السلام) در روز عاشورا سؤال کردم و ایشان فرمود:

«نخستین و مهم‌ترین وظیفه زینب (علیه السلام) - که بر عهده‌اش گذاشته شده بود - حفاظت از امام علی بن حسین زین العابدین بود. از این رو، امام علی بن حسین (علیه السلام) را تنها نگذاشت تا زمانی که سالم به مدینه بازگشت.

زینب (علیه السلام) از در خیمه امام علی بن حسین (علیه السلام) دور نمی‌شد، مگر وقتی که حسین (علیه السلام) پس از شهادت اهل بیت و یارانش به میدان رفت؛ او همواره سعی می‌کرد از حال

۱. از جمله هنگام شهادت برادرزاده‌اش علی بن حسین (علی اکبر) بود: «زینب خواهر حسین (علیه السلام)، شتابان بیرون آمد و فریاد زد: "ای برادرم و ای فرزند برادرم" و آمد تا این که خود را بر روی او انداخت. حسین (علیه السلام) سر او را گرفت و او را به خیمه بازگرداند و به جوانانش دستور داد: "برادران را حمل کنید." آنها او را حمل کردند و در مقابل خیمه‌ای که در برابر آن می‌جنگیدند قرار دادند.» (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۱؛ الإزشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۰۷)

همچنین، هنگام خروج عبدالله فرزند امام حسن (علیه السلام) که همراه عمویش حسین (علیه السلام) در آخرین لحظات زندگی به شهادت رسید، پس از آن که از خیمه گاه گریخت و به عمویش پیوست. داستان شهادت او پیش‌تر گفته شد. و هنگام شهادت حسین (علیه السلام) و گفت‌وگویش با ابن سعد (لعنت خدا بر او) همان‌طور که در مقتل‌ها بیان شده است. این‌ها مواردی هستند که برخی از مورخان روایت کرده‌اند، اما روایت صحیح را در این باره در ادامه، بررسی خواهیم کرد. ۲. از جمله شیخ مهدی حائری، صاحب کتاب «شجرة طوبی».

حسین (علیه السلام) باخبر شود، درحالی که چشمش به خیمه علی بن حسین زین العابدین بود؛ و هنگامی که از شهادت حسین (علیه السلام) آگاه شد، به در خیمه او بازگشت تا دشمنان خدا را از آسیب رساندن به او بازدارد.

همچنین، رفتن او نزد حسین (علیه السلام) و گفتن این جمله: "خداوندا، این قربانی را از ما بپذیر"، پس از آرام شدن معرکه و مطمئن شدنش از وضعیت امام زین العابدین (علیه السلام) بوده است.^۱

و این یعنی زینب (علیها السلام) در همان لحظه بر زمین افتادن و شهادت برادرش حسین (علیه السلام) به سوی برادرش نرفت؛ اما درباره صحبت او با ابن سعد پیش از شهادت امام حسین (علیه السلام)، می توانیم تصور کنیم که این مکالمه در زمانی بوده که امام حسین (علیه السلام) بر زمین افتاده و قادر به بلند شدن نبوده است و گروه های گمراه او را محاصره کرده بودند، و در آن لحظات ابن سعد (لعن) خدا بر او) به خیمه گاه نزدیک شد.^۲ پس زینب (علیها السلام) او را دید و با او سخن گفت، با این که او در نزدیکی خیمه ها بود. سپس وقتی از شهادت برادرش آگاه شد، به در ورودی خیمه امام زین العابدین بازگشت. اما رفتن او به طرف جسد برادرش و گفتن جمله معروفش، پس از آرام شدن نبرد و اطمینان از سلامتی امام زین العابدین بوده است.

بله، زینب (علیها السلام) پس از فروکش کردن نبرد و آرام شدن نیزه ها و اسب ها، به طرف جسد برادرش، که بدون سر بود و با نیزه های کفر و گمراهی مجروح شده و با سم اسب های دشمنان خدا لگدمال شده بود، رفت و کنار او نشست و گفت: «خدایا، این قربانی را از ما بپذیر»...!

به راستی چه فنایی در خدا و چه اخلاصی برای او سبحان و چه صبر و استقامتی را این

۱. از گفت و گویی خصوصی با سید احمد الحسن .

۲. اردوگاه حسین (علیه السلام) تنها چند ده متر از محل شهادتش (صلوات خدا بر او) فاصله داشت.

بانو در درون خودش حمل می کرد!

اگر گوشه ای از مصائب روز حسین (علیه السلام) بر دوستان خدا نازل می شد و آنان بر اثر درد و غم و اندوهی شدید قالب تهی می کردند، هیچ کس حق نداشت آنها را سرزنش کند؛ حال چه می توانیم بگوییم درباره آنچه زینب (علیها السلام) شاهدش بود؟ ولی او با این وجود، بر درد جراحات غلبه می کند و جمله ای پرصلابت می فرماید: «خداوند، این قربانی را از ما بپذیر!»

۱- روشن است که این جمله «خدا یا از ما بپذیر» به صورت جمع بیان شده است؛ زیرا حسین (علیه السلام) حسین محمد و علی و فاطمه (علیها السلام) است.

۲- هیچ تردیدی نیست که مقام حسین (علیه السلام) نزد خدا بسیار بالاست و هیچ کس به جز پدر و مادر و جدش (علیه السلام) از نظر نزدیکی به خدا به او نمی رسد. از این رو، هیچ کسی نمی تواند در کنار جسد حسین (علیه السلام) بایستد و چنین جمله ای بگوید، مگر آن که در جایگاهی هم تراز با حسین (علیه السلام) قرار داشته باشد یا از طرف مقام بالاتری نسبت به حسین (علیه السلام) مأمور به گفتن آن جمله شده باشد، یا این که هر دو را توأم داشته باشد، یعنی هم در جایگاه حسین (علیه السلام) قرار داشته باشد و هم از سوی شخصی بالاتر از او مأمور به گفتن آن بوده باشد.

۳- قربانی، چیزی است که برای رضای خدا ذبح می شود. از جمله، این حدیث از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که می فرماید: «الصلاة قربان کل تقی» (نماز قربانی هر پرهیزکار است)؛^۱ یعنی با آن به خدا نزدیک می شود. حسین (علیه السلام) برای دفاع از دین خدا ذبح شد و فدای حاکمیت خدا گردید، پس او قربانی خداست، و او ذبیح الله است!

اگر کلامی بتواند شما را به عوالم قرب الهی و رضامندی و تسلیم در برابر خداوند سبحان ببرد، قطعاً این جمله ابدی زینب (علیها السلام) جایگاه نخست را از آن خود می کند! حقیقت این است که این کلام از سوی زینب (علیها السلام) امانتی بود و از طرف مقامی بالاتر از او به ایشان مأموریت داده

شده بود تا در آن لحظه، این کلمات را بگوید.

سید احمد الحسن می‌فرماید:

«این سخن، ابتدا از رسول خدا محمد ﷺ صادر شد و ایشان نخستین کسی بود که آن را فرمود؛ سپس علی و فاطمه ﷺ آن را گفتند. زینب ﷺ این جمله را از آنها شنیده و به دستور آنها در آن لحظه بیان کرده بود.

رسول خدا محمد ﷺ هنگامی که از سوی خدا دانست که حسین ﷺ همان قربانی مورد نظری است که از ابتدای دین خدا در روی این زمین مطرح بوده است، فرمود: "خدایا، این قربانی را از ما بپذیر." ^۱

زینب ﷺ این جمله را گفت، با وجود این که درد و اندوه او از فقدان برادرش به قدری شدید بود که کلمات قادر به توصیفش نیستند:

از عبدالله بن فضل روایت شده است که گفت: به امام صادق ﷺ عرض کردم: "ای فرزند رسول خدا، چگونه است که روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و بی‌تابی و گریه شده است، نه روزی که رسول خدا ﷺ رحلت کرد؟ و نه روزی که فاطمه ﷺ از دنیا رفت؟ و نه روزی که امیرالمؤمنین ﷺ به شهادت رسید؟ و نه روزی که حسن ﷺ با زهر به شهادت رسید؟" ایشان ﷺ فرمود: «به راستی که روز شهادت حسین ﷺ از همه روزهای دیگر مصیبت‌بارتر بود؛ زیرا اصحاب کسا - که گرمای‌ترین خلق نزد خدا بودند - پنج نفر بودند. وقتی پیامبر از میان آنان رفت، امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین ﷺ باقی ماندند و مردم با وجود آنان تسلی و آرامش داشتند. پس وقتی فاطمه ﷺ از دنیا رفت، مردم با امیرالمؤمنین و حسن و حسین ﷺ آرامش و تسلی می‌یافتند؛ و زمانی که امیرالمؤمنین از دنیا رفت، مردم با حسن و حسین ﷺ

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

آرامش و تسلی می‌یافتند؛ و وقتی حسن (علیه السلام) از دنیا رفت، مردم با حسین (علیه السلام) تسلی و آرامش می‌یافتند. اما زمانی که حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، دیگر هیچ‌یک از اصحاب کسا برای مردم باقی نماند تا مایه آرامش و تسلی آنان باشد. پس شهادت او به منزله از دست رفتن همه آنان بود؛ همان‌گونه که بودنش به منزله بودن همه آنان بود. از همین رو، روز شهادتش مصیبت‌بارترین روزها شد.^۱

نکته دیگری که بزرگی و عظمت عقيله، زینب دختر علی (صلوات‌الله‌علیها) را نشان می‌دهد: از ویژگی‌های شناخته‌شده او کثرت عبادت بود، حتی در شب یازدهم محرم، با وجود تمام مصیبت‌ها و بلاها و دردهایی که دیده و تحمل کرده بود، دعاها و عبادت‌های خود را قطع نکرد، اما به علت ضعف و ناتوانی ناشی از وقایع روز عاشورا، نمازش را نشسته می‌خواند. امام علی بن حسین (علیه السلام) درباره عمه‌اش، در شب یازدهم محرم، می‌فرماید: «دیدم نماز را نشسته می‌خواند.»^۲

نشانه‌هایی که با قتل حسین (علیه السلام) همراه بود

در آن هنگام، گردوغبار شدیدی، سیاه‌رنگ و تاریک، به آسمان برخاست؛ و همراه با آن، بادی سرخ می‌وزید، به‌گونه‌ای که نه اثری از چشم دیده می‌شد و نه از پا. تا آن‌جا که همه گمان کردند عذاب، بر آنان نازل شده است. آنان مدتی در آن حالت ماندند؛ سپس آن وضعیت برطرف شد.^۳

برخی از نشانه‌هایی که در لحظات قتل و غارت حسین (علیه السلام) رخ دادند:

۱. علل الشرائع، صدوق، ۱/ ۲۲۵ و ۲۲۶.

۲. مراجعه کنید به: شجرة طوبی، الحائری، ۲/ ۳۹۳؛ زینب الکبری، النقدي، ۶۳.

۳. الفتوح، ابن‌أعثم کوفی، ۵/ ۱۳۷؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ۲/ ۴۲.

- گرفتگی خورشید و تاریکی شدید در میانه روز؛^۱
- سیاهی آسمان و وزیدن گردوغبار سرخ‌رنگ؛^۲
- سرخی آسمان برای چند روز و حتی چند ماه؛^۳
- باریدن خون و خاکستر از آسمان؛^۴

۱. «از ابی قُبیل نقل شده است: وقتی حسین بن علی کشته شد خورشید گرفت، به‌حدی که ستارگان در وسط روز نمایان شدند و ما گمان کردیم عذاب آمده است. هیشمی گفته است: این حدیث را طبرانی روایت کرده و اسناد آن صحیح است.» مجمع الزوائد، ۹/ ۱۹۷.

۲. «خلف‌بن خلیفه از پدرش نقل کرده است که گفت: وقتی حسین کشته شد آسمان سیاه شد و ستارگان در روز نمایان شدند؛ به‌طوری که در عصر، ستاره جوزا را دیدم؛ و خاک سرخ فرو ریخت.» تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۴/ ۲۲۶.

۳. «از ام‌حکیم نقل شده است که گفت: وقتی حسین کشته شد، من در آن روز جوان بودم. آسمان به مدت چند روز مثل پاره‌گوشتی شد. هیشمی گفته است: این حدیث را طبرانی روایت کرده و رجال آن صحیح هستند.» مجمع‌الزوائد، ۹/ ۱۹۶ و ۱۹۷.

«سعد الاسکاف روایت کرده است: ابو‌جعفر (علیه السلام) فرمود: "قاتل یحیی بن زکریا از زنا به دنیا آمده بود، و قاتل حسین بن علی (علیه السلام) نیز از زنا به دنیا آمده بود، و هیچ‌گاه آسمان خونین نشد جز برای این دو."» الإرشاد، مفید، ۲/ ۱۳۲.

«ابن سیرین گفته است: آسمان بعد از یحیی بن زکریا برای کسی گریه نکرده بود، جز حسین بن علی.» تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۴/ ۲۲۵؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ۳/ ۳۱۲.

«اسودبن قیس گفته است: آسمان بعد از قتل حسین به مدت شش ماه خونین بود، و آفاق آسمان به‌گونه‌ای دیده می‌شد که گویی خون است.» تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۴/ ۲۲۵.

۴. «عمار بن ابوعمار گفته است: روزی که حسین کشته شد آسمان باران خونین بارید.» أمالی، طوسی، ۳۳۰.

«مسلم‌بن ابراهیم گفته است: ام‌سوق العبدیه برای ما نقل کرده که نضره ازدیه به او گفته است: وقتی حسین کشته شد آسمان بارید، و صبح روز بعد تمام چیزهایی که داشتیم پر از خون شده بود. جعفر بن سلیمان ضبعی گفته است: خاله‌ام برای من نقل کرد که وقتی حسین کشته شد، باران خون برایمان بارید.» سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ۳/ ۳۱۲.

از سالم قاص نقل شده است که گفت: «در ایام قتل حسین باران خون بر ما بارید.» (انساب‌الأشراف، البلاذری، ۳/ ۲۰۹) و نیز با لفظ دیگری نقل شده است: «در روز قتل حسین باران خون بارید.» (تفسیر قرطبی، ۱۶/ ۱۴۱؛ المحاضرات والمحاورات، سیوطی، ۷۹).

از حسن بن علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هیچ روزی مانند روز تو نیست، ای اباعبدالله! سی هزار نفر به‌سوی تو

- در شام سنگی برداشته نمی‌شد، مگر این‌که زیر آن خون بود، و همین‌طور در بیت‌المقدس؛^۱
- آنچه از بار و بنه امام حسین (علیه السلام) غارت شد، به خون و آتش تبدیل شد؛^۲
- نوحه‌سرایی جنیان؛^۳
- برخی وقایعی که برای شرکت‌کنندگان یا رضایت‌دهندگان به قتل او رخ داد.^۴

می‌آیند ... و گرد می‌آیند تا تو را بکشند، خونت را بریزند، حرمت را هتک کنند، زنان و فرزندان را اسیر کنند، و اثاثیه‌ات را غارت کنند. در آن زمان، لعنت بر بنی‌امیه نازل می‌شود و آسمان خاکستر و خون می‌بارد.» (أمالی، صدوق، ۱۷۷ و ۱۷۸).
 علی‌بن‌عاصم از حصین نقل کرده است که گفت: «خبر قتل امام حسین به ما رسید و ما سه روز در حال اندوه بودیم، به‌گونه‌ای که گویی صورت‌های ما با خاکستر پوشانده شده بود.» (تهذیب الکمال، مزی، ۵۲۳/۶).

۱. از زهری نقل شده است که گفت: «در روز قتل حسین، سنگی در شام برداشته نشد مگر این‌که زیر آن خون بود.»
 هیثمی گفته است: «این را طبرانی نقل کرده است و رجال آن رجال صحیح هستند.» (مجمع‌الزوائد، ۱۹۶/۹).
 از زهری نقل شده است که گفت: «عبدالملک به من گفت: تو از کدام طایفه‌ای؟ اگر به من خبر بدهی چه نشانه‌ای در روز کشته شدن حسین ظاهر شد. گفتیم: در بیت‌المقدس سنگ‌ریزه‌ای نبود که برداشته شود مگر این‌که زیر آن خون تازه یافت می‌شد.» عبدالملک به من گفت: من و تو در این حدیث شریک و هم‌داستان هستیم.» هیثمی گفته است: «آن را طبرانی روایت کرده و روایانش ثقه هستند.» (مجمع‌الزوائد، ۱۹۶/۹).

۲. از دوید جعفری، از پدرش نقل شده است که گفت: «وقتی حسین کشته شد شتری از لشکرش غارت شد، و وقتی پخته شد دیدند خون شده است.» هیثمی گفته است: «این را طبرانی نقل کرده است و رجالش ثقات هستند.» (مجمع‌الزوائد، ۱۹۶/۹).

از یزیدبن ابوزیاد نقل شده است که گفت: «من هنگام قتل حسین چهارده سال داشتم؛ طناب‌ها و ریسمان‌هایی که در لشکر او بود به خاکستر تبدیل شد، آسمان‌ها سرخ شد. شتری را از لشکرش ذبح کردند و مردم در گوشت آن آتش می‌دیدند.» (سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ۳/۳۱۳).

۳. از ام‌سلمه نقل شده است که گفت: «من صدای نوحه‌سرایی جنیان را برای امام حسین شنیدم.» هیثمی گفته است: «این حدیث را طبرانی نقل کرده است و رجال آن رجال صحیح هستند.» (مجمع‌الزوائد، ۱۹۹/۹).

از میمونه نقل شده است که گفت: «من صدای نوحه جنیان را برای حسین‌بن‌علی شنیدم.» هیثمی گفته است: «این را طبرانی نقل کرده است و رجال آن رجال صحیح هستند.» (مجمع‌الزوائد، ۱۹۹/۹).

۴. از ربیع‌بن‌منذر ثوری، از پدرش نقل شده است که گفت: "مردی آمد و مردم را از قتل حسین آگاه ساخت، او را دیدم

چند نکته:

اول: بسیار روایت شده است که هنگام طلوع و غروب خورشید در آسمان سرخی مشاهده نمی‌شد تا هنگامی که امام حسین (علیه السلام) کشته شد.^۱

از سید احمد الحسن دربارهٔ صحت این موضوع سؤال کردم و ایشان فرمود:

«سرخی آسمان قبل از قتل امام حسین (علیه السلام) نیز وجود داشت، اما در "متشابهات" آمده که این سرخی به خون علی و حسین (علیه السلام) اشاره دارد.»^۲

که نابینا بود و توسط دیگران هدایت می‌شد.» (تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۴ / ۲۲۷).

از سدی نقل شده است که گفت: «من به کربلا سفر کرده بودم. پیرمردی از قبیله طى برای ما غذایی آماده کرد و شب را در آنجا ماندیم، و دربارهٔ قتل حسین صحبت کردیم. من گفتم: «هیچ کس در قتل او شریک نشد مگر این که به بدترین شکل از دنیا رفت.» او گفت: «شما دروغ می‌گویید، من یکی از کسانی هستم که در این قتل شریک بودم.» ما هنوز آنجا بودیم که او به نزدیکی چراغی که با نفت روشن بود رفت درحالی که لباسش آغشته به نفت بود. او سعی کرد فتیله آن را با انگشتانش بیرون بیاورد، ولی آتش به انگشتش رسید و او سعی کرد از دهانش برای خاموش کردن آن استفاده کند، اما آتش در ریش او افتاد. به سرعت دوید و خود را در آب انداخت، و من او را دیدم که همچون زغالی گذاخته بود.» (سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ۳ / ۳۱۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ۱۱۱ / ۲).

از سیاربن حکم نقل شده است که گفت: «مردم در روز قتل حسین از لشکر او گوشت‌هایی را برداشتند، و هیچ زنی از آن استفاده نکرد مگر این که به برص مبتلا شد.» (الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ۳۳۷).

۱. از جمله: از حمادبن زید، از هشام، از محمد نقل شده است که گفت: «آیا می‌دانی این رنگ قرمز که در افق دیده می‌شود چیست؟ گفت: "این از روز کشته شدن حسین بن علی است." (تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۴ / ۲۲۸؛ مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ۳ / ۲۱۲).

از محمدبن سیرین نقل شده است که گفت: «رنگ قرمز در آسمان دیده نمی‌شد تا وقتی که حسین کشته شد.» (تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۴ / ۲۲۸).

۲. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

ایشان در کتاب متشابهات دربارهٔ این فرمایش حق تعالی: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ (سوره الرحمن، آیه ۱۷) بیان کرده است: «منظور از این دو، حُمره (سُرخ) مشرق و سُرخ مغرب است. سُرخ مشرق به خون علی (علیه السلام) اشاره دارد و سُرخ مغرب به خون حسین (علیه السلام)؛ و این در خصوص ائمه (علیهم السلام) است؛ اما دربارهٔ مهدیون، سُرخ مشرق به خون

دوم: نقل شده است که آسمان هنگام قتل امام حسین (علیه السلام) گریه کرد و معنای گریه آسمان، سرخی آن است.^۱

سوم: هر چیزی به طریق خاص خودش برای قتل امام حسین (علیه السلام) سوگوار و گریان بود، به جز بنی امیه و پیروانشان؛ به یک دلیل روشن: این که آنها دشمنان خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله) بودند. ابن زیاد (لعنت خدا بر او) خطاب به زینب (علیها السلام) می گفت: «خداوند جان مرا از طاغوت تو و گناهکاران اهل بیت شفا داد.»^۲

یکی از مهدیون که نظیر علی (علیه السلام) است اشاره دارد، و سرخی مغرب نیز به خون یکی از مهدیون (علیه السلام) که نظیر حسین (علیه السلام) است دلالت می کند. پس این ها، دو مشرق و دو مغرب هستند؛ مشرقی در ائمه و مشرقی در مهدیون، مغربی در ائمه و مغربی در مهدیون. (متشابهات، سید احمد الحسن، جواب سؤال ۱۴۱).

از ابوبصیر نقل شده است که گفت: از امام صادق (علیه السلام) درباره فرمایش حق تعالی پرسیدم: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾، امام فرمود: «مشرقین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند، و مغربین حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) هستند؛ و در نظایر آنها نیز جاری است.» (تفسیر القمی، ۲/ ۳۴۴).

۱. از زراره نقل شده است که گفت: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «ای زراره، آسمان چهل صبح برای حسین (علیه السلام) خون گریست، و زمین چهل صبح با سیاهی گریست، و خورشید چهل صبح با گرفتگی و سرخی گریست، و کوه ها از هم گسستند و پراکنده شدند، و دریاها شکافته شدند، و فرشتگان چهل صبح برای حسین (علیه السلام) گریستند، و هیچ زنی از ما نه خود را آراست و نه به خود روغن کشید و نه سرمه کشید و نه به سفر رفت تا آن که سر عبیدالله بن زیاد به ما رسید؛ و پس از آن ما همواره در اندوه بودیم، و جدم هرگاه او را یاد می کرد می گریست تا آنجا که اشک چشمانش محاسنش را پر می کرد، و هرکس گریه او را می دید از سر دلسوزی برای او می گریست.» (کامل الزیارات، ابن قولویه، ۱۶۷ و ۱۶۸).

از عبد الله بن هلال نقل شده است که گفت: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: «آسمان برای حسین بن علی (علیه السلام) و یحیی بن زکریا (علیه السلام) گریست، و برای هیچ کس جز آن دو نگریست.» گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ فرمود: «چهل روز خورشید با سرخی طلوع، و با سرخی غروب می کرد.» گفتم: این دو گریه آسمان بود؟ فرمود: «آری.» (کامل الزیارات، ابن قولویه، ۱۸۱).

از سدی نقل شده است که گفت: «وقتی حسین کشته شد آسمان برای او گریه کرد؛ و گریه آسمان سرخی اش بود.» (تفسیر طبری، ۲۵/ ۱۶۰؛ تفسیر ثعلبی، ۸/ ۳۵۳؛ تفسیر بغوی، ۴/ ۱۵۲؛ تفسیر قرطبی، ۱۶/ ۱۴۱).

۲. تاریخ طبری، ۴/ ۳۵۰؛ الإرشاد، مفید، ۲/ ۱۱۵.

و شادی و تسلی یافتن یزید (لعنت خدا بر او) از ماجرای شهادت امام حسین (علیه السلام) در این اشعار او واضح است:^۱

هاشم با سلطنت بازی کرد / نه خبری آمد و نه وحیی نازل شد
کاش پدرانم در بدر حضور داشتند / تا ناله‌های خزر ج از تیرها را ببینند
آنان شادمان و خوشحال می‌شدند / و می‌گفتند: ای یزید، دستت ناکام مباد
از خندف نباشم، اگر از بنی‌احمد انتقام نگیرم / که در این صورت هیچ نکرده‌ام
آنچه او با سر امام حسین (علیه السلام) انجام داد، جز از دشمن خدا و ملعون بر نمی‌آید:
«و سر حسین (علیه السلام) را در تشت پیش روی یزید (لعنت خدا بر او) گذاشتند، و او با عصا به دندان‌های پیشین آن سر ضربه می‌زد و می‌گفت:
سرهای مردانی را شکافتیم که برتر از ما بودند / ولی آنها ظلم‌پذیرتر و گمراه‌تر بودند.»^۲
جنایت بنی‌امیه در حق امام حسین (علیه السلام)، بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مخفی نبود و نخستین کسی که
برایش گریست او (علیه السلام) بود. در روایات فصل مقدمه^۳ به این نکته اشاره شد، و به همین
دلیل بنی‌امیه منفورترین زنده‌ها برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند:
از ابو‌برزه اسلمی نقل شده است که گفت: «بنی‌امیه منفورترین زنده‌ها برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
بودند، و سپس بنی‌حنیفه و ثقیف قرار داشتند. این حدیث صحیح است، ولی آن دو، آن را
روایت نکرده‌اند.»^۴

۱. مراجعه کنید به: الإحتجاج، طبرسی، ۲/ ۳۴؛ مقاتل‌الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ۸۰.

۲. مقاتل‌الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ۸۰.

۳. به سرآغاز جلد اول مراجعه کنید.

۴. المستدرک علی الصحیحین، الحاکم نیشابوری، ۴/ ۴۸۰ و ۴۸۱.

چهارم: برخی از رؤیاهایی که مسلمانان در روز قتل امام حسین (علیه السلام) دیدند:

- رؤیای ام سلمه: از زربن حبیش نقل شده است که گفت: «به خانه ام سلمه رفتم، درحالی که او گریه می کرد. گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم، و بر سر و ریشش اثر خاک بود. گفتم: ای رسول خدا، چرا خاک آلوده ای؟ فرمود: همین حالا شهادت حسین را شاهد بودم.»^۱
- رؤیای ابن عباس: ابن عباس گفت: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب نیمروز دیدم، که سر و صورتش آشفته و غبارآلود بود و با خود ظرفی پر از خون داشت که چیزی را در آن جمع می کرد یا در آن می ریخت. گفتم: ای رسول خدا، این چیست؟ فرمود: خون حسین و یارانش است که از آن روز تا کنون در پی آن هستیم.» عمار گفت: «ما آن روز را به خاطر سپردیم و متوجه شدیم قتل حسین در همان روز رخ داده است.»^۲

بردن سرها به کوفه

پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، سنان بن انس (لعنت خدا بر او) سر مبارک ایشان را حمل کرد. به او گفته شد: «تو خطرناک ترین شخصیت عرب را کشتی؛ کسی که آمده بود تا این ها را از سلطنتشان برکنار کند. نزد فرماندهانت برو و پاداش خود را طلب کن. اگر تمام خزانه هایشان را در برابر کشتن حسین (علیه السلام) به تو بدهند، بازهم کم است!»

سپس او بر اسب خود سوار شد و در مقابل خیمه عمر بن سعد ایستاد و فریاد زد:

بار شترانم را از نقره و طلا پر کنید / زیرا من پادشاه بزرگی را کشتم

۱. العوالم - امام حسین، عبدالله بحرانی، ۵۰۷.

۲. مسند احمد، ۱/ ۲۴۲، هیثمی گفته است: «احمد و طبرانی آن را روایت کرده اند، و رجال احمد رجال صحیح هستند» مجمع الزوائد، ۹/ ۱۹۴؛ المستدرک، الحاکم نیشابوری، ۴/ ۳۹۸، گفته است: «این حدیث طبق شروط مسلم صحیح است، ولی آن دو، آن را نیاورده اند.»

بهترین مردم را از نظر مادر و پدر کشتم / و بهترین آنها را از نظر نسب و شرافت

و نقل شده است که او سر مبارک را نزد عبیدالله برد و اشعار خود را تکرار کرد.

«و عبیدالله او را به همراه سر، نزد یزید بن معاویه فرستاد. سر او را پیش روی یزید گذاشتند، درحالی که ابوبرزه اسلمی نیز نزد او بود. یزید با عصا به دهان مبارک ضربه می زد و می گفت:

سرهای مردانی را شکافتیم که برتر از ما بودند / ولی آنها نافرمان تر و ستمگرت تر بودند

ابوبرزه به او گفت: عصایت را بردار؛ به خدا قسم، من دیده ام رسول خدا ﷺ این دهان را می بوسید.»^۱

طبق نقل برخی مورخان، عمر بن سعد، سر مبارک امام ﷺ را عصر روز عاشورا همراه با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی به نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد و دستور داد سرهای دیگر اعضای اهل بیت و یاران ایشان را نیز - که هفتاد و دو سر بود^۲ - با شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، و عمرو بن حجاج (لغت خدا بر آنان باد) حمل کنند. آنها سرها را به عبیدالله رساندند.^۳ و عده ای معتقدند سایر سرها همراه با کاروان اسرا به کوفه برده شد.^۴ به هر حال، مجموعه ای از قبایل برای بردن سرهای شهدا با یکدیگر رقابت کردند و هر قبیله تعدادی از سرها را حمل می کرد^۵ و روشن است که هدف آنان چاپلوسی و تملق

۱. تاریخ طبری، ۴/ ۳۴۸؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۲/ ۱۱۳.

۲. و برخی بر این باورند که تعداد سرها هفتاد و هشت سر بوده است، در مقابل افرادی که آن را هفتاد سر می دانند؛ زیرا همان گونه که در ادامه روشن خواهد شد، سر برخی از انصار - مثل حر ریاحی - بریده نشد.

۳. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۴۸؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۲/ ۱۱۳.

۴. مراجعه کنید به: الأخبار الطوال، دینوری، ۲۵۹، که نوشته است: «عمر بن سعد پس از شهادت حسین ﷺ دو روز در کربلا ماند، و سپس به مردم دستور کوچ داد؛ و سرها بر نیزه ها حمل شد.»

۵. مورخان درباره تعداد سرهایی که هر قبیله حمل کرده است اختلاف نظر دارند. به عنوان مثال:

عبیدالله بن زیاد و یزید (خدا لعنتشان کند) و طمع رسیدن به پاداش آنان بود! چه دنیای پستی که فضیلت در آن کشته می شود و انسان های فرومایه برای دست آوردن رذیلت و ننگ و عار با یکدیگر رقابت می کنند؛ ننگی که در حمل سرهای شریف ترین انسان ها جلوه گر است.

چه کسی حسین (علیه السلام) را به قتل رساند؟

«چه کسی حسین (علیه السلام) را به قتل رساند؟»، سؤالی است که برخی از متعصبان به بنی امیه با تلاش برای نسبت دادن این جنایت به مردم کوفه و تبرئه اهل شام به آن پاسخ داده اند؛ و عده ای پا را از این فراتر گذاشتند و حتی یزید بن معاویه (لعنت خدا بر او) را نیز از این جنایت

- سید محمد بن ابوطالب نقل کرده است: «روایت شده سرهای یاران و اهل بیت حسین (علیه السلام) هفتاد و هشت سر بودند که قبایل آنها را میان خودشان تقسیم کردند تا با این کار به عبیدالله و یزید تقرب بجویند. کنده با سیزده سر و فرماندهان قیس بن اشعث بود؛ هوازن دوازده سر آوردند (و به نقل ابن شهر آشوب بیست سر) و فرماندهان شمر (لعنت خدا بر او) بود؛ تمیم هفده سر (و به نقل ابن شهر آشوب نوزده سر) آوردند. بنی اسد شانزده سر (و به نقل ابن شهر آشوب نه سر) آوردند. مذحج هفت سر آوردند. سایر مردم سیزده سر آوردند (و به نقل ابن شهر آشوب نه سر، و مذحج ذکر نشده است). ابن شهر آشوب گفته است: سرها در مجموع هفتاد تا بودند.» مراجعه کنید به: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۶۲/۴۵.

- طبری و بلاذری نقل کرده اند: «ابومخنف گفته است: وقتی حسین بن علی و یارانش از اهل بیت و شیعیان و انصارش کشته شدند، سرهای آنان به نزد عبیدالله بن زیاد آورده شد. کنده با سیزده سر آمدند و فرماندهان قیس بن اشعث بود؛ هوازن با بیست سر آمدند و فرماندهان شمر بن ذی الجوشن بود؛ تمیم هفده سر، بنی اسد شش سر، مذحج هفت سر، و سایر لشکر هفت سر آوردند. در مجموع، تعداد سرها هفتاد تا بود.» مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/۳۵۸؛ انساب الأشراف، ۲۰۷/۳.

- دینوری گفته است: «عمر بن سعد پس از شهادت حسین (علیه السلام) دو روز در کربلا ماند، و به مردم دستور داد راه بیفتند و سرها بر نیزه ها حمل شد. سرها هفتاد و دو تا بودند. هوازن بیست و دو سر آوردند. تمیم با هفده سر آمدند و فرماندهان حصین بن نمیر بود. کنده سیزده سر به فرماندهی قیس بن اشعث آوردند. بنی اسد شش سر به فرماندهی هلال اعرور آوردند. ارد پنج سر به فرماندهی عیهمه بن زهیر آوردند. ثقیف با دوازده سر به فرماندهی ولید بن عمر آمدند.» مراجعه کنید به: الأخبار الطوال، ۲۵۹.

تبرئه کرده‌اند.^۱ در مقابل، عده‌ای نیز تلاش کرده‌اند کوفیان را به‌طور کامل تبرئه کنند، حتی به بهای انکار حقایق ثابت‌شده و پاک کردن دامن آنها از هرگونه مشارکت در قتل امام حسین (علیه السلام) و حتی از هرگونه کوتاهی؛ با این استدلال که امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا، خطاب به کسانی که با او جنگیدند آنان را «شیعیان آل ابوسفیان» نامید.^۲

بدون تردید، این‌گونه افراط و تفریط‌ها، ویژگی هر دو طرف است. ما از جانب خود این

۱. برخی از مورخان روایاتی ساختگی نقل کرده‌اند که به ادعای راویانشان نشان‌دهنده نارضایتی یزید از قتل امام حسین (علیه السلام) و نسبت دادن این ماجرا به اجتهاد ابن زیاد است. به عنوان مثال، از قول یزید، خطاب به علی بن حسین (علیه السلام) نقل شده است که گفت: «خدا ابن‌مرجانه را لعنت کند. به خدا سوگند، اگر من همراه پدرت بودم، حاجتی نبود که از من بخواهد و آن را برآورده نکنم. و تا آنجا که می‌توانستم مرگ را از او دور می‌ساختم، حتی اگر به نابودی برخی از فرزندانم می‌انجامید؛ اما خداوند آنچه را دیدی مقدر کرد ...» مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۵۳ و ۳۵۴؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۲/ ۱۲۲.

ابن‌کنیز اموی گفته است: «می‌گویم: بیشترین نکوهشی که به کارهای یزیدبن معاویه وارد می‌شد نوشیدن شراب و انجام برخی فواحش بود؛ اما در خصوص کشته شدن حسین، همان‌گونه که جدش ابوسفیان در روز احد گفته بود، نه به آن دستور داده بود و نه آن را نیکو شمرده بود. پیش از این نیز گفتیم که او گفته بود: اگر من بودم، آنچه ابن‌مرجانه یعنی عبیدالله بن زیاد با حسین کرد من انجام نمی‌دادم؛ و به فرستادگانی که سر او را آوردند گفت: اطاعت شما با کمتر از این هم کافی بود؛ و به آنان چیزی نداد و خاندان حسین را گرامی داشت و دو برابر هرآنچه از ایشان از دست رفته بود به آنان بازگرداند و آنها را با کجاوه‌ها و امکانات فراوان به مدینه بازگردانید؛ و هنگامی که اهل حسین سه روز نزد او بودند، خانواده‌اش در خانه او برای حسین نوحه سر دادند؛ و گفته شده است یزید ابتدا از کشته شدن حسین خوشحال شد، ولی سپس برای آن پشیمان گردید.» مراجعه کنید به: البدایة والنهایة، ۸/ ۲۵۴، و ابن تیمیه حرانی نیز مشابه آن را گفته است. مراجعه کنید به: مجموع الفتاوی، ۳/ ۴۱۰.

تردید نیست که ابن‌کنیز و ابن تیمیه و افرادی از این دست، و پیش از آنها راویان این داستان‌های ساختگی، از ناصبیان دروغ‌گویی هستند که به بنی‌امیه تمایل دارند و با تلاش فراوان در پی تطهیر یزید (لعنت خدا بر او) از جنایت به قتل رساندن سبط رسول خدا (علیه السلام) هستند، درحالی‌که واقعیت و متون متواتر روایی و تاریخی، دروغ‌گویی و ناصبی‌گری آنان را برملا می‌کند.

۲. این توصیف در برخی از خطبه‌های امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا آمده است.

مسئله را بررسی کرده و حقی را که باور داریم روشن کرده‌ایم.^۱ در اینجا، این موضوع را از زاویه دیگری که متناسب با این مقام است و به اختصار بررسی می‌کنم؛ پس می‌گوییم:

اول: در جرایم قتل، تمام قوانین موجود به رابطه علیت به‌عنوان یکی از ارکان اساسی جرم‌انگاری مادی توجه دارند،^۲ و علیت در اینجا به این معناست که فعل جنایت‌کار باید عامل گرفته شدن جان قربانی باشد؛ و در صورتی که عوامل متعددی در تحقق نتیجه نقش داشته باشند، حقوق‌دان‌ها با دقت بسیار به بررسی این رابطه علی پرداخته و در برخی حالات، دایره علت را گسترش داده‌اند. به عبارت دیگر، قانون فقط به اسناد جرم‌انگاری مربوط به جنایت‌کار مستقیم بسنده نمی‌کند، بلکه آن را به تمام عواملی که به‌طور کلی در وقوع جرم دخالت داشته‌اند تسری می‌دهد. همچنین برای مسئله تعدد عوامل، معیارهایی قانونی تعیین کرده‌اند که مشهورترین آنها معیار «موازنه اسباب» و معیار «سبب مناسب» است.^۳

۱. مراجعه کنید به: یوم الحسین - جلد اول، مبحث تعداد سپاه و هویت آن.

۲. براساس قوانین وضعی، هر جرم از دو رکن تشکیل می‌شود: مادی و معنوی. رکن مادی جرم نیز از سه جزء تشکیل می‌شود: فعل جانی، نتیجه‌ای که برای قربانی حاصل شده است، و رابطه علیت میان فعل و نتیجه.

۳. حقوق‌دانان برای حالاتی که عوامل متعددی در وقوع جرم نقش دارند، معیارهای گوناگونی تعیین کرده‌اند که مشهورترین آنها دو معیار است:

اول: معیار تعادل اسباب. به این معنا که عوامل مؤثر در وقوع جرم از نظر ارزش یکسان در نظر گرفته می‌شوند، حتی اگر میزان تأثیرگذاری هریک در تحقق نتیجه قتل متفاوت باشد. بنابراین «نتیجه» به همه آن عوامل نسبت داده می‌شود، و این یعنی هریک از آنها مسئول جرم است، به شرطی که عاملی ضروری برای تحقق آن جرم بوده باشد.

دوم: معیار سبب مناسب. این معیار میان اسباب تفاوت قائل می‌شود و تنها سبب مناسب را برای تحقق نتیجه قتل - در نظر می‌گیرد. براساس این معیار، عوامل طبیعی و معمولی، رابطه سببیت میان فعالیت جانی و نتیجه را قطع نمی‌کنند، و در صورت تعدد عوامل، همه آنها مسئول نتیجه هستند. اما عوامل نامتعارف و غیرمعمول این رابطه را قطع می‌کنند و در نتیجه، «سبب غیرمعمول» مسئول نتیجه خواهد بود، نه دیگران.

به‌عنوان مثال: اگر شخص «س» به «ص» شلیک کند و او به بیمارستان منتقل شود و اتفاقاً راهرو بیمارستان آتش بگیرد و قربانی در اثر آتش‌سوزی بمیرد، مرگ در اثر آتش‌سوزی یک «عامل غیرمعمول» در فرایند شلیک گلوله است. بنابراین حکم شلیک‌کننده در این حالت، «شروع قتل» خواهد بود نه «خود قتل»، زیرا آتش‌سوزی به‌عنوان

حال که این نکته روشن شد، اگر ما آن را بر جنایتی که علیه امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت و یارانش در کربلا رخ داد تطبیق دهیم، بی شک عامل قتل امام حسین (علیه السلام)، همه کسانی بودند که در این جنایت نقش داشتند؛ از جمله:

۱. یزید بن معاویه (خدا لعنتش کند)، به عنوان حاکمی که دستور قتل را صادر کرد.^۱
۲. عبیدالله بن زیاد (خدا لعنتش کند)، به عنوان استانداری که دستور حاکم را اجرا کرد.
۳. عمر بن سعد (لعنت خدا بر او) به عنوان فرمانده نظامی مستقیم و مجری دستور استاندار.^۲

عامل غیرمعمول، رابطه «س» را با مرگ «ص» قطع کرده است؛ اما اگر دلیل مرگ به عنوان مثال- اشتباه پزشک باشد، چون این عامل طبیعی و قابل پیش بینی است، پس این عامل همراه با شلیک گلوله به عنوان دو عامل مسئول مرگ «ص» خواهند بود، اما طبق معیار تعادل اسباب، مرگ به همه عوامل نسبت داده می شود، خواه این عوامل طبیعی و معمولی باشند، خواه نامتعارف و غیرمعمول.

۱. در مباحث جلد اول، اسناد رسمی صادرشده از یزید (لعنت خدا بر او) به والیان او در حجاز و عراق را که به چگونگی رفتار با امام حسین (علیه السلام) مربوط می شود تقدیم کردیم؛ و خلاصه آنها: مخیر قرار دادن امام حسین (علیه السلام) بین بیعت یا قتل بود. همچنین توضیح دادیم یکی از دلایل برکناری ولید بن عتبّه از ولایت مدینه، تأخیر او در اقدام به قتل حسین (علیه السلام) بود.

۲. بهویژه دستور ابن زیاد به عمر بن سعد (خدا لعنتشان کند) برای کشتن امام حسین (علیه السلام)، که این دستور با نامه ای رسمی همراه بود. حتی پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، ابن زیاد از او خواست نامه را بیاورد، اما ابن سعد با گم شدن آن عذر آورد.

ابن اثیر نقل کرده است: «سپس ابن زیاد به عمر بن سعد گفت: ای عمر، نامه ای را که درباره کشتن حسین برای تو نوشته بودم بیاور. گفت: من به دستور تو عمل کردم، اما نامه گم شد. ابن زیاد گفت: باید آن را بیاوری. عمر گفت: به خدا قسم آن نامه در مدینه برای پیرزنان قریش خوانده می شود تا برای آنها عذر آورده شود. اما به خدا قسم درباره حسین به تو نصیحتی کرده بودم که اگر همان نصیحت را به پدرم سعد بن ابی وقاص کرده بودم، حق او را ادا کرده بودم.» عثمان بن زیاد برادر عبیدالله گفت: «راست گفت، به خدا سوگند دوست داشتم هیچ مردی از بنی زیاد باقی نمی ماند مگر آن که تا روز قیامت حلقه ای در بینی اش باشد و حسین (علیه السلام) کشته نمی شد.» و عبیدالله بن زیاد این سخن را انکار نکرد. (کامل فی التاریخ، ۴/ ۹۳ و ۹۴)

سپس ابن سعد (لعنت خدا بر او) از مجلس ابن زیاد خارج شد، درحالی که می گفت: «هیچ کس بدتر از من به سوی

۴. سپاه اموی به همراه فرماندهان و جنگجویانش، به عنوان ابزار حکومت و نیروی ضربتی در دست فرماندهی ارتش.

تردیدی نیست که اطاعت ابن زیاد از دستور یزید یا اطاعت ابن سعد از دستورات ابن زیاد یا اطاعت سپاه از دستورات ابن سعد در چهارچوب حکومتی و نظامی متعارف و شناخته شده در همه کشورهای قدیم و جدید قرار می گیرد، و حتی قانون تمام کشورها، تخلف از اجرای دستورات را جرم می داند و در مواردی حتی آن را خیانتی بزرگ تلقی کرده و مجازات آن را تا حد اعدام تعیین کرده است. بنابراین مشارکت یزید - چه برسد به ابن زیاد^۱ - و در نظر گرفتن او به عنوان یکی از عوامل جنایت قتل، موضوعی حتمی و ثابت شده است، چه ما نظریه «سبب مناسب» را بپذیریم که تنها با عوامل متعارف سروکار دارد (و بدون شک، اطاعت فرماندهی سیاسی و نظامی از حاکم، یک علت متعارف است) و چه نظریه «تبادل اسباب» را بپذیریم که تمام عوامل - چه متعارف و چه غیرمتعارف - را به عنوان عوامل جرم در نظر می گیرد.

دوم: شبیه این ایده را می توانیم در متون دینی نیز بیابیم. قرآن کریم در مسئله قبض ارواح، عوامل متعددی را ذکر کرده است؛ گاهی آن را به خداوند نسبت می دهد، گاهی به ملک الموت و گاهی نیز به فرشتگان. پس نتیجه یکی است، اما عوامل متعدد هستند. خداوند

خانواده اش بازنگشته است. من از فاجر ستمکار ابن زیاد اطاعت کردم و از فرمان حاکم عادل سرپیچی نمودم و پیوند خویشاوندی شریف را بریدم.» (مراجعة کنید به: انسب الأشراف، بلاذری، ۲۱۱/۳؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ۳۰۳/۳)

دینوری نیز روایت کرده و گفته است: از حمید بن مسلم روایت شده است که گفت: عمر بن سعد دوست من بود. هنگام بازگشت او از جنگ با حسین نزدش رفتم و از حالش پرسیدم. گفت: «از حالم می پرس، زیرا هیچ غایبی بدتر از من به سوی خانواده اش بازنگشت؛ من خویشاوندی نزدیک را قطع کردم، و کار عظیمی مرتکب شدم.» (الأخبار الطوال، ۲۶۰).

۱. گفتار را بر یزید (لعنت خدا بر او) متمرکز کردم؛ زیرا ندیدم هیچ یک از تاریخ نگاران و پژوهشگران عبیدالله بن زیاد (لعنت خدا بر او) را از مسئولیت قتل حسین (علیه السلام) بری دانسته باشند.

متعال می فرماید:

- ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۱ (خداوند جان‌ها را هنگام مرگشان به تمامی می‌ستاند).

- ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾^۲ (بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است جانتان را می‌ستاند؛ سپس به‌سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شود).

- ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾^۳ (و اگر ببینی هنگامی که فرشتگان جان آنانی را که کفر ورزیدند می‌ستانند، بر صورت‌ها و پشت‌هایشان می‌زنند [می‌گویند: [بچشید عذاب آتش را).

به‌طور قطع، میان این آیات منافاتی وجود ندارد؛ زیرا منبع و مرجع همه آنها خداوند است. ملک‌الموت (عزرائیل) به فرمان خدا عمل می‌کند و فرشتگان نیز به دستور ملک‌الموت عمل می‌کنند. بنابراین ستاننده حقیقی در تمامی این‌ها خداوند است.

سید احمد الحسن می‌فرماید:

«خداوند متعال جان‌ها را می‌گیرد؛ زیرا او خالق و حاکم بر تمام عوالم و زنده‌کننده و میراننده است. ملک‌الموت (عزرائیل) جان‌ها را می‌گیرد؛ زیرا فرمانده فرشتگان مرگ است. فرشتگان نیز جان‌ها را می‌گیرند، زیرا مجریان دستور ملک‌الموت هستند که به فرمان خدا عمل می‌کنند.»^۴

۱. سوره زمر، آیه ۴۲

۲. سوره سجده، آیه ۱۱

۳. سوره انفال، آیه ۵۰

۴. متشابهات، سید احمد الحسن، پاسخ پرسش ۱۰۶.

ہمچنین می فرماید:

«در هر صورت، چه فرشتگان جان‌ها را بگیرند و چه ملک الموت، ستاننده حقیقی خداوند است.»^۱

یزید، قیس بن اشعث، حرملة بن کاهل، حکیم بن طفیل و بسیاری دیگر. به علاوه، این رذیلت‌ها یا بخشی از آنها، ویژگی تمامی جنگجویانی بود که به طور فعال در جنگ با امام حسین علیه السلام شرکت داشتند. برخی از فرماندهان یا جنگجویان نیز علاوه بر این رذائل، به ویژگی تمایل به بنی امیه نیز آراسته بودند، مثل عمر بن سعد و قیس بن اشعث.

عده دیگری از آنان، افرادی بودند که به اجبار و از روی ترس از حکومت برای جنگ با امام حسین علیه السلام آمده بودند، که - همان گونه که پیش تر دانستیم - تعداد کمی از آنها به اردوگاه امام حسین علیه السلام متمایل شدند و به ایشان پیوستند، اما اغلب این افراد که با کراهت در لشکر شرکت کرده بودند، در سپاه اموی باقی ماندند، و این‌ها - به هر حال - جزو افرادی بودند که شمار جمعیت مقابله کننده با امام حسین علیه السلام را افزایش دادند، حتی اگر بسیاری از آنها به عقب سپاه بازگشته و به طور مستقیم در جنگ و پیکار با آن حضرت علیه السلام شرکت نکرده باشند.

به این ترتیب، می بینیم که بیشتر افرادی که در جنگ با امام حسین علیه السلام و قتل ایشان به طور مستقیم شرکت داشتند از مردم شام و نیز برخی از کوفیان شناخته شده بودند؛ و این کوفیان، یا از وفاداران به بنی امیه بودند، یا از میان فاسقان و مزدورانی بودند که به دلیل طمع ورزی و هواپرستی و گمراهی، تملق حکومت را می گفتند. البته در میان آنها عده ای بودند که به ظاهر از محبان آل محمد علیهم السلام محسوب می شدند، اما این افراد همان طور که گفتیم به اجبار آمده بودند و بسیاری از آنها راضی به قتل امام حسین علیه السلام نبودند و شاید تصور نمی کردند کار به قتل ایشان بینجامد، اما پاک کردن دامن این افراد از جنایت صحیح نیست، و فرقی نمی کند به طور فعال در جنگ شرکت کرده و در برابر امام حسین علیه السلام شمشیر کشیده باشند، یا نه؛ زیرا در هر حال آنها با افزایش سیاهی سپاه مقابله کننده با امام حسین علیه السلام در این جنایت سهیم بوده اند.

(۲)

کاروان آل رسول خدا ﷺ در کوفه

زمان: ۱۱ محرم ۶۱ هـ

پس از شهادت امام حسین (ع) و خالی شدن کاروان مقدس ایشان از مردها - به جز امام علی بن حسین (ع) که بیمار بود -، بانو زینب (ع) رهبری کاروان را بر عهده گرفت و سه هدف را نصب العین خود قرار داد:

۱. محافظت از جان امام علی بن حسین (ع)؛
۲. گرد هم نگه داشتن زنان و کودکان کاروان حسینی و محافظت از آنان؛
۳. آغاز تبلیغ هدف قیام حسینی و افشای جنایت امویان، لعنت خدا بر آنان باد.

حفظ جان امام علی بن حسین (ع) از جمله مهم‌ترین وظایف محول شده به بانو زینب (ع) بود؛ زیرا این موضوع به مسئله استمرار امامت و بقای حاکمیت الهی - که پایه و اساس دین الهی است - مربوط می‌شود، و قرآن محکم و سنت نبوی^۱ تأکید کرده‌اند که زمین هرگز از هدایتگر و حجت الهی خالی نمی‌ماند؛ حتی که خداوند به وسیله او حجت را بر خلقش تمام می‌کند و با وجود او هیچ کس در برابر خداوند عذر و حجتی نخواهد داشت؛ خداوند متعال بسی برتر و بالاتر از چنین نسبت‌هایی است. مشیت الهی اقتضا کرده است حفظ هدایتگر و حجت الهی در این دنیا با اسباب طبیعی انجام شود و این نکته‌ای است که دشواری و سنگینی

۱. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (سوره رعد، آیه ۷) (تو فقط هشداردهنده‌ای، و برای هر قومی هدایتگری است). امام صادق (ع) فرمود: «زمین هیچ‌گاه خالی نمی‌ماند، مگر آن که خداوند در آن حجتی داشته باشد که حلال و حرام را بشناسد و مردم را به راه خدا دعوت کند.» (کافی، کلینی، ۱/ ۱۷۸).

وظیفه حضرت زینب (علیها السلام) را نشان می‌دهد؛ اما ایشان (علیها السلام) با توفیق الهی - وظیفه خود را به‌طور کامل انجام داد و امام علی بن حسین (علیه السلام) به سلامت به شهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید، و خداوند ایشان (علیه السلام) را از کشته شدن نجات داد؛ و این یعنی - بی هیچ شک و تردید - مسیر دین الهی، پس از امام حسین (علیه السلام)، مدیون موضع گیری‌ها و فداکاری‌های این بانوی بزرگوار است.

مسیر کاروان به کوفه

ابن سعد (لعنت خدا بر او) باقی مانده روز عاشورا را در کربلا گذراند و در روز یازدهم دستور داد کشته‌های لشکرش را تجهیز و دفن کنند، اما بدن سبط رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ریحانه او و اجساد اهل بیت و یارانش بدون سر و غسل و کفن روی خاک‌های گرم کربلا رها شدند؛ بدن‌هایی که باد و شن بر آنها می‌وزید، و حرارت سوزان آفتاب آنها را می‌گذاخت!

هنگام ظهر روز یازدهم محرم سال ۶۱ هجری، این ملعون به منادی خود دستور داد که ندا دهد از کربلا به طرف کوفه حرکت کنند.

- «حرمت‌های رسول خدا را از کربلا به سان اسیران راندند.»^۱
- «و خانواده‌اش را اسیر کردند»،^۲ یعنی خانواده امام حسین (علیه السلام) را.
- «و آنان را همچون اسیران روم راندند.»^۳
- «و خانواده‌ات را همچون بردگان به اسارت بردند؛ آنان را به زنجیر کشیدند و بر پشت شتران با جهاز سخت و خشن سوار کردند. حرارت آفتاب بر چهره‌هایشان می‌تابید،

۱. الفتوح، ابن اعثم، ۵ / ۱۲۰.

۲. مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی، ۷۹.

۳. مراجعه کنید به: اعیان الشیعة، محسن الامین، ۱ / ۶۱۳.

و در بیابان‌ها و صحراها به اسیری برده می‌شدند، درحالی‌که دست‌هایشان به گردن‌هایشان بسته شده بود.^۱

اما برخی از مورخان، به دلایل روشن، نقل کرده‌اند که ابن‌سعد خانوادهٔ امام حسین (علیه‌السلام) را در هودج‌های پوشیده سوار کرد یا از آنان محافظت و مراقبت می‌کرد.^۲

عبور کاروان از زمین آوردگاه

ابن‌سعد (لعنت خدا بر او) به کاروان اجازه داد از میدان نبرد عبور کنند و شهدا را ببینند و با آنان وداع کنند.

ابن‌طاووس از برخی راویان نقل کرده است:

«به خدا سوگند، هرگز فراموش نمی‌کنم زینب دختر علی (علیه‌السلام) را درحالی‌که برای حسین ندبه می‌کرد و با صدایی اندوهگین و دلی شکسته فریاد می‌زد: "وا محمدا، فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند. این حسین است که در میان خون غلتیده و اعضای بدنش قطعه‌قطعه شده است و دخترانت به اسیری رفته‌اند. به خدا شکایت می‌برم و به محمد مصطفی و به علی مرتضی و به حمزه سیدالشهدا. وا محمدا، این حسین است که در بیابان افتاده و باد صبا بر او می‌وزد، کشته‌شده به‌دست فرزندان زنان زناکار. وای بر این مصیبت، وای بر این اندوه، امروز جدم رسول خدا از دنیا رفته است. ای یاران محمد، اینان فرزندان مصطفی هستند که همچون اسیران رانده می‌شوند."

و در برخی روایات آمده است: "یا محمدا، دخترانت اسیرند و ذریه‌ات به قتل رسیده‌اند و باد صبا بر آنان می‌وزد، و این حسین است که سرش از قفا بریده شده و عمامه و ردا از او ربوده شده است. پدرم فدای کسی که در روز دوشنبه لشکرش غارت شد، پدرم فدای کسی

۱. قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه.

۲. مراجعه کنید به: الأخبار الطوال، دینوری، ۲۵۹؛ البدایة والنهایة، ابن‌کثیر، ۸/ ۲۱۰.

که خیمه‌اش پاره‌پاره شد، پدرم فدای کسی که نه غایب است که امید بازگشتش باشد و نه مجروحی است که به درمانش پرداخته شود. پدرم فدای کسی که تا واپسین لحظه غمگین بود، پدرم فدای کسی که تشنه‌کام از دنیا رفت، پدرم فدای کسی که محاسنش آغشته به خون شد، پدرم فدای کسی که جدش پیامبر خدای آسمان‌ها بود، پدرم فدای کسی که سبط پیامبر هدایت بود ..."

راوی می‌گوید: به خدا سوگند، این سخنان، هر دوست و دشمنی را به گریه انداخت. سپس سکنه خود را بر بدن حسین (علیه السلام) انداخت، و گروهی از اعراب آمدند و او را از بدن پدرش جدا کردند.^۱

مسئله عبور کاروان از میدان نبرد و دیدار با حسین (علیه السلام) و دیگر شهدا، و همچنین سخنان حضرت زینب (علیها السلام) که در بالا آمد، از سوی بسیاری از مورخان نقل شده است.^۲

زینب (علیها السلام) برادرزاده‌اش سجاد (علیه السلام) را با حدیث ام‌ایمن تسلی می‌دهد

«از قدامت‌بن زائده، از پدرش نقل شده است که گفت: امام علی‌بن حسین (علیه السلام) فرمود: «به من خبر رسیده است، ای زائده، که تو گاهی به زیارت قبر اباعبدالله (علیه السلام) می‌روی؟» گفتیم: «آری، چنین است که به شما رسیده است.» امام فرمود: «چرا چنین می‌کنی، درحالی که تو نزد حاکم خود جایگاهی داری که نمی‌تواند محبت ما و برتری ما و ذکر فضائل ما و حقوقی از ما را که این امت بر عهده دارد، تحمل کند؟» گفتیم: «به خدا سوگند، من این کار را فقط برای خدا و رسولش انجام می‌دهم و به خشم کسانی که خشمگین می‌شوند اهمیت نمی‌دهم، و هیچ دشواری و ناملایماتی که به‌خاطر این کار به من برسد، در نظرم بزرگ نمی‌آید.» امام فرمود: «به خدا سوگند، همین‌گونه است؛ و این را سه بار فرمود و

۱. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۵۸ / ۴۵ و ۵۹؛ المعالم - امام حسین، عبدالله بحرانی، ۳۰۳.

۲. از جمله آنان: طبری در تاریخ خود: ۴ / ۳۴۸ و ۳۴۹؛ بلاذری در انساب الأشراف: ۳ / ۲۰۶؛ ابن اثیر در الکامل فی التاريخ، ۴ / ۸۱؛ ابن کثیر در البداية والنهاية، ۸ / ۲۱۰.

من نیز سه بار تکرار کردم. سپس امام فرمود: «بشارت باد، بشارت باد، بشارت باد. پس تو را به خبری که در نزد من از گنجینه‌های مخفی است، آگاه می‌کنم.

هنگامی که آنچه در طف بر ما گذشت رخ داد و پدرم علیه السلام و افرادی که با او بودند از فرزندان و برادران و سایر اهل بیتش - کشته شدند، و حرم و زنانش بر شتران با جهاز سخت و خشن سوار شدند و ما را به کوفه بردند، من به کشته‌شدگان نگاه می‌کردم که هنوز دفن نشده بودند؛ و این در نظر من سنگین آمد و به شدت اندوهگین شدم، به گونه‌ای که نزدیک بود جان از بدنم به در شود. عمه‌ام زینب - دختر بزرگوار علی - این حالت من را دید و گفت: "ای باقی‌مانده جدم و پدر و برادرانم، چرا این گونه بی‌تابی می‌کنی؟" گفتم: "چگونه بی‌تاب و پریشان نباشم، درحالی که سرورم، برادرانم، عموهایم، پسرعموهایم، و اهل بیتم را در خون خود آغشته و بدون کفن و دفن نشده می‌بینم، و هیچ کس به آنان شفقتی نمی‌کند یا به آنان نزدیک نمی‌شود، گویی خاندانی از دیلم یا خزر هستند."

عمه‌ام گفت: "از آنچه می‌بینی بی‌تابی نکن. به خدا قسم این عهده‌ی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به جد و پدر و عمومیت بوده است؛ و خداوند از مردمی از این امت - که فرعونیان این زمین آنان را نمی‌شناسند، اما در میان اهل آسمان‌ها شناخته شده‌اند - پیمان گرفته است؛ آنان این اعضای پراکنده را جمع‌آوری و دفن خواهند کرد، و این بدن‌های خون‌آلود را به خاک خواهند سپرد، و برای قبر پدرت سیدالشهدا علیه السلام، نشانی نصب خواهند کرد که اثرش از بین نمی‌رود و با گذر شب‌ها و روزها نشانه‌اش محو نمی‌شود. پیشوایان کفر و پیروان گمراهی در محو و نابودی آن تلاش خواهند کرد، اما جز این نخواهد بود که اثرش آشکارتر و امرش بلندمرتبه‌تر خواهد شد."

گفتم: "این عهد و این خبر چیست؟" عمه‌ام گفت: "ام‌ایمن برای من نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به خانه فاطمه علیها السلام آمد. فاطمه برای او غذایی آماده کرد و علی علیه السلام طبقی از خرما آورد. ام‌ایمن گفت: "من نیز ظرفی از شیر و کره آوردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از آن غذا خوردند، و از آن شیر نوشیدند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست‌های خود را شست درحالی که علی علیه السلام برایش آب می‌ریخت.

پس از آن که رسول خدا (ص) دست‌های خود را شست، صورتش را مسح کرد و سپس به علی و فاطمه و حسن و حسین (عج) نگاهی کرد، به‌طوری که شادی در چهره‌اش نمایان بود. سپس چشم‌هایش را به آسمان دوخت و مدتی طولانی به آن نگاه کرد. آنگاه روی خود را به‌سوی قبله کرد، دست‌هایش را گشود و دعا کرد، سپس به سجده رفت و درحالی که گریه می‌کرد، سجده‌اش را طولانی کرد. صدای گریه‌اش بلند شد و اشک‌هایش جاری گشت. پس از آن، سرش را بلند کرد و نگاهش را به زمین دوخت ضمن این که اشک‌هایش همچون باران بر زمین می‌چکید. این حالت رسول خدا (ص)، موجب اندوه فاطمه و علی و حسن و حسین (عج) شد و همه آنان با او اندوهگین شدند. ما جرئت نمی‌کردیم از او چیزی بپرسیم تا این که این حالت طولانی شد. آنگاه علی (عج) و فاطمه (عج) به ایشان گفتند: «ای رسول خدا، چرا گریه می‌کنی؟ خداوند چشمانت را گریان نکند. حال تو قلب‌های ما را جریحه‌دار کرده است.»

رسول خدا (ص) فرمود: «ای برادر، من از دیدن شما شادمان شدم، مسرتی که هیچ‌گاه مانند آن را تجربه نکرده‌ام. به شما نگاه کردم و خدا را برای نعمتی که به من درباره شما عطا کرده است ستودم. در همین حال، جبرئیل بر من نازل شد و گفت: "ای محمد، خداوند متعال به آنچه در دل داری آگاه است و شادی تو را بابت برادرت و دخترت و دو نوه‌ات می‌داند. او نعمت خود را بر تو کامل کرده و این عطا را به تو ارزانی داشته که آنان و فرزندان و دوستداران و شیعیانشان همراه تو در بهشت باشند، و هیچ‌گونه جدایی میان تو و آنان نخواهد بود. آنان همانند تو از محبت برخوردار خواهند بود و همانند تو عطا دریافت خواهند کرد، تا این که تو راضی شوی، و حتی بالاتر از رضایت تو. این در حالی است که بلایا و مصیبت‌های فراوانی در دنیا به آنان خواهد رسید، رنج‌هایی از افرادی که ادعای پیروی از آیین تو را دارند، اما از خدا و از تو بیزارند. آنان این امت را در تنگنا قرار می‌دهند و با کشتار و پراکندگی، قبرهایشان را دور از یکدیگر خواهند ساخت. اما این برای آنان و برای تو خیر است. خدا را برای این خیر ستایش کن و به قضای او راضی باش."

سپس جبرئیل گفت: «ای محمد، برادرت [علی] پس از تو تحت فشار قرار خواهد گرفت، توسط امت تو مغلوب می‌شود و از سوی دشمنانت رنج خواهد دید و سرانجام پس از

تو به قتل خواهد رسید. او را بدترین مخلوق و شقی‌ترین انسان‌ها خواهد کشت. این، در سرزمینی رخ می‌دهد که محل هجرت او و محل اجتماع شیعیان او و فرزندان او است. در آنجا بلاهای بسیاری بر آنان وارد خواهد شد و مصیبت‌هایشان بزرگ خواهد بود. این سبط تو - با دستش به حسین (علیه السلام) اشاره کرد - نیز کشته خواهد شد، به همراه گروهی از فرزندان تو و اهل بیت تو و برگزیدگان امت تو، در کنار فرات، در زمینی که به کربلا معروف است. این نام به سبب مصیبت‌ها و بلاهایی که به دشمنان تو و دشمنان فرزندان تو وارد می‌شود شناخته شده است. این زمین از پاک‌ترین و مقدس‌ترین نقاط روی زمین است و از بطحای بهشت به شمار می‌رود.»

جبرئیل ادامه داد: «در روزی که نوه‌ات و اهل بیت او کشته شوند و لشکرهای کفر و لعنت آنان را محاصره می‌کنند، زمین از اطراف خود خواهد لرزید، کوه‌ها به شدت متزلزل خواهند شد، دریاها با امواج خود به تلاطم در خواهند آمد و آسمان‌ها با اهل خود به خروش خواهند افتاد. این همه در خشم برای تو، ای محمد، و برای فرزندان توست و به جهت عظمت مصیبتی است که به سبب هتک حرمت تو و خاندان تو به آنان رسیده است. هر چیزی در آن روز از خداوند اجازه خواهد خواست تا به یاری اهل بیت مظلوم و مستضعف تو - که پس از تو حجت خدا بر خلقش هستند - برخیزد. خداوند به آسمان‌ها، زمین، کوه‌ها، دریاها و اهل آنها وحی می‌کند: "من خدای پادشاه و توانمند هستم که هیچ گریزنده‌ای از دستم نخواهد گریخت و هیچ مقاومی بر من غالب نخواهد شد. من توانایی انتقام‌گیری دارم. به عزت و جلالم سوگند، کسی را که رسول و برگزیده‌ام را کشته، حرمت او را هتک کرده، خاندانش را کشته و پیمان او را نقض کرده و به اهل بیتش ستم کرده است، به عذابی دچار خواهم کرد که هیچ‌کس از جهانیان را چنان عذاب نکرده باشم.

در آن هنگام، تمام موجودات در آسمان‌ها و زمین ندا سر می‌دهند و آنانی را که بر خاندان تو ستم کردند و حرمت تو را زیر پا گذاشتند لعنت می‌کنند. هنگامی که آن گروه ستمگر به قتلگاه خود می‌رسند، خداوند متعال خودش جان‌هایشان را می‌گیرد. سپس فرشتگانی از آسمان هفتم به زمین فرود می‌آیند، درحالی که با خود ظرف‌هایی از یاقوت و زمرد، پر از آب حیات، لباس‌هایی از لباس‌های بهشتی و عطرهایی از عطرهای بهشتی

می‌آورند. آنان بدن‌های مطهر را با آن آب شست‌وشو داده، لباس بهشتی بر آنان می‌پوشانند، با آن عطر بهشتی حنوط می‌کنند، و فرشتگان صف‌به‌صف بر آنان نماز می‌گزارند.

سپس، خداوند گروهی از امت تو را برمی‌انگیزد که کافران آنان را نمی‌شناسند و در آن خون‌ها به‌هیچ‌وجه نه با گفتار، نه با عمل و نه با نیت شریک نبوده‌اند. آنان بدن‌های مطهر را به خاک می‌سپارند و نشانی برای قبر سیدالشهدا (علیه السلام) در آن سرزمین نصب می‌کنند. این نشان برای اهل حق، علامت و برای مؤمنان وسیله‌ای برای رسیدن به پیروزی خواهد بود. پیرامون آن قبر، در هر روز و شب، صد هزار فرشته از هر آسمان حضور دارند. آنان بر قبر نماز می‌گزارند، خدا را در آنجا تسبیح می‌گویند و برای زائران آن قبر استغفار می‌کنند.

فرشتگان نام کسانی را که از امت تو برای تقرب به خدا و تو به زیارت می‌آیند، همراه با نام پدران، عشیره‌ها و شهرهایشان می‌نویسند. در چهره آنان نشان نوری از عرش خداوند می‌گذارند که بر آن نوشته شده است: «این، زائر قبر بهترین شهیدان و فرزند بهترین پیامبران است.» روز قیامت، این نشان در چهره آنان می‌درخشد و نوری از آن ساطع می‌شود که چشم‌ها را خیره می‌کند. این نور، آنان را معرفی می‌کند و آنها با آن شناخته می‌شوند. گویی تو، ای محمد، در میان من و میکائیل هستی، و علی (علیه السلام) پیشاپیش ما قرار دارد و همراه ما فرشتگانی هستند که قابل شماره نیستند. ما با این نشان، آنان را از میان خلق جدا می‌کنیم و خداوند آنان را از هول و شدت آن روز نجات می‌دهد. این حکم خدا و عطای اوست به کسی که قبر تو، ای محمد، یا قبر برادرت یا قبر دو نوه‌ات را زیارت کند، به شرطی که این کار را برای خدا انجام دهد.

اما گروهی از مردم - که لعنت و خشم الهی بر آنان واجب شده است - تلاش خواهند کرد اثر آن قبر را از بین ببرند و نشانه‌اش را محو کنند. اما خداوند متعال هرگز چنین امکانی به آنان نخواهد داد.»

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «این خبری است که مرا به گریه و اندوه واداشت.» زینب گفت: «هنگامی که ابن ملجم (خدا لعنتش کند) پدرم (علیه السلام) را ضربت زد و اثر مرگ را در او

دیدم، به او گفتم: "ای پدر، ام ایمن چنین و چنان به من گفته است و دوست دارم آن را از زبان شما بشنوم."

علی (علیه السلام) فرمود: «ای دخترم، این حدیث همان گونه است که ام ایمن به تو گفته است. گویی تو و دختران خانواده‌ات در این شهر به اسارت برده می‌شوید، درحالی که خوار و سرکوب شده هستید، و از این که مردم شما را بر بایند در هراسی. پس صبری کن. به پروردگاری که دانه را شکافت و انسان را آفرید قسم، که خداوند در آن روز بر روی زمین هیچ اولیایی جز شما و دوستداران و شیعیان شما ندارد.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که این خبر را به ما داد، فرمود: «در آن روز، ابلیس از شادی پرواز می‌کند و با شیاطین و عفریت‌های خود در سراسر زمین می‌گردد و می‌گوید: "ای گروه شیاطین، ما از فرزندان آدم به هدف خود رسیدیم و در هلاکت آنان به نهایت رسیدیم. آنان را به بدی رساندیم، مگر کسانی که به این خاندان چنگ زدند. پس تمام تلاش خود را صرف شک انداختن در [دل] مردم نسبت به آنان، دشمنی با آنان، و تحریک مردم علیه آنان و دوستدارانشان کنید، تا گمراهی و کفر در میان خلق مستحکم شود و هیچ کس از آنان نجات نیابد.» خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ﴾ (و ابلیس گمان خود را بر آنان راست یافت)؛ و او دروغ‌گوست، اما حقیقت این است که هیچ عمل صالحی با وجود دشمنی با شما سودی نمی‌بخشد و هیچ گناهی جز گناهان کبیره، با محبت و ولایت شما ضرر نمی‌رساند.»

زائده گفت: امام علی بن حسین (علیه السلام) پس از بیان این حدیث به من فرمود: «این حدیث را نزد خود نگاه دار؛ اگر برای یافتن آن یک سال سفر کنی، کم است.»^۱

ورود کاروان به کوفه

در شرایطی که دشمنی ظالم و بیدادگر و پُر از کینه نسبت به خاندان رسول خدا (ص) - همچون حالت امویان پلید - وجود داشته باشد، طبیعی است که ابن سعد - و پیش از او ابن زیاد - زمان مناسبی را برای ورود سپاهی که اسرای خاندان رسول خدا (ص) را همراه داشت، انتخاب کنند؛ و بی تردید روز روشن، بهترین زمان برای نمایش شادی و پیروزی (ظاهری) بود که سینه این دو جنایت کار را پُر کرده بود. از آنجا که ابن سعد (لعنت خدا بر او) ظهر روز یازدهم محرم از کربلا حرکت کرد، - به احتمال زیاد - ورود کاروان به کوفه در روز دوازدهم محرم سال ۶۱ هجری رخ داده است.

ابن زیاد (لعنت خدا بر او) برای پیشگیری از هرگونه واکنش احتمالی، اقداماتی احتیاطی انجام داد.^۱ او دستور داد نیروهای نظامی را در خیابان ها و ورودی های کوفه مستقر کنند. همچنین فرمان داد سرهای شهدا در میان هودج ها و در مقابل زنان قرار داده شوند. علاوه بر این، دستور داد کاروان اسرا را از میان خیابان ها و بازارهای کوفه عبور دهند تا به آزار خاندان رسول (ص) بیفزاید و مردم را نیز با ایجاد رعب و وحشت بترساند؛ به همان صورتی که تمام ستمگران و ظالمان چنین می کنند. درباره سر مبارک امام حسین (علیه السلام)، ابن زیاد (خدا لعنتش کند) دستور داد آن را بر نیزه های بلند قرار دهند و در کوچه ها و قبیله های کوفه بگردانند.^۲

اما مردم کوفه واکنش های متفاوتی نشان دادند؛ برخی از آنان در خفا گریه می کردند، که این نشان دهنده موقعیت دوستدارانی بود که حسین (علیه السلام) را تنها گذاشته بودند؛ برخی دیگر

۱. کسی که با ماهیت وقایع قیام امام حسین (علیه السلام) و موضع مردم کوفه نسبت به آن آشنا باشد هرگز انتظار وقوع واکنش های فوری به شهادت امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت و یارانش را نخواهد داشت. بنابراین، می توانیم اقدامات ابن زیاد هنگام ورود کاروان زینبی به کوفه را نتیجه ترسی بدانیم که همواره در دل طاغوت ها وجود دارد و هیچ گاه آنها را رها نمی کند.

۲. مراجعه کنید به: الإرشاد، شیخ مفید، ۱۱۷/۲؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۴/ ۶۱.

آشکارا شادمانی می کردند و این وضعیت دشمنان کینه توز بود. گروهی نیز بی تفاوت بودند و تنها از روی کنجکاوی به تماشای این واقعه آمدند، درست مثل افرادی که با جمعیتی همراه می شوند تا فقط از آنچه رخ می دهد آگاه شوند. آنها به سوی مسیری که کاروان از آن عبور می کرد هجوم آوردند تا چهره های اسیرانی را که بر پشت شترها سوار شده و از شدت خستگی و گریه به ستوه آمده بودند و غم و اندوه بر آنان سایه افکنده بود، مشاهده کنند. این اسیران برای فقدان سرور جوانان اهل بهشت و خاندان و یاران او، غرق در حزن و اندوه بودند.

از حذلم بن بشیر^۱ نقل شده است که گفت:

«در محرم سال ۶۱ هجری، هنگامی که علی بن حسین (علیه السلام) به همراه زنان از کربلا بازمی گشتند و سربازان گرداگردشان حلقه زده بودند، به کوفه وارد شدم. مردم برای دیدن آنها بیرون آمده بودند. هنگامی که آنان را سوار بر شتران بدون پوشش به سوی شان آوردند، زنان کوفه گریه می کردند و ندبه سر می دادند. در این حال، از علی بن حسین (علیه السلام) - که صدایش ضعیف شده بود و بیماری او را فرا گرفته بود و درحالی که گردنش در غل و زنجیر و دست هایش به گردنش بسته شده بود - شنیدم که با آهستگی فرمود: "ببینید، این زنان گریه می کنند، پس چه کسی ما را کشت؟"^۲

این سخن امام علی بن حسین (علیه السلام): «ببینید، این زنان گریه می کنند، پس چه کسی ما را

۱. در برخی منابع: ستیر.

۲. أمالی، شیخ مفید، ۳۲۱؛ أمالی، شیخ طوسی، ۹۱. مسئله گریه برخی از کوفیان را بسیاری از مورخان نقل کرده اند، از جمله:

- ابن اعثم کوفی: «و زنان خاندان رسول خدا را از کربلا همچون اسیران به این سو و آن سو می کشاندند! تا این که به کوفه رسیدند. مردم به استقبال آنان آمدند و شروع به گریه و نوحه سرایی کردند. در این حال، علی بن حسین که از بیماری رنج می برد، گفت: "ببینید، اینان برای ما گریه می کنند و نوحه سر می دهند. پس چه کسی ما را کشت؟"» (الفتوح، ۱۲۰/۵ و ۱۲۱).

- یعقوبی: «آنان را به کوفه بردند. هنگامی که وارد کوفه شدند، زنان کوفه بیرون آمدند درحالی که شیون و زاری می کردند! علی بن حسین فرمود: "این ها گریه می کنند! پس چه کسی ما را کشت؟"» (تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۴۵).

کشت؟» نشان می‌دهد که بسیاری از مردم کوفه در قتل امام حسین (علیه السلام) شریک بودند؛ حال یا با مشارکت مستقیم در جنگ علیه ایشان، یا با افزایش جمعیت سپاه اموی.

از متون و روایات تاریخی به روشنی پیداست که امویان (لعنت خدا بر آنان) در آزار خاندان امام حسین (علیه السلام) زیاده‌روی کردند؛ به گونه‌ای که شنیدن این وقایع، دل هر شنونده‌ای را به درد می‌آورد، چه برسد به کسانی که خودشان آن را تجربه کردند؛^۱ از جمله این آزارها:

۱. عرب‌ها معمولاً هنگام سفر نوعی زیرانداز یا جهاز بر پشت شترها قرار می‌دادند، اما خاندان امام حسین (علیه السلام) را بدون این پوشش بر شترها سوار کردند.

۲. آنان را درحالی که از سوی سربازان سپاه اموی محاصره شده بودند، از خیابان‌ها و بازارهای کوفه عبور دادند و در همان حین مردم به تماشا ایستاده بودند.

۳. دست‌های امام علی بن حسین (علیه السلام) را بستند و - با وجود این که بیمار بود - غل‌وزنجیر بر گردنش انداختند.

۴. سر مبارک امام حسین (علیه السلام) را در کوچه‌ها و قبیله‌های کوفه گرداندند، ضمن این که سرهای یارانش (از اهل بیت و اصحابش) پیشاپیش کاروان زینبی حمل می‌شد.

«... و سر تو بر نیزه‌ها بالا رفت و خانواده‌ات همچون بردگان به اسارت برده شدند. آنان

را با زنجیرها بستند و بر پشت شتران با جهاز سخت و خشن سوار کردند. حرارت آفتاب

سوزان بر چهره‌هایشان می‌تابید و در بیابان‌ها و دشت‌ها رانده می‌شدند. دستانشان به

گردن‌هایشان زنجیر شده بود و آنان را در بازارها می‌گرداندند.»^۲

روایت شده است: یکی از زنان کوفه از بالای پشت‌بام خانه‌اش، به کاروان نگاه کرد و

۱. نمی‌گوییم «کسی که این وقایع را دید»، زیرا درد و اندوه شاهدان - به‌ویژه کوفیان - ارزش واقعی ندارد؛ چراکه اهل کوفه به‌طور کلی - امام حسین (علیه السلام) را تنها گذاشتند و برخی از آنان در لشکر اموی - با قتل امام حسین (علیه السلام) یا با افزایش جمعیت مخالفانش - در این جنایت شریک بودند.

۲. مقطعی از زیارت ناحیه مقدسه.

پرسید: «شما اسیران از کدام خاندان هستید؟» آنان پاسخ دادند: «ما اسیران خاندان محمد ﷺ هستیم!» آن زن از پشت بام پایین آمد و برای آنان پارچه و لباس و روسری جمع کرد و به آنان داد تا خودشان را بپوشانند.^۱

حقیقتاً بنده از این همه قساوت و سنگ‌دلی در انتقام‌جویی از خاندان رسول خدا ﷺ و فقدان کامل شفقت در رفتار با آنان، از سوی این دیوصفتان، شگفت‌زده شده‌ام! کاش آنان با اهل بیت همان‌گونه رفتار می‌کردند که رسول خدا ﷺ با اسیران بدر رفتار کرده بود، با وجود این که آن‌ها به خدا و رسولش کافر بودند و برای کشتن رسول خدا و نابودی دین و رسالتش آمده بودند؛^۲ در صورتی که خاندان امام حسین ﷺ نه به خدا کفر ورزیده بودند و نه به رسولش، حال دیدگاه کسی که خود را مسلمان می‌پندارد دربارهٔ آنان هرچه باشد! مگر این که آنچه بر آنان گذشت، توسط کسانی انجام شده باشد که حتی چشم‌برهم‌زدنی به خدا و رسولش ایمان نیاورده بودند؛ بلکه می‌خواستند از محمد ﷺ به سبب درهم‌شکستن غرور قریش، به خاک مالیدن بینی سرکشان قریش، و کشتن برخی از مستکبران و جبارانش در جنگ‌های دفاعی که به او تحمیل کردند انتقام بگیرند؛ و کربلا فرصتی برای این انتقام بود.^۳

۱. مراجعه کنید به: اللهموف في قتلى الطوف، ابن طاووس، ۱۹۱.

۲. از ابو عیزبن عمیر نقل شده است که گفت: «من از اسیران جنگ بدر بودم و شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: "با اسیران به نیکی رفتار کنید." آنان حتی به اسیران غذا می‌دادند و هیچ‌کدام از آنان نبود که تکه‌انی به دست آورد مگر این که آن را به اسیرش می‌داد و خودشان خرما می‌خوردند. من خجالت می‌کشیدم، تکه‌نان را برمی‌داشتم و به کسی که آن را به من داده بود باز می‌گرداندم، و او نیز دوباره آن را به سوی من پرتاب می‌کرد.» (تاریخ الإسلام، ذهبی، ۱۱۹/۲).

۳. این مطلب را اشعاری که یزید (خدا لعنتش کند) سروده، درحالی که سر امام حسین ﷺ در برابرش بود، تأیید می‌کند: کاش پدرانم در بدر حضور داشتند / جَزَع خُزْج را از ضربات نیزه‌ها می‌دیدند / شادمان و خوشحال می‌شدند / و می‌گفتند: ای یزید، دستت فلج مباد / پس از کاری که با آنان کردم، برایم مهم نیست / که بر آنان عذاب نازل شود یا دفع شود / از خندف نیستیم اگر انتقام نگیرم / از فرزندان احمد برای آنچه انجام داد

این یگانه تفسیر منطقی است که می‌تواند رفتار امویان را با امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت و خانواده‌اش توضیح دهد؛ و حقیقتاً بنده نمی‌دانم چگونه یک مسلمان می‌تواند این افراد (امویان و پیروانشان) را مسلمان بنامد یا اساساً به اسلام آنان اعتقاد داشته باشد، چه رسد به این که از آنان به نیکی یاد کند، برایشان طلب رحمت کند، یا اعمال زشت آنان را توجیه کند و همچون وهابی‌های ناصبی- از آنان دفاع کند! همچنین نمی‌دانم امویانی که چنین جنایاتی را در حق خاندان رسول اسلام (صلی الله علیه و آله) و فرزندانش (پسران و دخترانش) مرتکب شدند، به کدام اسلام ایمان داشتند؟!

سهل بن حبیب شهرزوری گفته است:

«در همان سال، برای حج خانه خدا حرکت کردم و وارد کوفه شدم. دیدم بازارها تعطیل و دکان‌ها بسته است و مردم دسته‌دسته اجتماع کرده‌اند. برخی در خفا گریه می‌کردند و برخی دیگر آشکارا می‌خندیدند. به یکی از پیرمردان نزدیک شدم و پرسیدم: "ای شیخ، چه بر شما نازل شده است؟ شما را در دسته‌های مختلف می‌بینم. آیا عیدی دارید که من از آن بی‌خبرم؟" او دستم را گرفت و مرا از جمعیت دور کرد و گفت: "ای آقا، ما عیدی نداریم." سپس با سوز و گداز ناله‌ای کرد. گفتم: "خدا تو را رحمت کند، به من بگو چه شده است؟" گفت: "به خاطر دو سپاه است؛ یکی پیروز و دیگری شکست خورده و مقهور." گفتم: "این دو سپاه متعلق به چه کسانی هستند؟" گفت: "سپاه ابن زیاد که پیروز و فاتح شد و سپاه حسین بن علی (علیه السلام) که شکست خورده و درهم کوبیده شد." سپس گفت: "وای بر ما از

ما فرزند بزرگوارشان را کشتیم / و با بدر برابر ساختیم، پس عدالت برقرار شد

هاشم با سلطنت بازی کرد / پس نه خبری آمد و نه وحیی نازل شد

مراجعة کنید به: روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ۱۹۱.

توضیح: خندف: نسبت به قبایل خندفیه یا آنچه به «مضر الحمراء» معروف است که به الیاس بن مضر بن معد بن عدنان و همسرش خندف (لیلی دختر حلوان بن عمران) نسبت داده می‌شود. از جمله قبایل خندف، قریش، هذیل و کنانه هستند.

این که سر حسین وارد این شهر شود. "هنوز سخنش تمام نشده بود که صدای شیپورها را شنیدم و پرچم‌ها به اهتزاز درآمدند. سپاه وارد شد و به کوفه رسید ...

سهل بن حبيب گفت: سپاه برای مدتی در برابر خانه بنی‌خزیمه توقف کرد. سر حسین (علیه السلام) بر نیزه‌ای بلند بود و سوره کهف را تلاوت کرد. هنگامی که به این آیه رسید: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ (آیا پنداشته‌ای اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بودند؟)، سهل گفت: "به خدا سوگند، این قرائت عجیب‌ترین چیزها بود" ...

پس از آن که سر را بلند کردند و ساکت شد، عبیدالله بن زیاد به مجلس خود بازگشت و سر را خواست. سر حسین (علیه السلام) را در تشتی از طلا در حضورش قرار دادند و او با چوبی که در دست داشت به دندان‌های پیشینش ضربه می‌زد و می‌گفت: "ای اباعبدالله، پیری چه زود به سراغ تو آمده است." مردی از میان قوم گفت: "بس کن! من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیده‌ام که همین جایی را که تو با چوب می‌زنی می‌بوسید." عبیدالله پاسخ داد: "روزی در برابر روز بدر" و خواست آن مرد را در کوفه به دار بیاویزد، اما ترسید سخنان دیگری درباره‌اش گفته شود.^۱

همچنین:

«از حاجب عبیدالله بن زیاد روایت شده است که گفت: هنگامی که سر حسین (علیه السلام) را آوردند، دستور داد آن را در تشتی از طلا پیش رویش بگذارند. او با چوبی که در دست داشت، به دندان‌های حسین (علیه السلام) ضربه می‌زد و می‌گفت: «ای اباعبدالله، پیری چه زود به سراغ تو آمده است.» مردی از میان جماعت گفت: «بس کن! من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیده‌ام که همین جایی را که تو با چوب می‌زنی می‌بوسید.» عبیدالله پاسخ داد: «روزی در برابر روز بدر.» سپس دستور داد علی بن حسین (علیه السلام) را به زنجیر بکشند و به همراه زنان و اسیران به زندان ببرند. من نیز با آنان بودم. از هر کوچه‌ای که می‌گذشتیم، مملو از مردان و زنانی بود

که به صورت‌های خود می‌زدند و گریه می‌کردند. آنان را به زندان بردند و در آن را به رویشان بستند.»^۱

گفته این ملعون ابن‌زیاد: «روزی در برابر روز بدر» تأیید می‌کند رفتار امویان با امام حسین (علیه السلام) و خانواده‌اش انتقامی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود.

«از مسلم جصاص (گج‌کار) نقل شده است که گفت: ابن‌زیاد (خدا لعنتش کند) مرا برای تعمیر دارالاماره در کوفه فراخواند. هنگامی که مشغول گج‌کاری درهای کاخ بودم، ناگهان صدای شیون از گوشه و کنار کوفه بلند شد. به خادمی که با ما بود گفتم: چرا کوفه به هیجان آمده است؟ گفت: همین الآن سر یک خارجی را که علیه یزید قیام کرده بود آوردند. گفتم: این خارجی کیست؟ گفت: حسین بن علی (علیه السلام). فوراً کار را رها کردم و آن خادم را ترک گفتم. به صورتم سیلی زدم، طوری که ترسیدم چشمانم آسیب ببیند. دست‌هایم را از گج شستم و از پشت قصر خارج شدم و به‌طرف کناسه رفتم.

درحالی‌که من ایستاده بودم و مردم منتظر ورود اسرا و سرها بودند، کاروانی با حدود چهل محمل که بر چهل شتر حمل می‌شد رسید. در آن کاروان، زنان و حرم و فرزندان فاطمه (علیها السلام) بودند. علی بن حسین (علیه السلام) را دیدم که بر شتری بدون پوشش سوار بود و خون از رگ‌های گردنش جاری بود ...

اهل کوفه به کودکان حاضر در محمل‌ها مقداری خرما و نان و گردو دادند. ام‌کلثوم با دیدن این صحنه فریاد زد: «ای اهل کوفه، صدقه بر ما حرام است» و آنچه را کودکان در دست‌ها یا دهانشان داشتند می‌گرفت و بر زمین می‌انداخت. مردم در همان حال برای آنچه بر سر آنان آمده بود گریه می‌کردند.

سپس ام‌کلثوم سرش را از محمل بیرون آورد و خطاب به آنان گفت: «خاموش باشید، ای اهل کوفه! مردانتان ما را می‌کشند و زانتان برای ما گریه می‌کنند؟ داور میان ما و شما

خداست در روز قیامت.» در همین حال که او با مردم سخن می‌گفت، ناگهان صدایی بلند شد. دیدند سرهای شهدا را آورده‌اند و سر حسین (علیه السلام) پیشاپیش آنان بود. سر مبارک امام حسین (علیه السلام) همچون ستاره‌ای درخشان و همچون ماه کامل بود و بیشترین شباهت را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داشت. محاسن ایشان به سیاهی سنگ سبج^۱ بود و خضاب از آن زدوده شده بود. چهره‌اش همچون ماه درخشان بود، و آن سر بر سرنیزه‌ای بود که به چپ و راست تکانش می‌دادند. زینب (علیها السلام) سر برادرش را دید و پیشانی خود را به قسمت جلوی محمل زد، به‌طوری که خون از زیر پوشش سرش جاری شد؛ و با پارچه‌ای به سر برادرش اشاره کرد و گفت:

"ای هلالی که وقتی به کمال رسیدی / خسوف تو را گرفت و غروب کردی"^۲

جدیله اسدی نیز روایتی مشابه روایت مسلم گج‌کار نقل کرده است، اما به‌صورت مختصرتر.^۳

همچنین روایت شده است کودکان کاروان پس از شنیدن سخنان عمه‌شان ام‌کلثوم، هرچه در دست و دهان داشتند دور انداختند.^۴

۱. نوعی سنگ آتشفشانی سیاه و براق. (مترجم)

۲. بحارالأنوار، علامه مجلسی، ۴۵ / ۱۱۴؛ المعالم - امام حسین، عبدالله بحرانی، ۳۷۳.

۳. او گفته است: «من در سال شهادت امام حسین (علیه السلام) در کوفه بودم. زنان اهل کوفه را دیدم که گریبان‌های خود را چاک، و موهایشان را پریشان کرده بودند و به گونه‌هایشان می‌زدند. به پیرمردی نزدیک شدم و گفتم: "این گریه و شیون برای چیست؟" گفت: "به‌خاطر سر حسین (علیه السلام)". در همین حال، ناگهان لشکر همراه با اسرا وارد شد. مردم کوفه شروع به دادن مقداری خرما و گردو به کودکان کردند. ام‌کلثوم فریاد زد: "صدقه بر اهل بیت حرام است!" و شروع به گرفتن آنها از دستان کودکان کرد و به زمین انداخت. مردم گریه و شیون سر دادند. ام‌کلثوم گفت: "مردان شما ما را می‌کشند و زنان شما برای ما گریه سر می‌دهند؟ شما با ستمی بزرگ به ما تعدی کردید و ظلم عظیمی به ما روا داشتید. کار زشتی انجام دادید که نزدیک است آسمان‌ها از آن شکافته شوند، زمین از هم گسیخته شود و کوه‌ها فرو ریزند." (مقتل الحسین، ابومخنف، ۱۱۰).

۴. مراجعه کنید به: مقتل الحسین، ابومخنف، ۱۱۰؛ نفس‌المهموم، عباس قمی، ۲۱۳.

دو نکته:

اول: مسئله منع غذا خوردن کودکان از جانب ام‌کلثوم (علیها السلام) درحالی که بر محمل‌ها بودند، از طریق تعدادی از پژوهشگران مورد بررسی قرار گرفته است. می‌دانیم صدقه به دو نوع تقسیم می‌شود: صدقه واجب مثل زکات و صدقه مستحب. به گفته این پژوهشگران، آنچه بر اهل بیت حرام است صدقه واجب است، نه مستحب؛ و به همین دلیل آنها درصدد توجیه رفتار ام‌کلثوم (علیها السلام) برآمدند. برخی گفته‌اند این منع از روی کراهت بوده است، نه تحریم. برخی دیگر افزوده‌اند او می‌خواست توجه کوفیان را به این نکته جلب کند که اسیران این کاروان افرادی عادی نیستند، بلکه از خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند، و به این ترتیب می‌خواست آنان را متوجه بزرگی جنایت امویان نماید.^۱

در باره علت این منع از سید احمد الحسن سؤال کردم. ایشان فرمود:

«صدقه دادن به معصوم و خانواده‌اش جایز نیست؛ و اسیران کربلا خانواده رسول خدا و علی و فاطمه و حسین (علیهم السلام) بودند، و علی بن حسین (علیه السلام) نیز در میان آنان بود.»
و برای توضیح بیشتر افزود:

«صدقه دادن به معصوم از طرف دهنده جایز نیست؛ یعنی نمی‌توان مالی را با نیت صدقه به معصوم داد. آیا در جایی روایت شده که رسول خدا یا یکی از معصومین صدقه‌ای از کسی گرفته باشد؟ حتی صدقه واجب مثل زکات نیز از سوی آنان پذیرفته نمی‌شود. بله، خمس در اموال مردم واجب است و در مقام مالیات قرار می‌گیرد، اما دیگر چیزها را می‌توان به‌عنوان هدیه به معصوم تقدیم کرد، نه به‌عنوان صدقه.

البته مشخص نیست که آیا مردم واقعاً قصد داشتند به خانواده حسین (علیه السلام) صدقه بدهند یا نه، اما شرایط به‌گونه‌ای بود که شبیه صدقه به نظر می‌رسید و به همین خاطر

۱. مراجعه کنید به: مع الרכب الحسيني من المدينة إلى المدينة، محمد جعفر طبسی، ۹۷/۵ و ۹۸.

این اقدام رد شد. ممکن است غذایی به عنوان هدیه داده شود و شاید برخی از آنان نیت هدیه یا صلّه داشته‌اند، و شاید بهترین چیزهایی را که در اختیار داشتند به عنوان هدیه آورده بودند، اما شرایط به گونه‌ای بود که گویا این اقدام صدقه است؛ زیرا آنان اسیرانی بودند که به سوی حاکم برده می‌شدند.^۱

دوم: در روایت نقل شده از جصاص - و نیز در دیگر روایات - به دو بانو از آل ابوطالب در کاروان اسیران آل محمد ﷺ اشاره شده است: زینب و ام کلثوم. حال، این پرسش مطرح می‌شود که آیا این دو شخصیت یکی هستند، یا دو شخصیت جداگانه‌اند؟ به بیان دیگر، آیا علی و فاطمه علیها السلام تنها یک دختر به نام زینب داشتند یا دو دختر به نام زینب و ام کلثوم؟

پژوهشگران در این مسئله به دو دیدگاه تقسیم شده‌اند: برخی معتقدند این دو، یک شخصیت با نام زینب با کنیه ام کلثوم بوده است،^۲ درحالی که برخی دیگر بر این باورند که این دو، شخصیت‌های جداگانه‌ای هستند و این دیدگاه مشهور است.^۳

سید احمد الحسن در این باره می‌فرماید:

«آنها دو نفر هستند: زینب کبری و زینب صغری؛ و زینب صغری همان کسی

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. بر اساس برخی روایات، مانند: از امام صادق علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام نقل شده است که فرموده‌اند: «فاطمه علیها السلام هنگامی که به احتضار رسید، به علی علیه السلام وصیت کرد و فرمود: "وقتی من از دنیا رفتم، غسل و تجهیز مرا خودت بر عهده بگیر... و من تو را به خدا می‌سپارم و درباره فرزند نام به تو سفارش می‌کنم." سپس ام کلثوم را به خود نزدیک کرد و به علی علیه السلام گفت: "وقتی او به سن بلوغ رسید آنچه در خانه است برای او باشد؛ و پس از آن خدا حافظ او باشد." هنگامی که فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام همین کار را انجام داد.» (الأنوار البهیة، عباس قمی، ۶۰)

۳. شیخ مفید گفته است: «فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام بیست و هفت پسر و دختر بودند: حسن، حسین، زینب کبری، و زینب صغری (که با کنیه ام کلثوم شناخته می‌شود)، و مادرشان فاطمه بتول، بانوی زنان جهانیان است.» (الإرشاد،

است که با کنیه ام کلثوم شناخته می شود.^۱

این نظر، بیشترین روایات را به خود اختصاص داده است.^۲

سر امام حسین (علیه السلام) در کوفه

سر شریف پیش از کاروان به کوفه وارد می شود

پیش تر گفتیم عمر بن سعد (لعنت خدا بر او) پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، سر مقدسش را عصر روز عاشورا به همراه خولی بن یزید و حمید بن مسلم به سوی ابن زیاد (لعنت خدا بر او) فرستاد. خولی (خدا لعنتش کند) سر را به همراه خود برد و هنگامی که به قصر رسید، دروازه قصر را بسته دید. او سر را به خانه اش برد و زیر یک «اجانه» (ظرفی که برای شست و شوی لباس استفاده می شد) قرار داد. خولی دو همسر داشت: یکی از قبیله اسد، و دیگری از قبیله حضرمی به نام نوار دختر مالک. نوار روایت کرده است:

«خولی با سر حسین آمد و آن را زیر اجانه در خانه گذاشت و سپس به خانه آمد و به بستر خود رفت. به او گفتم: "چه خبر؟ چه با خود داری؟" گفت: "برایت ثروتی به اندازه تمام دورانها آورده ام؛ این سر حسین (علیه السلام) است که در خانه با توست." گفتم: "وای بر تو! مردم طلا و نقره می آورند و تو سر فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را آورده ای؟ به خدا قسم، سر من و سر تو هرگز در یک خانه جمع نخواهد شد." سپس از بستر خود برخاستم و بیرون رفتم. خولی همسر اسدی اش را فراخواند و او را به خانه برد، و من بیرون نشستم و نگاه می کردم. به خدا

۱. از گفت و گویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. نمونه ای از روایات: از حماد بن عثمان نقل شده است که گفت: به اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) گفتم: "فدایت شوم، معنای این سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیست که فرموده است: «فاطمه پاکدامنی خود را حفظ کرد، پس خداوند فرزندان او را بر آتش جهنم حرام کرد؟»" امام صادق (علیه السلام) فرمود: «رهاشدگان از آتش جهنم، فرزندان بطن او هستند: حسن، حسین، زینب، و ام کلثوم.» (معانی الاخبار، شیخ صدوق، ۱۰۷)

قسم، دیدم نوری همچون ستونی از آسمان به سوی اجانه می‌تابد و پزندگانی سفید گرداگردش در پرواز بودند.»^۱

خولی صبح روز بعد سر را نزد ابن‌زیاد (لغت خدا بر او) برد.

ابن‌زیاد (لغت خدا بر او) دستور داد سر شریف امام حسین (علیه السلام) را در خیابان‌ها و کوچه‌ها و قبیله‌های کوفه بگردانند. همچنین - بنا به گفته مورخان - او دستور داد سر را در میدان صرافان کوفه بر نیزه‌ای بلند به نمایش بگذارند؛ متن‌های مورخان در این باره در ادامه خواهد آمد.

روایت شده است سر امام حسین (علیه السلام) اولین سری بود که در اسلام بر نیزه یا چوبی بلند قرار گرفت.^۲ همچنین گفته شده اولین سری که حمل شد، سر عمرو بن حقی خزاعی - از یاران

۱. تاریخ طبری، ۴ / ۳۴۸.

۲. روایات متعددی درباره این موضوع نقل شده است، از جمله:

- از زر نقل شده است: «اولین سری که در اسلام بر نیزه حمل شد سر حسین بن علی (علیه السلام) بود. من هرگز روزی را ندیدم که مردان و زنان گریان، بیش از آن روز باشند.» (کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه، اربلی، ۲ / ۲۶۶)

- از زر بن حبیش نقل شده است: «اولین سری که بر چوبی بلند حمل شد سر حسین بود. خدا از حسین راضی باشد؛ و درود خدا بر روح او باد.» (تاریخ طبری، ۴ / ۲۹۷)

- از ابن‌مسعود روایت شده است: «در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم که جوانانی از قریش همراه با عمر بن سعد (لغت خدا بر او) وارد شدند. رنگ چهره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تغییر کرد. به او گفتیم: «ای رسول خدا، شما را چه شده است؟» فرمود: «ما اهل بیت هستیم. خداوند آخرت را برای ما برگزیده است و من به یاد آنچه اهل بیت من، پس از من، از سوی امت من خواهند کشید افتادم: قتل، ضرب، ناسزا، لعن، تبعید و آوارگی. اهل بیت من آواره و کشته خواهند شد و اولین سری که در اسلام بر نیزه حمل خواهد شد سر فرزندم حسین (علیه السلام) است. این خبر را جبرئیل از پروردگار جلیل به من رسانده است.» در آن هنگام، حسین (علیه السلام) نزد جدش حضور داشت و فرمود: «ای جدم، چه کسی از امت تو مرا خواهد کشت؟» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بدترین مردم تو را خواهند کشت» و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عمر بن سعد (لغت خدا بر او) اشاره کرد. از آن زمان، یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگاه عمر بن سعد را می‌دیدند که از در مسجد وارد می‌شود، می‌گفتند: «این قاتل حسین (علیه السلام) است.» (مدینه‌المعاجز، هاشم بحرانی، ۴ / ۶۱ و ۶۲)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) - بود که از موصل به شام فرستاده شد.^۱

می‌توان این روایات و نظرات را چنین جمع‌بندی کرد: اولین سری که از شهری به شهر دیگر حمل شد، سر عمرو بن حمق (رضوان الله علیه) بود، اما سر امام حسین (علیه السلام) اولین سر در اسلام بود که بر چوب یا نیزه‌ای بلند قرار گرفت.

سر شریف چه گفت؟

روایات و متون تاریخی نقل کرده‌اند سر امام حسین (علیه السلام) درحالی که بر نیزه بالا برده شده بود، آیاتی از قرآن کریم را تلاوت می‌کرد. برخی از این نقل‌ها تقدیم می‌شود:

«وقتی صبح شد، عبیدالله بن زیاد دستور داد سر امام حسین (علیه السلام) را در تمام کوچه‌ها و قبیله‌های کوفه بگردانند. روایت شده است که زید بن ارقم گفت: "سر که بر نیزه بود از کنار من عبور کرد و من در اتاقی بودم. هنگامی که به من نزدیک شد، شنیدم که می‌خواند: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ (آیا پنداشتی داستان اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بود؟). به خدا سوگند، مو بر بدنم سیخ شد و فریاد زدم: به خدا قسم، ای فرزند رسول خدا، سر تو عجیب‌تر و شگفت‌آورتر است."»^۲

«ابومخنف از شعبی نقل کرده است: سر حسین (علیه السلام) در میدان صرافان کوفه بر نیزه زده شد. در آن هنگام، از سر صدایی شنیده شد و آیات سوره کهف را خواند تا این آیه: ﴿إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِذْنَاهُمْ هُدًى﴾ (آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم)؛ و این باعث شد مردم بیشتر گمراه شوند. همچنین نقل

۱. در جلد اول این کتاب، خبر شهادت عمرو بن حمق (رضوان الله علیه) در اطراف موصل به دست عامل معاویه (لعنت خدا بر او) و ارسال سر او به شام ذکر شده است. روایات متعددی در این باره آمده است، از جمله: «از شعبی نقل شده است اولین سری که در اسلام حمل شد سر عمرو بن حمق بود.» (الطبقات الکبری، ابن سعد، ۶/ ۲۵)؛ همچنین مراجعه کنید به: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۵/ ۵۰۳ و ۵۰۴.

۲. الإرشاد، شیخ مفید، ۲/ ۱۱۷. «قف» یعنی از وحشت ایستاد.

شده است وقتی سر حسین (علیه السلام) را بر درختی آویختند، شنیده شد که می خواند: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (و آنان که ستم کردند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه بازخواهند گشت). در دمشق نیز صدایی از سر شنیده شد که می گفت: "لا حول ولا قوة إلا بالله" و نیز شنیده شد که می خواند: ﴿أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ (آیا اصحاب كهف و رقيم از نشانه های شگفت انگیز ما بود؟). زید بن ارقم گفت: "به خدا سوگند، ای فرزند رسول خدا، امر تو عجیب تر است." ^۱

سؤال: تردیدی نیست که سخن گفتن سر امام حسین (علیه السلام) بر نیزه، واقعه ای معجزه آسا و غیرعادی بوده است. این اتفاق هنگامی برای اولیای خدا رخ می دهد که خداوند متعال، به جهت حکمت ها و اهدافی که او سبحان اراده کرده است، چه ما از آنها آگاه باشیم و چه نباشیم، چنین خواسته باشد. اما مهم ترین نکته درباره این موضوع، پاسخ به این سؤال است: چه رازی میان سر مقدس امام حسین (علیه السلام) و سوره كهف یا اصحاب كهف وجود دارد؟

برخی پژوهشگران دلیل این ارتباط را در وجود شباهت هایی میان امام حسین (علیه السلام) و یارانش با اصحاب كهف دانسته اند. از دید آنان، مهم ترین شباهت ها عبارت اند از: جوانمردی و اقدام برای مسئولیت های اعتقادی، قیام برای خداوند، رجعت، به این معنا که هر دو گروه در آخرالزمان برای یاری امام مهدی (علیه السلام) بازخواهند گشت. علاوه بر آن، همان گونه که مردم پس از صدها سال به حقانیت اصحاب كهف و صحت اعتقادشان پی بردند، درباره قیام امام حسین (علیه السلام) نیز چنین وضعیتی حاصل خواهد شد. ^۲

می گویم: شکی نیست که تمام انقلاب های اهل حق و هدایت الهی نقاط مشترکی دارند و حتی وجود این نقاط مشترک، ضروری است؛ زیرا حق و هدایت حقیقی از جانب خداوند است و او سبحان منبع و سرچشمه این هدایت و هدف تمامی انقلابگران الهی است.

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۳/ ۲۱۸.

۲. مراجعه کنید به: مع الרכب الحسيني من المدينة إلى المدينة، طبسی، ۵/ ۱۱۷ و ۱۱۸.

اما راز ارتباط سخن گفتن سر مقدس امام حسین (علیه السلام) با آیه اصحاب کهف، به انقلاب امام مهدی (علیه السلام) مربوط می شود؛ همان شخصیتی که برای ظهور و قیام و رهبری دولت عدل الهی توسط او در آخرالزمان، در متون تمام مسلمانان و حتی غیرمسلمانان به عنوان منجی و موعود وعده داده شده، اجماع وجود دارد.

براساس باور صحیح «رجعت»، یک مقطع زمانی تابع دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم نیست، بلکه جهانی مستقل است و آزمایشی دیگر، با قوانین خاص خودش که در آن برخی از مخلوقات (از جمله افرادی که ایمان خالص یا کفر خالص دارند) آزموده می شوند. پس عالم رجعت فرصت سوم خواهد بود، پس از آن که عالم ذر، اولین فرصت و دنیای فعلی، دومین فرصت بوده اند.^۱

آنچه در زمان امام مهدی (علیه السلام) رخ می دهد، بازگشت خود اصحاب کهف و خود اصحاب امام حسین (علیه السلام) نیست،^۲ بلکه بازگشت با نظیر و همانند آنها خواهد بود؛ به این معنی که در میان یاران امام مهدی (علیه السلام) افرادی وجود دارند که نظیر اصحاب کهف اند، و در یاران او کسانی هستند که نظیر برخی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا امام حسین (علیه السلام) هستند.

سخن گفتن سر شریف با آیاتی که به انقلاب جهانی امام مهدی (علیه السلام) ارتباط دارد، نشان دهنده پیوندی عمیق و مستحکم میان این دو انقلاب است و حتی ما می توانیم - براساس متون دینی موجود - این رابطه را به رابطه میان «مقدمه» و «نتیجه» تشبیه کنیم.

۱. سید احمد الحسن در کتاب «رجعت، سومین روز بزرگ خدا» از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) به تفصیل درباره عالم رجعت سخن گفته و به بسیاری از سؤالات در ارتباط با آن پاسخ داده است.

۲. اعتقاد به بازگشت آنها به همین دنیا مستلزم اشکال وارد کردن به عدالت الهی است؛ زیرا خداوند سبحان این دنیا را محل آزمون قرار داده و به تمامی مخلوقات فرصت برابر با ابزارها و شرایط یکسان اعطا کرده است، تا هرکس شایسته تر باشد پیشی بگیرد و هرکس شایسته تر نباشد عقب بماند. بدیهی است در صورت اعتقاد به اعطای فرصت بازگشت و زندگی مجدد در این دنیا و گذراندن آزمون دوباره، دیگر برابری و تساوی در فرصت ها وجود نخواهد داشت!

از سید احمد الحسن دربارهٔ ارتباط داستان اصحاب کهف با امام مهدی «قائم» علیه السلام یا نشانه‌های ظهور یا یاران آن حضرت علیه السلام سؤال شد، ایشان پاسخ داد:

«داستان "اصحاب کهف" معروف است و به اختصار، داستان هفت مرد مؤمن است که به طاغوت زمان خود کافر شدند؛ و از دو جهت نمود دارد:

اول: حاکم ظالم ستمگر کافر؛

دوم: علمای گمراه دین که دین خدا و شریعت الهی را تحریف کردند.

هرکدام از این دو، طاغوتی است که خودش را در مقام خدایی که به جای خداوند عبادت می‌شود قرار داده است. حاکم ستمکار خود را در مقام خداوندی قرار داده که در امور مربوط به دنیا و معیشت بندگان و سیاست و تدبیرشان عبادت می‌شود. علمای بی عمل گمراه نیز خود را در مقام خداوندگاری که در امور دین و شریعت پرستش می‌شود منصوب کرده‌اند. به این ترتیب، این جوانان از عبادت طاغوت آزاد شدند و به طاغوت کفر ورزیدند؛ و این کفر به طاغوت، نخستین گام هدایت است؛ و خداوند با شناساندن راه خود به آنها و ایمان آوردن به آن و تلاش برای برافراشتن کلمه خداوند سبحان و متعال بر هدایتشان افزود: ﴿إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾^۱ (آنها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما نیز بر هدایتشان افزودیم)، ﴿وَإِذْ اخْتَرْنَا لَهُمْ مَمَّا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْفُوا إِلَى الْكَهْفِ بِنَشْرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِزْقًا﴾^۲ (و هنگامی که از آنان و آنچه غیر از خدا می‌پرستند کناره گرفتید، پس به‌سوی غار پناه ببرید؛ پروردگارتان از رحمت خود برای شما می‌گستراند و در کارتان برای شما گشایشی فراهم می‌کند).

اصحاب کهف، در زمان قیام قائم، گروهی از جوانان در کوفه و گروهی از جوانان در بصره هستند و این مطلب در روایات اهل بیت علیهم السلام روایت شده است.^۳ سر حسین بن علی علیه السلام

۱. سوره کهف، آیه ۱۳

۲. سوره کهف، آیه ۱۶

۳. مفضل بن عمر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قائم علیه السلام بیست و هفت تن از یارانش را از پشت کوفه

چندین بار به سخن درآمد و چند بار شنیده شد که این آیه را تکرار می کرده است: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾^۱ (آیا پنداشته‌ای اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟) و شنیده شده از این آیه فقط این قسمت را قرائت فرموده است: ﴿أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ (اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟)^۲.

چراکه اصحاب کهف - که همان یاران قائم (علیه السلام) هستند - همان کسانی هستند که به خون‌خواهی حسین (علیه السلام) برمی‌خیزند، از ستمگران انتقام می‌گیرند و حکومت ستمگران را زیر و زبر می‌کنند و از همین رو، از سر حسین شنیده شده که این جمله را نیز قرائت فرموده است: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۳ (و ستمکاران به‌زودی خواهند دانست به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت).

همچنین اصحاب قائم (علیه السلام) گروهی عابد اخلاص‌پیشه برای خداوند سبحان و متعال هستند که نیرو و قدرتی جز قائم به خدا نمی‌بینند، به خدا ایمان می‌آورند و به او توکل می‌کنند و با بزرگ‌ترین و قدرتمندترین نیروهای ظلم و استکبار روی زمین به مبارزه برمی‌خیزند؛ با همان پادشاهی آهنینی که همان‌طور که دانیال خبر داده،^۴ تمام پادشاهی‌های روی زمین را خورده و لگدکوب کرده است؛ و این پادشاهی آهنین هم‌اکنون در آمریکا دولت شیطان-متبلور شده است.^۵

بیرون می‌آورد که پانزده تن از آنها از اُمت موسی (علیه السلام) هستند که به حق هدایت می‌کنند و عدالت دارند، و هفت تن از آنها اصحاب کهف هستند، به‌همراه یوشع بن نون، سلمان، ابودجانه انصاری، مقداد و مالک اشتر. این بیست و هفت تن، یاران قائم (علیه السلام) و فرماندهان اُمت به فرمان او هستند.»

۱. سوره کهف، آیه ۹

۲. مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۱۳.

۳. سوره شعرا، آیه ۲۲۷

۴. سفر دانیال: اصحاب هفتم.

۵. برای توضیحات بیشتر، می‌توانید به آنچه سید احمد الحسن (علیه السلام) در پاسخ‌های روشن‌گرانه، ج ۱، پاسخ سؤال ۱۵ ذکر

از همین رو، از سر حسین علیه السلام شنیده شد که این جمله را نیز خوانده است: ﴿لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۱ (هیچ نیرویی جز به واسطه خداوند نیست)؛ چرا که تنها کسانی که مصداق این آیه کریم باشند، انتقام خون او را خواهند گرفت: ﴿لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ (هیچ نیرویی جز به واسطه خداوند نیست).

- در روایت آمده است: «هنگامی که سر حسین علیه السلام را بر درختی آویختند، از او شنیده شد: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (و ستمکاران به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه باز خواهند گشت).»^۲

- همچنین در دمشق از او شنیده شد که می خواند: ﴿لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ (هیچ نیرویی نیست جز به واسطه خداوند).

- همچنین شنیده شد که می خواند: ﴿أَنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ (آیا اصحاب کهف و رقیم از نشانه های شگفت انگیز ما بوده اند؟). سپس زید بن ارقم گفت: "امر تو شگفت انگیزتر است، ای فرزند پیامبر خدا!"^۳

- و شیخ مفید رحمته الله روایت کرده است که زید بن ارقم از سر شریف آن حضرت شنید که آیه ای از سوره کهف را می خواند.^۴

- از منهال بن عمرو روایت شده از سر حسین علیه السلام شنیده است که می فرمود:

فرموده است، مراجعه کنید.

۱. سوره کهف، آیه ۳۹

۲. مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۱۱.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۰۴.

۴. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱.

«شگفت آورتر از اصحاب کهف، کشتن من و بر نیزه کردن سرم است.»^۱

اما این که روایت شده است اصحاب کهف که با قائم (علیه السلام) مبعوث می شوند برخی از اخلاص پیشگان اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اصحاب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مانند مالک اشتر هستند، منظور خود آنها نیست، بلکه منظور در این روایات، افرادی نظیر آنها از اصحاب قائم (علیه السلام) است؛ یعنی در اصحاب قائم (علیه السلام) مردی وجود دارد که در شجاعت، زیرکی، فرماندهی، شدت در ذات خدا، طاعت خدا، اخلاق بزرگوارانه و بسیاری از صفات و ویژگی هایی که مالک اشتر از آنها برخوردار بود، نظیر اوست؛ از همین رو ائمه (علیهم السلام) او را به عنوان مالک اشتر توصیف می کنند.^۲

اهل بیت امام حسین (علیه السلام) برای کوفیان خطبه خواندند

پیش تر توضیح دادیم که قیام امام حسین (علیه السلام) از دو فصل تشکیل شده است: فصل اول با شهادت سیدالشهدا (علیه السلام) و اهل بیت و یارانش به پایان رسید تا فصل دوم قیام (یعنی نقش رسانه ای) آغاز شود که مسئولیت انجام آن بر عهده حضرت زینب (علیها السلام) به همراه اهل بیتش بود؛ و بی تردید، امام علی بن حسین (علیه السلام) نیز در این امر نقش بسزایی داشت، اما به گونه ای بود که با هدف حفاظت از ایشان در برابر خطر قتل سازگار باشد. مسئله حفاظت از امام سجاد (علیه السلام) - همان طور که دانستیم - یکی از وظایفی بود که به حضرت زینب (علیها السلام) سپرده شده بود، و این علاوه بر مسئولیت حفاظت از سایر بازماندگان کاروان محمدی، از جمله زنان و کودکان اسیر بود.

بیان بزرگی جنایتی که امویان (خدا لعنتشان کند) در روز عاشورا مرتکب شدند و افشای باطل و انحراف و جنایت های آنان - بدون تردید - از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بود و

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸.

۲. متشابهات، سید احمد الحسن، پاسخ پرسش ۷۲.

همچون مکملی بود که انقلاب حسینی بدون آن هرگز نمی‌توانست به هدفش برسد؛ تا خون امام حسین (علیه السلام) و یارانش هدر نرود و اهداف مقدسی که از قیام او انتظار می‌رفت تباه نشود؛^۱ و چه کسی جز زینب دختر علی (علیه السلام) - و افرادی که با او بودند - می‌توانست این نقش قهرمانانه و سرنوشت‌ساز را در شرایطی که ترس و عقب‌نشینی از یاری حق و گرایش به باطل و دنیا بر عموم مسلمانان چیره شده بود، ایفا کند؟ زینب (علیه السلام) در خطبه‌های خود با مخاطب قرار دادن فرزندان آزادشدگان (یزید و ابن‌زبید، خدا لعنتشان کند) در کوفه و شام، و رسوا کردنشان در برابر مردم در مجالس و قصرهایشان، و همچنین با نقشی که در سرزنش کوفیان داشت به‌خاطر جنایت و خیانتی که مرتکب شده بودند، این وظیفهٔ خطیر را به‌خوبی به انجام رساند.^۲

گفتنی است خطبه‌ها و موضع‌گیری‌های زینب (علیه السلام) تنها به بیان جنایات امویان در روز عاشورا محدود نمی‌شد، بلکه شامل اصلاح اعتقادی برخی مفاهیم باطل نیز می‌شد که امویان عامدانه در اذهان مردم نهادینه کرده بودند تا نقشهٔ حکومت شیطانی و پلید خود را پیش ببرند.

۱. اگر زینب (علیه السلام) و کاروان مقدسش برای مقابله با باطل و افشای آن اقدام نمی‌کرد، درحالی‌که سکوت و ترس بر وضعیت عموم مسلمانان از قبل و در جریان شهادت امام حسین (علیه السلام) سایه افکنده بود، مسئلهٔ هدر رفتن خون امام حسین (علیه السلام) قطعی بود.

۲. عقیده زینب (علیه السلام) همچون مادرش زهرا (علیه السلام)، در یاری و دفاع از حق پیشگام بود. دفاع او از حق تنها به کربلا محدود نبود، بلکه در دوران حیات پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز مواضع برجسته‌ای در یاری او داشت. به‌عنوان مثال، هنگامی که آن سه نفر در ماجرای جمل علیه پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) قیام کردند، حفصه همراه با برخی زنان در خیابان‌های مدینه به راه افتاده، در صورتی که دف می‌زدند و در حمایت از عایشه این شعار را تکرار می‌کردند: «چه خبر، چه خبر؟ علی همچون اسب سرکش است؛ اگر پیش برود، از پای درمی‌آید و اگر بازگردد، قربانی می‌شود.»

در این هنگام، زینب (علیه السلام) همراه با ام‌سلمه و ام‌ایمن برای سرزنش آنان بیرون آمد. هنگامی که حفصه حضرت زینب (علیه السلام) را دید، شرمگین شد و زنان پراکنده شدند. سپس حفصه به زینب (علیه السلام) گفت: «آنها این کار را از روی نادانی انجام دادند!» زینب (علیه السلام) به او فرمود: «اگر شما دو نفر علیه پدرم هم‌دست شده‌اید، پیش‌تر علیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز هم‌دست شده بودید.» (منبع: زینب کبری، نقدی، ۲۵)

خطبه زینب (علیه السلام) خطاب به اهل کوفه

از حذلم بن ستیر روایت شده است که گفت: «... و من زینب دختر علی (علیه السلام) را دیدم. هرگز زنی عفیفتر^۱ و سخنورتر از او ندیده بودم؛ گویی با زبان امیرالمؤمنین (علیه السلام) سخن می‌گفت. او به مردم اشاره کرد که سکوت کنند؛ پس نفس‌ها حبس شد و صداها خاموش گردید. سپس فرمود: «سپاس خداوند را و درود بر پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اما بعد، ای مردم کوفه، ای اهل نیرنگ و خیانت، اشک‌هایتان خشک نشود و ناله‌هایتان آرام نگیرد. شما همچون زنی هستید که پس از رسیدن نخ‌هایش آنها را از هم گسست. قسم‌های خود را وسیله فساد در میان خود می‌گیرید.

آیا در میان شما جز تکبر و نفاق و سینه‌هایی پر از کینه وجود دارد؟ در رویارویی با دشمن بزدلید، در برابر دشمنان ناتوانید، پیمان‌شکنانید، و عهد و ذمه را تباه کرده‌اید. چه بد چیزی برای خودتان پیش فرستادید، که خدا بر شما خشمگین شد، و در عذابی جاودانه گرفتار خواهید بود.

آیا گریه می‌کنید؟! آری، به خدا سوگند، بسیار بگریید و کم بخندید، زیرا با ننگ و عار آن^۲ پیروز شدید و هرگز نمی‌توانید آلودگی آن را از خود پاک کنید. فرزند خاتم پیامبران، سرور جوانان اهل بهشت، پناهگاه برگزیدگان، تکیه‌گاه مصیبت‌هایتان، نشانه رهاگان، و حجت بر خودتان را خوار کردید و او را تنها گذاشتید و به قتل رسانیدید؟! چه بد باری بر دوش گرفتید! پس نابود و سرنگون شوید؛ چرا که تلاش شما بی‌ثمر شد، دست‌هایتان خاک‌آلود گردید و معامله زیان‌باری کردید، به خشم خدا گرفتار شدید و ذلت و بیچارگی بر شما چیره شد.

وای بر شما! آیا می‌دانید چه جگرگوشه‌ای از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدید؟ چه خونی را از او ریختید؟ و به چه شخصیت بزرگواری از او آسیب رساندید؟ ﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا * تَكَادُ

۱. حَفِيزَة: یعنی برخوردار از حیالی ویژه.

۲. ضمیر به قضیه شنیع و زشتی که انجام دادند، یعنی قتل امام حسین (علیه السلام) و یارانش بازمی‌گردد.

السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿١٧٧﴾ (بهراستی شما کار بسیار زشتی انجام دادید * نزدیک است آسمان‌ها به‌خاطرش از هم بدر و زمین بشکافد و کوه‌ها فرو ریزند). شما کاری بس زشت و هولناک انجام دادید که زمین و آسمان را در بر گرفت. آیا تعجب کردید از این که آسمان خون ببارد؟! اما عذاب آخرت رسواکننده‌تر است؛ پس مهلت خدا شما را فریب ندهد، زیرا خداوند شتاب نمی‌کند و هراسی از فوت شدن انتقام ندارد. هرگز، بهراستی که پروردگارت در کمین است.»

راوی گفت: «سپس زینب علیها السلام سکوت کرد. من دیدم مردم حیران شده‌اند و دست‌هایشان را بر دهان‌های خود گذاشته‌اند. پیرمردی را دیدم که به‌قدری گریسته بود که محاسنش از اشک خیس شده بود و می‌گفت: "پیرانشان بهترین پیرانند و نسلشان * وقتی نسلی شمرده شود، نه شکست می‌خورند و نه رسوا خواهند شد."»^۱

برخی از نکات این خطبه:

۱- زینب علیها السلام خطبه خود را با اشاره به این که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است آغاز کرد: «سپاس خداوند را و درود بر پدرم رسول خدا» و با این سخن توجه آنان را به این نکته جلب کرد که خانواده‌ای که به‌دست لشکر اموی (از کوفیان و شامیان) به اسارت گرفته شده و برای تماشا گردانده شده‌اند، خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. زینب علیها السلام با این بیان، همه را (چه لشکر و چه جمعیت) شرمنده ساخت و اسلام و ایمان آنان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله به چالش کشید.

۲- زینب علیها السلام اهل کوفه را سرزنش کرد و آنان را به خیانت و پیمان‌شکنی و بزدلی متهم نمود؛ زیرا هزاران نفر از آنان به امام حسین علیه السلام نامه نوشته و او را به کوفه دعوت کرده بودند و با فرستاده‌اش مسلم بن عقیل بیعت کرده بودند، اما به بیعت خود وفا نکردند. بسیاری از آنان نه تنها از یاری امام حسین علیه السلام خودداری کردند، بلکه به‌دلیل ترس، به لشکر ابن سعد پیوستند و جمعیت دشمن را افزایش دادند. حتی برخی از نویسندگان نامه‌ها در کشتن امام حسین علیه السلام

نیز شرکت داشتند. از این روست که می‌بینیم زینب (علیها السلام) اهل کوفه را همانند سایر لشکریان اموی مسئول قتل امام حسین (علیه السلام) می‌داند.

۳- زینب (علیها السلام) امام حسین (علیه السلام) را به عنوان «جگرگوشهٔ رسول خدا» توصیف کرد و فرمود: «وای بر شما، آیا می‌دانید چه جگرگوشه‌ای از محمد (صلی الله علیه و آله) را در دیدید؟» این سخن، امویان را در جایگاه دشمنان دین خدا و رسول خدا قرار می‌دهد؛ زیرا تعرض و کشتن امام حسین (علیه السلام)، در حقیقت، تعرض و دریدن جگرگوشهٔ رسول خداست؛ و این بیانی رسا و قهرمانانه از زینب (علیها السلام) در افشای حقیقت امویان و آشکار ساختن واقعیت آنان برای عموم مردم بود.

۴- سخن ایشان: «آیا تعجب کردید از این که آسمان خون ببارد؟»، آنچه را در پژوهش پیشین ذکر کردیم که در روز عاشورا و در پی شهادت امام حسین (علیه السلام)، آیات و نشانه‌هایی به وقوع پیوست، تأیید می‌کند.

خطبهٔ ام‌کلثوم خطاب به اهل کوفه

«ام‌کلثوم، دختر علی (علیه السلام)، در آن روز از پشت پرده، خطبه‌ای ایراد کرد و با صدای بلند و گریه گفت: "ای اهل کوفه، ننگ بر شما! چرا حسین را تنها گذاشتید و او را کشتید؟ اموالش را غارت کردید، ارشش را گرفتید، زنانش را به اسارت بردید و او را مصیبت‌زده ساختید؟ نابود و سرنگون باشید! وای بر شما! آیا می‌دانید چه مصیبتی بر شما فرود آمد؟ چه باری بر دوش خود نهادید؟ چه خونی ریختید؟ به چه بانوی بزرگواری آسیب رساندید؟ چه کودکی را غارت کردید؟ چه اموالی را به یغما بردید؟ شما بهترین مردان پس از رسول خدا را کشتید و رحمت را از دل‌های خود بیرون کردید. آگاه باشید حزب خدا رستگاران اند و حزب شیطان زیان‌کاران." سپس شعر زیر را گفت:

"برادرم را با صبر و شکیبایی به قتل رساندید، پس وای بر مادران

به‌زودی به آتشی گرفتار خواهید شد که حرارتش شعله‌ور است.

خونی ریختید که خداوند ریختنش را حرام کرده است

و قرآن و سپس محمد ﷺ آن را حرام کرده‌اند.

پس بشارت باد شما را به آتش! که فردا

- به‌راستی و یقین - در جهنم جاودان خواهید ماند.

و من در زندگی‌ام برای برادرم می‌گیرم

بر بهترین کسی که پس از رسول خدا ﷺ به دنیا آمد.

با اشک‌های فراوان، جاری و پیوسته

که بر گونه‌هایم روان است و هرگز نمی‌خشکد."

راوی گفت: "صدای مردم با شنیدن این سخنان، به گریه و شیون و نوحه‌سرایی برخاست. زنان موهای خود را پریشان کردند، پوشش‌های خود را کنار زدند، صورت‌هایشان را خراشیدند، به گونه‌هایشان ضربه زدند و فریاد وایلا و بدبختی سر دادند. مردان نیز گریستند، به گونه‌ای که در هیچ روزی این قدر زنان و مردان گریان ندیده بودم." ^۱

خطبه‌ی علی بن حسین علیه السلام خطاب به مردم کوفه

«حذیم بن شریک اسدی روایت کرده است: "امام زین العابدین علیه السلام به میان مردم آمد و به آنها اشاره کرد که ساکت شوند. همه ساکت شدند، درحالی که ایشان ایستاده بود. امام علیه السلام خدا را حمد و ستایش کرد و بر پیامبرش ﷺ درود فرستاد؛ سپس فرمود:

«ای مردم، هرکس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هرکس مرا نمی‌شناسد بداند من علی پسر حسین هستم، فرزند کسی که کنار فرات از روی ظلم و ستم و بدون هیچ گناه و ادعای ارثی کشته شد. من پسر کسی هستم که حریمش شکسته شد، اموالش غارت شد، مالش به یغما رفت و خانواده‌اش به اسارت گرفته شد. من فرزند کسی هستم که صبورانه به

۱. اللہوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس، ۹۱؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۴۵ / ۱۱۲.

شهادت رسید؛ و همین برای افتخار کافی است.

ای مردم! شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید شما به پدرم نامه نوشتید و او را فریب دادید؟ و از طرف خودتان به او عهد و پیمان و بیعت دادید؟ سپس با او جنگیدید و او را تنها گذاشتید؟ نابود باد آنچه برای خود آماده کردید! و وای بر اندیشه شما! با چه چشمی به رسول خدا (ص) نگاه خواهید کرد، آن هنگام که به شما بگوید: "عترت مرا کشتید و حرمت مرا شکستید، پس شما از امت من نیستید؟"

راوی گفت: «صدای گریه مردم بلند شد و برخی یکدیگر را سرزنش کردند و گفتند: "هلاک شدید و خود نمی‌دانید!"»

امام علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: «خدا رحمت کند کسی را که نصیحت مرا بپذیرد و سفارش مرا درباره خدا و فرستاده‌اش و و اهل بیت فرستاده‌اش به خاطر بسپارد؛ زیرا برای ما در رسول خدا (ص) الگویی نیکوست.»

مردم همه گفتند: "ای فرزند رسول خدا، ما همه شنوا و فرمان‌برداریم و پیمانت را حفظ خواهیم کرد. به خدا سوگند، ما در حمایت از تو و یاریات کوتاهی نخواهیم کرد. دستور بده هرچه بخواهی انجام خواهیم داد. به خدا سوگند، ما در جنگ با دشمنانت خواهیم جنگید و در صلح با دوستانت همراه خواهیم بود. ما خون‌بهای تو و خون‌بهای خودمان را از کسانی که به تو و ما ظلم کرده‌اند، خواهیم گرفت."

امام علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: «هیئات، هیئات! ای خیانت‌کاران و فریب‌کاران! میان شما و خواسته‌های نفسانی‌تان فاصله افتاده است. آیا می‌خواهید به‌سوی من بیایید، همان‌گونه که به‌سوی پدرانم آمدید؟ هرگز، به پروردگار قربانیان مینا سوگند، جراحت من هنوز التیام نیافته است. پدرم دیروز کشته شد و اهل بیتش نیز به‌همراهش به شهادت رسیدند. داغ رسول خدا (ص)، پدرم، عموهایم، و جدم هرگز از خاطرم نخواهد رفت. اندوه آن در قلبم باقی است و تلخی آن در حنجره و گلویم جاری است. خواسته من این است که نه با ما باشید و نه علیه ما.»

سپس فرمود:

"جای تعجب نیست که حسین کشته شد / زیرا جدش بهتر و برتر از او بود.

ای کوفیان، شاد نباشید با مصیبتی / که از دست رفتن حسین مصیبت بزرگ‌تری است.

او کنار فرات کشته شد، جانم فدایش / و جزای آن که او را کشت، آتش جهنم است." ۱

خطبه امام زین العابدین (علیه السلام) حاوی نکات زیر است:

۱- معرفی خودش به عنوان فرزند امام حسین (علیه السلام)، نوۀ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ریحانه‌اش؛ و امام زین العابدین (علیه السلام) با این معرفی، جایگاه بی نظیر خود را نشان داد. سپس آنچه را بر پدرش گذشته بود - از ذبح شدن، هتک حرمت، غارت اموال و اسارت خانواده‌اش - یادآوری کرد؛ بدون شک، بیان این مصیبت‌ها توجه شنوندگان را به عظمت مصیبتی که بر اسلام و خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن روز وارد شد، جلب می‌کرد؛ و روشن است هدف ایشان (علیهم السلام) تحریک احساسات مردم و برانگیختن آنان علیه امویان پلید بود.

۲- سرزنش اهل کوفه و یادآوری نامه‌هایی که به پدرش حسین (علیه السلام) نوشته و پیمانی که با او بسته بودند. سپس اشاره به این که آنان به این پیمان خیانت کردند و با خروج علیه او و یاری نکردنش او را به قتل رساندند؛ و امام توضیح داد کسانی که حسین (علیه السلام) را کشتند و به حرمتش تعرض کردند از امت محمد (صلی الله علیه و آله) نیستند.

۳- توصیف مردم کوفه به خیانت‌کاری و نیرنگ‌بازی، آن‌هنگام که ادعای یاری کردند و گفتند مطیع او هستند و با دوستانش در صلح‌اند و با دشمنانش در جنگ هستند، اما معلوم نیست آنانی که این سخنان را بیان می‌کردند دو روز پیش از این - هنگام شهادت حسین (علیه السلام) - کجا بودند، آن‌هنگام که با صدای بلند فریاد می‌زد: «آیا یاریگری هست که ما را یاری کند؟» و پاسخی جز نیزه‌ها و شمشیرها نمی‌شنید! اکنون این ادعا چه ارزشی دارد، وقتی کار از کار

گذشته است!

به طور کلی، امام درخواست اهل کوفه را رد کرد و به آنان یادآور شد که به پدرش حسین (علیه السلام) خیانت کرده اند. ایشان از آنان نخواست او را یاری کنند، بلکه فقط خواست دست کم موضعی بی طرف داشته باشند؛ نه با او باشند و نه با بنی امیه!

واقعیت این است که همین درخواست بی طرفی از سوی امام، خفت و ننگی بزرگ برای کوفیان بود، اگر درک می کردند؛ زیرا کمترین مفهوم این درخواست از آنان این بود که آنان شبیسته یاری رساندن به آل محمد (علیهم السلام) و دین خدا نیستند و در سطح سخنانی که بر زبان می رانند قرار ندارند، بلکه سخنانشان صرفاً فوران احساسات و عواطف غیرصادقانه، اشک های دروغین و سخنان پوچ و بی معنایی است که در لحظه عمل، به سرعت رنگ می بازد.

نکته:

برخی تاریخ نگاران، خطبه ای را به فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) نسبت داده اند^۱ که شامل مطالبی نادرست یا تحریف شده است، از جمله نسبت دادن قتل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به اهل کوفه و مشابه آن، درحالی که قاتل امام علی (علیه السلام)، ابن ملجم (لعن خدا بر او) از خوارج بود.

خانواده حسین (علیه السلام) در مجلس ابن زیاد

از پستی و بی ارزشی دنیا در نظر خدا، همین بس که خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد قصر زنارزاده فرزند زنارزاده شوند، و او و حاضران در مجلسش شاهد آثار مصیبتی باشند که به آنها وارد شده، و بر چهره دختران رسول خدا نقش بسته است، درحالی که از آنچه برای آل محمد (علیهم السلام) - از قتل و غارت و یغما و اسارت - اتفاق افتاده سرمست است و لذت می برد و با نگاهی آکنده از کینه

۱. مراجعه کنید به: الاحتجاج، طبرسی، ۲/ ۲۷ - ۲۹؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۴۵/ ۱۱۰ - ۱۱۲.

و خباثت به آنها خیره می‌شود تا نفس پلیدش آرام گیرد و سرشار از سرمستی شود. سپس نفس راحتی می‌کشد، زیرا دیگر حسین (علیه السلام) بر زمین راه نمی‌رود تا خوشی‌های حکومت و زندگی‌شان و حتی خواب راحتشان را مختل کند!

گفته می‌شود: برای دشمنی نیز شرافتی هست و برای سلحشوری، پیمان‌ها و اخلاقی وجود دارد که تنها پهلوانان واقعی آن را می‌شناسند. ازجمله این اخلاقیات - به‌عنوان مثال - نکوهش ضربه زدن از پشت یا ادامه جنگ با کسی که شمشیرش از دستش افتاده یا کشتن سواری که از اسب افتاده یا کشتن زنان و کودکان و آزار رساندن به آنان است، و نیز دیگر اخلاقیاتی که عرب آنها را می‌شناخت و پهلوانانشان به آنها آراسته بودند. همچنین، ازجمله اخلاق دشمنی این است که اگر دشمن به مصیبتی گرفتار شد یا حادثه‌ای ناگوار برایش پیش آمد، تحقیر او و شادمانی از مصیبتی که به او وارد شده در کار نباشد؛ چراکه این‌گونه شادمانی همواره صفت انسان پست و کینه‌توز و ترسو بوده است.

اما - همان‌گونه که خواهیم دید - ذره‌ای از اخلاق خصومت و جوانمردی را نه در میان فرماندهان سپاه اموی در میدان نبرد روز عاشورا، نه در مجلس کاخ طاغوت پلید ابن‌زبید، و نه حتی نزد امیرشان یزید (لعنت خدا بر او) نمی‌یابیم.

زینب (علیها السلام) ابن‌زبید را خوارکرد و نقشه ابلیس را نقش بر آب نمود

آنچه برای خاندان حسین (علیه السلام) در مجلس ابن‌زبید رخ داد، امری دردناک بود؛ و البته اگر این خاندان، خاندان حسین نبود، تعجبی نداشت اگر نشانه‌هایی از جزع و شکستن و ضعف در آنها پدیدار می‌شد، و شاید - دست‌کم - برخی از افراد آن، حالتی از ندامت و پشیمانی و عذرخواهی در برابر حاکم - ولو به‌صورت ظاهری و از روی تقیه - برای حفظ جان خود از کشته شدن به‌دست طاغوت فاجر و بی‌پروا نشان می‌دادند؛ و این وضعیتی است که ما همواره، در شرایطی بسیار آسان‌تر از وضعیت خاندان حسین (علیه السلام)، از بسیاری از مخالفان طاغوت‌ها شاهد هستیم؛ و همه می‌دانیم یکی از شیوه‌های طغیانگران و دستگاه‌های امنیتی

سرکوبگر آن است که قربانیان و مخالفان سیاسی خود را مجبور به ثبت اعترافات و عذرخواهی از مواضع خود و مخالفتشان با حکومت می‌کنند، و سپس آن را برای مردم پخش می‌کنند تا موضع مخالفان خود را تضعیف کنند.

ابن‌زیاد (لعنت خدا بر او) نیز به این نکته بی‌توجه نبود. او و سایر سربازان ابلیس (خدا لعنتشان کند) امید داشتند که بر بازماندگان کاروان حسین (علیه السلام) پیروز شوند و با استدلال و کلام، یاد آنان را از میان ببرند و آنان را به قتل برسانند؛ همان‌طور که مردانشان را با شمشیر کشته بودند؛ یا از یکی از اعضای این کاروان نشانه‌ای از ضعف و جزع و تسلیم و عذرخواهی یا سازش بروز کند، تا به این ترتیب، کلام ابلیس (لعنت خدا بر او) در برابر همهٔ مردم پیروز شود.

اما هیئات! ستارگان آسمان به ابن‌زیاد نزدیک‌ترند از آن‌که او به چنین هدفی دست یابد؛ تا زمانی که علی و فاطمه همچنان بازماندگانی در این زمین دارند؛ بازماندگانی که اخلاص، یقین، صبر، شجاعت و فنا در خدا و دین و رسالتش را از آن دو به ارث برده‌اند: زینب، دختری که پدرش جز در برابر خدا به کسی سجده نکرد، و پیشانی و قلبش را با سجده بر هیچ بتی نیالود؛ و مادرش که هرگز در برابر باطل سازش نکرد، یا در برابر بازیگران با دین خدا مدهانه و سازش نشان نداد؛ و برادرش حسین، که هیچ‌گاه ذلیلانه به اهل باطل چیزی نبخشید؛ و «زینب»، تمامی آن سربلندی و عظمت علوی فاطمی حسینی را در وجود خود گرد آورده بود، و با ثبات و قوت و دلیری وصف‌ناپذیر و بی‌مانند، آن را به نمایش گذاشت؛ تا آنجا که ابلیس و لشکریانش از مواجههٔ او هراسان و وحشت‌زده عقب نشستند و نقشه‌شان ناکام و امیدشان ناامید شد. و هنوز هم - پس از سپری شدن نزدیک به هزار و چهارصد سال - ما در حال خواندن مواضع زینب هستیم؛ موضع‌گیری‌هایی که تخت‌های طاغوت‌های بنی‌امیه را به لرزه درآورد؛ و هنوز پژواک سخنان او را می‌شنویم که گوش‌های آنان را کر کرد و سیلی محکمی بر چهره‌شان نواخت؛ سخنانی بلند و رسا، که همهٔ آزادی‌خواهان و قیام‌کنندگان علیه باطل و ظلم، با آن هم‌سرای می‌کنند.

ابن زیاد و دندان‌های حسین علیه السلام

پیش از این که خانواده امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد (لعنت خدا بر او) ببرند، آن ملعون در قصرش نشست و به عموم مردم اجازه داد وارد شوند و دستور داد سر امام حسین علیه السلام را حاضر کنند و مقابلش قرار دهند:

«وقتی سر امام حسین علیه السلام رسید و ابن سعد (لعنت خدا بر او) نیز فردای آن روز به همراه زنان و خانواده امام حسین علیه السلام رسید، ابن زیاد در قصر امارت نشست و به عموم اجازه حضور داد. سپس دستور داد سر را حاضر کنند و آن را مقابلش قرار دادند. او به سر نگاه می کرد و لبخند می زد و با چوب دستی در دستش به دندان‌های پیشین آن حضرت ضربه می زد. زیدبن ارقم - صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله - که مردی مسن بود، در کنار او حضور داشت. وقتی دید ابن زیاد با چوب دستی به دندان‌های امام ضربه می زند، گفت: "چوبت را از این لب‌ها بردار! به خداوندی که جز او خدایی نیست، من بارها لب‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که این لب‌ها را می بوسید"؛ و سپس با صدای بلند گریه کرد. ابن زیاد گفت: "خدا چشمانت را گریان کند! آیا برای فتح خدا گریه می کنی؟ به خدا قسم، اگر پیر نبودی و عقلت زایل نشده بود، گردنت را می زدم." زیدبن ارقم از نزد او برخاست و به خانه اش رفت.^۱

بخاری نیز این رفتار ابن زیاد را از انس بن مالک، روایت کرده است:

«از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که عبیدالله بن زیاد، سر حسین بن علی علیه السلام را در تشتی قرار داده بود. او با چوب دستی شروع به ضربه زدن به آن کرد و درباره زیبایی سر سخنانی گفت. انس گفت: "او شبیه ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و محاسنش با وسمه رنگ شده بود."^۲

۱. الإرشاد، شیخ مفید، ۲/ ۱۱۴؛ و مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۴۹؛ البداية والنهاية، ابن کثیر، ۸/ ۱۹۲.

۲. صحیح بخاری، ۴/ ۲۱۶، باب مناقب مهاجرین و فضیلت آنها.

وسمه: گیاهی علفی است که برای رنگ آمیزی استفاده می شود.

می‌گویم: آنچه ابن‌زیاد خبیث با سر امام حسین (علیه السلام) انجام داد، از فرزندان زن‌زادگان و هرزگان - که حتی چشم‌برهم‌زدنی واقعاً به خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله) ایمان نداشتند - دور از انتظار نیست؛ و این عمل او نشان‌دهنده کینه و دشمنی آشکار او نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، که همواره در رفتار امیرش یزید و به‌طور کلی امویان دیده می‌شود؛ اما عجیب آن است که برخی از صحابه - مثل زید بن ارقم و انس بن مالک - در مجلس این طاغوت پلید حضور داشتند. بنده متوجه نمی‌شوم چه خیری می‌توان از هم‌نشینی با چنین فاجری انتظار داشت؛ اما این همان دنیایی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره‌اش فرمود: «سرآغاز همه خطاهاست.»^۱ و جای شگفتی نیست، زیرا این دو نفر، افرادی بودند که شهادت خود را درباره‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) - وقتی از آنها خواسته شد و با وجود علم و آگاهی‌شان - پنهان کردند!^۲

۱. کافی، کلینی، ۲/ ۱۳۱؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ۱/ ۵۶۶.

۲. نمونه‌هایی از روایاتی که به این موضوع اشاره دارند:

- از زید بن ارقم روایت شده است که گفت: «در مسجد از مردم خواسته شد افرادی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده‌اند فرموده است: "هرکس من مولای او هستم علی مولای اوست. خداوند، دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی می‌کند" شهادت دهند. دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند - شش نفر از سمت راست و شش نفر از سمت چپ - برخاستند و به این موضوع شهادت دادند. زید بن ارقم گفت: "من هم از کسانی بودم که این سخن را شنیدم، اما آن را کتمان کردم. خداوند بینایی‌ام را از من گرفت و من از این که شهادت ندادم پشیمان شدم و استغفار می‌کردم." (الإرشاد، شیخ مفید، ۱/ ۳۵۲؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن‌مغازلی، ۴۱؛ مجمع‌الزوائد، هیثمی، ۹/ ۱۰۶).

- از ابوالوائل شقیق بن سلمه روایت شده است که گفت: «علی بر منبر گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم: کسی که شنیده باشد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم فرمود: "خداوند، دوست بدار کسی را که او را دوست دارد، و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی می‌کند" برخیزد و شهادت دهد. زیر منبر، انس بن مالک، براء بن عازب و جریر بن عبدالله حضور داشتند. علی دوباره درخواست خود را تکرار کرد، اما هیچ‌کدام پاسخ ندادند. پس گفت: «خداوند، کسی که این شهادت را پنهان کند درحالی‌که از آن آگاه است، از دنیا نرود تا نشانه‌ای را که به واسطه آن شناخته شود در او ظاهر کنی.» ابوالوائل گفت: "انس مبتلا به برص شد، براء نابینا شد، و جریر پس از هجرتش، به زندگی عشایری بازگشت." (انسب‌الأشراف، بلاذری، ۲/ ۱۵۶ و ۱۵۷).

همچنین، برخی مورخان از دربان ابن زیاد نقل کرده‌اند:

«وقتی سر حسین (علیه السلام) را آوردند، آن را نزد عبیدالله گذاشتند، دیدم از دیوارهای دارالاماره پیوسته خون جاری می‌شد.»^۱

زینب (علیه السلام) پاسخی قاطع به ابن زیاد می‌دهد

«وقتی خانواده امام حسین (علیه السلام) را نزد ابن زیاد آوردند، زینب (علیه السلام) نیز در میان آنان بود. ایشان خود را پوشانده بود و کهنه‌ترین لباس‌ها را بر تن داشت. او در گوشه‌ای از قصر نشست و زنان گردش حلقه زدند. ابن زیاد پرسید: «این زنی که به کناری رفته و زنان به‌همراهش هستند کیست؟» اما زینب (علیه السلام) پاسخی نداد. او دوباره و سه‌باره سؤال خود را تکرار کرد. یکی از کنیزان گفت: «این زینب دختر فاطمه، دختر رسول خداست.» ابن زیاد به او نزدیک شد و گفت: «سپاس خدا را که شما را رسوا کرد، شما را کشت و دروغتان را آشکار ساخت.»

زینب (علیه السلام) پاسخ داد: «سپاس خداوند را که ما را با پیامبرش محمد (صلی الله علیه و آله) گرامی داشت و ما را از هر ناپاکی پاک گرداند. فقط فاسق رسوا می‌شود؛ و دروغ‌گو کسی است که از حق دور است و او غیر از ماست؛ سپاس خدا را.»

ابن زیاد گفت: «دیدید خداوند با خانواده‌ات چه کرد؟»

زینب (علیه السلام) فرمود: «خداوند برای آنان شهادت را مقرر فرمود؛ پس آنان به آرامگاه‌های خود شتافتند. خداوند تو را با آنان حاضر خواهد کرد و در حضورش به محاکمه و منازعه خواهید پرداخت.»

ابن زیاد خشمگین شد و به شدت عصبانی گردید. عمرو بن حرث گفت: «ای امیر، او فقط یک زن است و زنان برای سخنانشان مؤاخذه نمی‌شوند و برای گفته‌هایش سرزنش

۱. مراجعه کنید به: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۴ / ۲۲۹.

نمی شوند.»

ابن زیاد به زینب (علیه السلام) گفت: «خداوند دلم را از طغیانگر تو و نافرمانان از اهل بیت تسکین داد.»

زینب (علیه السلام) آهی کشید و گریست و به ابن زیاد گفت: «به جان خودم سوگند، تو بزرگ خاندانم را کشتی، خانواده‌ام را نابود کردی، شاخه‌ام را بریدی و ریشه‌ام را از بُن کندی. اگر این کار تو را تسکین می‌دهد، پس تو تسکین یافته‌ای.»

ابن زیاد گفت: «این زن سخنور است؛ و به جان خودم، پدرش نیز سخنور و شاعر بود.» زینب (علیه السلام) پاسخ داد: «زن را با سخنوری چه کار؟ من از سخنوری بی‌نیازم، اما آنچه گفتم از سینه‌ام برآمد.»^۱

در برخی از روایات آمده است:

«ابن زیاد گفت: "کار خدا را با برادر و اهل بیت چگونه دیدی؟" زینب (رضی الله عنها) فرمود: «جز زیبایی ندیدم. خداوند این گروه را از کشته‌شدگان مقدر فرمود و آنان به آرامگاه‌های خود شتافتند. خداوند تو و آنان را حاضر خواهد کرد، ای پسر زیاد، و با یکدیگر به محاکمه و منازعه خواهید پرداخت. پس ببین آن روز پیروزی از آن کیست! مادرت به عزایت بنشیند، ای پسر مرجانه!"»^۲

خواننده این گفت‌وگو میان دو نماد جبهه حق و باطل، به نکات زیر پی می‌برد:

۱- کنار رفتن زینب (علیه السلام) به گوشه‌ای در قصر طاغوت و قرار نگرفتنش در مقابل ابن زیاد به نشانه خضوع - به آن صورتی که اسیران معمولاً چنین می‌کنند - و نیز نادیده گرفتن پرسش او

۱. الإرشاد، شیخ مفید، ۲/ ۱۱۵ و ۱۱۶؛ و مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۴۹ و ۳۵۰؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۴/ ۸۱؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ۸/ ۲۱۰.

سجاعة: از «سجع» گرفته شده، و به معنای سخن موزون و آهنگین است.

۲. الفتوح، ابن اعثم، ۵/ ۱۲۲؛ مثير الأحزان، ابن نما، ۷۱؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۴۵/ ۱۱۵ و ۱۱۶.

درباره خودش، این اولین سیلی حق بر باطل بود؛ و بدون شک، این رفتار پیام مهمی برای طاغوتی متکبر مانند ابن زیاد داشت، که می‌خواست در مجلس قصرش - که پر از اطرافیان و چاپلوسان و جمعیتی انبوه بود - برتری و تسلط خود را به نمایش بگذارد.

۲- [این] سخن ابن زیاد ملعون: «سپاس خدایی را که شما را رسوا کرد، شما را کشت و دروغتان را آشکار ساخت»، کفر او را به رسالت محمد ﷺ را آشکار می‌سازد؛ چرا که زینب ﷺ و برادران و اهل بیتش هیچ ادعای دروغینی نداشتند، جز این که از خاندان رسول خدا ﷺ هستند و خداوند محبت و مودت آنها را بر همه مسلمانان واجب کرده است. هیچ فرد مؤمنی به رسول خدا ﷺ و کتاب خدا جرئت نمی‌کند چنین سخنی بگوید، مگر این که به قرآن و رسول خدا کافر باشد و بخواهد با کشتن خاندان او و آزار بازماندگانشان انتقام بگیرد. این حقیقت امویان است که در رأس آنها یزید و ابن زیاد (لعنت خدا بر آنان) قرار داشتند.

به علاوه، پاسخ زینب ﷺ به این سخن ابن زیاد، وضعیت او را آشکار و باطل او را نزد مردم برملا کرد؛ آنجا که فرمود: «سپاس خدایی را که ما را با پیامبرش محمد ﷺ گرامی داشت و ما را از هر ناپاکی پاک گرداند.» هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که او دختر رسول خداست، و خداوند آل محمد را از هر ناپاکی پاک کرده است. بنابراین، کسی که به آنها آسیبی برساند یا در حقشان بدی کند، چیزی از اسلامش باقی نخواهد ماند؛ و بدون تردید، چنین پاسخی همچون صاعقه‌ای بر فرق آن خبیث فاجر فرود آمد.

۳- چرا ابن زیاد ملعون از سخن زینب ﷺ که فرمود: «خداوند برای آنان شهادت را مقرر فرمود، پس آنان به آرامگاه‌های خود شتافتند. خداوند تو و آنان را حاضر خواهد کرد و شما نزد او به محاکمه و منازعه خواهید پرداخت»، به شدت خشمگین شد؟ با این که در ظاهر این سخن هیچ اهانتی به ابن زیاد نیست و صرفاً ارجاع مسئله به حکم خداوند عادل برای داوری میان دو طرف نزاع است.

حقیقت این است که ابن زیاد ملعون با گفتن «کار خدا را نسبت به خودت چگونه دیدی؟»،

عقیده جبر را که امویان برای توجیه باطل خود در میان مردم ترویج می دادند، تأیید کرد.^۱ او آنچه را در کربلا رخ داد به خدا نسبت داد و گویی این خداوند متعال بود که امام حسین (علیه السلام) و یارانش را کشته است!

در صورتی که حقیقت این است که خداوند هرگز خواستار کشته شدن حجت ها و اولیای خود نبوده و از این کار نهی کرده و آن را منکری دانسته است که ارتکاب گناهش موجب جاودانگی در جهنم می شود.^۲ خداوند خواستار اطاعت و ولایت آنان بوده، و به همین دلیل به آن امر کرده است؛ اما اطاعت از دستوراتش را با جبر و اکراه مقید نکرده است؛ زیرا دنیا محل آزمایش است. بلکه خداوند خواسته است انسان سرنوشت و عاقبت خود را با انتخاب خودش تعیین کند تا «مطیع» مستحق پاداش، و «عاصی» مستحق عقاب شود. اما امویان عقیده جبر را ابداع کردند تا حکومت باطل و اعمال زشت و منکر خود را با این ادعا که هرآنچه رخ می دهد - به زعم آنها - کار خداست و انسان هیچ دخالتی در آن ندارد توجیه کنند؛ خداوند بسی برتر و بالاتر از چنین نسبت هایی است!

اما زینب (علیها السلام) اجازه نداد که باطل ابن زیاد بر مردم تحمیل شود. ابن زیاد ملعون سخنان او را شنید و به خوبی منظورش را درک کرد؛ چراکه او دختر پدری بود که به بلاغت و قدرت بیان مشهور بود؛ و همان طور که می دانیم، «تقدیر» بالاترین درجه وجوب را نشان می دهد، و سخن زینب (علیها السلام) که فرمود: «خداوند قتل را برای برادرم و اهل بیت و یارانش مقرر فرمود»، به معنای آن است که خداوند بر حسین (علیه السلام) قیامی قاطعانه در برابر امویان واجب کرده بود. و این یعنی امویان - از جمله ابن زیاد ملعون - به چنان حدی از انحراف و پستی و دوری از دین خدا

۱. این موضوع پیش تر در جلد اول بیان شد؛ لطفاً مراجعه کنید.

۲. حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ (سوره نساء، آیه ۹۳) (و هرکس مؤمنی را عمدتاً بکشد، مجازات او جهنم است که در آن جاودانه خواهد بود، و خداوند بر او خشم می گیرد و او را از رحمت خود دور می سازد و عذابی بزرگ برایش آماده کرده است).

این مجازات قتل یک مؤمن به طور کلی است، چه برسد به مؤمنی مثل حسین بن علی (علیه السلام)، و اهل بیت و یارانش!

رسیده بودند که سکوت خاندان رسول خدا ﷺ دیگر ممکن نبود، حال هر نتیجه‌ای که به دنبال داشته باشد و هر فداکاری که در این راه لازم باشد؛ و چه کسی شایسته‌تر از حسین ﷺ برای اجرای اراده خداوند، قیام برای یاری دین خدا، و اصلاح انحراف و باطل بود؛ حتی اگر بهای آن شهادت خودش و اهل بیتش و اسارت خانواده‌اش باشد؟

از این رو، زینب ﷺ آنچه را در روز عاشورا دید «زیبا» توصیف کرد: «جز زیبایی ندیدم»، زیرا این واقعه اجرای اراده خداوند، نجات دینش و حفظ رسالت و حاکمیت او سبحان بود.

ابن زیاد (لعنت خدا بر او) شنید زینب ﷺ این سخن را آشکارا در برابر همه بیان کرد و برخی از حاضران فهمیدند و برخی نفهمیدند، و لزومی ندارد که حاضران در مجلس ابن زیاد - که حال و روزشان همچون چهارپایانی بود که جز شکم‌پروری و هوس‌رانی [چیزی] نمی‌شناختند - مخاطب سخنان زینب ﷺ باشند، بلکه این سخنان برای نسل‌های بعدی و آیندگانی بود که آن را درک می‌کردند، به‌ویژه برای زمانی که خداوند مقدر فرموده است که ثمره قیام امام حسین ﷺ برداشت شود؛ یعنی زمان ظهور امام مهدی ﷺ و برپایی دولت عدل الهی.

به‌طور کلی، درباره ابن زیاد (لعنت خدا بر او) احتمالاً او به خوبی فهمید که زینب ﷺ از این سخنان چه منظوری دارد، لذا خشمگین شد و رگ‌های گردنش متورم گردید. همچنین مانعی ندارد که - براساس روایت ابن اعثم - ذکر نام مادر او «مرجانه» - که به فحشا و فسق مشهور بود - به افزایش خشم او کمک کرده باشد، چراکه این موضوع برای همه شناخته‌شده بود.^۱

۱. امام حسین ﷺ در یکی از خطبه‌های خود، ابن زیاد ملعون را «دعی بن دعی» (زن‌زاده فرزند زن‌زاده) توصیف کرده است؛ زیرا مادر هر دو - یعنی زیاد و عبیدالله (سمیه و مرجانه) - به فحشا و زنا شناخته شده بودند. همچنین هر دوی آنها ادعایی بودند؛ به این معنا که پدرانشان به ناحق آنان را پذیرفته بودند. زیاد را معاویه به‌عنوان برادر خودش ادعا کرد و عبیدالله را نیز، زیاد به‌عنوان فرزند خود معرفی کرد.

مواجهه علی بن حسین (علیه السلام) با ابن زیاد

«و علی بن حسین (علیه السلام) را نزد ابن زیاد آوردند. ابن زیاد از او پرسید: «تو کیستی؟» امام (علیه السلام) پاسخ داد: «من علی پسر حسین هستم.» ابن زیاد گفت: «مگر خداوند علی بن حسین را نکشته است؟» امام سجاد (علیه السلام) فرمود: «من برادری به نام علی داشتم که مردم او را کشتند.» ابن زیاد گفت: «بلکه خدا او را کشت.» امام (علیه السلام) فرمود: «خدا جانها را در زمان مرگشان می گیرد.»

ابن زیاد خشمگین شد و گفت: «و تو جرئت می کنی جواب مرا بدهی؟ آیا هنوز در تو رمقی برای پاسخ دادن هست؟» سپس دستور داد: «او را ببرید و گردنش را بزنید.» عمه اش زینب به او چسبید و گفت: «ای پسر زیاد، هرچه از خون ما ریختی برای تو کافی است.» و او را در آغوش کشید و گفت: «به خدا سوگند، از او جدا نمی شوم. اگر می خواهی او را بکشی، مرا هم با او بکش.» ابن زیاد نگاهی به او و امام سجاد (علیه السلام) انداخت و سپس گفت: «چه پیوند عجیبی! به خدا قسم، می دانم او دوست دارد من او را به همراهش می کشتم. او را رها کنید، من او را در همان حالتی که می بینمش رها می کنم.»^۱

در روایت دیگری آمده است: امام (علیه السلام) به ابن زیاد فرمود: «آن شخص برادر من بود و از

شیخ عباس قمی درباره ابن زیاد نوشته است: «ابن زیاد، همان عبیدالله بن مرجانه زناکار است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره اش به میثم تمار فرمود: "تو را آن خشن و پست فطرت، پسر کنیز فاجر، عبیدالله بن زیاد خواهد گرفت." درباره پدرش زیاد، گاهی به او زیادبن امة، گاهی زیادبن سمیه، و گاهی نیز زیادبن ابیه گفته می شد. وقتی معاویه او را به خودش ملحق کرد، زیادبن ابوسفیان نام گرفت. کنیه او ابوغیره بود. او در جنگ های امیرالمؤمنین (علیه السلام) و همراه امام حسن (علیه السلام) تا زمان صلح با معاویه حضور داشت، اما پس از آن، به معاویه پیوست.» (الکلی والاکتال، ۱/ ۳۰۱).

۱. الإزشاد، مفید، ۱۱۶ و ۱۱۷. در روایت طبری آمده است که وقتی ابن زیاد دستور قتل امام را صادر کرد: «... علی بن حسین گفت: "چه کسی به این زنان تکیه می کند؟" و سپس به زینب عمه اش چسبید. عمه اش زینب گفت: "ای ابن زیاد، آیا از خون های ما سیر نشدی؟ آیا از ما کسی را باقی گذاشته ای؟" سپس زینب گفت: «او را در آغوش می گیرم و نمی گذارم جدا شود. اگر می خواهی او را بکشی، مرا هم با او بکش.» سپس علی او را مخاطب قرار داد و گفت: «ای ابن زیاد! اگر تو با آن زنان نسبتی داری، پس مردی پرهیزکار با آنان بفرست تا آنها را طبق شرع اسلام همراهی کند.» تاریخ طبری، ۴/ ۳۵۰.

من بزرگ‌تر بود و شما او را کشتید و او در روز قیامت از شما شکایت خواهد کرد.»^۱

و در روایت دیگری آمده است، ابن‌زیاد عطایی برای کسی که امام سجاد (علیه‌السلام) را بیاورد مقرر کرد و امام سجاد (علیه‌السلام) را در غل‌وزنجیر نزد او آوردند.^۲

در روایتی آمده است: امام (علیه‌السلام) به ابن‌زیاد فرمود: «آیا مرا به قتل تهدید می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی قتل برای ما عادت است و کرامت ما شهادت است؟» ابن‌زیاد سکوت کرد.^۳

باید توجه داشت که میان این حادثه با واقعه عاشورا بیش از دو روز فاصله نبود، و با آن‌که ابن‌زیاد (لعنت خدا بر او) بی‌پروا و مشتاق ریختن خون بود - به‌ویژه خون آل محمد (علیهم‌السلام) - موضع امام علی بن حسین (علیه‌السلام) در این گفت‌وگو بسیار قوی و استوار بود. امام (علیه‌السلام) با ابن‌زیاد در پذیرش عقیده جبرگرایانه‌ای که او با گفتن «بلکه خدا او را - و منظورش علی اکبر بود - کشت» در پی ترویج آن بود، هیچ‌گونه تسامحی نداشت. ایشان با پاسخ خود، باطل او را افشا کرد و فرمود:

۱. الفتوح، ابن‌اعثم، ۵ / ۱۲۳. مطل: به معنای حق و دین.

۲. بلاذری روایت کرده است: «و یکی از آل ابوطالب از ابن‌زیاد نقل کرده است که ابن‌زیاد برای آوردن علی بن حسین مبلغی تعیین کرده بود. پس او را به بند کشیدند و به حضور ابن‌زیاد آوردند. ابن‌زیاد از او پرسید: «اسم تو چیست؟» گفت: «علی بن حسین هستم.» ابن‌زیاد گفت: «مگر خداوند علی بن حسین را نکشت؟» پاسخ داد: «من برادری به اسم علی داشتم که مردم او را کشتند.» ابن‌زیاد گفت: «بلکه خدا او را کشت.» سپس ابن‌زیاد دستور داد که علی بن حسین را به قتل برسانند. زینب دختر علی فریاد زد و گفت: «ای ابن‌زیاد، ریختن خون‌های ما کافی است؛ اگر او را می‌کشی، مرا هم با او بکش!» سپس ابن‌زیاد دستور داد او را رها کنند.» (انساب‌الأشراف، ۳ / ۲۰۶ و ۲۰۷).

می‌گوییم: امام علی بن حسین (علیه‌السلام) اسیری در دست طاغوت ابن‌زیاد (لعنت خدا بر او) بود و معنایی ندارد که ابن‌زیاد برای کسی که امام را به نزد او می‌آورد جایزه‌ای تعیین کند، مگر براساس حادثه‌ای که ابن‌سعد در طبقات خود نقل کرده است و سپس آن را دیگر مورخان از او نقل کرده‌اند. مضمون این حادثه چنین است که امام علی بن حسین (علیه‌السلام) از قافله جدا شد و فردی کوفی به او احترام گذاشت و پذیرایی کرد، اما پس از آن که ابن‌زیاد مبلغی برای کسی که امام سجاد (علیه‌السلام) را بیاورد تعیین کرد، این فرد کوفی - از ترس - امام را تسلیم کرد. او را نزد ابن‌زیاد بردند و در ادامه، او تصمیم به قتل امام گرفت. (مراجعة کنید به: الطبقات الکبری، ۵ / ۲۱۲). این حادثه احتمالاً نادرست یا تحریف‌شده است.

۳. الفتوح، ابن‌اعثم، ۵ / ۱۲۳.

«خداوند جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد»؛ یعنی گرچه خداوند جان انسان‌ها را می‌گیرد، اما این به هیچ وجه در دنیا مانع از وجود علل و عواملی که در دنیای امتحان موجب مرگ می‌شوند، نخواهد بود؛ از جمله قتل عمد، که - همان طور که در دین خدا آمده است - فاعل آن باید به شدت مجازات شود. بنابراین، در این مسئله نه جبر هست و نه تفویض.

بلکه قدرت و صلابت موضع امام در روایت دیگر بیشتر آشکار شد؛ آنجا که امام (علیه السلام) به صراحت، ابن زیاد و سپاهش را متهم به قتل برادرش کرد و تأکید نمود حقی بر گردن آنان دارد و دینی بر عهده آنان است که در روز قیامت آن را از ایشان خواهد ستاند.

موضع قهرمانانه دیگر در این حادثه، فداکاری عقیله زینب (علیها السلام) با فداکاری جان خودش برای حفظ جان برادرزاده اش بود؛ و این دومین باری بود که زینب جان خودش را فدای برادرزاده اش - آن امام - کرده بود. از همین رو پیش تر گفتیم: خط رسالت الهی که خداوند سبحان تداوم و جاودانگی را برایش پس از شهادت امام حسین مقدر فرموده است، مرهون موضع گیری های این بانوی پاک و مطهر است؛ صلوات خدا بر او.

سیلی دیگری که ابن زیاد از ام کلثوم (علیها السلام) دریافت کرد

یکی از سیلی هایی که باطل - که در ابن زیاد (لعنت خدا بر او) تجسم یافته بود - از جبهه حق، که توسط زینب و کاروان مقدس اهل بیت (علیهم السلام) نمایندگی می شد، دریافت کرد، سخنان ام کلثوم (زینب صغری)، دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در گفت و گویش با ابن زیاد بود:

«ابن زیاد (لعنت خدا بر او) قاصدی به سوی ام کلثوم^۱ خواهر حسین (علیه السلام) فرستاد. به او گفت: «خدا را شکر که مردان شما را کشت. حال کار خدا را با خودتان چطور می بینی؟» ام کلثوم پاسخ داد: «ای ابن زیاد، اگر چشم تو از کشته شدن حسین (علیه السلام) روشن شده است، بدان چشمان جدّ او (علیه السلام) نیز به آن روشن شده بود؛ آن حضرت (علیه السلام) او را در آغوش می کشید،

۱. در منبع: «دختر» آمده، و آنچه ما آورده ایم صحیح است.

لب‌هایش را می‌بوسید و بر دوش خودش می‌نشاند. ای ابن‌زیاد، آماده باش که در روز قیامت جواب جدّ او را بدهی، زیرا او فردا دشمن تو خواهد بود.»^۱

برای قدرت موضع‌گیری ام‌کلثوم (ع) همین کافی است که او رسول خدا محمد (ص) را در روز قیامت، دشمن و خصم ابن‌زیاد قرار داد؛ و این یعنی او به‌طور کامل اسلام را از ابن‌زیاد سلب کرد؛ چراکه اگر رسول راستین اسلام، دشمن او باشد، در این صورت دیگر چه اسلامی برای او باقی خواهد ماند؟

پس از آنچه در آن مجلس میان آل رسول (ص) و ابن‌زیاد (لعنت خدا بر او) گذشت، ابن‌زیاد با بلندترین صدا فریاد زد: «آنها را از نزد من بیرون کنید!»^۲

و به این ترتیب، می‌بینیم که سیلی‌های حیدرگونه‌ای که ابن‌زیاد (خدا لعنتش کند) از عقيله زینب کبری (ع) و اهل‌بیتش دریافت کرد، عقل و هوش را از او ربود و همچون صاعقه‌ای بر فرق سرش فرود می‌آمد؛ به‌طوری که جبروتش را در هم می‌شکست و تخت و تاجش را در برابر دیدگان حاشیه‌نشینان و اطرافیان و مشاورانش به لرزه درمی‌آورد، درحالی که هدف و غرض او از احضار خاندان رسول خدا (ص) به مجلس خود آن بود که در برابر آنان با چهره‌ای فاتح و مغرور از قدرت و سلطنت خود ظاهر شود، اما برعکس، در نظر آنان بی‌مقدار و ذلیل و سرشار از خواری و رسوایی جلوه کرد. از این‌رو، با تمام توان کوشید تا هرچه سریع‌تر از وجود آنان در کوفه خلاص شود. به همین جهت، کاروان اهل‌بیت بیش از چند روز اندک در کوفه توقف نداشت و این مدت را نیز در زندانی که آن ملعون دستور داده بود در آن نگهداری شوند سپری کردند؛^۳ و سپس آنان را همراه با سر‌مطهر امام حسین (ع) و سرهای سایر شهدا به‌سوی

۱. امالی، صدوق، ۲۲۷.

۲. مراجعه کنید به: الفتوح، ابن‌اعثم، ۵/ ۱۲۳.

۳. از روایت امام صادق (ع) چنین برمی‌آید، زندانی که کاروان اهل‌بیت حسین (ع) در آن حبس شده بودند از قصر امارت دور بوده است: دربان ابن‌زیاد گفته است: «سپس دستور داد علی‌بن حسین (ع) را به بند کشیدند و همراه زنان

شام روانه کرد.

دفن اجساد شهدای کربلا

زمان: ۱۳ محرم ۶۱ هجری

مکان: صحرای سوزان کربلا

در زیارت امام حسین (علیه السلام) آمده است:

«سلام بر آن که در میان مردم تنها و بی کس ماند. سلام بر آن که مردم روستاها عهده‌دار دفن پیکرش شدند. سلام بر آن که رگ گلویش بریده شد. سلام بر آن مدافع [دین خدا] که یآوری نداشت. سلام بر آن که محاسنش به خون رنگین شد. سلام بر آن که بر گونه‌اش بر خاک افتاد. سلام بر آن پیکر برهنه و به تاراج رفته. سلام بر آن لب و دندان که با چوب خیزران کوبیده شد. سلام بر آن رگ بریده شده. سلام بر آن سری که بر فراز نیزه شد. سلام بر بدن‌های عریان افتاده در بیابان‌ها که گرگ‌های درنده پاره‌پاره‌شان می‌کردند و درندگان وحشی بر آنها رفت‌وآمد داشتند.»^۱

و اسیران به زندان بردند و من با آنها بودم. و در هیچ کوچه‌ای نگذشتیم مگر آن که آن را پر از مردان و زنان می‌دیدیم که به صورت‌های خود می‌زدند و گریه می‌کردند. آنها را در زندانی افکندند و در آن را بستند. سپس آنان را به مجلس ابن زیاد آوردند و پس از آن که صحبت‌ها تمام شد، دستور داد آنان را به زندان بازگردانند: «ابن زیاد دستور داد آنها را به زندان برگردانند و جارچی‌ها را به اطراف فرستاد تا خبر کشته شدن حسین (علیه السلام) را اعلام کنند.» (أمالی، صدوق، ۲۲۹ و ۲۳۰)

برخی مورخان ذکر کرده‌اند ابن زیاد دستور داده بود آنها را در خانه‌ای نزدیک مسجد و در نزدیکی قصر امارت حبس کنند، به‌طوری که در کتاب «اللهوف فی قتلی الطفوف» نوشته ابن طاووس آمده است: ۲۰۲؛ و برخی دیگر گفته‌اند زندان در داخل قصر بوده است. به نقل از «الطبقات الکبری»، ابن سعد، بخش غیرچاپی، ۸۱.

۱. قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه.

زمین دفن

روایت شده است که امام حسین (علیه السلام) زمین‌هایی را که قبرش در آن قرار دارد، از مردم نینوا و غاضریه به قیمت شصت هزار درهم خرید و آن را به آنها صدقه داد و شرط کرد آنها مردم را به قبرش راهنمایی کنند و از افرادی که به زیارتش می‌آیند، سه روز پذیرایی کنند.

همچنین از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «حرم حسین (علیه السلام) که آن را خریداری کرد، چهار میل در چهار میل است؛ و برای فرزندان و دوستانش حلال است، و برای کسانی که مخالف آنان هستند حرام است؛ و در آن برکت قرار دارد.»^۱

از سید احمد الحسن دربارهٔ صحت این روایات پرسیدم؛ ایشان فرمود:

«روایات مربوط به مالکیت زمین‌های محیط بر قبر حسین (علیه السلام) توسط حجت‌های الهی (علیهم السلام) از لحاظ معنایی صحیح است؛ و نیز روایاتی که دربارهٔ ناپسند بودن سکونت دائم در نزدیکی قبر ایشان نقل شده است.»^۲

بدن‌های مطهر کی دفن شدند؟

دربارهٔ زمان دفن، بسیاری از مورخان بر این عقیده‌اند که دفن اجساد، در روز یازدهم محرم، یعنی یک روز پس از واقعهٔ شهادت انجام شده است.^۳

۱. مراجعه کنید به: مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ۱۰ / ۳۲۱.

۲. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۳. زیرا روایات گفته‌اند: «و از یاران حسین هفتاد و دو نفر کشته شدند، و اهل غاضریه از بنی‌اسد آنها را یک روز پس از کشته شدن دفن کردند»، مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴ / ۳۴۸؛ انساب‌الأشراف، بلاذری، ۳ / ۲۰۵؛ البدایة والنهایة، ابن‌کثیر، ۸ / ۲۰۵.

همچنین این مطلب را مسعودی در مروج الذهب، ۳ / ۷۲؛ و مفید در الإرشاد: ۲ / ۱۱۴؛ و ابن‌شهر آشوب در مناقب آل ابی‌طالب، ۴ / ۱۱۲؛ و ابن‌طاووس در اللهوف فی قتلی الطفوف، ۱۲۵ ذکر کرده‌اند.

اما مشهور این است که دفن جسد امام حسین (علیه السلام) و سایر شهدا، در روز سیزدهم محرم صورت گرفته است.

از سید احمد الحسن دربارهٔ صحت این موضوع پرسیدم و ایشان فرمود: «صحیح است، و دفن روز سیزدهم محرم انجام شد.»^۱

به علاوه، پس از بررسی تاریخ‌های حوادث هم‌زمان - یعنی رویدادهایی که به یکدیگر نزدیک‌اند - براساس آنچه در متون و روایات تاریخی آمده است، می‌توان به این «تاریخ» رسید. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، کاروان خانوادهٔ امام حسین (علیه السلام) روز یازدهم محرم، هنگام ظهر، از کربلا حرکت کرد و در روز دوازدهم محرم وارد کوفه شد، درحالی‌که از سوی سپاه اموی احاطه شده بود؛ و همان‌طور که دانستیم، روز دوازدهم نیز با گرداندن آنان در خیابان‌های کوفه، حضور در مجلس ابن‌زیاد (لعنت خدا بر او)، و در نهایت، زندانی شدنشان گذشت. بنابراین، ممکن نیست دفن شهدا در همان روز انجام شده باشد، چه برسد به روز یازدهم؛ زیرا حضور امام زین‌العابدین (علیه السلام) برای دفن در آن زمان ممکن نبوده است.

چرا دفن نیاز به حضور امام معصوم داشت؟

می‌دانیم که تکلیف‌های الهی، مشروط به توانایی و امکان انجامشان است: ﴿لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۲ (خداوند انسان را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند) و مسئلهٔ تجهیز و آماده‌سازی معصوم برای دفن معصوم نیز از این قانون الهی مستثنا نیست؛ به این معنا که

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

روایاتی دربارهٔ ناپسند بودن سکونت دائم (استقرار) نزدیک قبر امام حسین (علیه السلام) وارد شده است، ازجمله: از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «اگر خواستی به زیارت امام حسین (علیه السلام) بروی، او را درحالی‌که غمگین و پریشان و خاک‌آلود و گرسنه و تشنه هستی زیارت کن و از او خواسته‌هایت را بخواه و سپس از نزد او برو و آنجا را وطنی برای خودت برنگیر.» (کافی، کلینی، ۴/ ۵۸۷).

۲. سورهٔ بقره، آیه ۲۸۶

معصوم باید بر جنازه معصوم فوت شده حضور یابد و کارهای غسل و کفن و دفن او را در صورت امکان حضور عهده دار شود. بنابراین تکلیف - همان طور که گفتیم - مشروط به توانایی است.

اما درباره مسئله دفن بدن امام حسین (علیه السلام)، حضور معصوم ضروری بود؛ زیرا بدن ها - از جمله بدن امام حسین (علیه السلام) - بدون سر بودند و هتک حرمت شده بود، به ویژه بدن امام حسین (علیه السلام) و به همین دلیل، تشخیص آنها از یکدیگر برای عموم مردم دشوار بود. مشیت خداوند سبحان، در ضمن نقشه از پیش تعیین شده، بر این تعلق گرفت که قبر حسین ذبح شده (علیه السلام) به گونه ای متمایز و مشخص باشد تا مؤمنان به زیارتش بیایند و زائران، نسل اندر نسل تا پایان روزگار قصدش کنند؛ و این، قطعاً نیازمند آن بود که قبر او از دیگران متمایز شود.^۱

مسئله دیگر: مشیت الهی اقتضا کرده بود که قبرها به گونه ای خاص مرتب شوند؛ به طوری که نوزاد شهید در آغوش پدر شهیدش قرار گیرد، قبر علی اکبر در کنار پای پدرش باشد، و برای حبیب بن مظاهر، قبر خاصی در نظر گرفته شود و سایر یاران امام حسین (علیه السلام) نیز قبرهای جداگانه ای در کنار پای امام حسین (علیه السلام) داشته باشند، و عباس بن علی (علیه السلام) در محل شهادتش دفن شود. و این، دقیقاً ترتیبی است که ما امروز در قبور شهدای عاشورا به وضوح مشاهده می کنیم و درباره اش روایات متعددی از معصومین (علیهم السلام) وارد شده است.

طبیعتاً اگر بنی اسد (اهل غاضریه) به حال خودشان رها می شدند، آنها به هیچ عنوان قادر به تشخیص و این نوع ترتیب در قبرها نبودند و دفن به صورت تصادفی انجام می شد.

۱. روایات در تشویق به زیارت امام حسین (علیه السلام) متواتر و بسیارند؛ نمونه ای از این روایات:

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «به خدا سوگند، یقیناً خداوند به زائر حسین (علیه السلام) مباحثات می کند و ملائکه مقرب و حاملان عرش به دیدار او می آیند، و به آنها می فرماید: "آیا نمی بینید زائران قبر حسین (علیه السلام) با شوق به سوی او و فاطمه (علیه السلام) می آیند؟ به عزت و جلال و بزرگی خود قسم، برای آنها کرامتم را می نویسم و محبت خودم را برای آنان قرار می دهم."» (وسائل الشیعه، آل البيت، حر عاملی، ۴۹۷/۱۴).

به عنوان مثال، برای آنها ساده تر بود که عباس و علی اکبر و حبیب بن مظاهر را با سایر شهدای کربلا دفن کنند، بدون آن که قبر خاصی برای آنها در نظر بگیرند، زیرا با توجه به این که بدن ها بدون سر بودند آنها اساساً هویت بدن ها را نمی شناختند؛ و حتی تمام قبرها به طور کلی، بی نام و نشان می ماندند، چون هیچ کس آنها را به طور مشخص نمی شناخت.^۱ بنابراین حضور معصوم (که در آن زمان امام علی بن حسین (علیه السلام) بود) ضروری و مهم بود؛ زیرا دو امر اساسی را برای آنها روشن می کرد: تشخیص اجساد، به ویژه شناسایی جسد امام حسین (علیه السلام)، همچنین راهنمایی آنها در خصوص ترتیب قبرها، به نحوی که مورد رضایت خداوند باشد.

طبیعی است که تاریخ نگاران اهل سنت به حضور امام زین العابدین (علیه السلام) اشاره نکرده اند و دفن را فقط به مردم غاضریه نسبت داده اند، و شیخ مفید و دیگران نیز همین نظر را دارند.^۲

۱. با آن که واقعیت نشان می دهد قبر امام حسین (علیه السلام) و قبور شهدای کربلا از ابتدا برای اولین زائران بعد از دفن آنها مشخص بوده است، و اولین زائر آنها جابر بن عبدالله انصاری بود، آنجا که گفته شده است: «او به زیارت حسین (علیه السلام)، علی بن حسین (علیه السلام) و عباس (علیه السلام) رفته و به قبورشان سلام کرده و برایشان نماز خوانده است.»، [اما این شناسایی - همان طور که گفتیم - نمی توانست به طور مستقل توسط بنی اسد انجام شود، به دلایلی که ذکر کردیم و حضور امام علی بن حسین (علیه السلام) در این مسئله به طور قطعی تأیید می شود.

۲. شیخ مفید گفته است: «زمانی که ابن سعد حرکت کرد، گروهی از بنی اسد که در غاضریه ساکن بودند به طرف امام حسین (علیه السلام) و یارانش آمدند و برای آنها نماز خواندند و امام حسین (علیه السلام) را در جایی که اکنون قبرش قرار دارد دفن کردند. همچنین پسرش علی بن حسین (علیه السلام) را کنار پای او دفن کردند، و برای شهدای اهل بیت و یاران امام حسین (علیه السلام) که در اطراف ایشان به شهادت رسیده بودند، قبری حفر کردند و آنها را کنار پای امام حسین (علیه السلام) دفن کردند. عباس بن علی (علیه السلام) را نیز در محلی که در نزدیکی غاضریه به شهادت رسید دفن کردند، همان طور که اکنون قبرش آنجا قرار دارد» (الإشاد، مفید، ۲/ ۱۱۴).

ابن شهر آشوب گفته است: «اجساد شهدای کربلا را اهل غاضریه از بنی اسد یک روز بعد از از قتل حسین دفن کردند. آنها برای بیشتر شهدای کربلا قبری یافتند و پرنده گان سفید را در اطراف آنها مشاهده کردند.» (مناقب آل ابی طالب، ۳/ ۲۵۹).

ابن طاووس نیز گفته است: «راوی می گوید: زمانی که عمر بن سعد (لعنت خدا بر او) از کربلا حرکت کرد، گروهی از بنی اسد به طرف اجساد شهدا آمدند، برای آنها نماز خواندند و آنها را در همان حالی که به خون آغشته بودند، دفن

البته برخی روایات، حضور امام علیه السلام را تأکید کرده‌اند، ازجمله:

- از اسماعیل بن سهل، از یکی از اصحاب ما نقل شده است که گفت: نزد امام رضا علیه السلام بودم که علی بن ابوحزمه و ابن سراج و ابن مکاری وارد شدند. علی پس از صحبت‌هایی که میان او و امام علیه السلام درباره امامت ردوبدل شد، گفت: "ما از پدران شما روایت کرده‌ایم که امور امام را جز امامی همچون خودش عهده‌دار نمی‌شود." امام رضا علیه السلام فرمود: "پس به من از حسین بن علی علیه السلام خبر بده؛ آیا او امام بود یا غیر امام؟" گفت: "امام بود." امام رضا علیه السلام پرسید: "پس چه کسی آموزش را عهده‌دار شد؟" گفت: "علی بن حسین علیه السلام." فرمود: "و علی بن حسین علیه السلام کجا بود؟" گفت: "در دست عبیدالله بن زیاد حبس بود." امام رضا علیه السلام فرمود: "پس اگر برای علی بن حسین علیه السلام امکان‌پذیر شد که به کربلا بیاید و امور پدرش را بر عهده بگیرد، برای صاحب این امر نیز امکان‌پذیر است که به بغداد بیاید و امور پدرش را بر عهده بگیرد." ^۱

- از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد، جبرئیل همراه با فرشتگان و روح - که در شب قدر نازل می‌شدند - فرود آمدند. سپس چشمان امیرالمؤمنین علیه السلام گشوده شد و آنان را از منتهای آسمان‌ها تا زمین می‌دید که همراه او بدن پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل می‌دادند و با او بر پیکر حضرت نماز می‌گزارند و برایش قبر می‌کنند. به خدا سوگند، جز آنان کسی قبرش را حفر نکرد؛ و چون آن حضرت را در قبر گذاشتند، فرشتگان نیز همراه کسی که وارد قبر شد وارد شدند و او را در قبر نهادند. سپس پیامبر سخن گفت و شنوایی امیرالمؤمنین علیه السلام گشوده شد و شنید که به آنان وصیت می‌کرد. پس گریست و شنید که فرشتگان می‌گفتند: "ما با تلاش فراوان در خدمتش بودیم و بعد از تو، این صاحب ما خواهد بود، اما پس از این دیدار، او با چشم ظاهری اش ما را نخواهد دید." هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفت، حسن و حسین علیه السلام همانی را دیدند که او دیده بود، و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند که همچون گذشته به فرشتگان در کارشان کمک می‌کرد. چون حسن علیه السلام از دنیا رفت، حسین علیه السلام نیز همان را دید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را دید که به‌همراه

کردند. همان‌طور که اکنون در آنجا دفن هستند.» (اللهوف فی قتلی الطفوف، ۱۲۵).

۱. بحار الأنوار، مجلسی، ۱۶۹/۴۵.

۲۰۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - روز حسین (علیه السلام)، جلد دوم

فرشتگان مشغول کار بودند؛ و چون حسین (علیه السلام) از دنیا رفت، علی بن حسین (علیه السلام) نیز همان را دید و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی و حسن (علیه السلام) را دید که به کمک فرشتگان آمده بودند ... و این چنین این جریان تا آخرین ما جاری است.^۱

این روایت به صراحت نشان می دهد که امام علی بن حسین (علیه السلام) مسئولیت تجهیز و دفن پدرش امام حسین (علیه السلام) را بر عهده داشته است.

نکته: درباره حضور امام علی بن حسین (علیه السلام) در کربلا برای دفن اجساد، این امری غیبی بوده و طبق علل و اسباب طبیعی و عادی که به طور معمول شناخته می شود، نبوده است.^۲ سید مقرّم در این باره گفته است:

«در روز سیزدهم محرم، امام زین العابدین (علیه السلام) برای دفن پدر شهیدش آمد ... و زمانی که رسید، دید بنی اسد در کنار پیکرهای شهدا گرد آمده اند. درحالی که حیران و سرگردان اند و نمی دانند چه کنند و نتوانسته اند پیکرها را از یکدیگر بازشناسند. امام (علیه السلام) آنان را از مقصودی که برایش آمده بود - که دفن این بدن های پاک و مطهر بود - آگاه ساخت و آنان را از اسامی شهدا آگاه کرد، و هاشمیان را نیز از میان اصحاب به آنان شناساند.

سپس به سوی پیکر پدرش رفت، آن را در آغوش کشید و با صدای بلند گریست. به محل قبر آمد و اندکی خاک را کنار زد؛ قبری حفر شده و لحدی آماده آشکار شد. هر دو کف دست هایش را زیر پیکر پدرش قرار داد و فرمود: «به نام خدا و در راه خدا و بر آیین رسول خدا. خدا و رسولش راست گفته اند. آنچه خدا خواست، همان شد. هیچ نیرو و توانی نیست جز به واسطه خداوند بزرگ.» سپس او را به تنهایی در لحد نهاد و بنی اسد در این کار با او مشارکت نداشتند. به آنان فرمود: «همراهم کسی هست که مرا در این کار یاری می دهد.» و چون بدن را در لحدش نهاد، گونه اش را بر گلی بریده شریف او گذاشت و

۱. بصائر الدرجات، صفار، ۲۴۵.

۲. این مطلبی است که از سید احمد الحسن در گفت و گویی خصوصی با ایشان آموختم.

فرمود: «خوشا به حال آن زمینی که بدن پاک تو را در بر گرفته است؛ زیرا دنیا پس از تو تیره‌وتر است و آخرت به نور تو روشن گردیده؛ اما شب‌ها، بی‌خوابی و اندوه همیشگی‌ام خواهد بود تا زمانی که خدا برای خاندان تو همان سرای تو را که در آن اقامت داری، برگزیند. سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، ای فرزند رسول خدا.» سپس روی قبر نوشت: «این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را تشنه و غریب به شهادت رساندند.»

سپس به‌سوی عمویش عباس (ع) رفت؛ و در حالی او را یافت که فرشتگان را در طبقات آسمان به شگفتی و حورالعین را در غرفه‌های بهشت به گریه واداشته بود. خود را بر بدن او افکند و گلوی بریده مقدسش را بوسید و فرمود: «بعد از تو، خاک بر سر این دنیا، ای ماه بنی‌هاشم. سلام من بر تو، از سوی شهیدی که این مصیبت را در راه خدا پذیرفته است؛ و رحمت و برکات خدا بر تو باد.» برای او نیز لحدی آماده کرد و او را همانند پدرش به تنهایی در قبر نهاد و به بنی‌اسد فرمود: «کسی را به‌همراه دارم که مرا یاری می‌دهد.»

آری، برای دفن سایر شهدا به بنی‌اسد اجازه مشارکت داد. دو مکان را برای آنان تعیین کرد و فرمود دو قبر حفر کنند؛ در یکی شهدای بنی‌هاشم و در دیگری یاران امام را دفن کردند. اما حر ریاحی را بستگانش به محلی دورتر، در همان مکانی که اکنون مرقدش قرار دارد، منتقل کردند. گفته شده است: مادر حر نیز حاضر بود و چون دید با بدن شهدا چگونه رفتار می‌شود، پیکر حر را به آن مکان منتقل کرد.

نزدیک‌ترین شهید به امام حسین (ع) فرزندش علی‌اکبر (ع) بود. در این باره امام صادق (ع) به حماد بصری فرمود: «اباعبدالله (ع) غریبان در سرزمین غربت به شهادت رسید. هرکه به زیارتش برود بر او می‌گردد؛ و آن‌که به زیارتش نرود اندوهگین می‌شود؛ و آن‌که در کربلا حاضر نبود برای او دل می‌سوزاند؛ و هرکه به قبر فرزندش که در پایین پای او مدفون است بنگرد به او رحم می‌آورد ...»^۱

بررسی عقیده بدعت آمیز «درندگان»!

در دوران‌های اخیر، عقیده‌ای شایع شده است که برخی به آن متوسل می‌شوند، مبنی بر این که «جسد معصوم را درندگان نمی‌خورند.» این افراد این عقیده را نه به عنوان یک ویژگی معجزه‌آسا که هر زمان خدا بخواهد حاصل می‌شود، بلکه به عنوان یک ویژگی ثابت و غیرقابل تغییر برای معصوم می‌دانند؛ به این معنا که (طبق نظر آنها): اگر بخواهی امامی از اهل بیت محمد را بشناسی، راه شناسایی او این است که او را جلوی حیوانات درنده بیندازی و منتظر بمانی. اگر از خوردن بدن او امتناع کردند، امامت او ثابت شده است، وگرنه ادعای او باطل است! این عقیده‌ای است که ذوق و قریحه عده‌ای در این روزگار تیرمو تار آن را به هم بافته است!^۱

شکی نیست که چنین عقایدی بدعت‌هایی هستند که هیچ اثر و نشانی نه در کتاب محکم خداوند و نه در سنت متواتر ندارند، درحالی که این دو، منابع قطعی هستند که در اثبات یا نفی هر امر اعتقادی باید هر دو - یا دست کم یکی از آنها - موجود باشد، چنان که در میان مسلمانان مقرر و ثابت است؛ زیرا عقیده از نظر آنان فقط با علم و یقین پذیرفته می‌شود، و لا غیر.

متون قطعی - چه قرآنی و چه روایی - تأکید کرده‌اند که معصوم از طریق «نص» شناخته می‌شود و نیز از طریق علم شناخته می‌شود؛ اما معجزات مادی به دست خداوند هستند و امری که همواره ثابت و لازم باشند محسوب نمی‌شوند.^۲ پس، اگر خدا بخواهد و حاصل شود، نص را تأیید می‌کند؛ در غیر این صورت عدم وقوع آن، هیچ گونه آسیبی به امامت امام حق و

۱. باید توجه داشت معجزات به طور تصادفی و طبق درخواست انجام نمی‌شوند، بلکه براساس قانون و حکمت الهی که آن را اقتضا می‌کند صورت می‌پذیرند.

۲. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا آيَاتِي عِنْدَ اللَّهِ﴾ (سوره انعام، آیه ۱۰۹) (بگو، قطعاً آیات من فقط نزد خداوند است).
 ﴿قُلْ إِنَّمَا آيَاتِي عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ (سوره عنکبوت، آیه ۵۰) (بگو، قطعاً آیات من فقط نزد خداست؛ و من فقط هشداردهنده‌ای آشکارم).

عصمت او وارد نمی‌کند، چراکه احتجاج او براساس نص و علم است. این موضوع به تفصیل در کتاب «عقاید اسلام»^۱ بحث شده است، اما ما در اینجا مسئله را تنها از دیدگاه متون مربوط به نهضت حسینی مطرح می‌کنیم تا مورد ارزیابی قرار گیرد؛ پس می‌گوییم:

جسد امام حسین (علیه السلام) به مدت سه روز در بیابان کربلا بر خاک داغ، بدون غسل و کفن و دفن باقی ماند، و امکان این که حیوانات وحشی به آن دست یابند وجود داشت (این را به عنوان یک امکان مطرح می‌کنم، نه این که اتفاقی که حتماً باید بیفتد یا افتاده باشد)، و این ناممکن و محال نیست؛ به [این] دلایل:

- سخن امام حسین (علیه السلام) در خطبه معروفش در مکه: «گویا اعضای بدنم را درندگان دشت‌ها میان نواویس و کربلا تکه‌تکه می‌کنند، و شکم‌های خود را از من پُر و انبان‌های خود را از من مملو می‌کنند ...»^۲
- سخن زینب (علیها السلام) در برابر یزید (لعنت خدا بر او): «این دست‌ها به خون ما آغشته می‌شوند و این دهان‌ها از گوشت ما سرشار می‌گردند، و آن پیکرهای پاک و مطهر طعمه گریان بیابان می‌شوند ...»^۳
- «این دست‌ها به خون ما آغشته می‌شوند و دهان‌ها از گوشت ما سرشار می‌گردند، و آن پیکرهای پاک و برگزیده را درندگان پی‌درپی می‌دَرنند و گفتارها آنها را در خاک می‌غلطان‌اند.»^۴

سید احمد الحسن در توضیح متون فوق فرموده است:

۱. کتاب عقائد الإسلام، سید احمد الحسن، از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام).

۲. اللهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس، ۳۸؛ مثير الأحرار، ابن نما، ۲۹.

۳. بلاغات النساء، ابن طیفور، ۲۲.

۴. اللهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس، ۱۰۷؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۱۳۴/۴۵.

«و عَسَلَانِ الْفُلُوت» یعنی حیوانات درنده بیابانی، یا به طور خاص گرگ‌ها؛ و "أمهات الفراعل" یعنی گفتارها. ظاهر سخن روشن است ...

برخی تلاش کرده‌اند این روایات را با تأویلاتی ضعیف - که در برابر نقد علمی تاب نمی‌آورند - توجیه کنند. حقیقت این است که تنها زمانی باید به تأویل روی آورد که ضرورت وجود داشته باشد و در اینجا ضرورتی برای تأویل وجود ندارد. هیچ دلیل عقلی یا نقلی قطعی الصدور و قطعی الدلالة وجود ندارد که ما را به این اعتقاد وادارد که بدن خلیفه خدا نمی‌تواند مورد تعرض حیوانات غیرعاقل قرار گیرد، درحالی‌که جسارت انسان عاقل بر بدن به طور قطعی به اثبات رسیده و حتی آنها تا بریدن انگشت حسین (صلوات خدا بر او) پیش رفته‌اند؛ و ای کاش به جای انگشت او مرا تکه‌تکه می‌کردند، پدرم و مادرم به فدایش ...

همچنین در داستان یوسف (علیه السلام)، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾^۱ (گفت: این که شما او را ببرید مرا اندوهگین می‌کند و می‌ترسم گرگ او را بخورد، درحالی‌که شما از او غافل باشید)؛ و یعقوب یکی از خلفای خدا بود و یوسف نیز این چنین بود. ظاهر سخن یعقوب در قرآن، حجت و دلیل است؛ بنابراین یعقوب - طبق متن قرآن - به این اعتقاد فاسد باور نداشت، بلکه اعتقاد داشت ممکن است یوسف را گرگ بخورد، و در نتیجه، از ناحیه گرگ‌ها بر او بیمناک بود و فرزندان او را از این که گرگ برادرشان یوسف (خلیفه خدا در زمینش) را بخورد برحذر داشت؛ و به همین سبب برادران یوسف به پدرشان چنین پاسخ دادند: ﴿قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ﴾^۲ (گفتند: چگونه گرگ او را بخورد، درحالی‌که ما گروهی نیرومند هستیم؛ در آن صورت، ما قطعاً زیان‌کار خواهیم بود). پس در واقع، یعقوب کسی بود که فرزندان او را به اعتقادی برخلاف باور اهل گمراهی امروز رساند و آشکارا با کلماتی واضح در برابر آنان تصریح کرده بود که بیم آن دارد که گرگ خلیفه خدا (علیه السلام) بر آنان را بخورد. آیا برای پیامبر خدا یعقوب پوشیده مانده بود که گرگ نمی‌تواند خلیفه خدا را بخورد، درحالی‌که بر

۱. سوره یوسف، آیه ۱۳

۲. سوره یوسف، آیه ۱۴

دارندگان این عقاید باطل پوشیده نمانده است؟!

و اما این که گفته می شود یعقوب در این سخن فقط مقصودی باطنی داشته و منظورش از گرگ، برادران یوسف بوده است، این سخن با ظاهر کلام یعقوب تعارضی ندارد، چرا که ظاهر سخن او - همان گونه که شنونده از آن می فهمد و فرزندانش نیز چنان که از پاسخ آنان پیداست چنین فهمیدند - به روشنی دلالت دارد بر این که گرگ می تواند خلیفه خدا در زمینش یعنی یوسف (علیه السلام) را بخورد، همان گونه که می تواند انسان های دیگر را نیز بخورد.^۱

همچنین، این فرمایش امام صادق (علیه السلام) که در آن به صراحت بیان فرموده است قاتلان امام حسین (لعنت بر آنان) جسد شریف او را در معرض حمله حیوانات درنده قرار دادند، این نکته را تأیید می کند: از عبدالله بن حماد بصری، از اباعبدالله (علیه السلام) نقل شده است که گفت: به من فرمود: «در نزد شما - یا فرمود، در نزدیکی شما - فضیلتی هست که به هیچ کس همانندش داده نشده است، و گمان نمی کنم شما حقیقت آن را بشناسید یا از آن محافظت کنید، یا به آن قیام کنید؛ و به راستی برای این فضیلت، اهل ویژه ای هست که به آن نامیده شده اند [و برایش برگزیده شده اند] و بدون نیرو و توانی از خودشان به آنها اعطا شده است، بلکه به صنع خدا برای آنان و سعادت که خدا به آنان بخشیده و رحمت و رأفت و تقدیمی که به آنان داده است به آن دست یافته اند.»

گفتم: "فدایت شوم، این که وصف کردی و نام نبردی چیست؟" فرمود: «زیارت جدم حسین بن علی (علیه السلام) که در سرزمین غربت غریب است. هر که به زیارتش برود بر او می گرید؛ و آن که به زیارتش نرود اندوهگین می شود؛ و آن که در کربلا حاضر نبود دلش برای او می سوزد؛ و هر که به قبر فرزندش که پایین پای او دفن شده است بنگرد به او رحم می آورد؛ در سرزمینی بی آب و علف که نه دوستی نزدیکش است و نه خویشاوندی. سپس حق را از او بازداشتند و اهل ارتداد علیه او هم دست شدند تا این که او را کشتند، بدنش را رها کردند و در معرض درندگان قرار دادند و او را از نوشیدن آب فرات - که سگ ها از آن می نوشند - بازداشتند؛ و حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و وصیتش را درباره او و اهل بیتش تباه کردند. پس در قبر خود بی کس و تنها آرמיד، به گونه ای که در میان خویشاوندان و شیعیانش زیر

۱. عقائد الإسلام، سید احمد الحسن، مبحث خلیفه خدا و صفات معجزه.

لایه‌های خاک افتاده بود، درحالی‌که قبرش در تنهایی و دور از جدش تنها و غریب مانده است؛ آن منزلگاهی که جز کسی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده و حق ما را شناخته باشد به‌سویش نمی‌رود.»^۱

وقایع مهم پیش از حرکت کاروان به‌سوی شام

آغاز باران با یک قطره است!

خون امام حسین (علیه السلام) و تلاش‌های زینب (علیه السلام) و کاروان مقدسش در رسوا کردن باطل ابن‌زیاد و امویان (لعنت خدا بر آنان) به‌سرعت نتیجه داد، در صورتی که کاروان هنوز در کوفه بود و آنجا را ترک نکرده بود؛ زیرا تاریخ‌نگاران نقل کرده‌اند که ابن‌زیاد ملعون مردم را در مسجد اعظم جمع کرد و بر منبر رفت و گفت: «ستایش خداوندی را که حق و اهلش را آشکار ساخت، و امیر مؤمنان (فاسقان) و پیروانش را یاری کرد، و کذاب‌بن کذاب را کشت!»

این خبیث بیشتر از این چیزی نگفته بود که عبدالله‌بن عقیف ازدی^۲ به سخنان او اعتراض کرد و گفت: «ای دشمن خدا، کذاب و پسر کذاب تو و پدرت هستی و نیز کسی که تو و پدرت را به این مقام رساند! ای پسر مرجانه، آیا فرزندان پیامبران را می‌کشید و سخنان صدیقان را به زبان می‌رانید؟!»

«ابن‌زیاد گفت: او را نزد من بیاورید. پس جلادان به‌سویش حمله بردند و او را گرفتند. او شعار ازد را سر داد و گفت: "ای مبرور!" عبدالرحمن بن مخنف ازدی نشسته بود، گفت: "وای بر تو، خودت را هلاک کردی و قومت را نیز هلاک ساختی." در آن روز، هفتصد

۱. کامل الزیارات، ابن‌قولویه، ۵۳۷ و ۵۳۸؛ بحارالأنوار، مجلسی، ۷۳/۹۸.

۲. او شیعه بود و چشم‌پیش در روز جنگ جمل از بین رفت و چشم راستش نیز در جنگ صفین، پس از آن‌که به سر و ابرویش ضربه‌ای وارد شد. او هیچ‌گاه مسجد اعظم را ترک نمی‌کرد و تا شب در آنجا نماز می‌خواند. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴، ص ۳۵۱؛ انساب‌الأنشرف، بلاذری، ۳/۲۱۰؛ کامل در تاریخ، ابن‌اثیر، ۴، ص ۸۳.

جنگجوی ازدی در کوفه حاضر بودند. گروهی از جوانان ازد به‌سوی او هجوم آوردند و او را رها کردند و نزد خانواده‌اش بردند. سپس افرادی را برای دستگیری او فرستادند و او را گرفتند و کشتند. و دستور داد بدنش را در منطقهٔ سبخه به دار آویزند و همان جا به دار کشیده شد.^۱

جندب بن عبدالله ازدی^۲ که دید چگونه ابن عفیف را می‌برند، گفت: «زندگی پس از این ننگ است.» سپس برخاست و برای دفاع از او مبارزه کرد. او را نیز به‌همراه وی دستگیر کردند.

در روایت آمده است:

«هنگامی که [ابن عفیف] را نزد عبیدالله آوردند، به او گفت: "سپاس خدا را که تو را رسوا کرد!" ابن عفیف پاسخ داد: "ای دشمن خدا، به چه چیزی مرا رسوا کرد؟" ... ابن زیاد به او گفت: "تو دربارهٔ عثمان چه می‌گویی؟" ابن عفیف گفت: "ای پسر مرجانه، ای پسر سمیه، ای بندهٔ بنی‌علاج! تو را با عثمان چه کار؟ نیکو عمل کرد یا بد؟ اصلاح کرد یا فساد آورد؟ خداوند پروردگار خلق است و اوست که با عدالت و حق در میان آنان داوری می‌کند؛ اما از من دربارهٔ خودت و پدرت و بیزید و پدرش بپرس!" ابن زیاد گفت: "از تو دربارهٔ چیزی نمی‌پرسم، مگر این که طعم را مرگ بچشی." ابن عفیف گفت: "سپاس خداوند پروردگار جهانیان راست؛ من از خدا می‌خواستم پیش از آن که مادرت مرجانه تو را بزاید شهادت را نصیبم کند؛ و از او می‌خواستم شهادت را به دست پلیدترین، بدترین و منفورترین خلقش روزی‌ام گرداند، و چون بینایی‌ام را از دست دادم، از شهادت مأیوس شده بودم؛ اما اکنون سپاس خدا را که پس از ناامیدی از آن، آن را به من عطا کرد و اجابت دعای دیرینه‌ام را به من نشان داد." پس ابن زیاد گفت: "گردنش را بزنید." گردنش زده شد و به دار آویخته شد.

۱. تاریخ طبری، ۴/ ۳۵۰ و ۳۵۱. داستان کشته شدن او با جزئیات بیشتر در منابع متعدد ذکر شده است، از جمله:

انساب‌الأشراف، بلاذری، ۳/ ۲۱۰ و ۲۱۱؛ مقتل‌الحسین، خوارزمی، ۲/ ۵۹-۶۲.

۲. او به جندب‌الخیبر معروف بود. صحابی پیامبر اسلام ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود.

سپس ابن زیاد، جندب بن عبدالله را فراخواند و به او گفت: "ای دشمن خدا، آیا تو در جنگ صفین از یاران علی بن ابی طالب نبودی؟" گفت: "آری، و همواره دوستدار او و دشمن شما بوده‌ام، و از این عقیده نه به تو اعلام بیزاری می‌کنم و نه برایش نزد تو عذر می‌آورم و نه در برابر تو از آن کناره می‌گیرم." ابن زیاد گفت: "اما من با خون تو به خدا تقرب خواهم جست!" جندب گفت: "به خدا سوگند، خون من تو را به خدا نزدیک نمی‌کند، بلکه تو را از او دور می‌سازد؛ و افزون بر این، از عمرم جز اندکی باقی نمانده است و از آن که خداوند با خوار کردن تو مرا گرمی بدارد ناراحت نیستم." ابن زیاد گفت: "او را از نزد من بیرون ببرید که او پیرمردی خرفت شده و عقلش زایل گشته است." پس او را بیرون بردند و آزادش کردند.^۱

سفیان بن یزید بن مغفل نیز از جمله کسانی بود که به دفاع از ابن عفیف جنگید؛ و او را نزد ابن زیاد بردند، اما او نیز همانند جندب بن عبدالله آزاد شد. شاید به این دلیل بود که ابن زیاد نگران واکنش‌های قبیله ازد در کوفه بود، و همچنین به سبب شفاعت برخی از ازدی‌ها که از نزدیکان ابن زیاد بودند.^۲

در هر صورت، تردیدی نیست عاملی که باعث حرکت آب‌های ساکن در کوفه شد، جاری شدن خون حسین (علیه السلام) و ایستادگی سایر اهل بیتش (علیهم السلام) در کاروان مقدس بود؛ و منظور بنده زینب و علی بن حسین (صلوات خدا بر آنان) و دختران علی و حسین (علیهم السلام) است که به همراه او بودند؛ زیرا سخنان علوی آنان و مواضع شجاعانه‌شان، تخت طاغوت را به لرزه درآورد و آوای آن در گوش کوفیان طنین انداز شد؛ به گونه‌ای که آنان این سخنان و حجت‌های روشن در آنها را میان خود نقل می‌کردند؛ و در نتیجه، ریشه‌های باقی‌مانده خیر را در برخی

۱. مراجعه کنید به: مقتل الحسین، خوارزمی، ۲/ ۶۱ و ۶۲.

۲. بلاذری گفته است: «و جندب بن عبدالله را آوردند. ابن زیاد به او گفت: «به خدا قسم، من با خون تو به خدا نزدیک می‌شوم!» جندب گفت: «تو فقط با خون من از خدا دور می‌شوی!» و به ابن مغفل گفت: «ما تو را به خاطر پسرعمویت سفیان بن عوف رها کردیم، زیرا او از تو بهتر است.» انساب الأشراف، ۳/ ۲۱۱.

دل‌ها برانگیخت و وجدان‌های ته‌نشین‌شده در اعماق دل‌ها را بیدار ساخت و تحریک نمود. و موضع‌گیری ابن عفیف رضی الله عنه آخرین موضع نبود، بلکه برعکس، آغازگر مواضع اعتراضی علیه امویان بود؛ زیرا این سلسله موضع‌گیری‌ها ادامه یافت تا آن‌که انقلاب توأمین به رهبری سلیمان بن صُرد شعله‌ور شد و سپس پس از آن، قیام مختار ثقفی انجام شد که همه قاتلان حسین علیه السلام را از دم شمشیر گذراند؛ و در رأس آنان ابن‌زیاد و ابن‌سعد و شمر و سنان و حرمه و خولی و دیگران بودند؛ خداوند همه‌شان را لعنت کند.

آیا مختار ثقفی با ابن‌زیاد مواجه شد؟

برخی از مورخان حادثه‌ای را نقل کرده‌اند که یک هفته بعد از قتل عبداللّه بن عفیف ازدی، میان مختار ثقفی و ابن‌زیاد (لعنت خدا بر او) رخ داده است. مضمون این حادثه به شرح زیر است:

«هنگامی که عبیداللّه بن زیاد، ابن عفیف انصاری را به قتل رساند و جمعه دوم فرارسید، با میله‌ای آهنین در دست بر منبر رفت و برای مردم خطبه خواند و در پایان خطبه‌اش گفت: "سپاس خدایی را که یزید و سپاهش را با عزت و پیروزی گرمی داشت و حسین و سپاهش را با کشته شدن خوار ساخت." یکی از سران کوفه - که مختار بن ابوعبید بود - برخاست و به او گفت: "دروغ گفتی، ای دشمن خدا و دشمن رسولش! بلکه سپاس خدایی را که حسین و سپاهش را با بهشت و آمرزش عزت بخشید و تو و یزید و سپاهش را با آتش و رسوایی خوار ساخت." عبیداللّه بن زیاد با میله آهنین در دستش به مختار ضربه‌ای زد و پیشانی او را شکست و به مأمورانش گفت: "او را بگیرید." و آنان او را گرفتند.

مردم کوفه گفتند: "ای امیر، این مختار است و تو نسب و خاندانش را می‌شناسی؛ یکی از دامادهایش عمر بن سعد و داماد دیگرش عبداللّه بن عمر است!" ابن‌زیاد در دلش ترسی احساس کرد. از این‌رو، مختار را زندانی کرد، اما جرئت کشتن او را نداشت. مختار نامه‌ای به عبداللّه نوشت و در آن، ماجرا را شرح داد. عبداللّه بن عمر [یزید] برای یزید نامه‌ای فرستاد که در آن نوشت: "اما بعد، آیا تو را بس نبود که خاندان پیامبرت را کشتی، تا آن‌که کسی را

بر مسلمانان گماشتی که اهل بیت پیامبر ما را بر منبر دشنام می دهد و به آنان جسارت می ورزد؟ ابن عفیف را کشت. و آنگاه که مختار به او اعتراض کرد، او را زخمی و زندانی کرد و در بند کشید. پس اگر این نامه را خواندی، به ابن زیاد بنویس مختار را آزاد کند، وگرنه به خدا سوگند، لشکری را به سوی عبیدالله خواهم فرستاد که تاب مقاومت در برابر آن را نداشته باشد؛ والسلام".

هنگامی که یزید نامه را خواند، سخت خشمگین شد و در پاسخ به ابن زیاد نوشت: «اما بعد، من تو را بر عراق نگماشتم تا اهل بیت پیامبر را بر منبرها دشنام دهی و به آنان جسارت روا داری. به محض رسیدن این نامه، مختار را از زندان آزاد کن؛ و تو را هشدار می دهم که از رفتار بازگردی. وگرنه، به خدایی که جانم در دست اوست، کسی را به سوی تو خواهم فرستاد که روشنی دیدگانت را از تو بگیرد.»

به محض این که نامه به ابن زیاد رسید مختار را از زندان آزاد کرد و مشایخ کوفه را فراخواند و مختار را به سلامت به آنان سپرد. مختار نیز از کوفه خارج شد و به سوی حجاز رفت...»^۱

می گویم: مشاجره ای که میان مختار و ابن زیاد (لعنت خدا بر او) رخ داد و به مضروب شدن مختار و زخمی شدن صورتش منجر شد درست است، ولی زمان وقوع این حادثه دقیق نیست. درست این است که مختار پیش از قتل حسین (علیه السلام) زندانی شد، و به طور دقیق تر یک روز بعد از شهادت مسلم بن عقیل (علیه السلام)، پس از آن که او و عبدالله بن حارث، هرکدام در رأس یک پرچم برای کمک به مسلم بن عقیل وارد کوفه شده بودند، اما همان طور که قبلاً ذکر کردیم، آن دو دیر رسیدند و به زندان افتادند.^۲

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ۲/ ۲۰۵ و ۲۰۶.

۲. مراجعه کنید به: جلد اول کتاب، مبحث شهادت مسلم بن عقیل و حوادث پس از آن. متنی که بلاذری نقل کرده است: «مختار هنگام خروج مسلم در روستای خود به نام "خطوانیه" بود. او با موالیانش پرچم سبزی حمل می کرد و عبدالله بن حارث پرچمی قرمز در دست داشت. مختار پرچم خود را بر در خانه عمرو بن حریث نصب کرد و گفت: "من

اما درباره دخالت شوهر خواهرش - یعنی عبدالله بن عمر^۱ - در آزاد شدنش از زندان و سپس خروج مختار از کوفه به طرف حجاز، این صحیح است و در بسیاری از متون تاریخ نگاران ذکر شده است.

شهادت دو فرزند مسلم بن عقیل

شیخ صدوق، در کتاب أمالی، روایتی طولانی نقل کرده است^۲ که ماجرای شهادت دو فرزند مسلم بن عقیل را توضیح می دهد. خلاصه داستان آن دو (رضوان الله علیهما) به شرح زیر است:

آنها دو نوجوان کوچک بودند که در روز عاشورا، پس از شهادت حسین (علیه السلام) از اردوگاه به اسارت گرفته و نزد عبیدالله بن زیاد آورده شدند. او آن دو را به زندانبان سپرد و از او خواست بر آنها سخت بگیرد. پس از مدتی، آن دو، خودشان را به او معرفی کردند و نسبشان را گفتند. زندانبان از آنان عذرخواهی کرد و در زندان را برایشان گشود و آن دو خارج شدند، اما راه را نمی یافتند، تا آن که به در خانه زنی رسیدند و از او خواستند آنان را میهمان کند. شوهر دختر آن زن از امویانی بود که همراه سپاه ابن زیاد برای جنگ با حسین رفته بود. او آن دو را یافت و غلام خود را فراخواند تا آنها را ببرد و در کنار فرات به قتل برساند و سرهایشان را برایش بیاورد. اما آن دو خود را به غلام معرفی کردند؛ پس غلام آنها را در راه رها کرد و فرمان مولایش

می خواستم مانع عمرو شوم. " سپس، از قتل مسلم و هانی برایشان گفت و به آنها توصیه کرد تحت پرچم امان عمرو بن حریث وارد شوند و آنها نیز چنین کردند. عمرو بن حریث شهادت داد آنها از ابن عقیل دوری جسته اند. بنابراین، ابن زیاد دستور داد آنها را زندانی کنند، پس از آن که به مختار دشنام داد و بر صورتش با چوب ضربه زد و یکی از چشم هایش را ناکار کرد؛ و آنها تا زمان قتل حسین (علیه السلام) در زندان ماندند. » انساب الأشراف، البلاذری، ۵ / ۲۱۵.

۱. عبدالله بن عمر با صقیه دختر ابوعبید ثقفی، خواهر مختار، ازدواج کرده بود. و شوهر خواهر دیگر او عمر بن سعد بن ابی وقاص بود.

۲. مراجعه کنید به: أمالی، صدوق، ۱۴۳ - ۱۴۸.

را انجام نداد. سپس آن مرد پسرش را فراخواند و به او همان دستور را داد، اما پسرش نیز همان کار را کرد. پس آن مرد ملعون خودش به قتل آن دو اقدام کرد و به طمع جایزه سرهایشان را برای ابن زیاد برد.

هنگامی که نزد ابن زیاد رسید و ماجرای کشتن آن دو را و این که چگونه آنها به او التماس کردند تا از کشتنشان صرف نظر کند، اما او نپذیرفت را برایش بازگو کرد. ابن زیاد ملعون به یکی از مأمورانش فرمان داد او را بکشد و سرش را بر سر نیزه نصب کند. کودکان به سوی او تیر و سنگ پرتاب می کردند و می گفتند: «این قاتلِ فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است!»

مسیر کاروان زینبی از کوفه به شام

زمان: ۱۴ محرم ۶۱ هـ

مکان: کوفه - شام

بیان کردیم کاروان خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روز دوازدهم محرم به کوفه رسید و براساس متون تاریخی، به نظر می رسد که مدت اقامت آنان در کوفه بسیار کوتاه بوده است.

مدت اقامت اهل بیت در کوفه

کسی که متون تاریخی را بررسی کند در نهایت، به دو دیدگاه می رسد:

- اول: اقامت کاروان در کوفه بیش از دو روز طول نکشید؛ به این معنا که حرکت کاروان از کوفه به سمت شام در روز چهاردهم محرم سال ۶۱ هجری انجام شد؛ و حتی برخی گفته اند که کاروان در روز بعد از ورودش به کوفه به راه افتاد.^۱

۱. ابن جوزی گفته است: «سپس ابن زیاد سرها را در روز دوم پایین آورد و آنها را آماده کرد و اسیران را به شام نزد یزیدبن معاویه فرستاد.» تذکرة الخواص، ۲۳۴.

• دوم: طبق نظر برخی مورخان،^۱ مدت اقامت کاروان در کوفه برابر با مدت زمانی است که یک پیک دولتی نیاز داشت تا رفت و برگشتی میان کوفه و شام را انجام دهد. در هر صورت، واضح است که مدت اقامت نباید خیلی طولانی باشد؛ زیرا تاریخ ورود کاروان به شام - همان طور که در ادامه روشن می شود - اولین روز از ماه صفر سال ۶۱ هجری بوده است.

روشن است که تحقق نظریه دوم دشوار به نظر می رسد؛ زیرا در خوش بینانه ترین حالت، پیک برای رفت و برگشت، دست کم، به دو هفته زمان نیاز دارد، آن هم با فرض این که پیک، اسب های تندرو در اختیار داشته باشد و در مسیر هیچ گونه توقفی نکند؛ و با این وجود، زمان باقی مانده (تا فرارسیدن ماه صفر) تنها یک هفته یا کمتر خواهد بود، که - بدیهی است - برای پیمودن مسیر «کوفه تا شام» آن هم با کاروانی شامل زنان و کودکان، به هیچ وجه کافی نخواهد بود.

بی تردید، اختلاف میان تاریخ نگاران ناشی از روشن بودن یا نبودن موضع حکومت شام نسبت به خانواده حسین (علیه السلام) نزد ابن زیاد (لعنت خدا بر او) بوده است. کسانی که معتقدند حرکت کاروان اسرا از کوفه تا رسیدن پیک از شام به تأخیر افتاده، بر این باورند که ابن زیاد موضع روشنی در این باره نداشته و در انتظار بازگشت پیک مانده تا نظر یزید را درباره آنان بداند.

اما با بررسی دقیق حوادث و رویدادهای نهضت حسینی، از همان آغاز حرکت حسین (علیه السلام)

۱. ابن اثیر گفته است: «زمانی که اهل بیت حسین به کوفه رسیدند، ابن زیاد آنها را حبس کرد و خبر را به یزید فرستاد. درحالی که آنها در حبس بودند، سنگی به سویشان پرتاب شد که به آن نامه ای بسته بود. در آن نوشته شده بود: "پیک برای شما به سوی یزید رفته است و در فلان روز آنجا می رسد و فلان روز بازمی گردد. اگر تکبیر شنیدید، بدانید کشتن شما قطعی است و اگر تکبیر نشنیدید، امان خواهید داشت." چند روز قبل از رسیدن پیک، سنگ دیگری به طرف آنها پرتاب شد که در آن نامه ای بود و در آن نوشته شده بود: "وصیت کنید و عهد ببندید، زیرا پیک نزدیک شده است." کامل فی التاريخ، ۲۹۸ / ۳.

از مدینه، دریافتیم که حکومت جنایت کار اموی به خوبی از همراهی خانواده حسین (علیه السلام) و رسیدن آنان به کربلا با او آگاه بوده است. همچنین، میان ابن زیاد و یزید (لعنت خدا بر آنان) همواره پیک در رفت و آمد بوده است. بنابراین، موضع ابن زیاد نسبت به خانواده حسین (علیه السلام) نیز - همچون موضعش درباره خود حسین (علیه السلام) - کاملاً مشخص و روشن بوده و بسیار بعید است که او از نظر امیرش بی خبر بوده باشد. افزون بر این، ابن زیاد (لعنت خدا بر او) از اختیارات گسترده ای برخوردار بود و می توانست کاروان اسرا را همراه با سرهای شهدا، بدون انتظار رسیدن هرگونه پیکی از شام، به سوی یزید بفرستد؛ چنان که روش والیان بنی امیه در آن زمان چنین بود که سر مخالفان حکومت سیاه خود را که پاکسازی شان کامل شده بود، به دارالاماره شام - مرکز حکومت و تصمیم گیری امویان - ارسال می کردند.^۱

بنابراین ترجیح این است که مدت زمان ماندن اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در کوفه کوتاه بوده، و ابن زیاد (لعنت خدا بر او) به سرعت دستور فرستادن آنها را به شام همراه با سرهای شهدا صادر کرده است؛ بنا به دلایل مختلف از جمله:

- ترس و نگرانی از واکنش و همدردی برخی از مردم کوفه با آنها؛ به ویژه پس از سیلی هایی که از عقیده آل ابوطالب و اهل بیتش در سخنرانی ها و مواضعشان، چه

۱. نقل شده است پیکی از طرف یزید (لعنت خدا بر او) به سوی ابن زیاد (لعنت خدا بر او) آمد و از او خواست اسیران اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) را به سوی یزید بفرستد:

از ابن سعد نقل شده است: «و فرستاده ای از سمت یزید بن معاویه به سوی ابن زیاد آمد و از او خواست باقی ماندگان اهل بیت حسین (علیه السلام) و زنان او را به سوی یزید بفرستد. پس، ابو خالد ذکوان، ده هزار درهم به آنها قرض داد و آنان با این پول مهابی سفر شدند.» (شرح حال امام حسین، از طبقات ابن سعد، بخش غیر چاپی، ابن سعد، ۸۱).

ابن جوزی گفته است: «سپس ابن زیاد، زحر بن قیس را فراخواند و سر حسین (علیه السلام) و یارانش را با او برای یزید فرستاد. سپس فرستاده ای از طرف یزید به سوی ابن زیاد آمد و از او خواست باقی مانده و باز ماندگان خانواده حسین (علیه السلام) را به سوی یزید بفرستد.» (الرد علی المتعصب العنید، ۵۶).

در میان جمعیت کوفیان و چه در حضور خود ابن زیاد، دریافت کرده بودند و این موضوع در میان خاص و عام دست به دست می شد.

- بیشتر لشکریان حاضر در کربلا برای جنگ با حسین (علیه السلام) از اهالی شام بودند و پس از به قتل رساندن امام و سرکوب قیام او، تصمیم گرفته شد که بخشی از این نیروها مستقیماً به شام بازگردند. و - چنان که در ادامه خواهیم دید - در همین سفر، سرهای شهدا و کاروان اسیران اهل بیت رسول خدا (علیه السلام) را نیز با خود همراه بردند.

به هر حال، از سید احمد الحسن درباره مدت زمان اقامت اسیران اهل بیت رسول خدا (علیه السلام) در کوفه سؤال کردم و ایشان فرمود: «مدت اقامت آنها در کوفه، بیش از دو روز نبوده است.»^۱

چگونگی بردن اهل بیت رسول خدا (علیه السلام) به شام

اهل بیت رسول خدا چگونه به شام منتقل شدند؟

آیا سرهای شهدای کربلا با آنها بودند، یا پیش از آنها به شام ارسال شده بودند؟

برخی از پژوهشگران طرفدار و متعصب بنی امیه به هیچ وجه واژه «سبایا» یا «اسیران» را برای کاروان اهل بیت حسین (علیه السلام) قبول ندارند و آن را جزئی از تعصبات شیعی می دانند که در دوره های بعدی برای اهداف خاص مذهبی و فرقه ای پدید آمده است.

اما متون و روایت های تاریخی که نحوه جابه جایی و چگونگی رفتار با آنها را نشان می دهند، و همچنین روایاتی که از اهل بیت، به ویژه زینب (علیه السلام) و علی بن حسین (علیه السلام) و همراهان شان رسیده است، همه تأیید می کنند که با آنها به عنوان اسیر رفتار می شده است. در نتیجه، هیچ گونه ارزشی برای هر سخن بی پایه و اساس یا تمایل نفسانی که دلیلی برایش

۱. از گفت و گویی خصوصی با سید احمد الحسن.

وجود ندارد، نمی توان قائل شد.

در باره نحوه حمل اسیران، با توجه به آنچه مورخان نقل کرده اند:

۱. زنجیرهایی بر گردن امام علی بن حسین (علیه السلام) بسته شده بود^۱ و برخی از مورخان ذکر کرده اند که زنان نیز با طناب هایی بسته شده بودند.^۲

۲. زنان و کودکان بدون هیچ پوشش و جهازی بر شترها حمل می شدند و آنها مانند اسیران از شهری به شهری دیگر برده می شدند؛^۳ زیرا - همان طور که توضیح داده خواهد شد - مسیری که لشکر به همراه آنها طی می کرد، از شهرهای مؤمنان تحت کنترل بنی امیه عبور می کرد.

۳. علاوه بر ترس، گرسنگی نیز آنها را سخت تحت فشار قرار داده بود: «از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل شده است: "عمه ام زینب در مسیری که این جماعت ما را از کوفه به شام می بردند، نمازهای واجب و نافله خود را ایستاده می خواند؛ و در برخی توقفگاه ها نشسته نماز می خواند. از ایشان دلیل آن را پرسیدم و پاسخ داد: "از سه شب پیش به دلیل شدت گرسنگی و ضعف، نشسته نماز می خوانم؛" زیرا آن حضرت (علیه السلام) سهم غذایی را که به او می دادند، میان کودکان تقسیم می کرد، چون این قوم به هریک از ما در شبانه روز فقط یک قرص نان می دادند."»^۴

برخی از روایت ها و متون تاریخ نگاران - که چگونگی حمل اسیران را شرح می دهند - تقدیم حضور می شود:

۱. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۵۷/ ۹۸؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ۲۱۱/۸.

۲. مراجعه کنید به: تذکرة الخواص، ابن جوزی، ۲۳۶.

۳. مراجعه کنید به: الفتوح، ابن اعثم، ۵/ ۱۲۶ و ۱۲۷؛ اللهوف فی قتلى الطفوف، ابن طاووس، ۹۹ و ۱۰۰.

۴. زینب کبری، نقدی، ۶۲ و ۶۳.

- عقيله زينب دختر علی (علیه السلام): «خدا می‌داند چه بر سر ما آمد؛ بهترین ما کشته شد و ما را همچون چهارپایان به حرکت درآوردند و بر کجاوه‌های بی‌جهاز سوار کردند.»^۱
- امام علی بن حسین (علیه السلام): «مرا بر شتری سوار کردند که پوششی نداشت، درحالی‌که سر حسین (علیه السلام) [پیشاپیش ما] بر نیزه بود. و زنان ما پشت سر من بر استرهای بی‌جهاز سوار بودند، و گروهی از نیزه‌داران در جلو و اطراف ما حرکت می‌کردند؛ و هرگاه از چشمان یکی از ما اشکی فرومی‌ریخت، با نوک نیزه بر سر او می‌کوبیدند.»^۲
- ابن عباس در نامه خود به یزید نوشت: «بدان، و از شگفت‌آورترین شگفتی‌ها - و چه شگفتی‌هایی روزگار در زندگی به تو نشان می‌دهد - این است که دختران عبدالمطلب و کودکان خردسال از فرزندان او را همچون اسیران دربند به شام نزد خود می‌آوری تا به مردم نشان دهی که ما را مغلوب کرده‌ای و تو بر ما فرمان می‌رانی! ...»^۳
- ابن اعثم و خوارزمی: «.... این جماعت، حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از کوفه به سرزمین شام بردند، بر کجاوه‌هایی سخت و بدون پوشش، از شهری به شهری و از منزلگاهی به منزلگاهی، همان‌گونه که اسیران ترک و دیلم را با خود می‌کشاندند.»^۴
- ابن حبان روایت کرده است: «سپس عبیدالله بن زیاد سر حسین بن علی را به همراه زنان و کودکان اسیر از اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر کجاوه‌های سخت و بدون پوشش به شام فرستاد، درحالی‌که صورت‌ها و موهایشان آشکار بود. هرگاه در منزلگاهی فرود می‌آمدند، سر را از صندوق بیرون می‌آوردند و بر سر نیزه می‌نهادند و تا زمان حرکت از آن پاسداری می‌کردند. سپس سر را به آن صندوق بازمی‌گرداندند و به راه می‌افتادند ... سپس زنان و کودکان اسیر از اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بر کجاوه‌های

۱. قاموس الرجال، تستری، ۱/ ۴۱.

۲. اقبال الاعمال، ابن طاووس، ۳/ ۸۹.

۳. تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۵۰.

۴. الفتوح، ۵/ ۱۲۷؛ مقتل الحسین، ۲/ ۵۵.

سخت و عریان سوار کردند، درحالی که موهایشان آشکار بود، و این گونه آنان را وارد دمشق کردند.»^۱

- ابوالفرج اصفهانی: «و خاندانش را به اسیری بردند، درحالی که در میان آنان عمر و زید و حسن - پسران حسن بن علی بن ابی طالب - بودند؛ و حسن بن حسن بن علی درحالی که زخمی و نیمه جان بود، همراه آنان برده شد. همچنین علی بن حسین که مادرش کنیزی بود، و زینب عقیله و ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب و سکینه دختر حسین نیز در میان آنان بودند...»^۲

- ابن عبد ربّه: «و شامیان دختران رسول خدا را همچون اسیران بر پشت شتران حمل کردند.»^۳

- الباعونی شافعی: «و شامیان دختران رسول خدا را بر جهازهای سخت و خشن حمل کردند.»^۴

- ابن عماد حنبلی: «و چون کار کشتن او پایان یافت، سر او را به همراه خاندانش و زین العابدین همچون اسیران به دمشق بردند؛ خداوند قاتل او را بکشد و خوارش سازد؛ و همچنین کسی را که به این کار فرمان داد یا به آن راضی شد.»^۵

- شبراوی: «و از شگفتی های زشت روزگار و حوادث هولناک، آن است که خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر جهازهای سخت و خشن شترها، درحالی که با طناب بسته شده بودند حمل کردند، و زنان را با چهره ها و سرهای عریان از عراق آوردند، تا آن که وارد دمشق شدند. سپس آنها را بر پلکان ورودی مسجد جامع - همان جایی که اسیران و بردگان

۱. الثقات، ابن حبان، ۲/ ۳۱۲ و ۳۱۳.

۲. مقاتل الطالبیین، ۱۱۹.

۳. العقد الفريد، ۴/ ۳۵۸.

۴. جواهر المطلب في مناقب الإمام علی (علیه السلام)، الباعونی شافعی، ۲/ ۲۷۳.

۵. شذرات الذهب في أخبار من ذهب، ۱/ ۶۸.

را نگه می‌دارند - ایستاده نگاه داشتند؛ و کار جملگی به‌دست خداست؛ و هیچ نیرو و توانی نیست مگر به‌واسطه او.»^۱

حقیقتاً بنده متوجه نمی‌شوم: آیا این نقل‌های روایی و تاریخی برای آن‌که جنایت امویان (لعنت خدا بر آنان) در حق آل محمد ﷺ شایسته توصیف «اسارت و بردگی» باشد، کافی نیست؟! یا هنوز هم آن متعصبان - که دچار انحراف فکری و قساوت قلب هستند - چنین می‌پندارند که بردن آل محمد به شام، به‌همراه سر ریحانه رسول خدا و سرهای اهل بیت و یارانش بر بالای نیزه‌ها، نوعی گردش و تفریح بوده است؟!

به‌علاوه، روایات مورخان در بسیاری از مسائل مربوط به مسیر حرکت کاروان به‌سوی شام اختلاف دارند، ازجمله:

اول: اسامی فرماندهان کاروانی که به‌همراه اسیران آل رسول خدا ﷺ ارسال شدند. در برخی نقل‌ها، از محرزبن ثعلبه عائدی و به‌همراهش شمر بن ذی‌الجوشن یاد شده^۲ و در نقل‌های دیگری، از زجر یا زحر بن قیس جعفی و به‌همراهش ابوبردقبن عوف و طارق بن ابوظبیان آزدی یاد شده است^۳ و برخی مورخان همه روایت‌ها را در یک روایت جمع کرده‌اند.^۴

دوم: روایات نقل‌شده از سوی مورخان، درباره مسئله ارسال سرهای شهدا به شام نیز اختلاف دارند؛ این‌که آیا سرها به‌همراه اُسرا در یک کاروان فرستاده شدند، یا پیش از کاروان

۱. الإتحاف بحب الأشراف، ۵۵.

۲. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۵۲؛ انساب‌الأشراف، بلاذری، ۳/ ۴۱۶.

۳. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۵۱؛ انساب‌الأشراف، بلاذری، ۳/ ۲۱۲؛ الإرشاد، مفید، ۲/ ۱۱۸.

۴. دینوری گفته است: «گفته‌اند: سپس ابن‌زیاد، علی‌بن‌حسین و افرادی از اهل حرم را که همراه او بودند آماده کرد و با زحر بن قیس و محقن بن ثعلبه و شمر بن ذی‌الجوشن به‌سوی یزیدین معاویه فرستاد. آنها حرکت کردند تا به شام رسیدند و وارد دمشق شدند، درحالی‌که سر حسین را همراه داشتند، و آن را در برابر یزید انداختند.» (الأخبار الطوال، ۲۶۰).

اسرا با کاروان جداگانه‌ای ارسال شدند؛ یا ابتدا سر امام حسین (علیه السلام) فرستاده شد و سپس بقیه سرها و کاروان آل رسول خدا (ص) به آن ملحق شدند؟

برخی متون تاریخی ذکر کرده‌اند که سرهای شهدا به همراه کاروان اسرا به شام فرستاده شد،^۱ در صورتی که متون تاریخی دیگری اشاره کرده‌اند به این که ارسال سرها پیش از آن انجام شده بود^۲ و دسته سوم از متون نیز هستند که بیان کرده‌اند سرها زودتر از کوفه خارج شدند و سپس در راه به کاروان اسیران ملحق شدند،^۳ و برخی نیز روایت کرده‌اند که ابتدا سر امام حسین (علیه السلام) به شام رسید.^۴ بنابراین می‌بینیم این مسائل در کلمات و متون مورخان به صورت قطعی مشخص نشده‌اند و حتی در میان محققانی که اساساً به این متون تکیه کرده‌اند نیز، نظر قطعی و مشخصی وجود ندارد.

از سید احمد الحسن پرسیدم: آیا سرهای شهدا به تنهایی پیش از کاروان اسرا فرستاده

۱. ابن اعثم گفته است: «گفت: سپس ابن زیاد، زحر بن قیس جعفی را فراخواند و سر حسین بن علی (رضی الله عنهما) و سرهای برادرانش و سر علی بن حسین و سرهای اهل بیت و شیعیانش را به او داد. همچنین علی بن حسین را فراخواند و او و خواهرانش و عمه‌هایش و تمام زانشان را به سوی یزید بن معاویه فرستاد. سپس اهل حرم رسول خدا (ص) از کوفه به طرف شام حرکت کردند، و آنها را همچون اسیران ترک و دیلم در محمل‌های بدون پوشش، از شهری به شهر دیگر، و از منزلی به منزلی دیگر می‌بردند.» (الفتوح، ۱۲۶/۵ و ۱۲۷).

۲. در روایات آمده است: «سپس عبیدالله بن زیاد سر حسین (علیه السلام) را در کوفه نصب کرد و آن را در کوفه به گردش درآورد. سپس زحر بن قیس را فراخواند، و او همراه با سر حسین و یارانش به سوی یزید بن معاویه رفت. ابوبردین عوف ازدی و طارق بن ابی ظبیان ازدی نیز با زحر همراه بودند. آنها حرکت کردند تا به شام رسیدند و سرها را به یزید بن معاویه رساندند.» (تاریخ طبری، ۳۵۱/۴)، (انساب الأشراف، ۲۱۲/۳)، (الإرشاد، ۱۱۸/۲).

۳. مفید گفته است: «پس از این که عبیدالله بن زیاد سر امام حسین (علیه السلام) را ارسال کرد، دستور داد زنان و کودکان را آماده کنند و امر کرد علی بن حسین (علیه السلام) را تا گردن به زنجیر بکشند. سپس آنها را به دنبال سر حسین (علیه السلام) به همراه مجفربن ثعلبه عائدی و شمر بن ذی الجوشن فرستاد. آنان حرکت کردند تا به کاروانی که حامل سر بودند ملحق شدند...» (الإرشاد، ۱۱۸/۲)؛ و همچنین (إعلام الوری بأعلام الهدی، طبرسی، ۴۷۳/۱).

۴. مراجعه کنید به: الفتوح، ابن اعثم، ۱۲۷/۵، مقتل الحسین، خوارزمی، ۶۲/۲.

شدند یا با هم در یک مسیر واحد حرکت می کردند؟ و با توجه به اختلافات متون تاریخی، کدام صحیح است؟

ایشان پاسخ داد:

«برخی از لشکریان شام، که از معركة طف بازمی گشتند، سرهای شهدا و اسیران را در همان کاروان به همراه خود نزد یزید (لعنت خدا بر او) بردند تا تحقق خواسته او را در پایان دادن به قیام حسین (علیه السلام) برایش ثابت کنند.»^۱

برخی از متون مورخان نیز گفته سید احمد الحسن را تأیید می کنند، از جمله:

- ابن عبد ربه: «و شامیان دختران رسول خدا را همچون اسیران بر پشت شترها حمل کردند.»^۲

- الباعونی: «و شامیان دختران رسول خدا را همچون اسیران بر جهازهای سخت و عریان حمل کردند.»^۳

بی تردید، همراهی لشکر شام با سرهای شهدای کربلا و اسیران اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، مانع از حضور برخی شخصیت های کوفی نمی شود، که کوفیان را گله وار در جنگ با حسین یا به منظور ازدیاد سیاهی سپاه علیه او رهبری کرده بودند؛ زیرا اینان نیز می خواستند وفاداری خود را به امویان اعلام کنند و مشارکت خود را در سرکوبی قیام امام حسین (علیه السلام) نشان دهند تا سهمی از عطایا و جوایزی که یزید (لعنت خدا بر او) برای شرکت کنندگان در قتل ریحانه رسول خدا و سرور جوانان اهل بهشت اختصاص داده بود نصیب آنان شود.

۱. از گفت و گویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. العقد الفرید، ۴ / ۳۵۸.

۳. جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی بن ابی طالب، الباعونی شافعی، ۲ / ۲۷۳.

این تحلیل (یعنی همراهی سپاه شام با سرهای شهدای کربلا و اسیران اهل بیت)^۱ با داده‌ها و جریان‌های تاریخی تطابق بیشتری دارد؛ زیرا اگر در تعامل با این کاروان - که حامل سرها و اسرا بود - هرگونه سهل انگاری صورت می‌پذیرفت، ممکن بود واکنش بزرگی را در پی داشته باشد که سراسر حکومت اموی را تهدید کند، و این به‌طور طبیعی اقتضا می‌کرد که نیروی نظامی بزرگی، مسئولیت حفاظت از آنها را در این مسیر طولانی از کوفه تا شام بر عهده بگیرد.

گفتنی است ما این احتیاط را حتی در انتخاب مسیری که لشکر شام در پیش گرفته بود نیز مشاهده می‌کنیم. با وجود آن که نیروهای آنان زیاد بود، اما - همان‌گونه که خواهیم دانست - آنها مسیر طولانی‌تری را برگزیدند، آن‌هم تنها به یک دلیل: این که این مسیر از شهرها و مناطق مسکونی و ایمن می‌گذشت که تحت سلطه حکومت اموی قرار داشت و از مناطق پرتنش و پُر آشوب دور بود. درحالی که آنها می‌توانستند مسیر دیگری را که نزدیک‌تر و کوتاه‌تر بود و به شام منتهی می‌شد انتخاب کنند، اما - چنان‌که پیش‌تر نیز توضیح دادیم - با در نظر گرفتن اوضاع امنیتی که ممکن بود حرکت کاروان را به خطر بیندازد، از رفتن در آن مسیر خودداری کردند.

ازجمله شواهد برای حمل اسیران محمد (علیه السلام) و سرهای شهدا در یک قافله - علاوه بر آنچه پیش‌تر ذکر شد - برخی روایات است، ازجمله:

- جعفر بن محمد (علیه السلام) فرمود: «پدرم محمد بن علی به من فرمود: "از پدرم علی بن حسین درباره چگونگی حرکت دادن او به دستور یزید پرسیدم." فرمود: "مرا بر شتری بدون زیرانداز سوار کردند و سر حسین (علیه السلام) بر نیزه‌ای بود. و زنان ما پشت سر من بر استرهای بدون چهار

۱. این تحلیل در متون بیشتر تاریخ‌نگاران دیده نمی‌شود، یا - در حقیقت - عامدانه غایب شده است، به دلیل اراده سیاسی اموی، که هدفش دور کردن شام از جرم قتل امام حسین (علیه السلام) و نسبت دادن آن به سران کوفی بود، همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره کردیم.

سوار بودند و نگهبانان در پیشاپیش ما و اطراف ما با نیزه‌ها حرکت می‌کردند. هرگاه از چشمان یکی از ما اشکی فرومی‌ریخت، با نوک نیزه بر سرش می‌کوبیدند. تا آن‌که وقتی وارد دمشق شدیم، مردی فریاد زد: «ای مردم شام، اینان اسیران اهل بیت آن ملعون هستند.»^۱

- از سهل بن سعد روایت شده است که گفت:

«به‌سوی بیت‌المقدس به راه افتادم تا به مرکز شام رسیدم. ناگاه شهری دیدم که جویبارهای روان و درختان فراوان داشت و پرده‌ها و حجاب‌ها و دیباچه‌ها را آویخته بودند و مردم آنجا شاد و خوشحال بودند و در میانشان زنانی دیدم که دَف می‌زدند و طبل می‌نواختند. با خود گفتم: شاید اهل شام عیدی دارند که ما از آن بی‌خبریم! عده‌ای را دیدم که با یکدیگر سخن می‌گفتند. به آنان گفتم: «ای جماعت، آیا شما در شام عیدی دارید که ما آن را نمی‌شناسیم؟» گفتند: «ای پیرمرد، گویا تو غریبی!» گفتم: «من سهل بن سعد هستم؛ رسول خدا ﷺ را دیده‌ام و حدیثش را نقل کرده‌ام.» گفتند: «ای سهل، آیا تعجب نمی‌کنی از این‌که آسمان خون نمی‌بارد و زمین اهلش را فرو نمی‌برد!» گفتم: «چرا چنین می‌گویید؟» گفتند: «این سر حسین، فرزند رسول خدا ﷺ است که از سرزمین عراق به شام آورده می‌شود و هم‌اکنون خواهد رسید.» گفتم: «واعجباً! آیا سر حسین را می‌آورند و مردم شادی می‌کنند؟ از کدام دروازه وارد می‌شود؟» به دروازه‌ای که به آن باب الساعات می‌گفتند اشاره کردند. به‌سوی آن دروازه رفتم. ناگاه دیدم پرچم‌ها یکی پس از دیگری وارد می‌شوند و سواری را دیدم که نیزه‌ای بی‌سر در دست داشت و بر سر آن، سری بود که شبیه‌ترین مردم به چهره رسول خدا را داشت؛ و پشت‌سر او نیز زنانی بودند که بر شترانی بی‌زیرانداز سوار شده بودند.

سهل گفت: به یکی از آنان نزدیک شدم و گفتم: «ای دختر، تو کیستی؟» گفت: «من

۱. اقبال الاعمال، ابن طاووس، ۸۹/۳.

- بغال أکف: آنچه بر پشت استرآن قرار می‌دهند تا بر آن سوار شوند.

- الفارطة: کسی که پیشی می‌گیرد و رقابت می‌کند.

سکینه دختر حسین هستم." گفتیم: "آیا کاری از دست من برمی آید؟ من سهل بن سعد هستم که جدت را دیده و سخنانش را شنیده‌ام." گفت: "ای سهل، به حامل سر بگو، سر را جلوتر از ما ببرد تا مردم سرگرم نگاه کردن به آن شوند و به ما نگاه نکنند؛ زیرا ما حرم رسول خدا هستیم." سهل گفت: به نزد سوار حامل سر رفتم و گفتم: "آیا دوست داری حاجت مرا برآوری و در عوض چهارصد دینار از من بگیری؟" گفت: "حاجت تو چیست؟" گفتم: "این که سر را جلوتر از حرم ببری." او چنین کرد و من آنچه را وعده داده بودم به او پرداختم.^۱

آنچه سکینه (علیه السلام) از سهل خواسته است به وضوح تأیید می‌کند که سرهای شهدای کربلا همراه با قافله اسیران اهل بیت (علیهم السلام) بودند.

از رویدادهای مسیر قافله به شام

برخی از مورخان، وقوع حوادثی را در مسیر حرکت قافله به شام ذکر کرده‌اند، از جمله:

۱- دستی که این شعر را نوشت: «آیا قومی که حسین (علیه السلام) را کشته‌اند / به شفاعت جد او در روز قیامت امید دارند؟» و این حادثه به طرق مختلف، در منابع متعدد، روایت شده است.^۲

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ۲/ ۶۰ و ۶۱.

۲. به عنوان مثال، روایت شده است: «زمانی که حسین (علیه السلام) به شهادت رسید سر او را به سوی یزید فرستادند. وقتی به اولین توقفگاه رسیدند آنها شروع به نوشیدن کردند، و با سر شادمانی می‌کردند. ناگهان دستی از دیوار بیرون آمد که قلمی آهنین با خود داشت و سطری با خون نوشت: "آیا قومی که حسین را کشته‌اند، به شفاعت جدش در روز قیامت امید دارند؟" منابع این حادثه بسیارند، و برخی از آنها عبارت‌اند از: مقتل الحسین، خوارزمی، ۲/ ۱۰۵ و ۱۰۶؛ مناقب الإمام أمير المؤمنين، محمد بن سلیمان کوفی، ۲/ ۵۸۳؛ مناقب أمير المؤمنين، ابن مغازلی، ۳۱۱؛ مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب: ۳/ ۲۱۸؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ۹/ ۱۹۹؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ۳/ ۱۲۳؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ۵/ ۱۰۷.

همچنین روایت شده است: این بیت شعر بر روی صخره‌ای در یک کلیسا نوشته شده بود: «از یک کشیش در آن کلیسا پرسیده شد: "این نوشته از چه وقت اینجا بوده است؟" پاسخ داد: "از سیصد سال پیش از آن که پیامبر شما مبعوث

۲- داستان راهب با سر شریف. ابن جوزی گفته است:

«عبدالملک بن هاشم در کتاب "السیره" نقل کرده است: ... هنگامی که ابن زیاد سر حسین (علیه السلام) را همراه با اسیران به سوی یزید بن معاویه فرستاد - اسیرانی که با طناب‌ها بسته شده بودند، و در میان آنها زن‌ها و کودکان و دخترانی از دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند که بر کجاوه‌های سخت و عریان شترها سوار شده و بسته شده بودند، درحالی که چهره‌ها و موهایشان آشکار بود^۱ - هرگاه در منزلی فرود می‌آمدند، سر را از صندوقی که برای آن آماده کرده بودند بیرون می‌آوردند و بر نیزه می‌نهادند و در طول شب تا هنگام حرکت، از آن نگرهبانی می‌کردند. سپس سر را به صندوق بازمی‌گرداندند و حرکت می‌کردند.

در یکی از منزلگاه‌ها که صومعه‌ای در آنجا بود، فرود آمدند و طبق عادت سر را بیرون آوردند و بر سرنیزه گذاشتند و نیزه را به صومعه تکیه دادند و نگهبانان نیز طبق معمول از آن پاسداری کردند. وقتی نیمه‌شب شد راهب نوری را دید که از جایگاه سر تا آسمان بالا می‌رفت. به سراغ نگهبانان رفت و پرسید: "شما کیستید؟" گفتند: "ما یاران ابن زیاد هستیم." گفت: "این سر از آن کیست؟" گفتند: "سر حسین بن علی بن ابی طالب، و فرزند فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است." گفت: "پیامبر خودتان؟! " گفتند: "آری." گفت: "چه بد مردمی هستید

شود." (مقتل الحسین، خوارزمی، ۲/ ۱۰۶؛ روضة الواعظین، الفتال النیسابوری، ۱۹۴؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ۸/ ۲۱۸).

همچنین، دیار بکری در تاریخ خود نوشته است: «آنها به سفر خود ادامه دادند تا به دیری در مسیر رسیدند. در آنجا توقف کردند تا استراحتی کنند و روی دیوارهای آن دیر نوشته‌ای پیدا کردند که حاکی از این بیت شعر بود: "ایا قومی که حسین را کشته‌اند، به شفاعت جد او در روز قیامت امید دارند؟" از کشیش آن دیر پرسیدند: "این نوشته از چه وقت اینجاست؟" او گفت: "این نوشته از پانصد سال پیش در اینجا بوده است." (تاریخ الخمیس، ۲/ ۷۵؛ همچنین در: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۲۴/ ۲۴۳؛ أخبار الدول، قرمانی، ۱۰۸).

ابن عساکر نیز مجموعه‌ای از روایاتی را ذکر کرده که در آنها گفته شده این نوشته شش صد سال پیش، بر دیوار بوده است. (تاریخ مدینه دمشق، ۱۴/ ۲۴۳ و ۲۴۴).

۱. در هنگام حرکت کاروان به سوی شام، زنان بدون پوشش سر نبوده‌اند. بلکه، ممکن است این وضعیت برای مدت کوتاهی برای برخی از زنان در روز عاشورا و هنگام غارت خیمه‌ها اتفاق افتاده باشد، همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد.

شما! اگر مسیح فرزندی داشت، ما او را میان دو چشم خود جای می دادیم." سپس گفت: "آیا مایلید با شما معامله ای کنم؟" گفتند: "چه معامله ای؟" گفت: "من ده هزار دینار دارم، آن را بگیرید و اجازه دهید سر در تمام طول شب نزد من باشد و وقتی راه افتادید، آن را بازپس بگیرید." گفتند: "چه زبانی به ما می رسد؟" دینارها را گرفتند و سر را به او دادند.

راهب سر را گرفت و آن را شست و خوشبو کرد و بر ران خود نهاد و تمام شب را برایش گریست. چون صبح شد، گفت: "ای سر، من مالک چیزی جز جان خود نیستم. گواهی می دهم معبودی جز خدا نیست و گواهی می دهم جد تو محمد رسول خداست؛ و خدا را گواه می گیرم که من دوست و بنده تو هستم." سپس از صومعه و هرآنچه در آن بود بیرون آمد و به خدمت اهل بیت درآمد.

ابن هشام در السیره نقل کرده است: سپس آنان سر را برداشتند و حرکت کردند. چون به دمشق نزدیک شدند، برخی از آنان به برخی دیگر گفتند: "بیایید دینارها را تقسیم کنیم تا یزید آنها را نبیند و از ما نگیرد." کیسه ها را گرفتند و گشودند؛ ناگاه دیدند دینارها به [سکه هایی] سفالی تبدیل شده اند که بر یک روی شان نوشته بود: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾ (گمان مبر خدا از آنچه ستمگران انجام می دهند غافل است) تا آخر آیه، و بر روی دیگرشان نوشته بود: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (و به زودی آنان که ستم کردند خواهند دانست به کدام بازگشتگاه بازمی گردند). پس آنها را در پارچه ای انداختند.^۱

و شبیه به آن، ماجرای است که از اسلام آوردن راهب به دست سر حسین (علیه السلام) در شهر قنسرین روایت شده است.^۲

۱. تذکرة الخواص، ۲۳۶ و ۲۳۷.

همچنین، این حادثه را به طور کامل ابن حجر هیتمی در صواعق المحرقة، ص ۱۹۹ نقل کرده است. خوارزمی نیز این واقعه را با مردی یهودی نقل کرده است؛ مراجعه کنید به: مقتل الحسین، ۱۱۵/۲ و ۱۱۶.

۲. مراجعه کنید به: مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۲۱۷/۳.

۳- روایت شده است انبیا و ملائکه، سر مبارک حسین (علیه السلام) را زیارت کرده‌اند. ابن لهیعه و دیگران حدیثی را نقل کرده‌اند که ما به مقدار نیاز از آن را برگرفته‌ایم. او گفته است:

«مشغول طواف خانه خدا بودم؛ ناگهان مردی را دیدم که می‌گفت: "خدایا مرا بیامرز، اما به نظرم نمی‌رسد چنین کنی." به او گفتم: "ای بنده خدا، از خدا پروا کن و چنین سخنی مگو؛ زیرا اگر گناهانت به اندازه قطرات باران و برگ‌های درختان باشد و از خداوند آمرزش بخواهی، خداوند آنها را برایت می‌آمرزد، زیرا او آمرزنده و مهربان است." او به من گفت: "بیا تا داستاتم را برایت بازگو کنم." نزد او رفتم و گفتم: "بدان ما پنجاه نفر بودیم که همراه سر حسین (علیه السلام) به سوی شام حرکت کردیم. چون شب‌ها فرامی‌رسید، سر را در تابوتی می‌نهادیم و گرد آن تابوت شراب می‌نوشیدیم. شبی یارانم به قدری شراب نوشیدند که مست شدند و من با آنان ننوشیدم. وقتی شب سایه گسترد رعدی شنیدم و برقی دیدم، آنگاه دیدم درهای آسمان گشوده شد و آدم (علیه السلام) و نوح (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) و اسحاق (علیه السلام) و پیامبران محمد (صلی الله علیه و آله) که به همراهشان جبرئیل (علیه السلام) و گروهی از فرشتگان بودند، فرود آمدند. جبرئیل (علیه السلام) به تابوت نزدیک شد و سر را بیرون آورد و به خودش فشرد و بوسید؛ و سپس تمام پیامبران نیز چنین کردند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای سر حسین (علیه السلام) گریست و پیامبران او را تسلی دادند. جبرئیل (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: "ای محمد، خداوند تبارک و تعالی به من فرمان داده است که درباره امت تو از تو فرمان ببرم؛ پس اگر به من دستور بدهی، زمین را بر آنان بلرزانم و آنان را زیر و زبر کنم، چنان‌که با قوم لوط کردم." پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: "ای جبرئیل، آنان با من در روز قیامت در پیشگاه خداوند موقفی دارند." سپس فرشتگان به سوی ما آمدند تا ما را بکشند، من فریاد زدم: "امان امان، ای رسول خدا!" فرمود: "برو، خدا تو را نیامرزد."»^۱

۴- همچنین، برخی نقل کرده‌اند که بعضی از مناطق واقع شده در طول مسیر، با خوشحالی و شادمانی پذیرای کاروان اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌شدند:

۱. اللهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس، ۱۰۰ و ۱۰۱؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۱۲۵/۴۵ و ۱۲۶.

«وقتی به شهر تکریت رسیدند، پرچم‌ها را برافراشتند و مردم با شادمانی و خوشحالی بیرون آمدند! نصرانیان به سربازان گفتند: "ما از آنچه شما می‌کنید بیزاریم، ای ستمگران! شما پسر دختر پیامبر خود را کشته‌اید و اهل بیت او را به اسیری گرفته‌اید!"»^۱

زیارتگاه‌هایی در منزلگاه‌های راه کوفه تا شام

شیخ عباس قمی (رحمه الله) مجموعه‌ای از مزارها و زیارتگاه‌ها را در طول مسیر کاروان زینبی از کوفه تا شام ذکر کرده، و از جمله آن‌ها مشهد «النقطه» در موصل، و مشهدی در نصیبین، و در حماة را برشمرده است؛ اما درباره وجود مشهدی برای سر مبارک در شهر حمص و همچنین مشهدی در عسقلان تردید داشته است.^۲

۱. ینابیع المودة، القندوزی، ۸۹/۳.

۲. [درباره] مشهد موصل گفته شده است: «و اما مشهد در موصل، همان‌طور که در "روضة الشهداء" آمده است: زمانی که قصد ورود به موصل را داشتند، برای والی آنجا نوشتند که برایشان خوراک و توشه فراهم کند و شهر را برایشان تزئین کند. مردم موصل توافقی کردند که همه چیز را برایشان آماده کنند، ولی از آنها خواستند وارد شهر نشوند، بلکه بیرون شهر مستقر شوند و از مسیری عبور کنند که وارد شهر نشود. بنابراین آنها در خارج شهر در فاصله یک فرسخی از آنجا فرود آمدند و سر شریف را بر سنگی گذاشتند. سپس یک قطره از خون سر شریف بر آن سنگ لغزید و این قطره هر سال در روز عاشورا از آن سنگ می‌جوشید و می‌درخشید! مردم از اطراف جمع می‌شدند و در هر عاشورا مراسم عزاداری و ماتم برگزار می‌کردند. این وضعیت تا روزگار عبدالملک بن مروان ادامه یافت، تا این که او دستور داد سنگ را جابه‌جا کنند، و پس از آن دیگر اثری از آن دیده نشد، ولی در همان مکان یک بارگاه ساختند که به آن مشهد النقطه می‌گفتند.» (نفس المهموم، ۴۲۶)

و درباره مشهد نصیبین گفته شده است: «و اما ماجرای که در نصیبین رخ داد، در الکامل نوشته بهایی آمده است: زمانی که به نصیبین رسیدند، منصور بن یاس، دستور داد شهر را تزئین کنند. شهر را با بیش از هزار آینه آراستند. آن ملعون که سر حسین (علیه السلام) را با خود داشت خواست که وارد شهر شود، اما اسبش اطاعت نکرد! پس اسب دیگری آورد، اما باز هم اسب اطاعت نکرد! و ناگهان سر شریف بر زمین افتاد. ابراهیم موصلی آن را برداشت و به آن نگاه کرد و متوجه شد این سر حسین (علیه السلام) است. آنها را سرزنش کرد و از آنها انتقاد نمود، پس مردم شام او را کشتند. سپس سر را بیرون از شهر قرار دادند و آن را وارد شهر نکردند. من گمان می‌کنم محل سقوط سر شریف بعدها به مشهد تبدیل شده باشد.» (نفس المهموم، ۴۲۶)

همچنین: برخی دیگر ذکر کرده‌اند مشهدی نیز در حلب وجود دارد.^۱

اما حموی، زیارتگاهی برای نوزاد سقط‌شده‌ای که به امام حسین (علیه السلام) تعلق دارد^۲ ذکر کرده، و سید مقرّم در کتاب مقتل الحسین نیز آن را تأیید کرده است.^۳

و درباره مشهد حماة گفته شده است: «و اما مشهد حماة: در برخی کتاب‌ها، از برخی ارباب مقاتل نقل شده است که گفته‌اند: وقتی به سفر حج رفتیم و به حماة رسیدیم، در میان باغ‌های آنجا مسجدی به نام مسجد حسین (علیه السلام) دیدم. وارد مسجد شدم و در یکی از بناهای آن، پرده‌ای بر دیوار آویخته بود. پرده را کنار زدم و سنگی را دیدم که در دیوار نصب شده بود. در آن سنگ، اثری از محل گردن سر وجود داشت و خون خشک شده‌ای بر آن بود. از یکی از خادمان مسجد پرسیدم این سنگ و اثر و خون چیست؟ او گفت: این سنگ محلی است که سر حسین (علیه السلام) در آنجا قرار داده شده است و مردمی که آن را به دمشق می‌بردند آنجا گذاشته بودند.» (نفس المهموم، ۴۲۶ و ۴۲۷)

و درباره مشهد حمص گفته شده است: «و اما مشهد سر حسین (علیه السلام) در حمص، من موفق به یافتن آن نشدم، همان‌طور که هیچ‌یک از مشهدهای سر از کربلا تا عسقلان را نتوانستم پیدا کنم. بله، در کنار درب شمالی صحن مولایمان اباعبدالله حسین (علیه السلام) مسجدی به نام مسجد رأس حسین (علیه السلام) وجود دارد و در پشت کوفه در نزدیکی قائم الغری مسجدی به نام مسجد حنانه قرار دارد که به زیارت حسین (علیه السلام) در آنجا توصیه شده، زیرا سر ایشان در آنجا قرار داده شده است.» (نفس المهموم، ۴۲۷)

و درباره مشهد عسقلان نیز گفته شده است: «و اما مشهد سر شریف در عسقلان، در برخی از کتاب‌ها آمده که این مشهد، مشهور است.» (نفس المهموم، ۶۷۸)

۱. کامل الغزی می‌گوید: «در سال شصت و یکم، حسین (علیه السلام) در کربلا کشته شد و شمر بن ذی الجوشن سر شریف او را برداشته و با افرادی از خانواده حسین که همراهش بودند به سوی یزید در دمشق روانه شد. آنها در مسیر خود از حلب گذشتند و در نزدیکی کوه توقف کردند و سر را روی یکی از سنگ‌های آنجا قرار دادند. از آن سر، قطره‌ای خون چکید که بر اثر آن، مشهدی به نام مشهد النقطة ساخته شد.» نهر الذهب در تاریخ حلب، ۲۴ / ۳.

۲. حموی گفته است: «در غرب شهر در دامنه کوه جوشن، قبر محسن بن حسین است، که ادعا می‌شود وقتی اهل بیت از عراق به سوی دمشق منتقل می‌شدند او سقط شد، یا او کودکی به همراه آنها بوده که در حلب دفن شده است.» معجم البلدان، ۲ / ۲۸۴.

۳. سید مقرّم گفته است: «در نزدیکی حلب، مشهدی به نام "مشهد السقط" وجود دارد، زیرا هنگامی که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این مکان رسیدند، همسر حسین نوزادی به نام محسن را سقط کرد، و در آنجا دفن شد.» مقتل الحسین، ۳۴۶ و ۳۴۷.

از سید احمد الحسن دربارهٔ صحت این مشاهد، که در متون برخی مورخان آمده است، سؤال کردم و ایشان فرمود: «مشاهده‌های صحیحی برای سر سیدالشهداء وجود دارد.»^۱

کاروان در حرکت به سوی شام، کدام مسیر را انتخاب کرد؟

ابتدا باید بدانیم فاصلهٔ مستقیم میان کوفه و شام (۸۶۷ کیلومتر) است؛ و طبق گفتهٔ مورخان در آن زمان، سه مسیر اصلی میان کوفه و شام وجود داشته است و هرکدام از این مسیرها شاخه‌های فرعی بسیاری داشته‌اند. این مسیرها عبارت بودند از:

• مسیر بادیه (صحرا)، یا عرب عقیل: این مسیر کوتاه‌ترین مسیر میان کوفه و شام است و به ۹۲۳ کیلومتر می‌رسد. و روشن است این مسیر نزدیک‌ترین راه میان شام و کوفه بوده است؛ اما این مسیر از بیابانی عبور می‌کند که بین عراق و شام گسترده است و به نام «صحرای شام» شناخته می‌شود؛ و قطعاً عبور از این مسیر نیازمند امکانات خاصی است که مهم‌ترینش دسترسی به آب کافی است. برخی مورخان و پژوهشگران بر این باورند که مسافر این مسیر به یک هفته زمان نیاز داشته است تا به مقصد برسد.

• مسیر فرات: مسیری است که معمولاً لشکرها و کاروان‌ها برای بهره‌مندی از آب و شهرهایی که در کنار فرات قرار دارند از آن عبور می‌کنند. این مسیر همراه با بستر جریان فرات از کوفه به طرف شمال غرب ادامه می‌یابد، سپس به جنوب متمایل می‌شود و در دمشق پایان می‌یابد. از جمله شهرهایی که این مسیر از آنها عبور می‌کند انبار، هیت، قرقسیا، رقه، صفین و ... هستند.^۲ از این مسیر، راه‌های فرعی زیادی منشعب می‌شود و در مجموع، طول آن «۱۱۹۰ تا ۱۳۳۳ کیلومتر» می‌شود. از این‌رو، از راه صحرا طولانی‌تر و از راه سلطانی کوتاه‌تر

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. این همان مسیری است که سپاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمان حرکت خود برای جنگ با معاویه در «صفین» پیمود؛ و نیز همان مسیری است که سپاه معاویه برای جنگ با امام حسن (علیه السلام) در منطقه «مسکن» طی کرد.

است.

• راه ساحل دجله (راه سلطانی): مسیری است که همراه با جریان رود دجله از کوفه به طرف شمال امتداد می‌یابد و از تکریت عبور می‌کند و سپس به موصل می‌رسد و از آنجا به طرف غرب می‌چرخد و از تلعفر، سنجار، نصیبین و عین‌الورده گذشته و به حلب می‌رسد. سپس، از آنجا به طرف جنوب ادامه می‌یابد و از قنسرین، معرة النعمان، حماه، حمص و بعلبک عبور می‌کند و به دمشق می‌رسد. طول این مسیر «۱۵۰۰ کیلومتر» است و همان‌طور که پیداست، طولانی‌ترین مسیر از میان این سه مسیر است و راه‌های فرعی متعددی دارد که برخی از آنها در داخل خاک سوریه با راه ساحل فرات تلاقی می‌کنند.

به هر حال، مورخان و همچنین پژوهشگران در مسئله تعیین مسیر حرکت کاروان آل رسول خدا از کوفه به شام، به نتیجه‌ای قطعی نرسیده‌اند، بلکه آن را فقط در سطح احتمال و گمانه‌زنی مطرح کرده‌اند، نه بیشتر:

- برخی پژوهشگران مسیر فرات را به دلیل کوتاه‌تر بودنش نسبت به مسیر سلطانی ترجیح داده‌اند؛ زیرا این مسیر برای سفر قافله و کاروانی که زنان و کودکان نیز در آن حضور داشتند، مناسب‌تر به نظر می‌رسید.^۱
- برخی دیگر اشاره کرده‌اند کاروان از مسیر صحرا عبور کرده است، زیرا این مسیر کوتاه‌تر بود.^۲

۱. «این مسیر نه به اندازه مسیر سلطانی طولانی است و نه مانند مسیر بادیه شام، دشواری‌های بیابانی و صحرایی در آن وجود دارد؛ بنابراین به نظر می‌رسد احتمال انتخاب این مسیر میانه، قوی‌تر باشد ... چراکه هم مسافت کوتاه‌تر است و هم معروف و مشخص است.» نهضة عاشوراء، معهد سیدالشهداء، ۱/ ۴۸ و ۴۹.

۲. طبعی گفته است: «آنها در سفر خود از کوفه به شام، کوتاه‌ترین مسیر را انتخاب کردند. چه مسیر عرب عقیل و چه مسیرهای دیگر، و احتمال این‌که مسیر سلطانی طولانی را انتخاب کرده باشند بعید به نظر می‌رسد.» مع الركب الحسيني من المدينة إلى المدينة، ۵/ ۱۸۵ - ۱۸۷. محدث نوری نیز احتمال انتخاب این مسیر را مطرح کرده است.

اما برای عبور از مسیر «صحرا» شواهدی وجود ندارد، بلکه شواهد برخلاف آن وجود دارد؛ مثل این سخن عقیله زینب (علیها السلام): «آیا این عدالت است که تو، ای فرزند آزادشدگان، زنان و کنیزان خود را بیوشانی و دختران رسول خدا (ص) را همچون اسیران به این سو و آن سو بکشانی؟!»^۱ و این گفته - طبیعتاً - نشان می‌دهد آنها مسیری را طی کرده‌اند که شهرهای آبادی داشته، و قطعاً این ویژگی در مسیر صحرا وجود نداشته است. علاوه بر این، زینب (علیها السلام) از این مسئله شکایت کرده است، نه از گرمای شدید خورشید و تشنگی و مسائلی که کسی که مسیر صحرا را طی کند به‌طور معمول احساسش می‌کند!

- برخی دیگر احتمال داده‌اند کاروان از مسیر سلطانی عبور کرده باشد؛ اما از آنجا که این مسیر طولانی است، این که اهل بیت (علیهم السلام) بتوانند در نخستین اربعین کربلا را زیارت کنند بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا گفته شده آنها از شام به‌طور مستقیم به مدینه بازگشتند.^۲

نکته:

با وجود این که شواهد تاریخی و صحنه‌هایی که کاروان آل رسول خدا (ص) و سرهای شهدا به جا گذاشته‌اند،^۳ گذر از مسیر سلطانی را تأیید می‌کند، اما عده بسیاری آن را ترجیح نداده‌اند؛ با این استدلال که مدت‌زمان کافی وجود نداشته است؛ به‌ویژه با پذیرفتن وقایعی که در منزلگاه‌های طول مسیر برای کاروان اتفاق افتاد که بی‌تردید به زمان زیادی نیاز داشته است. همچنین، به‌ویژه از نگاه کسانی که بر این باورند که اهل بیت (علیهم السلام) از شام برای زیارت امام

۱. بحارالأنوار، مجلسی، ۱۵۸/۴۵؛ العوالم - الإمام الحسين، عبدالله بحرانی، ۴۰۳ و ۴۰۴.

۲. ازجمله آنها: میرزای نوری، مراجعه کنید به: اللؤلؤ والمرجان، ۱۵۰.

۳. مانند مشهدهای سر حسین (علیه السلام) در چند مکان؛ و همچنین مشهدهای دیگری - که همان‌طور که پیش‌تر گفتیم - روایت شده‌اند.

حسین (علیه السلام) به کربلا بازگشته‌اند، چراکه با توجه به زمان باقی‌مانده، این واقعه عبور از نزدیک‌ترین مسیر ممکن را اقتضا می‌کند تا براساس باور آنها، بازگشت به کربلا در بیستم صفر امکان‌پذیر باشد.

برای روشن شدن این مسئله، از سید احمد الحسن پرسیدم: کاروان چه مسیری را پیمود؟ ایشان فرمود:

«سپاه شام - که با غنائم خود، یعنی سرهای آل محمد و اسیران خاندان رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله)، به سوی یزید (لعنت خدا بر او) بازمی‌گشت - از مسیری عبور کرد که به راه سلطانی یا راه دجله یا راهی که زیارتگاه‌های شناخته‌شده در آن قرار دارد، معروف است. دلیل این انتخاب، امنیت این مسیر بود و از شهرهایی می‌گذشت که تحت سلطه وفاداران به امویان بودند، و از مناطقی که تحت کنترل امویان نبودند یا در آن زمان دچار آشوب بودند - مانند حجاز و بصره و به‌طور کلی مرکز و جنوب عراق - دور بود.»^۱

واقعاً دردناک است که با «آل رسول» به‌عنوان «غنائم جنگ» و «اسیرانی» رفتار شود که در شهرها گردانده می‌شوند و دور و نزدیک به تماشای آنها می‌نشینند، آن‌هم در سایه حکومتی که صاحبانش ادعا می‌کنند به اسم رسول خدا حکومت می‌کنند.

معروف است که [حرمت] انسان با فرزندانش حفظ می‌شود؛ و زینب و فرزند برادرش امام علی بن حسین، و کسانی که همراه آنان در کاروان اُسرا بودند، فرزندان علی و فاطمه بودند، و فاطمه دختر رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) است. و در نتیجه، آنان ذریه رسول خدا و از همان اهل‌بیتی هستند که خداوند پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را به‌طور کامل پاکیزه گردانده است. حال، آیا پاداش آنان، کشتن و به اسارت گرفتن است؟!!

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

بنده در اینجا - که این موضوع را مطرح می‌کنم - از رفتار امویان تعجب نمی‌کنم؛ چرا که از پلیدی و نجاست آنان آگاهم. عجیب نیست که پلید، پاکی را دشمن بدارد، از آن بگریزد و تمام توان خود را برای نابود ساختنش به کار گیرد. اما عجیب آن است که می‌بینیم برخی از مدعیان اسلام، به شدت می‌کوشند چهرهٔ امویان را تطهیر کنند، حکومت آنان را اسلامی جلوه دهند، و حتی به پادشاهان آن حکومت - تا همین روزگار ما - القاب و امتیازاتی ببخشند!

به‌طور کلی، کاروان آل رسول، پس از حدود شانزده روز طی مسیر به شام رسید؛ زیرا همان‌طور که پیش‌تر دانستیم، کاروان در چهاردهم محرم از کوفه به راه افتاد و در نخستین روز صفر سال ۶۱ هجری وارد دمشق شد.

(۳)

کاروان آل رسول در شام

زمان: ۱ صفر ۶۱ هـ

گفتیم: کاروان خانواده امام حسین (علیه السلام) در روز اول صفر سال ۶۱ هجری وارد شام شد، به همراه سر امام حسین (علیه السلام) و سرهای اهل بیت و اصحابش.

ورود کاروان به دمشق

ورود کاروان چه زمانی و چگونه انجام شد؟

به گفته تاریخ نگاران، کاروان آل رسول به همراه سرهای شهدا در روز اول ماه صفر وارد دمشق شد.^۱

سید احمد الحسن فرموده است:

«۱ صفر سال ۶۱ هجری: ورود کاروان اسرای خاندان محمد (صلی الله علیه و آله) رسول اسلام، به شام نزد یزید بن معاویه بن ابوسفیان (خدا همه شان را لعنت کند)، آن پیشوای پرستندگان هبل...»^۲

۱. به عنوان مثال:

- بیرونی: «در روز اول ماه صفر، سر حسین وارد شهر دمشق شد.» (آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ۳۳۱).
- کفعمی: «و در روز اول یعنی ماه صفر- سر حسین (علیه السلام) به دمشق وارد شد؛ و این روز نزد بنی امیه عید بود.» (المصباح، ۵۱۰).

۲. منبع: پیک صفحه، سید احمد الحسن، جلد اول، از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام).

برخی روایات^۱ وضعیت شام را هنگام ورود قافله آل رسول توصیف کرده‌اند، به‌طوری که جلوه‌های شادی و سرور، خیابان‌های دمشق را پر کرده بود و مردم در شادی و خوشحالی و سرور به سر می‌بردند، و زنان دف می‌زدند و بر طبل شادی می‌کوفتند، تا این که کاروان اسرا به ورودی پله‌های در مسجد رسید.^۲

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است: «هنگامی که خاندان حسین نزد یزید آورده شدند، آنها را در روز روشن وارد کردند؛ درحالی که چهره‌هایشان آشکار و نمایان بود. مردم سنگ‌دل شام گفتند: "ما اسیرانی زیباتر از این‌ها ندیده‌ایم؛ شما که هستید؟" سکینه، دختر حسین، گفت: "ما اسیران خاندان محمد هستیم."»^۳ امام (علیه السلام) فرمود: «... آنها را بر پله‌های ورودی مسجد - جایی که معمولاً اسیران را در آنجا نگه می‌دارند - نگه داشتند.»^۴

مسئله متوقف کردن آنها بر پلکان مسجد (جایی که معمولاً اسرا و دستگیرشده‌ها در آنجا متوقف می‌شدند) برای نمایش بازداشت‌شده‌ها به مردم بود، به‌گونه‌ای که تماشای آنها برایشان آسان باشد؛ و نگه داشتن آل رسول در این مکان، به دستور یزید (لعنت خدا بر او) انجام شده بود.

«سپس ابن زیاد، سر حسین (علیه السلام) را به‌همراه فرزندانش، نزد یزید بن معاویه فرستاد. یزید به زنان و دختران دستور داد تا بر پله‌های مسجد - جایی که اسیران نگه داشته می‌شدند - بایستند تا مردم آنها را تماشا کنند.»^۵

«گفت: و خاندان حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را آوردند تا این که ایشان را از دروازه‌ای که به آن

۱. به روایت سهل بن سعد که پیش‌تر گفته شد، مراجعه کنید.

۲. مراجعه کنید به: اللهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس، ۲۱۰؛ مثير الأحزان، ابن نما، ۹۷؛ الإتحاف بحب الأشراف، الشبراوی، ۵۵.

۳. قرب الإسناد، حمیری، ۲۶؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۱۶۹/۴۵.

۴. أمالی، شیخ صدوق، ۲۳۰.

۵. مراجعه کنید به: تاریخ مختصر الدول، ابن العبری، ۱۱۰ و ۱۱۱؛ البدء والتاریخ، مقدسی، ۱۲/۶.

"باب توماء" گفته می‌شد، وارد شهر دمشق کردند. سپس آنان را آوردند تا بر پله‌های در مسجد - که جایگاه اسیران بود- نگاه داشتند. در این هنگام، پیرمردی نزدیک آنان آمد و گفت: سپاس و ستایش خداوندی را که شما را کشت و هلاک کرد، و مردان را از سلطه شما آسوده ساخت، و امیرالمؤمنین را بر شما مسلط گرداند. علی بن حسین (علیه السلام) به او فرمود: "ای شیخ، آیا قرآن خوانده‌ای؟" گفت: "آری، قرآن خوانده‌ام." فرمود: "آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (بگو: من از شما مزدی برای رسالت نمی‌خواهم، مگر دوستی خویشاوندان)." پیرمرد گفت: "آری، این آیه را خوانده‌ام." علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: "ما همان خویشاوندانیم، ای شیخ." سپس فرمود: "آیا در سوره بنی اسرائیل این آیه را خوانده‌ای: ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (و حق خویشاوندان را به او بده)." پیرمرد گفت: "آری، این را هم خوانده‌ام." فرمود: "ما همان خویشاوندانیم، ای شیخ." سپس فرمود: "آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾ (و بدانید هر غنیمتی به دست آورید، یک‌پنجم آن از آن خدا و رسول و خویشاوندان است)." پیرمرد گفت: "آری، آن را هم خوانده‌ام." علی (علیه السلام) فرمود: "ما همان خویشاوندانیم، ای شیخ." سپس فرمود: "آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند، و شما را به‌طور کامل پاکیز و مطهر گرداند)." پیرمرد گفت: "آری، آن را نیز خوانده‌ام." علی (علیه السلام) فرمود: "ما همان اهل‌بیتی هستیم که با آیه تطهیر اختصاص داده شده‌ایم." گفت، پیرمرد نادم و پشیمان از آنچه گفته بود ساعتی خاموش ماند، و سپس سر به آسمان برداشت و گفت: "خدایا، من به‌سوی تو توبه می‌کنم از سخنی که بر زبان راندم و از دشمنی با این قوم. خدایا، من از دشمن محمد و آل محمد (علیهم السلام) - از جن و انس- بیزاری می‌جویم." ۱

گفت‌وگویی که میان امام علی بن حسین (علیه السلام) و پیرمرد شامی صورت گرفت، رحمت عظیم آل محمد (علیهم السلام) به را مردم نشان می‌دهد، و علی‌رغم درد و رنج امام و شرایط سختی که او و

خانواده پدرش در آن به سر می بردند، امام (علیه السلام) دین حقیقی خدا را برای کسی که به قصد شماتت آنها آمده بود روشن نمود. و امام (علیه السلام) با اخلاق و صبر خود او را تحت تأثیر قرار داد و با آرامش، حق را برایش روشن ساخت تا این که خداوند دلش را به واسطه آنچه از امام (علیه السلام) شنیده بود، روشن گرداند.

همچنین، امام (علیه السلام) فرد شامی دیگری را نیز که نزد او آمده و گفته بود، «پدر تو مؤمنان را کشت»، تحت تأثیر قرار داد.

«از یحیی بن مساور روایت شده است که گفت: مردی از اهل شام نزد علی بن حسین (علیه السلام) آمد و به او گفت: "آیا تو علی بن حسین هستی؟" فرمود: "بله." گفت: "پدر تو مؤمنان را کشت! ..." فرمود: "وای بر تو. به چه دلیلی بر پدرم حکم کردی که مؤمنان را کشته است؟" گفت: "به خاطر این سخن خودش: "برادران ما به ما ستم کردند، پس به خاطر ستمشان با آنان جنگیدیم." فرمود: "آیا تو قرآن می خوانی؟" گفت: "می خوانم." فرمود: "آیا این آیه را نشنیده ای: ﴿وَالِیْ عَادِ أَخَاهُمْ هُوْدًا ... وَالِیْ مَدِیْنٍ أَخَاهُمْ شُعَیْبًا ... وَالِیْ ثَمُوْدَ أَخَاهُمْ صَالِحًا﴾ (و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم ... و به سوی مدین برادرشان شعیب را ... و به سوی ثمود برادرشان صالح را).» گفت: "آری." فرمود: "آیا آنها از نظر عشیره ای برادر بودند یا از نظر دینی؟" گفت: "از نظر عشیره ای." فرمود: "کار مرا راحت کردی، خدا گره از کارت بگشاید."»^۱

این گفت و گوها پرده از عمق فریب رسانه ای و تحریف حقایق برمی دارد که حکومت جنایت کار اموی آن را اجرا می کرد، به گونه ای که توانسته بود برای پیروانش چنین به تصویر بکشد که آل رسول (علیهم السلام) - همان کسانی که خداوند محبت و مودت و ولایتشان را بر همه مسلمانان واجب کرده است - از دین خارج شده اند. در نتیجه، کشتن آنان و اسیر کردن بازماندگان شان مایه آسایش بندگان و سرزمین ها شده است.

و این درسی بزرگ است که مردم می‌توانند از آن پند بگیرند و شتاب‌زده فریب رسانه‌های حکومت‌های حاکم و شبکه‌های گمراه‌کننده‌ای که در دست بوقچیان و ذی‌نفعان از حکومت ستمگران است نخورند؛ چراکه آنان همواره به هر اصلاح‌گری که مردم را از فساد موجود آگاه کند و برای اصلاحشان تلاش کند، برچسب‌های اتهامات از پیش آماده‌ای الصاق می‌کنند.

بنابر آنچه در تاریخ نقل شده، این حادثه نخستین موقعیتی است که امام علی بن حسین (علیه السلام) پس از خروج از کوفه سخن گفته است؛ زیرا روایت شده در طول مسیر سکوت کرده و چیزی بر زبان نیاورده بود.

از امور شگفت‌انگیز هنگام ورود کاروان آل محمد (صلی الله علیه و آله) به شام، سخن گفتن سر شریف حسین (علیه السلام) بود، و در مباحث پیشین گفته شد سر شریف برخی آیات را در کوفه تلاوت کرد، و علت خواندن آیاتی از سوره کهف یا این که شنیده شد می‌فرمود: ﴿لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۱ برایمان روشن شد، و در دمشق نیز این مسئله تکرار شد. برخی روایات مورخان در این باره تقدیم می‌شود:

- از من‌هال بن عمرو روایت شده است: «به خدا سوگند، من سر حسین بن علی را دیدم هنگامی که حمل می‌شد. و من در دمشق بودم و در برابر سر، مردی سوره کهف را می‌خواند تا به این آیه رسید: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ (آیا پنداشتی اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت ما بودند؟). خداوند سر را به زبانی گویا به سخن آورد و سر فرمود: "شگفت‌تر از اصحاب کهف، کشته شدن من و حمل شدن من است."»^۲

- و صدای سر شنیده شد که در دمشق می‌فرمود: ﴿لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۳

۱. مراجعه کنید به: سر امام حسین، سر شریف چه فرمود!

۲. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۳۷۰/۶۰؛ الخرائج والجرائح، راوندی، ۵۷۷/۲.

۳. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۲۱۸/۳.

ورود حاملان سر حسین (علیه السلام) نزد یزید

تاریخ نگاران روایت کرده اند:

«از عبدالله بن ربیعہ جمیری نقل شده است که گفت: من نزد یزید بن معاویه در دمشق بودم که زحرین قیس وارد شد و به حضورش رسید. یزید به او گفت: "وای بر تو، چه خبر داری و چه همراه آورده ای؟" گفت: "ای امیرالمؤمنین، تو را به فتح الهی و نصرتش بشارت می‌دهم. حسین بن علی با هجده نفر از اهل بیتش و شصت نفر از شیعیانش به سوی ما آمدند. پس ما به سوی آنان رفتیم و از آنان خواستیم تسلیم شوند یا به حکم امیر عبیدالله بن زیاد گردن نهند یا بجنگند؛ و آنان جنگ را به تسلیم ترجیح دادند. ما با طلوع آفتاب به آنان یورش بردیم و از هر سو ایشان را در محاصره گرفتیم، تا آن که شمشیرها بر سرهایشان فرود آمد و کارگر افتاد، و آنان را واداشت به هر سو بگریزند و همچون کبوترانی که از شاهین می‌گریزند، به تپه‌ها و گودال‌ها پناه ببرند. به خدا سوگند، ای امیرالمؤمنین، کار آنها جز همچون قربانی کردن یک شتر یا خوابی نیمروزی نبود، تا آن که همه را تا آخرینشان از میان برداشتیم. اینک بدن‌هایشان بی جامه افتاده، لباس‌هایشان خاک آلود شده، گونه‌هایشان بر زمین ساییده است، آفتاب بر آنان می‌تابد و باد بر ایشان می‌وزد، و عقاب‌ها و کرکس‌ها به سراغشان می‌آیند." یزید لحظه‌ای سر به زیر انداخت. سپس سر بلند کرد و گفت: "من برای طاعت و فرمان برداری شما، به کمتر از کشتن حسین راضی بودم. اگر من صاحب او بودم، قطعاً از او درمی‌گذشتم."»^۱

۱. الإزشاد، شیخ مفید، ۱۱۸/۲ و ۱۱۹؛ همچنین مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۵۱/۴ و ۳۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۴۵/۱۸؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۸۳/۴ و ۸۴. براساس روایت برخی: «چشم‌های یزید بن معاویه اشک‌بار شد و گفت: "من از اطاعت شما به کمتر از کشتن حسین راضی بودم. خدا پسر سمیه را لعنت کند. به خدا قسم، اگر من مسئول او بودم، از او می‌گذشتم. خدا حسین را رحمت کند. کسی که سر او را آورد چیزی دریافت نکرد." هنگامی که سر حسین نزد یزید گذاشته شد، گفت: "به خدا قسم، اگر من آنجا بودم تو را نمی‌کشتم."» المنتظم فی تاریخ الملوك والأمم، ابن جوزی، ۳۴۱/۵ و ۳۴۲؛ البدایه والنهایه، ابن کثیر، ۲۰۸/۸؛ الوافی بالوفیات، صفدی، ۱۲۷/۱۴.

و برخی روایت کرده‌اند:

«یزید مدتی سر به زیر انداخت. سپس سر بلند کرد و گفت: "ای مرد، من برای طاعت و فرمان‌برداری شما، به کمتر از کشتن حسین بن علی راضی بودم؛ اما به خدا قسم، اگر کار به من رسیده بود، قطعاً از او درمی‌گذشتم، ولی خداوند ابن‌مرجانه را زشت گرداند." عبدالله بن حکم - برادر مروان بن حکم - نزد یزید بن معاویه نشسته بود و شروع به خواندن شعر کرد. یزید گفت: "آری، خداوند ابن‌مرجانه را لعنت کند که به کشتن حسین فرزند فاطمه اقدام کرد. به خدا قسم، اگر من صاحب او بودم، هر حاجتی از من می‌خواست به او می‌دادم و با هرچه در توان داشتم مرگ را از او دور می‌ساختم، حتی اگر به بهای هلاکت بعضی از فرزندانم می‌بود، ولی خداوند اراده‌ای را که مقدر کرده بود، به انجام رساند و گریزی از آن نبود."»^۱

همچنین، برخی روایت کرده‌اند:

«از قاسم بن بخیت روایت شده است که گفت: وقتی هیئت کوفیان با سر حسین آمدند، وارد مسجد دمشق شدند. مروان بن حکم به آنان گفت: "چه کردید؟" گفتند: "از ایشان هجده نفر بر ما وارد شدند و به خدا سوگند همه‌شان را کشتیم، و این‌ها سرها و اسیران هستند." مروان برخاست و رفت. سپس برادرش یحیی بن حکم نزد آنان آمد و گفت: "چه کردید؟" همان سخن را برای او تکرار کردند. گفت: "شما در روز قیامت از محمد ﷺ محروم شده‌اید؛ من هرگز در هیچ امری با شما همراه نخواهم شد." و سپس برخاست و رفت.

آنان به حضور یزید وارد شدند و سر را در مقابلش گذاشتند و ماجرا را برایش بازگو کردند. هند دختر عبدالله بن عامر بن کریز - که همسر یزید بن معاویه بود - سخنان آنان را شنید، پس لباسش را بر سر کشید و بیرون آمد و گفت: "ای امیرالمؤمنین، آیا این سر حسین پسر فاطمه دختر رسول خداست؟" گفت: "بله؛ پس برای او گریه کن و برای فرزند دختر رسول خدا و گرامی قریش نوحه سر بده. پسر زیاد در کشتن او شتاب کرد، خدا او را بکشد." سپس

به مردم اجازه داده شد وارد شوند، درحالی که سر در برابر یزید بود و یزید با چوب دستی بر دهانش ضربه می زد ...»^۱

هرکس این متون تاریخی و مانند آنها را مطالعه کند و در همان حین، وقایع و حوادث پیشین را به یاد آورد، بی تردید می تواند صدق گفتار زحر بن قیس (لعنت خدا بر او) را در متن نخست، در بیان تسلیم نشدن سیدالشهدا (علیه السلام) و این که او مرگ را به ذلت تسلیم شدن در برابر بنی امیه ترجیح داد، مشاهده کند! او همچنین در این گفته اش که سپاه اموی از هر سو حسین (علیه السلام) را در محاصره قرار داده بودند راست گو بود؛ اما در بیان فرار سپاه حسین (علیه السلام) از میدان جنگ و این که آنان به گودال ها و بلندی ها پناه می بردند - هرگز چنین نبود -، و نیز ادعای این که نابودی آنان در زمان کوتاهی انجام شد: «همچون ذبح یک شتر یا خوابی نیمروز» دروغ می گفت؛ این ها دروغ هایی آشکار و اغراقی بی هیچ پایه و اساسی اند.

ما پیش تر روایات و متون تاریخی را بررسی کردیم و دانستیم نبرد از صبح روز دهم آغاز شد و تا پس از زوال ادامه یافت. همچنین عوامل منجر به طولانی شدن زمان نبرد را - با وجود تفاوت چشمگیر در تعداد و تجهیزات دو سپاه - مرور کردیم که مهم ترین آنها شجاعت و دلآوری حسین (علیه السلام) و اهل بیت و یارانش بود؛ صلوات خدا بر همه شان.

مسئله دیگر: این گفته یزید (لعنت خدا بر او): «من برای اطاعت و فرمان برداری شما به کمتر از کشتن حسین راضی بودم، اما اگر من در کربلا حاضر بودم، قطعاً او را می بخشیدم» یا «هر حاجتی از من می خواست به او می دادم» یا آنچه به همسرش گفت: «ابن زیاد در کشتن او شتاب کرد، خدا او را بکشد» و مانند این ها، همچنین مطالبی که درباره گریه یزید و لعنت عبیدالله بن زیاد یا طلب رحمت برای حسین (علیه السلام) و مانند این ها نقل شده و هدف از آنها نشان دادن یزید در مقام ناراضیتی از قتل حسین (علیه السلام) و پاک جلوه دادن ساحت او از ریختن خون حسین (علیه السلام) است، می گویم: این سخنان یزید (لعنت خدا بر او) تنها به یکی از دو صورت

قابل تصور است:

یا بگوییم این سخنان از جانب راویان یا مورخان تحریف و جعل شده است؛ چنان که نمونه‌های بسیاری از این دست وجود دارد و در مباحث پیشین برخی از آنها بیان شد؛ و این - بی‌تردید - تلاش برای تبرئه بنی‌امیه، به‌ویژه یزید (لعنت خدا بر او)، از جنایت قتل آل محمد است که به معنای کفر به اسلام و رسولش ﷺ است، و انداختن بار گناه آن به گردن یکی از وابستگان به آنان - یعنی در مسئله مورد بحث ما، ابن‌زیاد - بوده است؛ و این همانند روش «قربانی کردن» است که برخی حکومت‌های ظالم گاه برای رهایی از تنگنای سیاسی انجام می‌دهند؛ چرا که خسارت شخص از طریق انداختن جنایت بر گردن او، آسان‌تر از آسیب دیدن کل نظام یا متهم شدن تمام خاندان سلطنتی است.

یا بگوییم چنین سخنانی واقعاً از یزید (لعنت خدا بر او) صادر شده، اما از روی تظاهر و نفاق؛ برای فرونشاندن واکنش برخی از مسلمانان که در مجلس او یا خارج از آن بودند و هنوز اندکی از اسلام واقعی محمد ﷺ و محبت اهل بیتش ﷺ در دلشان باقی مانده بود. در نتیجه، یزید - به دروغ، و از روی نفاق و ترس از سلطنتش^۱ - وانمود می‌کرد که مایل به قتل حسین ﷺ نبوده است؛ و اگر در روز عاشورا اختیار کار با او بود، قطعاً او را می‌بخشید! و از این دست سخنان یا مواضع دروغینی که هیچ بهره‌ای از حقیقت ندارد.

در غیر این صورت، پس چه کسی فرمان قتل حسین ﷺ را صادر کرد؟

و چه کسی حاکم مدینه را تنها به سبب تأخیر در کشتن حسین ﷺ و عدم برخورد شدید و قاطع با او عزل نمود؟

۱. برخی تاریخ‌نگاران ترس و وحشت یزید (خدا لعنتش کند) را روایت کرده‌اند: «از ربیعۀ بن عمرو نقل شده است که گفت: "من نزد یزید بن معاویه در ایوانی نشسته بودم، گفته شد، زحر بن قیس پشت در است. یزید با حالتی وحشت‌زده از جا پرید و فوراً به او اجازه ورود داد..."» (تذکرۃ الخوایص، ابن جوزی، ۲۶۰).

چه کسی ابن زیاد (لعنت خدا بر او) را به حکومت کوفه منصوب کرد و او را بی درنگ از بصره به آنجا فرستاد تا هرکس را که با حسین (علیه السلام) احساس همدلی می کند از میان بردارد؟

چه کسی سپاه شام را به عراق فرستاد تا با برخی از کوفیان همراه شوند و همه به جنگ حسین (علیه السلام) در کربلا بروند؟

چه کسی از ابن زیاد خواست به حسین پیشنهاد دهد یا تسلیم شود و بیعت کند یا مرگ؟

همه این کارها را - بدون کوچک ترین تردیدی - یزید (لعنت خدا بر او) انجام داد. در نتیجه، قتل حسین (علیه السلام) - قبل از هر شخص دیگری - به خود یزید نسبت داده می شود؛ لعنت خدا بر او و بر هرکسی که از او دفاع می کند یا داستان ها و حکایت هایی جعل می کند تا چهره زشت او را زیبا جلوه دهد!

از جمله شواهدی که سخن ما را تأیید می کند، کاری است که یزید (لعنت خدا بر او) با سر مبارک حسین (علیه السلام) انجام داد و حتی طبق نقل طبری (روایت سوم)، او در عین حال که ابن زیاد را به خاطر کشتن حسین متهم می کرد، با چوبی بر دهان مبارک حسین (علیه السلام) ضربه می زد و می گفت: «ابن زیاد شتاب کرد و او را کشت؛ خدا او را بکشد». و سپس به مردم اجازه ورود داد، در حالی که سر حسین در برابرش بود و با چوبی بر دهان او ضربه می زد.

و نیز - همان طور که در ادامه خواهیم دید - کاری است که یزید (لعنت خدا بر او) اندکی بعد با خانواده حسین انجام داد.

و از جمله شواهد دیگر: یزید، خدا لعنتش کند، هیچ واکنشی در برابر عملکرد ابن زیاد نشان نداد؛ زیرا نه تنها او را مجازات نکرد، بلکه به خاطر کشتن حسین حتی او را سرزنش هم نکرد. حتی در ذهنش نیز خطور نکرد او را از مقامش عزل کند! و اگر واقعاً ابن زیاد بدون رضایت و دستور یزید مرتکب این جنایت شده بود، قطعاً این اقدام، ساده ترین و کم هزینه ترین واکنش اداری ممکن بود که یزید می توانست انجامش دهد.

سر حسین علیه السلام در حضور یزید

سر شریف حسین علیه السلام به مجلس یزید، خدا لعنتش کند، آورده شد:

۱- روایت شده است: «زمانی که سر حسین به مجلس یزید آورده شد، عطری از آن برخاست که از هر عطری خوشبوتر بود.»^۱

۲- حامل سر شریف به امید دریافت پاداش از یزید، لعنت خدا بر او، وارد شد، اما چیزی دریافت نکرد.

از زید بن علی بن حسین، از پدرش علیه السلام روایت شده است که فرمود: «سپس سر حسین علیه السلام در جعبه‌ای قرار داده و نزد یزید آورده شد. من نیز همراه آنها وارد شدم. یزید بر تخت نشسته بود و تاجی مرصع به مروارید و یاقوت بر سر داشت، و گرداگردش تعداد زیادی از بزرگان قریش حضور داشتند. حامل سر وارد شد، نزدیک آمد و گفت:

"بار مرا پر کن از نقره یا طلا / زیرا من آن سرور بزرگوار را کشتم.

من پاک‌ترین مردم را از نظر مادر و پدر کشتم / و برترین آنها، هرگاه نسب یاد شود."

یزید به او گفت: "اگر می‌دانستی او بهترین مردمان است، پس چرا او را کشتی؟" و او پاسخ داد: "به امید جایزه!" یزید دستور داد گردنش را بزنند ...»^۲

۳- یزید (لعنت خدا بر او) از نوشیدن شراب در حضور سر حسین علیه السلام در برخی از مجالس خصوصی‌اش ابایی نداشت؛ زیرا از متون تاریخی چنین برمی‌آید که سر شریف، چند مرتبه به نزد یزید آورده شد و در یکی از آنها همراه با خانواده حسین علیه السلام بود. از امام علی بن حسین علیه السلام

۱. مراجعه کنید به: مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۲۱۸/۳.

۲. مقتل الحسین، خوارزمی، ۶۱/۲؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۱۲۸/۴۵. در برخی منابع دیگر آمده است که او را بدون پاداش و جایزه از مجلس خود بیرون کرد. مراجعه کنید به: ینابیع المودة، قندوزی، ۹۱/۳ و ۹۲.

روایت شده است که فرمود: «زمانی که سر حسین (علیه السلام) به حضور یزید آورده می شد، او مجالس شراب ترتیب می داد و سر حسین را در مقابل خود می گذاشت و در برابرش شراب می نوشید.»^۱

۴- یزید (لعنت خدا بر او) سر شریف را در برابر خود قرار داد و زنان حسین (علیه السلام) را از نگاه به آن منع کرد:

- «سپس سر حسین (علیه السلام) را در برابر خود گذاشت و زنان را پشت سرش نشانده تا نتوانند

آن را ببینند. علی بن حسین (علیه السلام) آن را دید و پس از آن هرگز غذا نخورد.»^۲

- «سپس زنان حسین (علیه السلام) به نزد یزید آورده شدند. فاطمه و سکینه - دختران

حسین (علیه السلام) - تلاش می کردند سر را ببینند و یزید نیز سعی می کرد سر را از دید آنها

پنهان کند. آن دو وقتی سر را دیدند، فریاد زدند و زنان یزید نیز گریه کردند و دختران

معاویه شیون سر دادند.»^۳

۵- یزید (لعنت خدا بر او) دندان های پیشین حسین (علیه السلام) را با چوب دستی می زد؛ از آنجا که

برخی از متعصبان بنی امیه - خداوند خوارشان کند - این ماجرا را انکار می کنند، شماری از

نقل های مورخانی که این حادثه را ذکر کرده اند، نقل خواهیم کرد:

- «سپس یزید به مردم اجازه ورود داد. سر در برابر او بود و یزید با چوبی که در دست

داشت بر دهان او ضربه می زد.»^۴

- «زمانی که سر حسین بن علی (علیه السلام) به حضور یزید بن معاویه آورده شد، او با عصایی که

در دست داشت به دندان های حسین ضربه می زد و می گفت: "گمان نمی کردم

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ۷۲/۲؛ اللهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس، ۲۲۰. ابن نما حلی گفته است: «یزید

مجالس شرب، لهو، خوانندگان و طرب برپا می کرد و سر حسین را در برابر خود قرار می داد.» مثیر الأحزان، ۱۰۳.

۲. اللهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس، ۱۰۴؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۱۳۲/۴۵.

۳. الکامل في التاريخ، ابن اثیر، ۸۵/۴ و ۸۶.

۴. تاریخ طبری، ۳۵۶/۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ۸۵/۶۲.

- اباعبدالله به این سن رسیده باشد!" و سپس چوب خیزران خود را میان لب‌های حسین گذاشت. مردی از انصار به او گفت: "این عصایت را بردار. من خودم دیده‌ام رسول خدا ﷺ همان موضعی را که تو عصایت را بر آن نهاده‌ای، می‌بوسید."^۱
- «وقتی سر حسین در برابر یزیدبن معاویه قرار گرفت، او با چوبی که در دست داشت به دندان‌های پیشین او ضربه می‌زد و می‌گفت: "چقدر دندان‌های او زیباست!"»^۲
 - «هنگامی که آنان را در برابرش حاضر کردند، دستور داد سر حسین (علیه السلام) را بیاورند؛ پس آن را در تشتی آوردند، و او با چوب‌دستی‌ای که در دست داشت به دندان‌های پیشینش ضربه می‌زد.»^۳
 - «سر حسین (علیه السلام) را در تشتی در برابر یزید (لعنت خدا بر او) قرار دادند، و او با چوبی به دندان‌های پیشینش ضربه می‌زد.»^۴
 - «سر حسین (علیه السلام) را در برابر یزید قرار دادند و یزید با نی به دندان‌های پیشین او ضربه می‌زد.»^۵
 - «حسن گفت: یزیدبن معاویه با چوب به موضعی از دهان حسین (علیه السلام) که رسول خدا ﷺ آن را بوسیده بود ضربه می‌زد.»^۶

۱. زندگی‌نامه امام حسین (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ۸۲؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ۱۹/۵.

۲. الثقات، ابن حبان، ۳۱۳/۲.

۳. بلاغات النساء، ابن طیفور، ۲۱.

۴. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ۸۰.

۵. تاریخ یعقوبی، ۲۴۵/۲.

۶. انساب الأشراف، بلاذری، ۳/حاشیه، ص ۲۱۴.

- «سر حسین (علیه السلام) را نزد یزید آوردند. آن را در تشتی در برابرش گذاشتند و او با چوب‌دستی‌ای که در دست داشت به دندان‌های پیشینش ضربه می‌زد و می‌گفت: به‌راستی که دندان‌هایی زیباست!»^۱
- «وقتی یزید نشست، سر را در برابر خود گذاشت و شروع کرد با چوبی بر دهان او ضربه زد.»^۲
- «او را به‌همراه سر به نزد یزید فرستادند، و سر را در برابرش نهادند؛ درحالی‌که ابوبرزّه اسلمی نزد او بود. آنگاه یزید با چوب‌دستی بر دهان او ضربه می‌زد.»^۳
- «زمانی که سر حسین (علیه السلام) آورده شد، یزید با چوب‌دستی به آن ضربه می‌زد.»^۴
- «و سر حسین (علیه السلام) را در برابر یزید گذاشتند و او با چوب‌دستی بر صورت حسین (علیه السلام) ضربه می‌زد.»^۵
- «سپس یزید دستور داد چوبی از خیزران بیاورند و با آن بر دندان‌های پیشین حسین (علیه السلام) ضربه می‌زد.»^۶
- «پس زیدبن ارقم به حضور او وارد شد و سر را در تشت دید، درحالی‌که یزید با چوب‌دستی بر دندان‌های او ضربه می‌زد. زید گفت: از [ضربه زدن بر] دندان‌های

۱. الوافی بالوفیات، صفدی، ۲۶۴/۱۲.

۲. المنتظم فی تاریخ الملوک والأئمّه، ابن جوزی: ۴۴۲/۵. همچنین گفته است: «جد من گفت: "اگر در قلب او کینه‌های جاهلیت و دشمنی‌های جنگ بدر نبود، سر حسین (علیه السلام) را هنگامی که به دستش رسید محترم می‌شمرد، با چوب به آن ضربه نمی‌زد، آن را کفن و دفن می‌کرد، و به آل رسول خدا احسان می‌کرد.» تذکرة الخواص، ۲۶۰.

۳. سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ۳۰۹/۳؛ تهذیب الکمال، مزی، ۴۲۸/۶.

۴. البدایة والنهاية، ابن کثیر، ۲۱۰/۸.

۵. البدء والتاریخ، مقدسی، ۱۲/۶.

۶. بحار الأنوار، مجلسی، ۱۳۳/۴۵.

او دست بردار؛ چه بسیار دیده‌ام که رسول خدا ﷺ آنها را می‌بوسید. یزید گفت: "اگر پیرمردی فرتوت نبودی، تو را می‌کشتم."^۱

۶- یزید (لعنت خدا بر او) وقتی به دندان‌های پیشین حسین ﷺ ضربه می‌زد، چه شعری می‌سرود؟

برخی روایت کرده‌اند^۲ که او می‌گفت:

«سره‌ای مردانی را می‌شکافند که محبوب ما بودند،

درحالی‌که آنان ناسپاس‌تر و ستمکارتر بودند.»

همچنین روایت شده است که او ابیاتی از ابن‌زبیری را خوانده است:^۳

«سپس یزید با چوب بر دندان‌های حسین ﷺ ضربه می‌زد و اشعاری خواند... یکی از حاضران گفت: "چوب را بردار. به خدا سوگند نمی‌توانم بشمارم چند بار دیده‌ام که لب‌های محمد ﷺ همین جایی را که تو با چوب می‌زنی می‌بوسید!" و یزید اشعار زیر را خواند:

«ای کلاغ جدایی، هرچه می‌خواهی بگو/ تو فقط برای چیزی نوحه سر می‌دهی که واقع شده است.

هر سلطنت و نعمتی از بین رفتنی است/ و دختران روزگار با هرکسی بازی می‌کنند.

۱. الخرائج والجرائح، راوندی، ۵۸/۲.

۲. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۵۶/۴. او گفته است: «سپس به مردم اجازه ورود داد و سر در برابرش بود، درحالی‌که یزید با چوب به دندان‌های حسین ﷺ ضربه می‌زد. سپس گفت: "این [حسین] و ما، همچون سخن حصین بن حمام مزی هستیم: سر مردانی را شکافتیم که محبوب ما بودند/ اما آنان ناسپاس‌ترین و ستمکارترین بودند."» حصین بن حمام، شاعر جاهلی بود. این موضوع را شماری از مورخان ذکر کرده‌اند؛ مراجعه کنید به: مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی، ۱۱۹؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۱۱۹/۲؛ انساب الأشراف، بلاذری، ۲۱۳/۳ و ۲۱۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۳۱۵/۳۴ و ۳۱۶؛ أسد الغابة، ابن‌اثیر، ۳۸۱/۵؛ و دیگر منابع.

۳. شاعر قریش در جاهلیت بود و به مسلمانان سخت می‌گرفت.

ای کاش بزرگانم در بدر می دیدند / ناله خزر ج را از برخورد نیزه‌ها
بی‌تردید شادمان و خوشحال می‌شدند / و سپس می‌گفتند: "ای یزید، دست ناکار
مباد.""

از خند نباشم، اگر انتقام نگیرم / از بنی‌احمد برای آنچه کردند
هاشم با سلطنت بازی کرد / نه خبری از غیب آمد و نه وحیی نازل شد.
ما انتقام خود را از علی گرفتیم / و آن شیرمرد دلاور را کشتیم.
و سرور بزرگشان را کشتیم / و این را با بدر برابر ساختیم، پس عدالت برقرار شد.^۱
«طبری و بلاذری و کوفی گفته‌اند: هنگامی که سرها در برابر یزید گذاشته شد، او
شروع کرد به ضربه زدن با چوب‌دستی‌اش به دندان‌های حسین (علیه السلام). سپس گفت: "روزی
در مقابل روز بدر"؛ و می‌خواند:
«سر مردانی را می‌شکافیم که نزد ما عزیز بودند، / اما آنان ناسپاس‌تر و ستمگرتر
بودند.»

یحیی بن حکم - برادر مروان - گفت:
"برای کسی که کنار طف (کربلا) آرمیده است، قرابتی نزدیک‌تر بود / از ابن‌زیاد بنده
فرومایه آل‌وده‌نسب.

سمیه، نسلش به شمار ریگ‌ها رسیده، / اما دختر رسول خدا ﷺ بی‌نسل مانده است.
یزید به سینه یحیی ضربه زد و گفت: "ساکت شو، ای بی‌مادر." ابوبرزه گفت: "چوبت
را بردار، ای فاسق. به خدا قسم من لب‌های رسول خدا را دیده‌ام که جای چوبت را
می‌بوسید." یزید چوب را برداشت، درحالی‌که از سخنان ابوبرزه عصبانی شده بود.

برخی دیگر به روایت اضافه کرده‌اند: یزید شروع کرد به خواندن ابیاتی از ابن زبیره که در روز احد گفته بود:

"ای کاش بزرگانم در بدر می‌دیدند، / ناله خزرچ را از برخورد نیزه‌ها

بی‌تردید شادمان و خوشحال می‌شدند / و سپس می‌گفتند: ای یزید، دستت ناکار مباد.

ما یکی از نوادگانشان را کشتیم، / و این را با بدر برابر ساختیم، پس عدالت برقرار شد.

از خندف نباشم، اگر انتقام نگیرم / از بنی‌احمد برای آنچه کردند

هاشم با سلطنت بازی کرد / نه خبری از غیب آمد و نه وحیی نازل شد."^۱

مورخان بسیاری به خواندن ابیات ابن زبیره از جانب یزید (لعنت خدا بر او) اشاره کرده‌اند،^۲ و برخی این واقعه را تنها با یک بیت ذکر کرده‌اند^۳ و برخی دیگر با دو بیت:

«از مجاهد نقل شده است: سر حسین بن علی آورده و در برابر یزید بن معاویه قرار داده شد. او این دو بیت را خواند:

"ای کاش بزرگانم در بدر می‌دیدند، / ناله خزرچ را از برخورد نیزه‌ها

بی‌تردید شادمان و خوشحال می‌شدند، / و سپس می‌گفتند: بمان و بیشتر بخوان.

مجاهد گفت: "او در این کارش نفاق ورزید؛ و به خدا سوگند هیچ‌کس از لشکرش باقی نماند و همه او را ترک کردند."^۴

۱. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ۳/ ۲۶۰ و ۲۶۱.

۲. از جمله: ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین، ۱۱۹؛ ابن اعثم کوفی در الفتوح، ۱۲۹؛ ابن جوزی در المنتظم فی تاریخ الملوک والأئمه، ۳۴۳/۵؛ ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب، ۳/ ۲۶۰ و ۲۶۱؛ و دیگران.

۳. مراجعه کنید به: أمالی، شیخ صدوق، ۲۳۱.

۴. المنتظم فی تاریخ الملوک والأئمه، ابن جوزی: ۳۴۳/۵؛ و از جمله افرادی که خواندن این دو بیت از زبان یزید (لعنت خدا بر او) را ذکر کرده‌اند: ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین، ۱۱۹؛ و شافعی در جواهر المطالب، ۲/ ۲۹۹.

برخی نیز گفته‌اند او اشعار بیشتری به یاد گذشته خواند.^۱

همچنین، تردیدی نیست که یزید (لعنت خدا بر او) ابیاتی را از خودش به آنها افزوده است، مثل این گفته: «من از خندف نباشم، اگر...» یا «هاشم با حکومت بازی کرد...»

- ابن اعثم گفته است: «سپس او این بیت را از خودش افزود: "من از عتبه نیستم، اگر انتقام نگیرم / از بنی احمد برای آنچه کردند."»^۲

- سبط بن جوزی گفته است: «شعبی گفت، و یزید به آن ابیات افزود و گفت: "هاشم با حکومت بازی کرد... و ادامه ابیات."»^۳

آنچه شعر سرودن یزید (لعنت خدا بر او) را به عنوان نشانه‌ای از کفر پیش گفته‌ایم او تأیید می‌کند، احتجاج عقيله زينب دختر علی (علیه السلام) است که فرمود: «... او کفر خود را به رسول خدا آشکار، و آن را با زبانش به صراحت بیان می‌کند و با شادی از قتل فرزند او و اسارت خاندانش سخن می‌گوید، بی آن که بیمی داشته باشد یا آن را گناه بزرگی بداند، و با فریاد به نیاکانش روی می‌آورد: "شادمانه تهلیل و تکبیر می‌گفتند / و می‌گفتند: ای یزید، دست ناکار مباد"» و جزئیات بیشتر تقدیم خواهد شد.

همچنین، آنچه یزید (لعنت خدا بر او) گفته، در نامه ابن عباس به او ذکر شده است؛ آنجا

۱. برخی این شعرخوانی یزید (لعنت خدا بر او) را با سه بیت ذکر کرده‌اند؛ مراجعه کنید به: مثير الأحزان، ابن نما، ۱۰۱. برخی با چهار بیت؛ مراجعه کنید به: الخرائج والجرائج، راوندی، ۵۸/۲؛ البداية والنهاية، ابن کثير، ۱۹۴/۸. برخی با پنج بیت؛ همان طور که پیش‌تر از ابن شهر آشوب ذکر شد؛ همچنین مراجعه کنید به: الفتوح، ابن اعثم، ۱۲۹/۵؛ اللهوف، ابن طاووس، ۲۱۴.

برخی با شش بیت؛ مراجعه کنید به: بلاغات النساء، ابن طیفور، ۲۱؛ الإحتجاج، طبرسی، ۱۲۲/۲. برخی با هفت بیت؛ مراجعه کنید به: روضه الواعظین، قتال نیشابوری، ۱۹۱/۱.

و برخی با هشت بیت؛ همان طور که پیش‌تر از خوارزمی نقل شد.

۲. الفتوح، ۱۲۹/۵.

۳. تذكرة الخواص، ۲۶۱.

که در آن آمده است:

«ای یزید، یکی از بزرگ‌ترین شادی‌های تو [از مصیبت ما] این بود که دختران رسول خدا و کودکان و حرم او را در بند کشیدی و از عراق به شام بردی، درحالی که آنان را به مردم نشان می‌دادی تا قدرت را بر ما به نمایش بگذاری و نشان دهی که ما را شکست داده و بر آل رسول خدا چیره شده‌ای، و در گمانت چنین می‌پنداشتی که انتقام خاندان کافر و فاجرت را در روز بدر گرفته‌ای. و انتقامی را که پنهان می‌داشتی آشکار کردی و کینه‌هایی را که همچون آتشی نهفته در آتشدان دلت پنهان بود، ظاهر ساختی. و تو و پدرت خون عثمان را دستاویزی برای اظهار آن قرار دادید؛ پس وای بر تو از داور روز دین.»^۱

حتی «رَبَّیَا» - دایه یزید بن معاویه (لعنت خدا بر هر دو) - شهادت داد که او به دندان‌های پیشین حسین (علیه السلام) ضربه می‌زد، درحالی که ابیاتی از شعر ابن زبعره را می‌سرود.^۲

۷- برخی از حاضران در مجلس یزید (خدا لعنتش کند) از کاری که او با سر حسین (علیه السلام) انجام داد، ابراز انزجار کردند و تاریخ‌نگاران اسم دو نفر از صحابه را ذکر کرده‌اند:

اول: ابوبرزه اسلمی، که وقتی دید یزید با چوب بر دندان‌های حسین ضربه می‌زند، به او گفت: «چوب‌دستی‌ات را بردار. به خدا سوگند، چه بسا دیده‌ام رسول خدا دهان خود را بر دهان او قرار می‌داد و می‌بوسید.»^۳

دوم: زید بن ارقم، که وقتی دید یزید به دندان‌های حسین ضربه می‌زند به او گفت:

۱. تذکرة الخواص، ابن جوزی، ۲۷۶.

۲. مراجعه کنید به: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲۰/۱۹؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر: ۲۰۵/۸؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ۳۱۹/۳.

۳. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۲۹۳/۴؛ مروج الذهب، مسعودی، ۶۱/۳؛ المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ابن جوزی، ۳۴۲/۵؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۲۶۱/۳؛ تهذیب الکمال، مزی، ۴۲۹/۶؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ۲۰۹/۸ - ۲۱۵؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ۳۰۹/۳.

«چوبت را بردار؛ من بارها دیده‌ام که رسول خدا همان موضع را می‌بوسید.» یزید به او گفت: «تو پیرمردی هستی که خرفت شده‌ای ...»^۱

برخی از مورخان، این ابراز انزجار از مردی که نامش را نبرده‌اند نقل کرده‌اند^۲ و برخی دیگر ذکر کرده‌اند که حتی بعضی از امویان نیز اعتراض کرده‌اند.^۳

حتی ناراحتی سرکرده یهودیان که در مجلس یزید حاضر بود نیز روایت شده است:

«و سرکرده یهودیان به حضور او یعنی یزید وارد شد. گفت: "این سر کیست؟" گفتند: "سر یک خارجی است." گفت: "او کیست؟" گفتند: "حسین." گفت: "پسر چه کسی؟" گفتند: "پسر علی." گفت: "مادرش که بود؟" گفتند: "فاطمه." گفت: "و فاطمه کیست؟" گفتند: "دختر محمد." گفت: "پیامبرتان؟! " گفتند: "بله." گفت: "خدا به شما خیر ندهد؛ دیروز پیامبرتان بود و امروز فرزند دخترش را کشتید؟! وای بر تو، میان من و داوود نبی هفتاد و چند نسل فاصله است و با این حال، هرگاه یهودیان مرا می‌بینند، برایم صدقه می‌دهند و طلب آموزش می‌کنند." سپس به‌سوی تشنه خم شد و سر را بوسید و گفت: "شهادت می‌دهم معبودی جز خدا نیست، و جد تو محمد فرستاده خداست." و خارج شد. پس یزید

۱. مراجعه کنید به: الوافی بالوفیات، صفدی، ۲۶۴/۱۲؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، طبرسی، ۴۷۱/۱؛ کشف الغمّه، اربلی، ۲۷۵/۲؛ الخرائج والجرائح، راوندی، ۵۸/۲؛ مثير الأحزان، ابن نما: ۷۲؛ جواهر المطلب فی مناقب الإمام علی، باعونی شافعی، ۲۹۱/۲؛ ینایع المودة، قندوزی، ۲۶/۳؛ أعيان الشیعة، محسن الامین، ۶۱/۱.

۲. «از عبدالواحد قرشی نقل شده است که گفت: وقتی سر حسین بن علی (علیه السلام) نزد یزید بن معاویه آورده شد، او با چوب بر دندان‌های او ضربه می‌زد و می‌گفت: "به خدا سوگند دندان‌های او از برف سفیدتر است" و سپس این شعر را خواند: سر مردانی که برایمان عزیزترین بودند را می‌شکافیم / اما آنها ناسپاس‌ترین و ستمکارترین بودند. یکی از حاضران به او گفت: "چوبت را بردار. به خدا سوگند، من بارها دیده‌ام که رسول خدا لب‌های او را می‌بوسید." یزید با حالت ناراحتی چوب را برداشت و بر او خشمگین شد.»

مراجعه کنید به: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۹۵/۶۸؛ أسد الغابه، ابن اثیر، ۳۸۱/۵.

۳. پیش‌تر در سخن ابن شهر آشوب آمده بود که یحیی بن حکم به کار یزید (لعنت خدا بر او) اعتراض کرد و اشعاری خواند. یزید به سینه او ضربه‌ای زد و او را ساکت کرد. مراجعه کنید به: مناقب آل ابی طالب، ۲۶۰/۳ و ۲۶۱.

دستور قتل او را صادر کرد.^۱

روایت مشابهی نیز از فرستاده پادشاه روم که در مجلس یزید حضور داشت، نقل شده است.^۲

هنگامی که یزید ملعون متوجه انزجار و ناراحتی برخی از حاضران در مجلسش - از جمله برخی از بستگان خودش - از رفتارش شد، سعی کرد توجه آنان را به بیان علت‌های قیام و انقلاب حسین (علیه السلام) منحرف کند، و در این کار، روش تحریف و وارونه‌نمایی را به کار برد:

«سپس به اهل مجلس خود رو کرد و گفت: "این [حسین] به من فخر می‌فروخت و می‌گفت: "پدر من از پدر یزید بهتر است، مادر من از مادر یزید بهتر است، جد من از جد یزید بهتر است، و من از یزید بهترم"; و این باعث قتل او شد" ...!«^۳

از نظر یزید، مسئله اختلاف حسین (علیه السلام) با او، چیزی جز نزاعی برای دنیا و متاع زودگذرش و سلطنت فانی دنیوی نبود؛ و از نظر بسیاری از متعصبان به بنی‌امیه در گذشته و حال نیز

۱. الخرائج والجرائح، راوندی، ۵۸۱/۲؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۱۸۷/۴۵. «كُفِّرَتْ» به معنای «خم شد» است. مطلبی مشابه در العقد الفرید، ابن عبدربه، ۱۳۲/۵ آمده است؛ همچنین در زندگی‌نامه امام حسین (از الطبقات الکبری)، ابن سعد، ۸۷؛ تذکره الخواص، ابن جوزی، ۲۶۳؛ مثير الأحزان، ابن‌نما، ۱۰۳.

۲. از عبیدبن عمیر روایت شده است: «فرستاده قیصر در مجلس یزید حاضر بود. او از یزید پرسید: "این سر کیست؟" یزید پاسخ داد: "سر حسین." پرسید: "حسین کیست؟" گفت: "پسر فاطمه." پرسید: "فاطمه کیست؟" گفت: "دختر محمد." پرسید: "محمد پیامبر خودتان؟" گفت: "بله." پرسید: "پدر او کیست؟" گفت: "علی بن ابی‌طالب." پرسید: "علی کیست؟" گفت: "پسرعموی پیامبر ما." فرستاده قیصر گفت: "وای بر شما و دینتان. به حق مسیح، شما بر هیچ چیزی نیستید. در میان جزایر ما دیرهایی وجود دارد که در آنها نعل الاغی که عیسی مسیح بر آن سوار بوده است نگهداری می‌شود، و ما هر سال از سراسر جهان برای زیارت آن می‌رویم، نذرهای می‌کنیم و آن را همان‌گونه که شما کعبه را تعظیم می‌کنید، بزرگ می‌داریم. من شهادت می‌دهم شما بر باطل هستید." سپس برخاست و دیگر بازنگشت.» مراجعه کنید به: تذکره الخواص، ابن جوزی، ۲۶۳؛ و مطلبی مشابه در مقتل الحسین، خوارزمی، ۷۲/۲؛ مثير الأحزان، ابن‌نما، ۱۰۳؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۱۸۹/۴۵ ذکر شده است.

۳. الفتوح، ابن‌عثم، ۱۲۸/۵؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۱۳۱/۴۵.

این چنین بوده است؛ چراکه دنیا و تفاخر به مقام و نسب و قدرت و مانند آن، نهایت آرزوی آنان بوده و هست؛ و کسی که در سوراخ‌های شهوات خزیده و در دریا‌های تاریکی فرو رفته، چگونه می‌تواند اسرار یک انقلاب الهی را درک کند، درحالی که فراتر از نوک بینی خودش را نمی‌بیند؟ حقیقت آن است که نزاع و کشمکش میان امام حسین (علیه السلام) و یزید - پیش از هر چیز دیگر - نزاع بر سر اصول و ارزش‌ها بود؛ نزاع میان حق و باطل، فضیلت و رذیلت، نور و تاریکی، و هدایت و استقامت در برابر گمراهی و انحراف. اصول قیام، از منظر سیدالشهدا (علیه السلام)، به حفظ دین خدا، استمرار رسالت الهی، و احیای اصل حق - که در حاکمیت الهی جلوه‌گر می‌شود - ارتباط پیدا می‌کند؛ همان اصلی که امویان و کسانی که زمینه سلطنت را برایشان هموار ساختند، در پی نابودی‌اش بودند و به دنبال احیای نشانه‌های باطل بودند که در حاکمیت مردم جلوه‌گر است. از این رو، دیدیم امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا هیچ چیز را فروگذار نکرد و هرچه داشت در راه خدا تقدیم نمود؛ و از همان زمان که مخالفت خود را با بیعت با یزید فاسق اعلام کرد تا روز شهادتش، در سخنرانی‌هایش، علل و اسباب انقلاب و قیام مقدس خود را آشکار ساخت.

طبیعتاً درباره یزید و پدرش معاویه (لعنت خدا بر آنان)، آنها به‌خوبی از این مسئله اطلاع داشتند، اما یزید - همانند هر ظالم فاجری - بر جهل و گمراه کردن مردم و کوچک شمردن عقل‌هایشان حساب باز می‌کرد تا با استفاده از مال و ثروت و دنیا، آنها را از دین خدا و اولیایش دور سازد.

۸- پس از تمامی آنچه یزید (لعنت خدا بر او) با سر حسین (علیه السلام) انجام داد، دستور داد آن را در شهرهای شام بگردانند.^۱ سپس فرمان داد سر را به‌مدت سه روز در دمشق به دار بیاویزند؛

۱. مراجعه کنید به: شرح‌الأخبار، قاضی مغربی، ۱۵۹/۳. گفته است: «سپس یزید ملعون دستور داد سر حسین (علیه السلام) در شهرهای شام و دیگر جاها گردانده شود.»

و گفته شده است آن را بر در مسجد دمشق یا بر در خانه یزید به دار آویختند.^۱

ورود خانواده حسین (علیه السلام) به مجلس یزید

هنگام ورود خاندان رسول (علیه السلام) به حضور یزید (لعنت خدا بر او)، مجلس او آکنده از سران و بزرگان اهل شام بود. در متن‌های پیشین، دیدیم که در میان حاضران، صحابه و تابعینی همچون ابوبرزه اسلمی و زیدبن ارقم نیز حضور داشتند و برخی از امویان مانند برادران مروان بن حکم و بعضی از پیروانشان مانند نعمان بن بشیر نیز حاضر بودند. همچنین برخی از زنان بنی‌امیه، مانند «ریّا» دایه یزید و همسرش هند، دختر عبدالله بن عامر نیز در مجلس بودند. علاوه بر این، هیئت اهل کوفه که همراه اسیران خاندان رسول خدا (علیه السلام) و سرهای مردانشان آمده بودند، و نیز برخی از بزرگان ادیان و مذاهب غیرمسلمان نیز، در مجلس حاضر بودند.

۱. این موضوع را گروهی از مورخان روایت کرده‌اند، از جمله:

- ابن عساکر و ذهبی: «حمزه گفت: "برخی از بستگان ما به من گفتند سر حسین را سه روز در دمشق به صلیب کشیدند."» تاریخ مدینه دمشق، ۱۶۰/۶۹؛ سیر أعلام النبلاء، ۳/۳۱۹.

- صفدی: «شیخ شمس‌الدین گفت: "سپس سر را - براساس آنچه گفته شده - به مدت سه روز در دمشق آویختند."» الوافی بالوفیات، ۲۶۴/۱۲.

- ابن کثیر: «گفت: "سپس سر را به مدت سه روز در دمشق نصب کردند، و سپس در اسلحه‌خانه گذاشتند."» البدایة والنهایة، ۲۲۲/۸.

- صدوق و فتال: «سپس یزید دستور داد سر حسین (علیه السلام) بر در مسجد دمشق نصب شود.» أُمّالی، ۲۳۱؛ روضة‌الواعظین، ۱۹۱/۱.

- مجلسی: «صاحب المناقب و ابومخنف و دیگران نقل کرده‌اند یزید (لعنت خدا بر او) دستور داد سر را بر در خانه‌اش به نیزه بکشند.» بحار الأنوار، ۱۴۲/۴۵.

- «هنگامی که اسیران را نزد او آوردند، یزید تمام حاضران مجلس خود از اهل شام را گرد آورد، سپس اسیران را وارد کرد؛ و آنان به سبب آنچه پیروزی می‌پنداشتند، به او تهنیت گفتند.»^۱
 - «سپس آنها را آوردند تا به حضور یزید وارد شدند، درحالی که بزرگان اهل شام نزد او حاضر بودند.»^۲
 - «سپس یزید نشست و بزرگان اهل شام را فراخواند و آنها را اطراف خود نشاند؛ سپس اسیران را نزد او آوردند.»^۳
- اما درباره وضعیت خاندان رسول خدا (ص) هنگام ورود به مجلس یزید (لعنت خدا بر او)، در برخی روایات و نقل‌های تاریخی توصیف شده است که آنان در حالی وارد شدند که با طناب‌ها و زنجیرها در بند شده و به یکدیگر بسته شده بودند:
- «سپس بازماندگان حسین (علیه السلام) و زنان و باقی‌ماندگان اهل بیتش را درحالی که با طناب‌ها به یکدیگر بسته شده بودند، نزد یزید وارد کردند.»^۴
 - «سپس بازماندگان حسین و کسانی را که از اهل بیت و زنان باقی مانده بودند، نزد یزید بن معاویه آوردند. آنان را درحالی که با طناب‌ها به یکدیگر بسته شده بودند وارد کردند و در برابر او ایستادند.»^۵
 - «علی بن حسین و زنان با طناب‌ها بسته شده بودند.»^۶

۱. تاریخ طبری، ۲۹۳/۴.

۲. الفتوح، ابن اعثم، ۱۳۰/۵.

۳. المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ابن جوزی، ۳۴۲/۵.

۴. بحار الأنوار، مجلسی، ۱۳۱/۴۵؛ العوالم - الإمام الحسن، عبدالله بحرانی، ۴۳۲.

۵. شرح حال الإمام الحسین (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ۸۳.

۶. شرح إحقاق الحق، مرعشی، ۶۸۹/۳۳ به نقل از التبر المذاب، علامه احمد حسینی شافعی، نسخه خطی.

- «سپس دستور داد علی بن حسین (علیه السلام) را که در غل و زنجیر بود، وارد کنند.»^۱

هنگام ورود خانواده رسول (ص) به حضور یزید (لعنت خدا بر او)، آثار اسارت و در بند بودن و رنج و خستگی به وضوح در آنان نمایان بود. از این رو، در نقل های پیشین مورخان آمده است که امام علی بن حسین (علیه السلام) - پس از ورود خانواده رسول (ص) در آن وضعیت - خطاب به یزید فرمود: «گمانت درباره رسول خدا (ص) چیست، اگر ما را در این حال می دید؟» پس آن ملعون دستور داد طناب ها و زنجیرها را از آنان باز کنند، چراکه امام (علیه السلام) با این سخن خود او را در تنگنا قرار داده بود؛ و این نخستین سیلی علوی بود که آن فاجر در مجلسش دریافت کرد.^۲

«فاطمه، دختر حسین، گفت: "ای یزید، دختران رسول خدا اسیر شده اند!" مردم و اهل خانه یزید گریستند و صدای گریه ها بلند شد.»^۳

همچنین سکینه، دختر حسین (علیه السلام)، وضعیت یزید (لعنت خدا بر او) را هنگام ورودشان این گونه به تصویر کشیده است:

«سپس زنان حسین (علیه السلام) را نزد یزید بن معاویه وارد کردند؛ پس زنان آل یزید و دختران معاویه و خانواده اش فریاد برآوردند و شیون کردند و مجلس عزا بر پا نمودند. سر حسین (علیه السلام) را در برابر یزید نهادند. سکینه گفت: "به خدا سوگند دلی سخت تر از یزید ندیدم، و کافر و مشرکی بدتر از او و سنگ دل تر از او ندیدم." یزید در حالی که به سر نگاه می کرد، می گفت: "ای کاش بزرگانم در بدر می دیدند / ناله خزر ج را از برخورد نیزه ها." سپس دستور داد سر

۱. الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ابن صباغ مالکی، ۸۳۷/۲؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ۲/۲۹۴.

۲. ابن نما روایت کرده است: «... علی بن حسین (علیه السلام) که در غل و زنجیر بود، گفت: "ایا اجازه می دهی سخنی بگویم؟" یزید گفت: "بگو، اما بیهوده مگو!" علی بن حسین (علیه السلام) گفت: "من در مقامی قرار گرفته ام که شایسته نیست همچون منی سخن بیهوده بگویم. گمان تو چیست اگر رسول خدا (ص) مرا در این غل و زنجیر ببیند؟" یزید به اطرافیان خود گفت: "او را آزاد کنید."» مثير الأحزان، ۹۹.

۳. مثير الأحزان، ابن نما، ۹۹.

حسین (علیه السلام) را بر در مسجد دمشق نصب کنند ...»^۱

بی تردید، جنایتی که یزید (لعنت خدا بر او) و حکومتش در حق حسین (علیه السلام) و اهل بیتش و اسارت بازماندگان و هتک حرمت آنان مرتکب شدند، با فرمان مستقیم خود او انجام می شد، و دست کم آنچه او با سر حسین (علیه السلام) انجام داد و دندان های پیشینش را با چوب دستی ضربه زد و اشعار ابن زبیری را خواند، و همچنین گفت و گوهایش با عقيله زینب (علیه السلام) و امام علی بن حسین (علیه السلام) - که شرح آن خواهد آمد - همه این ها کردارها و سخنانی هستند که از خباثت او و دشمنی اش با آل رسول خدا حکایت دارد. و شگفت این که ما شاهدیم برخی از راویان و مورخان، یزید را چنین به تصویر می کشند که گویا هنگام ورود خانواده رسول (صلی الله علیه و آله) به حضورش و دیدن آنان در آن وضعیت اندوه بار، دچار تأسف و اندوه شده و گناه را بر گردن ابن زیاد انداخته و علت رفتار خشن خود را با آنان، نبودن قرابت و خویشاوندی میان او و خاندان رسول خدا دانسته است؛ گویی یزید (خدا لعنت و رسوایش گرداند)، همواره حرمت و پیوند خویشاوندی ای را که او را به خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیوند می داده، رعایت کرده و پاس داشته است!^۲

۱. أمالی، شیخ صدوق، ۲۳۰ و ۲۳۱.

۲. از جمله این متون، روایتی است از ابوعوانه بن حکم کلبی: «سپس زنان حسین را نزد یزید بردند. زنان آل یزید و دختران معاویه و اهل خانه اش فریاد زدند و شیون کردند. سپس آنها را نزد یزید بردند. فاطمه، دختر حسین، که بزرگتر از سکنه بود، گفت: "ای یزید، آیا دختران رسول خدا باید به اسارت گرفته شوند؟" یزید گفت: "ای دختر برادر، من از این کار بیزار بودم." فاطمه گفت: "به خدا سوگند، هیچ چیزی برای ما باقی نمانده است." یزید گفت: "ای دختر برادر، آنچه به تو می دهم بیش از آن چیزی است که از تو گرفته شده." سپس آنها را خارج کردند و به خانه یزید بن معاویه بردند. هیچ زنی از آل یزید باقی نماند، مگر این که نزد آنان آمد و برایشان مراسم عزاداری برپا کرد. یزید به هر زنی که چیزی از او گرفته شده بود پیام فرستاد و گفت: "چه چیزی از تو گرفته شده است؟" و هر چیزی که ادعا کردند هر قدر هم بزرگ بود، بیشتر از آن را به آنان بازگرداند. سکنه گفت: "هرگز مردی کافر به خدا ندیدم که از یزید بن معاویه بهتر باشد..."» مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۵۵/۴؛ همچنین مراجعه کنید به: الکامل فی التاريخ، ابن اثیر، ۸/۴؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ۱۹۷/۸.

همچنین گفته شده است: «... سپس یزید زنان و کودکان را فراخواند و در برابر خود نشاند. او آنها را در وضعیتی ناپسند

حقیقت این است که بوی دروغ و تحریف اموی در این نقل‌ها آشکار است. همچنین کاهش فشارها و تخفیف اقداماتی که بعداً یزید در حق آل رسول خدا انجام داد و مجهز کردن آنان در مسیر بازگشت، انگیزه‌های سیاسی داشت و به کاهش خشم عمومی از او مربوط می‌شد، پس از آن که نشانه‌های این خشم نمایان شده بود. پس، او خطیر بودن این امر را احساس کرد و برایش روشن شد که قتل حسین (علیه السلام) هزینه سنگینی برایش خواهد داشت و سرانجام آن، ناکامی و پشیمانی خواهد بود.

«و گفته شده است: هنگامی که سر حسین به یزید رسید، منزلت ابن زیاد نزد او بالا رفت و او را گرمی داشت و از آنچه کرده بود شادمان شد. اما پس از مدت کوتاهی خبر بیزاری مردم از او و لعن و دشنام‌هایشان به وی به او رسید. پس، از کشتن حسین پشیمان شد.»^۱

دید و گفت: "خدا ابن مرجانه را لعنت کند. اگر میان شما و او قرابتی وجود داشت، با شما چنین رفتار نمی‌کرد و شما را در چنین وضعیتی نمی‌فرستاد." «مراجعة کنید به: الإرشاد، شیخ مفید، ۲: البدایة والنهاية، ابن کثیر، ۲۱۱/۸. ۱. مراجعة کنید به: الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۸۷/۴.

گفت‌وگوی علی بن حسین (علیه السلام) و یزید و تلاش برای قتل امام

یزید (لعنت خدا بر او) در گفت‌وگو با خانواده رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، تلاش کرد خود را از جنایت ریختن خون سرور جوانان اهل بهشت تبرئه کند و در تلاشی نومیدانه سعی کرد آثار این جنایت را از دامان خویش دور سازد، با وجود این که همه می دانستند او نخستین و اصلی ترین عامل مصیبتی بود که بر حسین (علیه السلام) و خانواده رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) وارد شده بود:

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است: «ما را نزد یزید بن معاویه (لعنت خدا بر او) بردند، پس از آن که حسین (علیه السلام) کشته شد؛ و ما دوازده کودک بودیم که دستان همه مان به گردنمان بسته شده بود و علی بن حسین (علیه السلام) نیز در میان ما حضور داشت. یزید به ما گفت: "شما خود را اسیر دست عراقی ها کردید. من از خروج اباعبدالله آگاه نبودم تا وقتی که خبر قتل او به من رسید" ...»^۱

اما مواضع فراوان دیگر، یزید (لعنت خدا بر او) را رسوا و حقیقت او را افشا کرد و باطن سرشار از کینه و دشمنی و عداوت او را نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت پاکش برملا ساخت:

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «وقتی سر حسین بن علی (علیه السلام) را نزد یزید (خدا لعنتش کند) آوردند و علی بن حسین (علیه السلام) و دختران امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نیز به حضور او آوردند، علی بن حسین (علیه السلام) با زنجیر بسته و در بند کشیده شده بود. یزید گفت: "ای علی بن حسین، خدا را سپاس که پدرت را کشت." علی بن حسین (علیه السلام) پاسخ داد: "خدا لعنت کند کسی را که پدرم را کشت." یزید خشمگین شد و دستور داد گردن او (علیه السلام) را بزنند. علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: "اگر مرا بکشی، چه کسی دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به خانه هایشان باز می گرداند، درحالی که غیر از من محرم دیگری ندارند؟" یزید گفت: "تو آنها را به خانه هایشان باز می گردانی." سپس سوهانی خواست و با دست خودش شروع به ساییدن زنجیر از گردن او کرد ...»^۲

۱. شرح الأخبار، قاضی مغربی، ۲/۳۶۸. قاضی در پاسخ به سخن یزید (لعنت خدا بر او) گفت: «دشمن خدا دروغ

می گوید؛ بلکه او کسی بود که سپاه را برای مقابله با حسین (علیه السلام) آماده کرد. من پیش تر ماجرای او را ذکر کرده ام.»

۲. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، ۲/۳۵۲.

در برخی متون آمده است: یزید به امام علی بن حسین علیه السلام گفت: «ای علی، پدرت حسین پیوند خویشاوندی مرا برید، حق مرا انکار کرد و در برابر حکومت من به نزاع برخاست، و خدا با او همان کرد که دیدی.»^۱

سخن یزید (لعنت خدا بر او) که گفت: «سپاس خدا را که پدرت را کشت» و «خدا با او همان کرد که دیدی»، نه تنها نشان دهنده خباثت و دشمنی او با آل رسول خدا صلی الله علیه و آله است، بلکه بدعت «عقیده جبرگرایانه اموی» را نیز آشکار می کند؛ زیرا او قتل حسین علیه السلام را به خداوند سبحان نسبت داد، درحالی که قاتل، خودش و نظام جنایت کارش بودند. پیش تر، در مباحث گذشته، چند مرتبه به شبهه جبر پاسخ داده شد.

به هر حال، گفت و گو میان یزید ستمگر و امام علیه السلام ادامه یافت:

«علی بن حسین علیه السلام فرمود: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ (هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در جان های شما نمی رسد، مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم در کتابی ثبت شده است؛ به درستی این برای خدا آسان است). یزید به پسرش خالد گفت: "پاسخ او را بده." و خالد ندانست چه بگوید. یزید به او گفت: "بگو: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾ (و هر مصیبتی که به شما می رسد به سبب کارهایی است که دست هایتان انجام داده اند؛ و خدا از بسیاری درمی گذرد)."»^۲

«... علی بن حسین علیه السلام فرمود: "هرگز؛ این آیه درباره ما نازل نشده است؛ [بلکه آنچه] درباره ما نازل شده است: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ ... وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾

۱. مراجعه کنید به: الفتوح، ابن اعثم، ۱۳۰/۵؛ زندگی نامه امام حسین (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ۸۳، و در آن آمده است: «سپس به علی بن حسین رو کرد و گفت: "پدرت پیوند خویشاوندی مرا برید و با سلطنت من به نزاع برخاست. خداوند او را به سبب این قطع رحم و گناه مجازات کرد."»

۲. مراجعه کنید به: الفتوح، ابن اعثم، ۱۳۰/۵ و ۱۳۱؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۱۲۰/۲؛ تاریخ طبری، ۳۵۲/۴؛ الکامل فی التاريخ، ابن اثیر، ۸۶/۴.

(هیچ مصیبتی در زمین ... بر آنچه به شما داده است شادمان نباشید). ما آن کسانی هستیم که نه برای آنچه از دست می‌رود اندوهگین می‌شویم، و نه برای آنچه به دست می‌آوریم شادمان می‌شویم.^۱

روایت شده است هنگامی که امام علی بن حسین (علیه السلام) با آیه‌ای از کتاب خدا به یزید پاسخ داد، آن ملعون - درحالی که خشمگین بود - مدتی سرش را پایین انداخت، و از اهل شام درباره آنچه باید با خانواده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام دهد، مشورت خواست.^۲

همچنین، برخی از مورخان این حادثه را به شکلی دیگر و شبیه به آنچه در مجلس ابن زیاد

۱. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، ۳۵۲/۲.

۲. قاضی نعمان مغربی روایت کرده است: «... علی بن حسین (علیه السلام) این آیه را تلاوت کرد: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾ (هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در جان‌های شما رخ نمی‌دهد مگر این که پیش از آن که آن را پدید آورده باشیم، در کتابی ثبت شده است) ... یزید مدتی سرش را پایین انداخت و با ریش خود بازی کرد، درحالی که خشمگین بود. سپس این آیه را خواند: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ (هر مصیبتی که به شما می‌رسد به سبب دستاوردهای خودتان است؛ و او از بسیاری در می‌گذرد). سپس گفت: "ای اهل شام، درباره این‌ها چه نظری دارید؟" یکی از آنان گفت: "او کشته شده است، پس نباید توله‌ای از سگی بد نگه داری." نعمان بن بشیر گفت: "ببین اگر رسول خدا زنده بود، با آنها چه می‌کرد، تو نیز همان را انجام بده." یزید گریه کرد. فاطمه دختر حسین گفت: "ای یزید، درباره دختران رسول خدا که اسیران تو هستند، چه می‌گویی؟" یزید بیشتر گریه کرد، به طوری که صدای گریه زنانش بلند شد و هر که در مجلس بود صدای گریه آنها را شنید." شرح الأخبار، ۲۶۸/۳.

ابن عبد ربه روایت کرده است: «... وقتی سر حسین در برابر یزید قرار گرفت، او این شعر از حصین بن حمام مزی را خواند: "سر مردانی را که عزیزترین برایمان بودند می‌شکافیم / اما آنها ناسپاس‌ترین و ستمکارترین بودند." علی بن حسین (علیه السلام) - که در میان اسیران بود - گفت: "کتاب خدا برای تو سزاوارتر از شعر است. خداوند می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ... مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در جان‌های شما رخ نمی‌دهد مگر این که... متکبر خودپسند)." یزید خشمگین شد و با ریش خود بازی کرد. سپس گفت: "سخن دیگری از کتاب خدا برای تو و پدرت سزاوارتر است. می‌فرماید: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ...﴾ (هر مصیبتی که به شما می‌رسد به سبب دستاوردهای خودتان است...)". سپس گفت: "ای اهل شام، درباره این‌ها چه نظری دارید؟..." العقد الفريد، ۱۳۱/۵.

(لعنت خدا بر او) در کوفه رخ داد، نقل کرده‌اند:

«سپس یزید (لعنت خدا بر او) علی بن حسین (علیه السلام) را فراخواند و گفت: "اسم تو چیست؟" فرمود: "علی بن حسین." گفت: "مگر خدا علی بن حسین را نکشت؟" فرمود: "برادری بزرگ‌تر از خودم داشتم که اسمش علی بود و شما او را کشتید." یزید گفت: "بلکه خدا او را کشت." علی (علیه السلام) فرمود: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ (خداوند جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد). یزید به او گفت: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ (و هر مصیبتی به شما می‌رسد به سبب کارهایی است که دست‌های شما انجام داده‌اند). علی (علیه السلام) فرمود: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (هیچ مصیبتی در زمین و نه در جان‌های شما روی نمی‌دهد، مگر آن که در کتابی [نوشته شده] است پیش از آن که آن را پدید آوریم؛ این کار برای خدا آسان است، * تا برای آنچه از دست می‌دهید اندوهگین نشوید و برای آنچه به دست می‌آوردید شادمان نشوید؛ و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد). در این هنگام، مردی از اهل شام برخاست و گفت: "مرا واگذار تا او را بکشم!" پس زینب (علیه السلام) خود را بر روی او [علی بن حسین (علیه السلام)] افکند.^۱

می‌گوییم: طبق این روایت، زینب (علیه السلام) برای سومین مرتبه جان خودش را فدای برادرزاده‌اش امام علی بن حسین (علیه السلام) کرده است، و پیش از این نیز - همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد - در کربلا و کوفه خود را فدای او کرده بود.

به‌علاوه، مورخان متون متعددی را نقل کرده‌اند که عزم یزید را برای کشتن امام زین العابدین (علیه السلام) در شام نشان می‌دهد. چه این تلاش فقط یک بار اتفاق افتاده و در متون مختلف بازگو شده باشد یا چند بار تکرار شده باشد، متن تاریخی فوق نشان می‌دهد زینب (علیه السلام)

برای حفظ جان و سلامتی امام و برادرزاده اش، آماده فدا کردن جان خودش بوده است. همچنین، روایت شده است برخی از حاضران نیز به یزید پیشنهاد دادند امام علی بن حسین (علیه السلام) را به قتل برساند:

«وقتی حسین به شهادت رسید، علی بن حسین را همراه با زنان به نزد آن لعین یزید بردند و در آن هنگام، پسرش ابوجعفر دو سال و چند ماه سن داشت و همراه او وارد شد. هنگامی که یزید او را دید گفت: "ای علی بن حسین، [کار خدا را] چگونه دیدی؟" گفت: "آنچه را خداوند متعال قبل از آفرینش آسمان ها و زمین مقدر کرده بود دیدم." سپس یزید درباره او با همراهانش مشورت کرد، و آنان پیشنهاد کشتن او را دادند و گفتند: "از سگ بد، توله ای برنگیر." در این هنگام، ابومحمد سخن آغاز کرد و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و سپس به یزید (لعنت خدا بر او) گفت: "اینان برخلاف آنچه مشاوران فرعون درباره موسی و هارون به او پیشنهاد دادند به تو پیشنهاد کردند؛ زیرا آنها گفتند: ﴿أَوْجِهْ وَأَخَاهُ﴾ (به او و برادرش مهلت بده)، ولی اینان به کشتن ما رأی دادند و این علتی دارد." یزید پرسید: "علت چیست؟" گفت: "زیرا آنان اهل هدایت بودند، ولی اینان بر هدایت نیستند؛ و انبیا یا فرزندان شان را جز فرزندان حرامزادگان نمی کشند." پس یزید سر به زیر انداخت و سپس دستور داد آنها را آزاد کنند، همان طور که در داستان آمده است.»^۱

بی تردید، آنچه امام علی بن حسین (علیه السلام) بیان کرد به مثابه سیلی دیگری بود که به کاخ طاغوت اموی در مرکز قدرتش نواخته شد.

همچنین، ابن عساکر از حمزة بن زید حضرمی، از «ریا» - دایه یزید - نقل کرده است که یکی از صحابه به یزید (لعنت خدا بر او) پیشنهاد داد امام علی بن حسین (علیه السلام) را به قتل برساند:

«مردی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد یزید آمد و به او گفت: "خداوند تو را بر دشمن خدا و پسر دشمن پدرت مسلط کرده است. این جوان را بکش تا این نسل منقطع شود، زیرا

تا آنها زنده باشند تو هرگز آنچه را دوست داری نخواهی دید، و او آخرین کسی است که در این باره با تو نزاع خواهد کرد." و منظورش علی بن حسین بن علی (علیه السلام) بود. گفت: "تو دیده‌ای پدرت از پدر او چه کشید و خودت نیز از او چه کشیدی، و دیده‌ای مسلم بن عقیل چه کرد. پس ریشه این خاندان را قطع کن، زیرا اگر این جوان را بکشی، نسل حسین به کلی منقطع می‌شود. در غیر این صورت، تا وقتی کسی از این قوم باقی مانده باشد آنان برای خون‌خواهی بر تو خواهند شورید، و آنان قومی حيله‌گرد و مردم به‌سوی آنان تمایل دارند، به‌ویژه عوام اهل عراق که می‌گویند، پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. پس، پسر علی و فاطمه را بکش، که او از صاحب این سر شریف‌تر نیست."

یزید گفت: "نه برخیزی و نه بنشینی! به‌راستی تو انسان ضعیف و پستی هستی؛ بلکه من آنان را رها می‌کنم، و هرگاه یکی از آنان سر برآورد، شمشیرهای آل ابوسفیان او را از میان برمی‌دارند."

راوی گفت: من نام آن مردی را که از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود شنیدم، ولی هرگز آن را نمی‌گویم و یادی از او نمی‌کنم.^۱

شگفت آن که حمزه حضرمی - شاید به‌جهت رعایت هیبت عقیده عدالت صحابه - نام آن صحابی را که یزید را به ریشه‌کن ساختن خاندان رسالت و نابود کردن همه آل محمد (صلی الله علیه و آله) تشویق کرد، مخفی کرده است؛ زیرا این عقیده بدعت‌آمیز، همه صحابه را عادل می‌داند و آنان را بهترین امتی می‌خواند که برای مردم پدیدار شده‌اند؛ حتی همین ناصبی پست و فرومایه!

زینب (علیها السلام) یزید را مسئول آنچه بر آل رسول (صلی الله علیه و آله) گذشت دانست

گفتیم یزید (لعنت خدا بر او) می‌خواست جنایت قتل حسین (علیه السلام) را از ساحت خود دور کند

۱. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۶۹ / ۱۶۰.

و خودش را به عنوان کسی که مسئول آنچه بر سبط رسول خدا و خانواده اش گذشته است نشان ندهد. و این از برخی متون و روایات تاریخی به وضوح پیداست. از همین رو، عقیده زینب (علیها السلام)، در مجلس آن طاغوت برای رسوا کردن او و بیان دروغش به پا خاست و بدون هیچ ابهامی مسئولیت او را در آنچه بر خاندان رسول خدا و حسین (علیه السلام) و خانواده اش گذشته است روشن نمود:

«سپس یزید ملعون دستور داد حرم حسین و اهل بیتش را نزدش حاضر کنند.

زینب گفت: "ای یزید، آیا از خدا و رسولش به خاطر قتل حسین نمی ترسی؟ و این برایت کافی نبود، تا این که دختران رسول خدا را از عراق به شام آوردی؟ و این هم برایت بس نبود، تا این که ما را همچون کنیزان بدون پوشش بر مرکب ها به سوی خودت کشاندی؟ هیچ کس دیگری به جز خود تو برادرم حسین را نکشت، ای یزید. و اگر دستور تو نبود، این مرجانه نمی توانست او را به قتل برساند، زیرا او کم شمارتر و خوارتر از آن بود. آیا از خدا نترسیدی و او را به قتل رساندی، درحالی که رسول خدا در حق او و برادرش فرموده بود: **"حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت از میان همه آفریدگان هستند"**؟ اگر بگویی نه، دروغ گفته ای و اگر بگویی آری، خود را محکوم کرده و به بدی کردارت اعتراف کرده ای."

یزید گفت: "دُریه ای که برخی از آنان پس از برخی دیگر می آیند؛ و شرمنده و خاموش

ماند. »^۱

رفتار با اسیران!

پس از وارد کردن خانواده حسین (علیه السلام) به نزد یزید (لعنت خدا بر او)، مردی از شامیان حاضر در مجلس برخاست و گفت: "به اسیری گرفتن آنان یا زنانشان برای ما حلال است." پس امام علی بن حسین (علیه السلام) در برابر او ایستاد.

از امام علی بن حسین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «و مرا به همراه دیگر حرم حسین (علیه السلام) و حرم کسانی که با او به شهادت رسیده بودند، نزد یزید (لعنت خدا بر او) بردند. هنگامی که در برابر یزید لعین قرار گرفتیم، مردی از اهل شام برخاست و گفت: "ای امیرالمؤمنین، زنان آنان برای ما حلال هستند." علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: "دروغ گفتی، مگر آن که از آیین اسلام خارج شوی و بدون دین آن را حلال بدانی." پس یزید برای مدتی سر به زیر انداخت ...»^۱

«زمانی که یزید بن معاویه، حرم حسین و بازماندگان خانواده او را به مجلس خود آورد، مردی از شامیان برخاست و گفت: "اسیران آنها برای ما حلال هستند." علی بن حسین گفت: "دروغ گفتی و بی شرمی کردی. این برای تو حلال نیست، مگر آن که از دین ما خارج شوی و دینی غیر از دین ما بیاوری." یزید مدتی سر به زیر انداخت و سپس به آن شامی گفت: "بنشین."»^۲

مرد دیگری از شام از یزید (لعنت خدا بر او) درخواست کرد یکی از زنان خانواده نبوی را به او ببخشد. زینب کبری (علیها السلام) به این درخواست چنین پاسخ داد:

«... مردی چشم آبی و سرخ چهره از میان آنان برخاست و به یکی از دختران آنان نگاه کرد و گفت: "ای امیرالمؤمنین، این کنیز را به من ببخش." زینب گفت: "نه به خدا سوگند، هرگز! نه تو و نه او [یزید] چنین حقی ندارید، مگر آن که از دین خدا خارج شوی." آن مرد درخواست خود را تکرار کرد. یزید به او گفت: "از این درگذر."»^۳

«فاطمه دختر حسین (علیه السلام) گفت: «وقتی در برابر یزید نشستیم، به ما نگاهی از روی ترحم کرد. مردی از اهل شام - که سرخ چهره بود - برخاست و گفت: "ای امیرالمؤمنین، این کنیز را به من ببخش." و منظورش من بودم. من لرزیدم و گمان کردم این کار برای آنها

۱. شرح الأخبار، قاضی مغربی، ۱۵۸/۳.

۲. الطبقات الکبری، ابن سعد، ۲۱۲/۵؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ۳۰۳/۳.

۳. تاریخ طبری، ۲۹۳/۴.

جایز است. به لباس های عمّاه زینب (علیها السلام) چنگ زدم، زیرا می دانستم او می داند این ممکن نیست. عمّاه به آن مرد شامی گفت: "به خدا سوگند، دروغ گفתי و بی حیایی کردی. به خدا سوگند، نه این حق برای توست و نه برای او." یزید خشمگین شد و گفت: "دروغ گفתי، این حق من است و اگر بخواهم، می توانم چنین کنم." عمّاه گفت: "هرگز، به خدا قسم، خدا این حق را برای تو قرار نداده است، مگر آن که از دین ما خارج شوی و به دینی دیگر بگروی." یزید از شدت خشم فریاد زد: "آیا با من این گونه سخن می گویی؟! این پدر و برادر تو بودند که از دین خارج شدند." زینب (علیها السلام) گفت: "تو و جدت و پدرت به دین خدا و دین پدرم و دین برادرم هدایت شده اید، اگر مسلمان باشید." یزید گفت: "دروغ گفתי، ای دشمن خدا!" زینب (علیها السلام) پاسخ داد: "تو امیر هستی، ظالمانه دشنام می دهی و با قدرت خود ستم می کنی." گویی یزید شرمندۀ شد و سکوت کرد. آن مرد شامی دوباره درخواست خود را تکرار کرد و گفت: "این کنیز را به من ببخش." یزید گفت: "دور شو، خدا مرگی زودرس نصیبت کند." ۱

این سخن یزید (لعنت خدا بر او): «اگر بخواهم، می توانم چنین کنم»، عداوت او با خدا و فرستاده اش و دین اسلام را نشان می دهد. در غیر این صورت، آیا اسلامی که رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) برایش مبعوث شد اجازه می دهد فرزندش کشته شود، دخترانش به اسارت گرفته شوند و با آنان همچون کنیزان رفتار شود؟! واضح است رفتار و سخنان یزید در تضاد کامل با دستور خداوند قرار دارد که مودت و محبت آل رسول را واجب کرده است.^۲

۱. الإرشاد، شیخ مفید، ۱۲۱/۲. همچنین مراجعه کنید به: أمالی، شیخ صدوق، ۲۳۱؛ مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی، ۸۰؛ روضةالواعظین، فتال نیشابوری، ۱۹۲؛ الإحتجاج، طبرسی، ۳۸/۲؛ مثير الأحرار، ابن نما، ۸۰.
 ۲. بخاری روایت کرده است: «از ابن عباس (رضی الله عنهما) درباره آیه (إلا المودة فی القربی) پرسیده شد. سعید بن جبیر گفت: قری (خویشاوندان)، آل محمد (صلی الله علیه و آله) هستند.» صحیح بخاری، ۳۷/۶، باب آیه (إلا المودة فی القربی). مسلم روایت کرده است: «... سپس پیامبر فرمود: "اما بعد، ای مردم، من بشری هستم که به زودی فرستاده پروردگارم نزد من خواهد آمد و من او را اجابت خواهم کرد. من در میان شما دو چیز گران بها باقی می گذارم: نخست، کتاب خدا که در آن هدایت و نور است. پس به کتاب خدا تمسک جوئید و آن را بگیرید." سپس مردم را به کتاب خدا تشویق کرد:

خطبه عقیله زینب (علیه السلام)

زینب (علیه السلام) در خطبه خود، یزید (لعنت خدا بر او) را به طور کامل مسئول کشتن حسین (علیه السلام)، هتک حرمت او، اسارت خاندانش، و تمام آزارها، اذیت‌ها و ظلم‌هایی دانست که بر آنان روا داشته شد.

متن سخنرانی زینب (علیه السلام):^۱

«سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است؛ و سلام و صلوات بر سرور فرستادگان. خداوند متعال راست گفت، آنجا که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۲ (پس سرانجام کسانی که بدی کردند بدترین شد؛ زیرا آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخره می‌گرفتند).

ای یزید، آیا گمان کردی چون زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفتی و ما را همچون اسیران به این سو و آن سو کشاندی، ما نزد خدا خواریم و تو نزد او گرامی هستی؟ آیا پنداشتی این‌ها به سبب بزرگی منزلت تو نزد خداست؟ پس بینی خود را بالا گرفتی، با غرور به اطراف خود نگرستی و شادمان شدی، چون دیدی دنیا برای تو رام گشته و امور برای تو برقرار شده و سلطنت و حکومت ما برای تو خالص گشته است. اما صبر کن؛ آیا فراموش کردی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۳ (و آنان که کافر شدند گمان نکنند مهلتی که به آنها می‌دهیم برایشان بهتر است؛ بلکه ما مهلتشان می‌دهیم تا گناهشان بیشتر شود و برای آنها عذابی خوارکننده است).

۱. متن خطبه در منابع متعددی آمده است که برخی از آنها به قرن سوم هجری بازمی‌گردد، از جمله: بلاغات النساء، ابن طیفور، ۲۱-۲۳؛ الاحتجاج، طبرسی، ۲/۳۵ و ۳۶؛ اللہوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس، ۱۰۵-۱۰۸؛ مثیر الأحزان، ابن نما، ۱۰۱؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۴۵-۱۳۳-۱۳۵.

۲. سوره روم، آیه ۱۰

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۷۸

ای پسر آزادشدگان، آیا از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده نگاه داری، اما دختران رسول خدا ﷺ را به اسیری کشانده، پرده‌های حرمتشان را دریده و چهره‌هایشان را نمایان کرده‌ای؟ آنان را از شهری به شهری ببرند و مردم در خانه‌ها و گذرگاه‌ها به آنان چشم بدوزند؛ و دور و نزدیک، و پست و شریف چهره‌های آنان را نظاره کنند، درحالی‌که هیچ مردی به‌عنوان سرپرستی از خانواده‌شان یا حمایتی از جانب نزدیکانشان، همراه آنان نیست.

چگونه می‌توان از کسی انتظار دلسوزی داشت که دهانش از جگرهای پاکان پر شده و گوشتش از خون شهیدان روییده است؟ و چگونه کسی که با کینه و دشمنی به ما اهل بیت می‌نگرد، از بغض و کینه‌ورزی نسبت به ما باز می‌ایستد؟! آنگاه بدون هیچ ترس و پروایی می‌گویی: «ای کاش [نیاکانم که در بدر کشته شدند اینجا بودند و] با شادی تهلیل می‌گفتند / و سپس می‌گفتند: "دستت ناکام مباد، ای یزید."» درحالی‌که بر دندان‌های ابوعبدالله ﷺ خم شده و با چوب‌دستی بر آنها ضربه می‌زدی. چگونه چنین نگویی، درحالی‌که زخم‌ها را عمیق کردی و ریشه خانواده پیامبر را با ریختن خون ذریه محمد ﷺ و ستارگان خاندان عبدالمطلب از میان بردی؟ آیا به گذشتگانت می‌نازی و گمان می‌کنی آنها را فرامی‌خوانی؟ به‌زودی تو نیز به جایگاه آنان برده خواهی شد و [در آن لحظه] آرزو خواهی کرد که ای کاش افلیج و گنگ بودی و چنین سخنانی بر زبان نرانده بودی.

خدایا، حق ما را بازستان و از کسانی که بر ما ستم روا داشتند انتقام بگیر؛ و خشم خود را بر کسی که خون ما را ریخت و حامیان ما را کشت، فرو فرست. به خدا سوگند، تو جز پوست خود را ندربیدی و جز گوشت خود را نبریدی، و به‌زودی نزد رسول خدا ﷺ برده خواهی شد، درحالی‌که مسئولیت خون ذریه‌اش و هتک حرمت خاندانش را بر ذمه‌ات داری؛ و او در پیشگاه خداوند حق ما را از تو خواهد ستاند، در آن روز که خداوند آنان را گرد هم آورد، پراکندگی‌شان را سامان بخشد، و حقشان را بازستاند: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ

اللَّهُ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱﴾ (و گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مردگان‌اند؛ بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند).

خدا برای تو کافی است به‌عنوان حاکم، محمد (صلی الله علیه و آله) به‌عنوان شاکی، و جبرئیل به‌عنوان یاور؛ و به‌زودی کسانی که برای تو آراستند و تو را بر مسلمانان مسلط کردند خواهند دانست ﴿يُنْسِ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾^۲ (چه بد جایگاهی برای ستمگران است)، و کدام‌یک از شما ﴿شَرَّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا﴾^۳ (جایگاهش بدتر و سپاهیانش ناتوان‌تر است).

اگرچه مصیبت‌ها مرا به سخن گفتن با تو واداشته است، اما من تو را ناچیز می‌شمارم، و سرزنش تو را بزرگ می‌دانم و ملامتت را عظیم می‌شمارم؛ اما با این حال، چشمان ما گریان است و دل‌های ما پر از غم. شگفتا، و شگفتا از کشته شدن حزب خدا، آن نیکان برگزیده، به‌دست حزب شیطان، آن آزادشدگان از بند. این دست‌ها از خون ما رنگین است و این دهان‌ها از گوشت ما می‌چشد و آن پیکرهای پاک و مطهر را درندگان می‌درند، گرگ‌ها می‌خورند و کرکس‌ها به‌سوی‌شان هجوم می‌برند. پس اگر ما را غنیمت خود می‌پنداری، به‌زودی این غنیمت برایت گران تمام خواهد شد، زیرا جز آنچه دست‌هایت پیش فرستاده است نخواهی یافت؛ و خداوند به بندگان ستم نمی‌کند؛ به خدا شکایت می‌برم و به او توکل می‌کنم.

پس هر کار می‌توانی انجام بده، تمام توانت را به کار بگیر و نهایت تلاشت را بکن. به خدا سوگند، هرگز یاد ما را محو نمی‌کنی، وحی ما را نمی‌میرانی، و به سرانجام ما دست نخواهی یافت، و ننگ این جنایت را از خود پاک نخواهی کرد، و عار این ننگ از تو زدوده نخواهد شد. رأی تو جز باطل نخواهد بود و روزهای سلطنت تو شمرده شده‌اند، جمع تو

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹

۲. سوره کهف، آیه ۵۰

۳. سوره مریم، آیه ۷۵

نابود خواهد بود آن روز که ندادهنده فریاد برآورد: ﴿لَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۱ (آگاه باشید، لعنت خدا بر ستمگران باد).

سپاس خدایی را که پایان کار اولین ما را سعادت و رحمت قرار داد و آخرین ما را با شهادت و مغفرت ختم کرد. از خدا می‌خواهم پاداش را برای آنان را کامل کند و بر ثوابشان بیفزاید، فرجام نیک روزی‌شان گرداند و پایان کار ما را با شرافت رقم بزند، که به‌راستی او بخشایندهٔ مهربان است و ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^۲ (خداوند ما را کافی است؛ و چه نیکو وکیلی است) و ﴿نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾^۳ (چه نیکو سرپرستی است؛ و چه نیکو یاریگری است).^۴

دشوار است که بتوان به‌طور تفصیلی به همهٔ آنچه بانوی زنان پس از مادرش، آن عقيله طالبيه، زینب کبری (ع) در خطبهٔ خود به آن اشاره کرده است، پرداخت؛ زیرا تحقیق و بررسی معارفی که در این سیلان خروشان علوی آمده نیازمند پژوهشی مستقل و ویژه است. با این حال، بنده می‌توانم به‌اختصار به برخی نکات اشاره کنم:

۱. عقيله (صلوات خدا بر او) خطبهٔ خود را با این آیه آغاز فرمود: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوْأَىٰ اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ...﴾ (سپس سرانجام کسانی که بدی کردند بدترین شد؛ زیرا آنها آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به استهزا گرفتند...)، و مخاطب ایشان - همان‌گونه که می‌دانیم - یزیدبن معاویه (لعنت خدا بر او) بود. مناسبت این آیه با حال و روز یزید فاسق آشکار است؛ زیرا او - با اقدام به قتل آل رسول خدا (ﷺ)، به اسارت بردن بازماندگان ایشان، و آزار و اذیت و هتک حرمت آنان - از آشکارترین مصادیق تکذیب‌کنندگان آیات خداوند و استهزاکنندگان آنها به‌شمار می‌رود؛ چراکه کسی که به خدا و پیامبر و کتاب او

۱. سورهٔ هود، آیه ۱۸

۲. سورهٔ آل عمران، آیه ۱۷۳

۳. سورهٔ انفال، آیه ۴۰

۴. مقتل الحسین، خوارزمی، ۶۳/۲ و ۶۴.

ایمان داشته باشد، هرگز جرئت ارتکاب چنین جنایاتی را نخواهد داشت.

۲. طاغوت‌ها و فراعنه، دنیا را جایی برای خلود و جاودانگی می‌بینند و چیزی ورای آن نمی‌شناسند؛ پس دنیا نهایت سعی و تلاش آنهاست. در نتیجه، دستیابی به راحتی و سلامتی در آن، هدف نهایی‌شان به شمار می‌رود، تا از حداکثر لذت‌هایش بهره‌مند شوند. در چنین حالی، طبیعی خواهد بود که طاغوت‌ها برای از میان برداشتن رقیبان خود از سلاح کشتار و قتل و نابودی استفاده کنند؛ زیرا از دیدگاه آنان پیروزی و غلبه تنها به از میان بردن جسم رقیب و دفن او در زیر خاک خلاصه می‌شود. از همین رو، شعار معاویه در برابر علی (علیه السلام) این بود: «دفنش کنید، دفنش کنید!»

در برابر منطق دنیوی تنگ و بسیار محدود طاغوت‌ها، منطق اولیای خدا با آن افق وسیع و گسترده‌اش نمایان می‌شود؛ منطقی که آخرت را سرای ماندگار و جاودان می‌داند و آن را زندگی حقیقی برمی‌شمارد، درحالی‌که دنیا را سرای امتحان، آزمون و سعی و عمل می‌بیند. از این رو، قوانین و سنت‌هایی که خداوند متعال برای دنیا مقدر فرموده است، کاملاً متناسب با ماهیت آن به عنوان سرای ابتلا و آزمون است؛ بلکه بلا و آزار در دنیا به طور مستقیم با درجه ایمان بنده تناسب دارد. در نتیجه، کاملاً ممکن است اولیای خدا در این دنیا با کشته شدن اجسادشان، از میان بردن شخصیتشان، زندان، شکنجه، تبعید از وطنشان و مانند این‌ها رنج ببرند؛ زیرا آنها اساساً در این دنیا غریب‌اند و دعوت‌کنندگان به آخرت هستند و از فرزندان این دنیا نیستند. همچنین، ممکن است ستمگران با ظلم خود پیشروی کنند و حکومتشان برای مدتی ادامه یابد؛ زیرا آنان دعوت‌کنندگان به دنیا هستند و انتخاب کردند که فرزندانی برای آن باشند.

بر این اساس، درد و رنج اولیای خدا در دنیا به این معنا نیست که آنان نزد خدا خوار شده باشند، همان‌طور که اعطای حکومت چند روزه به طاغوت‌ها در این دنیای فانی و زودگذر، نشانه‌ای از بزرگی آنان نزد خداوند نیست؛ بلکه درست برعکس است؛ یعنی هرچه آزار ولی خدا در دعوت مردم به سوی خدا بیشتر شود، مقام او نزد خدا بالاتر می‌رود و هرچه ستمگر در

دنیا بیشتر بهره‌مند شود و بیشتر طغیان کند، عذاب او در آخرت شدیدتر خواهد بود؛ و این معادله خداوند در این عالم است.

زینب (علیها السلام) به روشنی بیان کرد آزار و اذیت‌هایی که یزید (لعنت خدا بر او) بر آل محمد روا داشت به معنای خواری آنان نزد خدا نیست، همان‌طور که به معنای بزرگی منزلت یزید نزد خدا محسوب نمی‌شود؛ و هرگز چنین نیست؛ و یکی از سنت‌های عالم امتحان همین «مهلت دادن و استدراج» است. خداوند سبحان به ستمگر مهلت می‌دهد تا هرچه بیشتر در سقوط خود پیش برود و مستحق شدیدترین عذاب شود: ﴿إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ (ما به آنان فقط به این دلیل مهلت می‌دهیم تا بر گناهانشان بیفزایند؛ و برای آنان عذابی خوارکننده است).

۳. زینب (علیها السلام)، همچنین جایگاه واقعی یزید را در میان عموم مسلمانان تبیین کرد و او را «پسر آزادشدگان» نامید؛ گویی به سخن جدش رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) اشاره می‌کرد؛ همان سخنی که برادرش امام حسین (علیه السلام) در ایام قیامش مکرر بازگو می‌کرد: «شنیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرمود: "خلافت برای آل ابوسفیان و آزادشدگان و فرزندان آزادشدگان حرام است."»^۱

«طُلُقَا» (آزاد شدگان)، مشرکان قریش بودند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از فتح مکه در سال ۸ هجری از آنان درگذشت، و از جمله آنها ابوسفیان و پسرش معاویه بودند. پس اینان از روی رغبت به اسلام و محبت به خدا و رسولش مسلمان نشدند، بلکه تنها از ترس کشته شدن، به ظاهر اسلام آوردند و نه بیشتر. از همین رو، هرکسی که سیره و اعمال آنان را مطالعه کند جنگی بی‌امان را علیه آل رسول خدا مشاهده می‌کند و قطعاً به این یقین می‌رسد که

۱. مراجعه کنید به: الفتوح، ابن‌اعثم، ۱۷/۵؛ أمالی، شیخ صدوق، ۲۱۶؛ مثير الأخران، ابن‌نما، ۱۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۳۱۲/۴۴.

آل ابوسفیان هرگز، حتی به اندازه یک چشم برهم زدن، به خدا و رسولش ایمان نیاورده بودند. اما درباره یزید، او فقط وارث ابوسفیان دشمن سرسخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و فقط وارث معاویه دشمن سرسخت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نبود، بلکه از طرف مادر نیز وارث مادر بزرگش «هند» بود، که جگر عموی رسول خدا حمزه را جوید تا انتقام کشته شدن پدر و عمو و برادرش را در روز احد بگیرد؛ و شرح آن پیش تر گفته شد؛ و عقیل بنی طالب زینب (علیه السلام)، نیز در خطبه اش به آن اشاره کرد؛ آنجا که فرمود: «دهانش از جگر نیکان پر شد و گوشتش از خون شهدا روییده است.»

۴. زینب (علیه السلام) همچنین به موضوع خواندن اشعار ابن زبیری از سوی یزید (لعنت خدا بر او)، اشاره کرد؛ آن هم درحالی که بر دندان های پیشین سبط رسول خدا و ریحانه اش ضربه می زد. انتقام جویی برای کشتگان مشرکان در بدر نشان می دهد کشتار و اسارتی که بر خاندان رسول خدا وارد آمد، در حقیقت، انتقامی از خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و این، به روشنی کفر به رسول خدا را آشکار می سازد. و همین نکته، شدت آزار و اذیتی را که از سوی یزید فاجر و دار و دسته اش بر حسین (علیه السلام) و خانواده اش وارد شد، تبیین می کند؛ چنان که پیش تر به آن اشاره کردم. از همین رو، زینب (علیه السلام) بیان کرد که «دشمن او» در حقیقت خود محمد (صلی الله علیه و آله) بوده است: «و به زودی نزد رسول خدا بازگردانده خواهی شد، درحالی که بار خون ریزی از ذریه او و هتک حرمت خاندانش را بر دوش داری؛ پس خداوند برای تو به عنوان داور کافی است و محمد به عنوان خصم.»

۵. زینب (علیه السلام) دروغین بودن تظاهر یزید به اسلام را برملا کرد و اسلام حاضران را نیز در محک آزمون گذاشت؛ چرا که جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در جایگاه دشمن یزید و افرادی قرار داد که در جنایتش از او حمایت کردند؛ در غیر این صورت، کدام اسلام و کدام ایمان به رسول خداست که اجازه بدهد سبط او را به قتل برسانند و دخترانش را به اسارت ببرند؟! کدام اسلام اجازه می دهد دست های پلید، به خون آل محمد آلوده شوند و برای دریدن گوشت آنان آب از دهان های نجسشان جاری شود؟! زینب (علیه السلام) این موضوع را نیز در خطبه اش به روشنی بیان

فرمود.

۶. زینب (ع) در خطبه‌اش به اوج عزت و رفعت رسید، آنگاه که اساساً سخن گفتن با یزید (لعنت خدا بر او) و سرزنش و نکوهش او را برای خود بسیار می‌دید. واقعاً از پستی دنیا نزد خداوند است که روزگار بد اجازه می‌دهد نوّه رسول خدا، دختر علی و فاطمه (ع)، خواهر دو سرور جوانان اهل بهشت، وارث شرافت و بزرگواری و عفت و نجابت، به‌عنوان «اسیر» در مجلس یک طاغوت زندیق معاند، آن وارث فحشا و فسق و فجور، باده‌نوشی خوش‌گذران و بی‌خرد که تمام همت او بازی با میمون‌ها و سگ‌ها بود، بایستد!

۷. «حق» با بقای خدا و سرای آخرت باقی است و باطل با زوال دنیای فانی از میان می‌رود. این حقیقتی است که در جدال همیشگی میان حق و باطل از همان سرآغاز طلوع فجر رسالت الهی بر این زمین تا آخرین روز آن بوده است؛ و از آنجا که حسین (ع) برای تثبیت و استقرار معالم دین خدا و حاکمیت خدا قیام کرد، پس با بقای خدا و بقای سرای آخرت باقی خواهد ماند؛ و یزید هر اندازه طغیان کند و فرعون‌ی رفتار کند و تلاش کند که یاد و راه حسین را محو کند هرگز به هدفش نخواهد رسید؛ و هر زمان، حسینی دارد. از همین رو، زینب کبری (ع) وعده‌ای قاطع و کوبنده را در گوش یزید (لعنت خدا بر او) طنین‌انداز کرد که هر قدر برای محو یاد و راه آل محمد تلاش کند، هرگز به هدفش نخواهد رسید، و هرگز به نهایت شرف و مقام آنان دست نخواهد یافت: «پس هر کار می‌توانی انجام بده، تمام توانت را به کار بگیر و نهایت تلاشت را بکن. به خدا سوگند، هرگز یاد ما را محو نمی‌کنی، وحی ما را نمی‌میرانی، و به سرانجام ما دست نخواهی یافت.»

همچنین به او اعلام کرد پس از قتل حسین (ع) از پادشاهی‌اش بهره‌مند نخواهد شد و روزگارش کوتاه خواهد بود؛ و چنین نیز شد؛ زیرا حکومت او پس از شهادت حسین (ع) سه سال بیشتر دوام نیاورد، و او در سال ۶۴ هجری به هلاکت رسید.

۸. نکات مهم دیگری نیز در خطبه ایشان آمده است، از جمله:

این فرمایش ایشان: «و چون سلطنت و حکومت ما برای تو خالص شد»، نشان می‌دهد «سلطنت آل محمد» برابر با «سلطنت خداوند» است و سلطنت خدا به معنای حاکمیت خداست. خداوند سبحان مالک حقیقی تمام عوالم خلقت است با هر آنچه در آنهاست؛ و خداوند کسی است که خلفای خود (انبیا و رسولان و امامان) را برگزید و آنان را به دعوت مردم به سوی خود فرمان داد و اطاعت و پیروی از آنان را بر مردم واجب نمود. بنابراین، درخواست خلفای خدا برای فرمانروایی و سلطنت، در حقیقت، اجرای امر و خواست خداوند است. فرمانروایی واقعی از آن خداست و از سوی اوست که به امر خدا به خلفای الهی منتقل می‌شود؛ اما دیگران غیر از آنها، اگر به سلطنت برسند، جز ستمگر و غاصب و متجاوز نخواهند بود.

این فرمایش ایشان: «و آن پیکرهای پاک و مطهر که گرگ‌ها به آنها هجوم می‌برند، گفتارها آنها را می‌درند و کرکس‌ها به سوی‌شان می‌آیند»، بطلان عقیده شناخت معصومین (علیهم السلام) از طریق درندگان را نشان می‌دهد، همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره کردیم.

خطبه امام علی بن حسین (علیه السلام)

موضع دیگری به مواضع خانواده حسین (علیه السلام) افزوده می‌شود؛ خانواده‌ای که عطایاشان پایان‌ناپذیر است و وظیفه بیان حق و رسوا کردن باطل را بر عهده گرفته‌اند. این همان دلیلی است که حسین (علیه السلام) به خاطر آن خانواده‌اش را در حرکت به سوی کربلا همراه خود برد؛ و این بار، این موضع‌گیری از سوی فرزندش علی بن حسین (علیه السلام) صورت می‌گیرد.

«روایت شده است یزید دستور داد منبری آماده کنند و خطیبی بر آن برود تا بدی‌های حسین و پدرش علی (علیه السلام) را برای مردم بیان کند. خطیب بر منبر رفت، خدا را ستایش کرد و سپس به بدگویی از علی و حسین (علیه السلام) پرداخت، و در ستایش معاویه و یزید مبالغه کرد. در این هنگام، علی بن حسین (علیه السلام) بر او فریاد زد: «وای بر تو ای خطیب، خشنودی مخلوق را به بهای خشم خالق خریدی؛ پس جایگاه خود را در آتش بگیر.»

سپس فرمود: «ای یزید، به من اجازه بده تا به این منبر بروم و سخنانی بگویم که در آنها رضایت خداوند است، و برای این حضار اجر و پاداشی باشد.» یزید مخالفت کرد. مردم گفتند: «ای امیرالمؤمنین، به او اجازه بده سخن بگوید، شاید چیزی از او بشنویم.» یزید گفت: «اگر بر منبر رود، جز رسوایی من و خاندان ابوسفیان چیزی نخواهد گفت.» مردم گفتند: «این جوان چه چیزی می‌تواند بگوید؟» یزید گفت: «او از خانواده‌ای است که علم به آنان عطا شده است.»

مردم پیوسته اصرار کردند تا یزید اجازه داد بر منبر برود.^۱ علی بن حسین (علیه السلام) به منبر رفت، خدا را ستایش کرد و سپس خطبه‌ای خواند که اشک‌ها را جاری کرد و دل‌ها را لرزاند. در بخشی از خطبه خود فرمود:

«ای مردم، به ما شش ویژگی داده‌اند و با هفت خصلت ما را برتری بخشیده‌اند: به ما علم و حلم و سخاوت و فصاحت و شجاعت و محبت در دل‌های مؤمنان عطا شده است؛ و ما را با این ویژگی برتری دادند که آن پیامبر برگزیده محمد (صلی الله علیه و آله) از ماست، صدیق از ماست، جعفر طیار از ماست، شیر خدا و شیر رسول خدا از ماست، بانوی زنان جهانیان فاطمه زهرا (علیها السلام) از ماست، و دو سبط این امت و سرور جوانان بهشت از ما هستند. هرکس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و هر کس مرا نمی‌شناسد او را از حَسَب و نَسَب خود آگاه می‌کنم. من فرزند مکه و مِنا هستم. من فرزند زمزم و صفا هستم. من فرزند کسی هستم که زکات را با گوشه ردایش حمل کرد. من فرزند بهترین کسی هستم که لباس پوشید و جامه بر تن کرد. من فرزند بهترین کسی هستم که گاهی نعلین می‌پوشید و گاه پابرهنه بود. من

۱. روایت شده است خود یزید (لعنت خدا بر او) دستور داد امام علی بن حسین (علیه السلام) به منبر رود و از مردم به‌خاطر آنچه پدرش حسین (علیه السلام) انجام داده بود، عذرخواهی کند؛ اما امام (علیه السلام) از این فرصت بهره برد و خطبه معروف خود را ایراد فرمود: «... سپس به او دستور داد بر منبر برود و خطبه بخواند و از مردم به‌خاطر آنچه پدرش انجام داده بود، عذرخواهی کند. امام بر منبر رفت، خدا را ستایش کرد و فرمود: ای مردم، هرکس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و هرکس مرا نمی‌شناسد خودم را به او معرفی می‌کنم. من علی فرزند حسین هستم، من فرزند بشیر و نذیر هستم ...» مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی، ۸۱.

فرزند بهترین کسی هستم که طواف کرد و سعی نمود. من فرزند بهترین کسی هستم که حج گزارد و لبیک گفت. من فرزند کسی هستم که در هوا بر بُراق حمل شد. من فرزند کسی هستم که از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد؛ پس پاک و منزّه است خدایی که او را سیر داد. من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را به سدرۃ المنتهی رساند. من فرزند کسی هستم که نزدیک شد و نزدیک تر شد، تا به اندازه فاصله دو کمان یا نزدیک تر به پروردگارش رسید. من فرزند کسی هستم که با فرشتگان آسمان نماز گزارد. من فرزند کسی هستم که خداوند بزرگ آنچه را وحی کرد به او وحی فرستاد. من فرزند محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) هستم. من فرزند علی مرتضی (علیه السلام) هستم. من فرزند کسی هستم که بینی گردن کشان را به خاک مالید، تا این که گفتند: "لا إله إلا الله". من فرزند کسی هستم که در برابر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با دو شمشیر جنگید و با دو نیزه حمله کرد. من فرزند کسی هستم که دو هجرت کرد، دو بیعت کرد، به سوی دو قبله نماز خواند، در بدر و حنین جنگید، و هرگز به خدا کفر نوزید. من فرزند صالح مؤمنان، وارث انبیا، کوبنده ملحدان، پیشوای مسلمانان، نور مجاهدان، زینت عبادت کنندگان، تاج گریه کنندگان، صبورترین صابران و برترین قیام کنندگان از خاندان یاسین، فرستاده پروردگار جهانیان هستم. من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را یاری کرد و میکائیل پشتیبانش بود. من فرزند حامی حرم مسلمانان، قاتل پیمان شکنان و ستمگران و خوارج و دشمنان سرسخت دین خدا هستم. من فرزند فاخرترین از تمام قریش هستم، همان نخستین کسی که به خدا ایمان آورد، من فرزند پیشگام ترین مؤمنان، درهم شکننده متجاوزان، نابودکننده مشرکان، تیری از تیرهای خدا بر منافقان، زبان حکمت عبادت کنندگان، یاور دین خدا، ولی امر خدا، باغ حکمت خدا، و خزانه علم خدا هستم. من فرزند کسی هستم که سخاوتمند، پاک سرشت، شجاع، صبور، مخلص، و قاطع در برابر دشمنان بود. من فرزند کسی هستم که در نبردها همچون شیر شجاع بود و دشمنان را همچون آسیاب خرد می کرد، و همچون باد خارهای خشکیده را می پراکند. من فرزند شیر حجاز، صاحب اعجاز، پیشگام عراق، امام منصوب به نص الهی و شایسته ترین پیشوا هستم. من فرزند کسی هستم که مکی مدینی، ابطحی تهامی، حیفی عقبی، بدری احدی، و شجری مهاجری است. من فرزند سرور عرب، شیر میدان جنگ، وارث مشعرین و پدر سبطین حسن و حسین، مظهر شگفتی ها، پراکنده کننده لشکرها، شهاب درخشان، نور

پایدار، شیر غالب خدا، مطلوب همه جویندگان، و پیروز همه پیروزان هستم؛ و او جد من علی بن ابی طالب است.

من فرزند فاطمه زهرا هستم. من فرزند بانوی زنان هستم. من فرزند آن پاکیزه بتول هستم. من فرزند پاره تن رسول خدا هستم.»

نقل شده است که امام علی بن حسین (علیه السلام) پیوسته می فرمود: «من هستم، من هستم» تا این که مردم به گریه و ناله افتادند، و یزید از این که فتنه ای بر پا شود ترسید و دستور داد مؤذن اذان بگوید تا سخن امام قطع شود. مؤذن اذان گفت و امام سکوت کرد.

هنگامی که مؤذن گفت: «الله اکبر» امام علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: «بزرگی را یاد کردی که هیچ چیز به او نرسد و با حواس درک نشود؛ هیچ چیز بزرگ تر از خداوند نیست.»
وقتی مؤذن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» امام (علیه السلام) فرمود: «مو و پوست و گوشت و خون و مغز و استخوان من، همه به یکتایی خدا شهادت می دهند.»

هنگامی که مؤذن گفت: «اشهد ان محمد رسول الله» امام (علیه السلام) از بالای منبر به یزید نگاهی کرد و فرمود: «ای یزید، آیا محمد جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد توست، دروغ گفته ای و اگر بگویی جد من است، پس چرا خاندان او را کشتی؟»
راوی گفت: مؤذن اذان و اقامه را به پایان رساند، و یزید پیش رفت و نماز ظهر را اقامه کرد.^۱

روشن است امام علی بن حسین (علیه السلام) قصد داشت با مخاطب قرار دادن حاضران - با توجه به عمومی بودن مجلس - یزید را در حضور دیگران رسوا کند، و بطلان او و زشتی جنایتش را برملا کند. از این رو، در خطبه اش به معرفی خودش، نسبش و خاندانش بسنده کرد؛ خاندانی

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ۲/ ۶۹-۷۱، و این خطبه در بسیاری از منابع به طور کامل یا قسمتی از آن روایت شده است. به عنوان مثال، مراجعه کنید به: الفتوح، ابن اعثم، ۵/ ۱۳۲ و ۱۳۳؛ الاحتجاج، طبرسی، ۲/ ۳۹؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۳/ ۳۰۵؛ مثير الأحزان، ابن نما، ۱۰۲؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۴۵/ ۱۳۷-۱۳۹، و دیگر منابع.

که در قله‌های بلند افتخار قرار دارد و در پاکی و شرافت خود نظیر و همانندی ندارد.

امام (علیه السلام) گوشه‌ای از فضائل جدش رسول خدا و امیرالمؤمنین و مادرش زهرا (علیها السلام) را برشمرد و به اندکی از خصلت‌های آل محمد (علیهم السلام) و در رأس آنان دو سبط رسول خدا حسن و حسین (علیهما السلام) اشاره فرمود. این پنج نفر (اصحاب کسا) دارای چنان فضیلت و مقام عظیمی هستند که هیچ مسلمانی نمی‌تواند فضل و جایگاه بلند آنان را انکار کند، مگر آن که از دایره اسلام خارج شود و به آیین دیگری درآید. امام (علیه السلام) با این سخن می‌خواست بزرگی جنایتی را که یزید (لعنت خدا بر او) با تعرض به شاخه‌ای از شاخه‌های این درخت مبارک الهی مرتکب شده است، آشکار سازد.

یزید نیز از جانب خودش احساس کرد در کاخ و در میان درباریان و ارکان نظام و نزدیکانش، صاعقه‌ای بر فرق سرش فرود آمده است؛ پس برای آن که امام نتواند سخنش را به پایان برساند و رسوایی‌اش بیشتر نشود، به تشویش و ایجاد اختلال روی آورد و به بهانه فرا رسیدن وقت نماز از مؤذن خواست اذان بگوید، وگرنه یزید فاسق فاجر باده‌نوش را با نماز چه کار؟

به هر حال، امام (علیه السلام) پس از شنیدن اذان ناچار شد خطبه‌اش را قطع کند و هنگام شنیدن شهادت دوم، «اشهد انّ محمداً رسول الله» سخنش را پایان دهد، اما با زیرکی و توانایی استدلالی که در آل رسول خدا شناخته شده است، از این فرصت بهره برد و سخنش را با طرح پرسشی مستقیم از خود طاغوت به پایان رساند: «ای یزید! این محمد جد توست یا جد من؟»

شکی نیست که این نوع پرسش‌ها - که پاسخ را در بطن خود نهفته دارند - موجب تحت فشار قرار گرفتن شدید طرف مقابل می‌شوند و در رسوایی او در برابر مردم نقش بسزایی ایفا می‌کنند. یزید (لعنت خدا بر او) اگر حقیقت خود را برای مردم آشکار می‌کرد و دشمنی‌اش را با محمد (صلی الله علیه و آله) و کفرش را به او علنی می‌ساخت، به مردم بهانه‌ای برای طعنه زدن به خودش می‌داد؛ در نتیجه، حکومت و سلطنتش فرو می‌پاشید؛ زیرا او به اسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر امت

مسلمانان حکمرانی می کرد. از سوی دیگر، او نمی توانست نَسَب و انتساب خودش به مثلث باطل و فساد و بی عفتی را - که اضلاعش را «ابوسفیان، هند و پسرشان معاویه» تشکیل می دادند - انکار کند. همچنین او نمی توانست انکار کند که رسول خدا و دخترش فاطمه و وصی اش علی علیه السلام، اجداد علی بن حسین هستند؛ درحالی که اسیران، خود او و خواهران و عمّه هایش بودند، آن هم پس از قتل پدرش - آن سبط رسول خدا - و اهل بیت و یارانش و بریدن سرهای آنان و مثله کردن پیکرهایشان. حتی مردم با چشم خودشان سر ریحانه رسول را در مجلس یزید مشاهده می کردند و می دیدند که در کوچه های دمشق گردانده می شود و بر درِ کاخ آویخته شده بود؛ و هرکسی که به کاخ وارد و از آن خارج می شد به آن می نگریست! بی تردید، امام علی بن حسین علیه السلام یزید را در تنگنایی بسیار سخت و دشوار گرفتار کرده بود، آن هم با کلمات و استدلالی که برای هر شنونده ای - فارغ از سطح درک و فرهنگ و دیانتش - به آسانی قابل فهم بود.

بنابراین، اگر قرار باشد فهرستی از پرسش های بسیار شرم آور و رسواکننده ای تهیه شود که در طول تاریخ، حاکمان ستمگر، متجاوز و گستاخ با آنها مواجه شده اند، بی تردید نمی توان از سؤال امام علی بن حسین علیه السلام چشم پوشی کرد؛ سؤالی که غرور طاغوت یزید (لعنت خدا بر او) را در هم شکست، جبروتش را به خاک ذلت کشاند و او را در موقعیتی رها کرد که هیچ کس حسرت یا رشک آن را نمی برد.

در روایتی دیگر آمده است که امام علیه السلام به یزید فرمود: «ای یزید، این محمد جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد توست، دروغ گفته ای و اگر بگویی جد من است، پس چرا پدرم را کشتی و حرمش را به اسیری گرفتی و مرا نیز اسیر کردی؟» سپس فرمود: «ای مردم، آیا در میان شما کسی هست که پدرش و جدش رسول خدا باشد؟» پس صدای گریه مردم بلند شد. در این هنگام، مردی از شیعیانش که او را منهال بن عمرو الطائی می نامیدند - و در روایتی: مکحول صحابی رسول خدا - برخاست و به او گفت: "حال شما چطور است، ای فرزند رسول خدا؟" امام فرمود: «وای بر تو، حال من چطور است؟

حال من در میان شما، همچون حال بنی اسرائیل در میان آل فرعون است، که پسرانشان را می‌کشتند و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند. عرب به عجم افتخار می‌کرد که محمد از آنهاست، درحالی‌که خاندان محمد مقهور و مغلوب و بی‌یاور مانده‌اند. پس، از فراوانی دشمنان، پراکندگی یاران و هم‌دستی دشمنان بر ضد ما، به خدا شکایت می‌بریم.»^۱

برخی از مورخان نوشته‌اند منهل با امام علی بن حسین (علیه السلام) در بازارهای دمشق دیدار کرده بود، نه پس از پایان خطبه و پایین آمدن امام از منبر.^۲

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «منهل بن عمرو با علی بن حسین بن علی (علیه السلام) دیدار کرد و به ایشان گفت: "ای پسر رسول خدا، حالتان چگونه است؟" امام فرمود: "وای بر تو، آیا هنوز نمی‌دانی حال ما چگونه است؟ ما در میان قوم خود همچون بنی اسرائیل در میان آل فرعون شده‌ایم؛ پسرانمان را می‌کشند و زنانمان را زنده نگه می‌دارند، بهترین خلق خدا پس از محمد، بر منبرها لعنت می‌شود، چنین شده که دشمنان ما مال و مقام می‌گیرند و دوستان ما تحقیر و محروم شده‌اند. حال مؤمنان همواره این‌گونه شده است. عجمان به عرب‌ها احترام می‌گذارند؛ زیرا محمد از آنان است، قریش به عرب‌ها تفاخر می‌کند؛ زیرا محمد از آنان است، و عرب‌ها بر عجمان تفاخر می‌کنند؛ زیرا محمد از آنان است. اما ما اهل بیت که محمد از ماست، حقمان ناشناخته و غصب‌شده است. این است حال ما، ای منهل.»^۳

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۳/ ۳۰۵ و ۳۰۶.

۲. مراجعه کنید به: الفتوح، ابن اعثم، ۵/ ۱۳۳.

۳. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ۲/ ۱۳۴ و ۱۳۵.

محل اقامت در شام و مدت آن

محل اقامت در شام

هرکس روایات و متون مورخان را درباره محل اقامت کاروان آل رسول (خانواده حسین) هنگام ورودشان به شام بررسی کند، دو نوع از روایات را مشاهده می کند:

نخست: مکانی را که در آن اقامت داشتند، به عنوان زندان یا ویرانه ای توصیف می کنند که از گرما و سرما محافظت نمی کرد:

- «سپس یزید (لعنت خدا بر او) دستور داد زنان حسین را همراه با علی بن حسین (علیه السلام) در زندانی نگه دارند که آنها را از گرما و سرما محافظت نمی کرد، به طوری که صورت هایشان پوست پوست شد.»^۱

- «سپس یزید دستور داد آنها را به خانه ای ببرند که از گرما و سرما محافظت نمی کرد، و آنها را در آنجا اقامت دادند تا جایی که صورت هایشان پوست پوست شد.»^۲

- «مدائنی گفت: ... و محل زندان زین العابدین اکنون مسجد است.»^۳

این موضوع، در روایات نیز ذکر شده است:

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «هنگامی که علی بن حسین (علیه السلام) و همراهانش را نزد یزید بن معاویه (لعنت خدا بر آن دو) بردند، آنها را در خانه ای قرار دادند. برخی گفتند: "ما را در این خانه گذاشته اند تا بر سرمان خراب شود و ما را بکشد." محافظان به زبان راطنی گفتند: "ببینید، این ها از ترس فرو ریختن خانه بر سرشان نگران اند، درحالی که فردا آنها را بیرون می برند و می کشند." علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: «در میان ما، کسی جز

۱. اُمّالی، صدوق، ۲۳۱.

۲. لهوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس، ۱۰۹.

۳. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۳/ ۳۰۹.

من زبان راطنی نمی دانست؛ و منظور از "رطانه" نزد مردم مدینه، زبان رومی بود.^۱

دوم: متونی هستند که ذکر می کنند یزید (لعنت خدا بر او) آنها را در خانه ای مستقل یا قسمتی از کاخ خودش جای داد:

- «سپس دستور داد زنان را به همراه برادرشان علی بن حسین (علیه السلام)، در خانه ای جداگانه سکونت دهند، و خانه ای برای آنها اختصاص داد که چسبیده به خانه یزید بود. و آنان چند روز در آنجا اقامت گزیدند.»^۲

- «سپس دستور داد زنان وارد حرمسرای او شوند، و به زنان خاندان ابوسفیان نیز دستور داد به مدت سه روز برای حسین عزاداری کنند.»^۳

می توان این روایات را جمع بندی کرد و گفت، کاروان آل رسول خدا (علیهم السلام) در ابتدا هنگام ورود به دمشق، در ویرانه یا زندان اقامت داشتند. سپس، بعد از وارد کردن آنان به حضور یزید (لعنت خدا بر او) و آنچه میان آنان و او گذشت، و با توجه به آن که یزید خطر ادامه آزار و اذیت آل رسول خدا را درک کرد، چه بسا دستور داده باشد آنان را در منزلی نزدیک کاخ خود جای دهند، همان طور که به تجهیز و آماده سازی ایشان برای حرکت به سوی مدینه دستور داد. با در نظر داشتن این نکته که مدت اقامت آنان در دمشق اندک بود، چنان که روشن خواهد شد؛ زیرا طاغوت - از بیم واکنش ها و پیامدهای احتمالی - به سرعت اقدام به تجهیز و آماده سازی و خارج کردن آنان از شام نمود.

اقدام امویان برای کاهش شدت جنایت

بی تردید، یزید (لعنت خدا بر او) از خطرات جنایتی که با کشتن سبط رسول خدا و اهل بیت

۱. بصائر الدرجات، صفار، ۳۵۸.

۲. الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳. زندگی نامه امام حسین (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص ۸۳؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

ایشان و اسیر کردن خانواده‌اش و آوردن آنان به شام، درحالی که در بند کشیده شده بودند، مرتکب شده بود آگاه بود؛ اقدامی که - چنان که در برخی حوادث پیشین ذکر شد - منجر به واکنش‌هایی از سوی برخی مسلمانان - و ازجمله خود امویان - در مجلس او شده بود. به‌علاوه، این جنایت باعث بروز تنفر در دل‌های مسلمانان نسبت به بنی‌امیه شده بود و در آینده نیز خواهد شد؛ مسلمانانی که این رویدادها و اعمال را در میان یکدیگر نقل می‌کردند.^۱ یزید (لعنت خدا بر او) انسان کم‌هوشی نبود و از این موضوع به‌خوبی آگاه بود؛ به همین دلیل در اواخر حضور خانواده حسین در شام، سعی کرد اوضاع را مدیریت کند و دستور داد برای بازگشت آنان به مدینه، کاروان را با نیازهای لازم در طول مسیر بازگشت تجهیز کنند. همچنین دستور داد آنچه سپاهش از آنان غارت کرده بودند به آنها بازگردانده شود؛ اما امام علی بن حسین (علیه السلام) با افزودن بر آن مخالفت کرد.^۲

اما متون بسیاری وجود دارند که راویان یا مورخان در آنها از آن وضعیت سوءاستفاده کرده‌اند تا به‌طور اغراق‌آمیز به جزئیات دامن بزنند و حتی در آنها به‌وضوح دروغ و جعل نیز دیده می‌شود؛ مثل:

۱. و این واقعه‌ای است که حقیقتاً رخ داد. سیوطی می‌گوید: «وقتی حسین و خاندانش کشته شدند، ابن‌زبید سرهای آنان را نزد یزید فرستاد و یزید ابتدا از کشتن آنان خوشحال شد، اما پس از آن پشیمان شد؛ زیرا مسلمانان او را برای این جنایت سرزنش کردند و مردم با او دشمنی کردند، و شایسته بود از او بیزار شوند.» تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۷.
۲. روایت شده است امام علی بن حسین (علیه السلام) به یزید (لعنت خدا بر او) فرمود: «... اما مال تو را نمی‌خواهیم و آن را برای خودت نگه دار. تنها چیزی که من خواسته‌ام اموالی است که از ما گرفته شده است، زیرا در میان آنها دوک ریسندگی فاطمه دختر محمد، و مقنعه و گردن‌بند و پیراهن او وجود دارد.» یزید دستور داد آنها را بازگرداند و دویست دینار نیز اضافه کرد. امام زین‌العابدین (علیه السلام) آن را گرفت و میان فقرا و نیازمندان تقسیم کرد. مراجعه کنید به: مثير الأحزان، ابن‌نما، ص ۱۰۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۴۳.

- یزید (لعنت خدا بر او) در حق همسرش که برای حسین گریسته بود، گفت: «حق دارد برای بزرگ و سرور قریش عزاداری کند»!^۱
- یا عطایا را برای آنها دو چندان کرد و در آن زیاده روی کرد.^۲
- یا غذایی نمی خورد مگر این که علی بن حسین همراه او باشد.^۳
- یا به شوخی از پسرش خالد خواسته بود با یکی از فرزندان امام حسن که همراه امام علی بن حسین بود، کشتی بگیرد!^۴

و شبیه این قصه ها و حکایات ساختگی یا تحریف شده با یک هدف روشن؛ به جهت کاستن از شدت جنایتی که به دستور یزید (لعنت خدا بر او) علیه آل محمد انجام شده بود و کاهش

۱. مراجعه کنید به: سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۳ و ۳۰۴؛ و ترجمه زندگی نامه امام حسین (از طبقات ابن سعد)، ص ۸۳.

۲. «فاطمه دختر حسین - که بزرگتر از سکینه بود - گفت: "ای یزید، آیا دختران رسول خدا باید به اسارت گرفته شوند؟" یزید گفت: "ای دختر برادر، من از ابتدا با این کار مخالف بودم." فاطمه گفت: "به خدا قسم، چیزی برای ما باقی نمانده است." یزید گفت: "ای دختر برادر، آنچه به تو می دهم بزرگتر از آن چیزی است که از تو گرفته شده است." سپس آنها را به خانه یزیدین معاویه بردند و هیچ زنی از آل یزید باقی نماند مگر این که نزد آنها آمد و عزاداری کرد. یزید به زنان خود دستور داد هرچه را از آنها گرفته شده بود بازگردانند و هر ادعایی می کردند دو برابرش به آنها داده می شد. سکینه می گفت: "من مردی کافر به خدا، بهتر از یزیدین معاویه ندیده ام." تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۵. برخی از مورخان روایت را به گونه ای ویرایش کرده اند که یزید (لعنت خدا بر او) در آن شایسته تر به نظر برسد و بخش پایانی آن را حذف کرده اند. مراجعه کنید به: الکامل فی التاريخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۶؛ و البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۱۳.

۳. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۷۴؛ الکامل فی التاريخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۷.

۴. «روایت شده است ... سپس یزید، علی بن حسین و حسن بن حسن و عمرو بن حسن را دعوت کرد و به عمرو بن حسن - که در آن زمان یازده ساله بود - گفت: "آیا با خالد بن یزید کشتی می گیری؟" عمرو پاسخ داد: "نه، اما به من یک چاقو بده و به او نیز یک چاقو بده تا با او بجنگم." یزید او را به خود نزدیک کرد و گفت: "این خصوصیت را از اجدادت به ارث برده ای؛ آیا از مار جز مار زاده می شود؟" مراجعه کنید به: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۷۴؛ زندگی نامه امام حسین (من طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص ۸۴؛ بحار الأنوار، مجلسی، ج ۴۲، ص ۱۶۲.

تأثیرات جانبی آن. آنها برخی داستان‌ها را از خودشان به هم بافتند یا برخی رویدادها را تحریف کردند تا به خواننده این‌گونه القا کنند که آل رسول برای تفرج و ملاقات با یزید به سفر شام رفته بودند و در خانه یا نزدیکی کاخ او اقامت داشتند و از سفره‌های او خورده و از او اموالی درخواست کرده بودند، به همان صورتی که بسیاری از مسلمانان آن زمان - از جمله صحابه و تابعین - چنین می‌کردند، و این رفتاری معروف و شناخته شده است. نه این که سپاه شام، خانواده رسول خدا ﷺ را همچون اسیرانی به زنجیر کشیده و دست بسته آورده باشند، درحالی که سرهای مردانشان پیشاپیش آنها بود، و ارتش فاسق و فاجر و منافق، از هر سو آنان را احاطه کرده بود، و البته پس از آن که آنها را در شهرها در معرض نمایش قرار داده بودند.

این دروغ‌گویان - که مزدورانی اجیر شده‌اند - انتظار دارند پول و سفره‌ها و جلسات شوخی و بازی با بچه‌ها، بتواند بار جنایت قتل حسین (علیه السلام) و اهل بیتش و حمل سر ریحانه رسول خدا و اسیر کردن خانواده‌اش را متعادل کند؟! درحالی که از یاد برده‌اند دنیا با تمام پادشاهی‌ها و تخت‌ها و اموالی که از آغاز تا پایان در آن است، حتی به اندازه ذره‌ای از خاکی که حسین (علیه السلام) با پاهایش بر آن قدم می‌گذارد ارزش ندارد.

مدت اقامت در شام

روایت یا متن مشخصی وجود ندارد که مدت اقامت آل رسول را در شام به‌طور دقیق تعیین کند و برخی مورخان تنها به تعیین مدت زمانی اجمالی بسنده کرده‌اند، همچون عبارت‌هایی از این دست: «آنها چند روز اقامت کردند.»^۱

به‌طور کلی، مهم‌ترین گفته‌ها در این باره عبارت‌اند از:

۱. چند روز، همان‌طور که گفته شد.

۱. مراجعه کنید به: الفتوح، ابن اعثم، ۵/ ۱۳۳؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۲/ ۱۲۲؛ إعلام الوری، طبرسی، ۱/ ۴۷۵.

۲. بیست روز؛ این مدت از گفته‌های کسانی به دست می‌آید که روز بیستم صفر را زمان خروج کاروان از شام دانسته‌اند؛^۱ زیرا دانستیم روز اول صفر، وقت ورود کاروان به شام بوده است.
۳. یک ماه، یا یک ماه و نیم.^۲

دسته‌ای دیگر از مورخان به تعیین مدت اقامت کاروان اسیران در شام نپرداخته‌اند و تنها به ذکر مدت عزایی که در آنجا برای امام حسین (علیه السلام) برگزار شد بسنده کرده‌اند. نقل شده که این مدت سه روز بوده است^۳ و برخی نیز آن را هفت روز دانسته‌اند.

مجلسی گفته است: «و طبق آنچه نقل شده برای او هفت روز سوگواری کردند و هنگامی که روز هشتم فرارسید، یزید آنان را فراخواند و به آنها پیشنهاد اقامت داد، اما آنها نپذیرفتند و خواستار بازگشت به مدینه شدند؛ پس یزید محمل‌ها را آماده کرد ...»^۴

هرچه بوده صحیح این است که مدت اقامت آنها در شام یک ماه یا حتی بیست روز نبوده، بلکه فقط چند روز بوده است؛ زیرا یزید (لعنت خدا بر او) تمایلی به ماندن کاروان آل رسول برای مدتی طولانی نداشت و از عواقب و واکنش‌هایی که نشانه‌های آن شروع به ظهور کرده بود می‌ترسید. او می‌خواست هرچه سریع‌تر آنان را از شام خارج کند. و خود آنان نیز از یزید خواسته بودند آنها را به مدینه بازگرداند. از این رو، یزید دستور داد به سرعت آنان را آماده کنند، و مایحتاجشان در طول سفرشان تأمین شود و کاروان تحت مراقبت‌های شدید امنیتی به راه

۱. مراجعه کنید به: مسار الشيعة، شیخ مفید، ۴۶؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ۷۸۷؛ العدد القویة، علامه حلی، ۲۱۹.

۲. گوینده این که مدت اقامت یک ماه بوده، سید ابن طاووس است. مراجعه کنید به: اقبال الاعمال، ۳/ ۱۰۱. و کسی که گفته مدت اقامت یک ماه و نیم بوده، قاضی نعمان مغربی است. مراجعه کنید به: شرح الأخبار، ۳/ ۲۶۹.

۳. مراجعه کنید به: زندگی‌نامه امام حسین (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ۸۳؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ۳/ ۳۰۴.

۴. بحار الأنوار، ۱۹۶/ ۴۵ و ۱۹۷.

بیفتند؛ و هدف آن ملعون از این کار، مدیریت اوضاع و کاهش خشم برخی مسلمانان و اعتراضاتشان به اقداماتی بود که او با فرزندان و دختران رسول خدا ﷺ انجام داده بود. بنابراین، هدف از این اقدامات - همان طور که مشاهده می کنیم - صرفاً سیاسی و در جهت حفظ سلطنت و دنیا بوده است، نه بیشتر.

به علاوه، برخی مورخان به مسئله گریه زنان یزید و اهل بیتش برای حسین (علیه السلام) اشاره کرده و نقل کرده اند که آنها برای او عزاداری کردند؛ به ویژه همسرش هند - که به ادعای آنها - یزید را به خاطر کشتن حسین سرزنش کرده و نارضایتی خود را از این کار ابراز داشته است.^۱ حتی برخی روایت کرده اند خود یزید (لعنت خدا بر او) دستور برگزاری سه روز عزاداری برای حسین (علیه السلام) را صادر کرده است!^۲

آیا این، واقعاً اتفاق افتاده است؟

صحیح آن است که مراسم عزاداری - به معنای واقعی و شناخته شده اش برای عزاداری - برگزار نشد؛ و از نظر عقلانی نمی توان پذیرفت یزید (لعنت خدا بر او) اجازه چنین

۱. برخی از متون تاریخ نگاران:

- طبری: «... زنان بیرون رفتند و وارد خانه یزید شدند. هیچ کدام از زنان آل معاویه نماند مگر این که به استقبال آنان آمد، و برای حسین گریه و نوحه سرایی کردند.» تاریخ طبری، ۴/ ۳۵۳.

- بلاذری: «و زنانی از زنان یزیدین معاویه فریاد کشیدند، و زمانی که زنان حسین بر آنان وارد شدند ناله سر دادند.» انساب الأشراف، ۳/ ۴۱۷.

- قتال: «سپس زنان حسین را به حضور یزیدین معاویه (لعنهما الله و اخزاهما الله) وارد کردند. زنان اهل یزید و دختران معاویه و خانواده اش فریادی کشیدند و ناله سر دادند و عزاداری به پا کردند.» روضة الواعظین، ۱/ ۱۹۱.

درباره هند (همسر یزید)، روایت شده است که وقتی شنید سر حسین نزد یزید رسیده است، با پارچه ای چهره خود را پوشاند. و گفته شده بی پوشش به حضور یزید وارد شد و او را سرزنش کرد. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۵۵؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ۲/ ۷۳؛ بحار الأنوار، مجلسی، ۴۵/ ۱۴۲.

۲. مراجعه کنید به: زندگی نامه امام حسین (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ۸۳. گفته است: «و به زنان آل ابوسفیان دستور داد برای حسین سه روز عزاداری بر پا کنند.»

کاری را صادر کرده باشد. بنابراین، آنچه در این باره نقل شده، از اغراق‌های برخی تاریخ‌نگاران یا راویان، یا از تحریف‌ها و دروغ‌هایی است که - همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد - هدفشان زیباسازی چهره زشت یزید بوده است.

بله، آنچه اتفاق افتاد این بود که دختران رسول خدا ﷺ یقیناً برای حسین (علیه السلام) و اهل بیت شهیدش گریه می‌کردند و غم و اندوه شدیدی بر آنان حاکم بود؛ و شاید همسر یزید یا برخی از زنان اموی نیز با آنها همراهی کرده و گریه یا حزن خود را نشان داده‌اند، نه بیشتر.

(۴)

کاروان آل رسول از شام به مدینه

خروج آل رسول از شام به سوی کربلا

پس از آن که آل رسول خدا ﷺ در نخستین روز از ماه صفر سال ۶۱ هجری، به صورت اسیرانی دربندکشیده، وارد شام شدند، درحالی که از سوی لشکر اموی احاطه شده بودند، کاروان آل رسول پس از اقامت چند روز اندک در شام، از آنجا خارج شدند؛ و یزید (لعنت خدا بر او) گروهی^۱ را برای تجهیز و آماده سازی و رساندن آنان به مدینه موظف کرد.

روایت شده است که یزید (لعنت خدا بر او) به آنان اختیار داد در شام بمانند یا به مدینه بازگردند و آنان بازگشت به مدینه را انتخاب کردند.^۲

همچنین روایت شده است که یزید (لعنت خدا بر او) پیش از خروجشان با امام علی بن حسین (علیه السلام) خلوت کرد و گفت: «خدا این مرجانه را لعنت کند. به خدا قسم، اگر من مسئول پدر تو بودم، حاجتی نبود که پدرت از من بخواهد مگر این که آن را برایش برآورده می کردم و با تمام توان از او حمایت می کردم تا از مرگ نجات یابد؛ اما خداوند قضایی داشت که دیدی. از

۱. گفته شده است نعمان بن بشیر مأمور شد، و گفته شده محرز بن حرث کلبی، و گفته شده گروهی، و گفته شده سی سوار، و نیز گفته شده چند تن از موالیان ابوسفیان یا بنی هاشم، و در برخی روایات و متون تاریخی، نقل های دیگری نیز آمده است.

مراجعه کنید به: الأخبار الطوال، دینوری، ۲۶۱؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۱۲۲/۲؛ نور الأبصار، شبلنجی، ۱۳۲؛ ترجمة الإمام الحسين (از طبقات ابن سعد)، ۸۴؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ۷۵/۲؛ مثير الأخران، ابن نما، ۱۰۶.

۲. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۳۵۳/۴؛ الإرشاد، شیخ مفید، ۱۲۲/۲؛ ترجمة الإمام الحسين (از طبقات ابن سعد)، ۸۴؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ۷۴/۲؛ شرح الأخبار، قاضی مغربی، ۱۵۹/۳.

مدینه برایم نامه بنویس و هر نیازی داشتی بگو.»^۱

به نظر می‌رسد هراس خلاص شدن از جنایت قتل امام حسین (علیه السلام)، هیچ‌گاه از ذهن یزید (لعنت خدا بر او) رخت برنسته بود؛ و به همین دلیل است که می‌بینیم او در هر فرصتی که با یکی از اعضای خانواده حسین (علیه السلام) یا حتی با دیگران صحبت می‌کند، سعی دارد این جنایت را از خودش دور کند و آن را به گردن ابن‌زیاد (لعنت خدا بر او) بیندازد.

درست نیست که این مسئله، به‌طور خاص، صرفاً در چهارچوب فریب‌کاری و شیطنتی که یزید با هدف حفظ سلطنت و قدرت خود به کار می‌برد قرار گیرد، هرچند تا حدودی این نیز صحیح است، اما این تمام ماجرا نیست، بلکه قسمتی از آن به سنگینی تبعات خون‌های ریخته‌شده مربوط می‌شود. خون بی‌گناه اگر ریخته شود، آرامش زندگی کسی را که مرتکب جنایت شده به هم می‌زند و بر رفتار و تفکر او تأثیر می‌گذارد و باعث تلخ شدن زندگی‌اش می‌شود و شب‌هایش را دچار بی‌خوابی و نگرانی می‌کند، و حتی ممکن است او را هراسان و وحشت‌زده کند؛ حال، اگر خون ریخته‌شده متعلق به امام معصومی همچون حسین بن علی (علیه السلام) باشد، وضعیت چگونه خواهد بود. قطعاً و یقیناً این خون تأثیرات بزرگی بر روح و روان جنایت‌کار خواهد گذاشت، به‌نحوی که تنها خدا و خود فرد جنایت‌کار از آن آگاه‌اند.

به‌وضوح به نظر می‌رسد یزید (لعنت خدا بر او) می‌خواهد از این کابوس - که خواب راحتش را به هم زده و سنگینی تبعات ناشی از آن را احساس می‌کند - فرار کند و سعی می‌کند خودش را فریب دهد و به خودش بگوید در ریختن خون حسین (علیه السلام) نقشی نداشته است تا شاید برای مدتی آرام شود.

به هر حال، برخی گفته‌اند تاریخ خروج آل رسول از شام، بیستمین روز از ماه صفر سال

۶۱ هجری بوده است، و این یعنی آنها بیست روز در شام اقامت داشته‌اند؛^۱ اما - همان طور که بیان کردیم - صحیح این است که آنها مدت کمی در شام ماندند و زودتر از آن زمان خارج شدند.

به‌علاوه، مورخان [به‌ویژه تاریخ‌نگاران شیعه] دربارهٔ این که کاروان آل رسول برای زیارت قبر حسین (علیه السلام) از کربلا عبور کردند یا به‌طور مستقیم به مدینه رفتند، اختلاف نظر دارند.

بیشتر آنها گفته‌اند کاروان آل رسول به مدینه رفتند و عبور آنان از کربلا را بعید دانسته‌اند،^۲ به‌ویژه کسانی که گفته‌اند آنان در روز بیستم صفر از شام خارج شدند. بنابراین، آنچه دربارهٔ رفتن آل رسول به زیارت قبر حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا آمده است - از نظر این افراد - نمی‌تواند با نخستین اربعین مرتبط باشد.

اما کسانی که معتقدند کاروان از شام به کربلا و سپس به مدینه رفت، برخی از آنها گفته‌اند ورود آنان به کربلا در روز بیستم صفر (نخستین اربعین) بوده است^۳ و عده‌ای بر این باورند که

۱. مراجعه کنید به: مسار الشيعة، شیخ مفید، ۴۶؛ مصباح‌المتجهّد، شیخ طوسی، ۷۸۷؛ المصباح، کفعمی، ۴۸۹، ۵۱۰؛ العدد القویة، علامه حلی، ۲۱۹.

۲. مراجعه کنید به: منابع پیشین، ازجمله کسانی که عبور کاروان آل رسول را از کربلا در اربعین اول بعید دانسته‌اند، می‌توان به ابن طاووس در کتاب اقبال الاعمال (ج ۳، ص ۱۰۰ و ۱۰۱)، علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۹، ص ۳۳۴)، محدث نوری در اللؤلؤ والمرجان (ص ۱۵۰-۱۵۴)، محدث عباس قمی در منتهی الآمال (ج ۱، ص ۶۲۲) و شهید مطهری در الملحمة الحسينية (ج ۱، ص ۲۲) اشاره کرد.
دو نکته:

۱. ابن طاووس، در کتاب اللهوف، عبور کاروان آل رسول از کربلا در مسیر بازگشت به مدینه و دیدار آنان با جابر بن عبد الله انصاری را ذکر کرده است. مراجعه کنید به: اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۱۴.

۲. شهید مطهری معتقد است تنها کسی که عبور کاروان اسرا از کربلا را ذکر کرده، سید بن طاووس در کتاب اللهوف است، اما این سخن دقیق نیست؛ زیرا این روایت از جانب دیگران نیز نقل شده است، ازجمله البیرونی که در سال ۴۴۰ هجری قمری درگذشته است، همان‌طور که در ادامه مشخص خواهد شد.

۳. البیرونی گفته است: «در روز بیستم از صفر، سر حسین به بدن او بازگردانده شد و همراه با بدنش دفن گردید. در

- به دلیل کافی نبودن زمان - امکان رسیدن آنان در روز بیستم صفر وجود نداشته است. در نتیجه، احتمال داده‌اند ورود کاروان پس از ماه صفر بوده، یا - طبق تعبیر برخی از آنان - در فاصله میان اولین و دومین اربعین بوده است.^۱ همچنین، درباره دیدار آنان با جابر بن عبدالله انصاری، گفته شده ممکن است جابر بیش از یک مرتبه به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) رفته باشد؛ بار اول در روز اربعین و بار دوم مدتی بعد از آن، و او در این زیارت دوم با کاروان آل رسول که از شام می‌آمد، مواجه شده است.

این مسئله از نظر آنان - همان طور که می‌بینیم - بر پایه احتمالات قرار می‌گیرد، چراکه متون قطعی در این باره وجود ندارد. محدث نوری دلایل و نکات بسیاری را - از دیدگاه خودش - ارائه کرده است که بعید بودن رسیدن آل رسول به کربلا و حضور آنها در نخستین اربعین (۲۰ صفر سال ۶۱ هجری) و دیدارشان با جابر بن عبدالله انصاری را نشان می‌دهد، و مهم‌ترین دلایلی که مطرح می‌کند عامل زمان است که او آن را کاملاً ناکافی می‌داند.^۲ در

این روز، زیارت اربعین خوانده می‌شود و زنان اهل بیت پس از بازگشت از شام، به کربلا رسیدند.» الآثار الباقية عن القرون الخالية، ص ۳۲۱.

- شیخ بهایی نوشته است: «در روز نوزدهم از صفر، زیارت اربعین برای اباعبدالله (علیه السلام) به جا آورده می‌شود که زمان آن هنگام بالا آمدن روز است. در این روز - که روز اربعین شهادت اوست - جابر بن عبدالله انصاری برای زیارت او آمد. و در همان روز، اهل بیت حسین (علیه السلام) پس از بازگشت از شام به کربلا رسیدند، درحالی که قصد بازگشت به مدینه را داشتند.» توضیح المقاصد، ص ۶.

- علامه مجلسی در بیان استحباب زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز اربعین نوشته است: «مشهور میان اصحاب این است که علت آن، بازگشت اهل بیت حسین (علیه السلام) در چنین روزی به کربلا پس از بازگشت از شام و الحاق سرها به بدن‌ها توسط علی بن حسین (علیه السلام) بوده است.» بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳۴.

۱. مراجعه کنید به: کتاب مع الרכب الحسيني من المدينة إلى المدينة، نوشته محمد امین الامینی، ج ۶، ص ۳۱۸.
۲. از جمله دلایلی که محدث نوری نیز ذکر کرده است می‌توان به این شواهد اشاره کرد: شیخ مفید و شیخ طوسی و امثال آنها، به حرکت کاروان از شام به مدینه اشاره کرده‌اند. همچنین، در منابعی که به زیارت جابر انصاری پرداخته‌اند، مانند بشارة المصطفی طبری و مصباح الزائر ابن طاووس، به مسئله دیدار او با آل رسول در روز اربعین اشاره نشده است. افزون بر این، اگر آل رسول در روز اربعین به کربلا رسیده بودند، دیگر نمی‌توانست درست باشد که جابر نخستین

مقابل، کسانی که به کافی بودن زمان معتقد هستند بر این باورند که کاروان آل رسول خدا ﷺ در روز اربعین به کربلا رسید و با جابر انصاری دیدار کرد؛ و این گروه دیدگاه خود را با ذکر شواهد تاریخی متعدد پشتیبانی کرده‌اند.^۱

از سید احمد الحسن پرسیدم: ازجمله مسائل غیرقطعی، موضوع بازگشت کاروان آل رسول از شام و تعیین مسیر حرکت آن است؛ این که آیا آنها به‌طور مستقیم به مدینه رفتند - به آن صورتی که برخی گفته‌اند - یا به کربلا آمدند و سپس به مدینه رفتند، همان‌طور که میان پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام) مشهور و معروف است؟

ایشان پاسخ داد:

«علی بن حسین و زینب، دختر علی (علیهم‌السلام)، و خانواده و همراهان آنان در ماه صفر به قبر حسین (علیه‌السلام) رسیدند و هیچ اشکالی در مسئله زمان وجود ندارد؛ به‌ویژه با توجه به آن که در بازگشت، وسایل حمل و نقل کافی برایشان فراهم شده بود و در نتیجه، آنها به‌سرعت حرکت می‌کردند.»^۲

واضح است که رسیدن آنها به کربلا بعد از ماه صفر نبوده - به آن صورتی که عده‌ای به اشتباه برداشت کرده‌اند - بلکه آنها به کربلا رسیدند، درحالی که ماه صفر تمام نشده بود؛ یعنی

زائر قبر حسین (علیه‌السلام) لقب بگیرد؛ و دیگر دلایلی که می‌توان در سخنان او مشاهده کرد. برای مطالعه بیشتر، مراجعه کنید به: اللؤلؤ والمرجان، محدث نوری، ص ۱۵۰-۱۵۴.

۱. ازجمله افرادی که به رسیدن کاروان آل رسول به کربلا در روز اربعین معتقد هستند، می‌توان به سید محمدعلی قاضی طباطبایی اشاره کرد. او پس از بررسی شواهد تاریخی بیان کرده است: «خلاصه سخن این است که روایت سبط ابن جوزی درست است که می‌گوید کاروان در روز پانزدهم محرم، کربلا را به‌سمت شام ترک کرد، سپس در اول صفر به شام رسید و حدود هشت روز آنجا ماندند، سپس طی هشت تا ده روز به کربلا بازگشتند و توانستند در روز بیستم صفر - اربعین - وارد کربلا شوند، و این همان مطلوب ماست.» به نقل از: مع الרכب الحسيني من المدينة إلى المدينة، محمد امین الامینی، ج ۶، ص ۳۱۳.

۲. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

ورودشان در پایان ماه صفر (بعد از اربعین) بوده است؛ و تردیدی نیست که این امر ممکن و معقول است؛ زیرا کاروان آل رسول در اول صفر به دمشق رسید و - همان طور که پیش تر گفتیم - آنها مدت کمی در شام ماندند. بنابراین، اگر فرض بگیریم به راه افتادن آنها از شام در اواخر دهه اول صفر، و ورودشان به کربلا در پایان ماه صفر بوده است، این یعنی آنها تقریباً بیست روز زمان داشتند که برای پیمودن مسیر شام به کربلا کافی است، البته به شرطی که وسایل حمل و نقل کافی برایشان مهیا شده و تمام نیازهای سفر سریع برایشان تأمین شده باشد؛ و این - همان طور که دانستیم - دقیقاً همان شرایطی است که برایشان حاصل شده بود.

به علاوه، تردیدی نیست که مسیر شام به مدینه، با مسیر شام به کربلا تفاوت دارد، اما اهل بیت (علیهم السلام) موفق شدند پس از موافقت مسئولان همراه کاروان، به طرف کربلا حرکت کنند. برخی مورخان گفته اند یزید (لعنت خدا بر او) دستور داد افرادی که مسئول کاروان بودند در طول مسیر بازگشت با آنها مدارا کنند و به همراه آنان حرکت کنند و در هر مکان و زمانی که آنها بخواهند توقف کنند.^۱

در مجموع، کاروان آل رسول در پایان ماه صفر سال ۶۱ هجری به کربلا رسید تا قبر سیدالشهدا حسین بن علی (علیه السلام) و قبور شهدای اهل بیت و یاران او را زیارت کنند؛ و در آنجا با صحابی جابر بن عبدالله انصاری دیدار کردند، همان طور که در ادامه روشن خواهد شد.

۱. مراجعه کنید به: زندگی نامه امام حسین (از طبقات ابن سعد)، ۸۴.

دیدار آل رسول خدا ﷺ با جابر بن عبدالله انصاری

زیارت قبر امام حسین ﷺ توسط جابر و دیدار او با آل رسول خدا ﷺ

براساس متون و اسناد تاریخی موجود، اولین کسی که موفق به زیارت قبر امام حسین بن علی ﷺ شد صحابی جابر بن عبدالله انصاری بود.

روایت شده است روز چهلّم (اربعین): «روزی بود که جابر بن عبدالله بن حزام انصاری - صحابی رسول خدا ﷺ - از مدینه به کربلا آمد تا قبر سرورمان اباعبدالله ﷺ را زیارت کند، و او اولین کسی بود که به زیارت ایشان مشرف شد.»^۱

«عطیۀ عوفی روایت کرده است: به همراه جابر بن عبدالله انصاری ﷺ برای زیارت قبر حسین بن علی بن ابی طالب به راه افتادم. هنگامی که به کربلا رسیدیم، جابر به کناره فرات نزدیک شد و غسل کرد. سپس با یک پارچه خودش را پوشاند و پارچه‌ای دیگر بر دوشش انداخت. سپس کیسه‌ای را که در آن عطر بود باز کرد و آن را به بدن خودش مالید. او قدمی بر نمی داشت مگر آن که خدا را یاد می کرد. هنگامی که به قبر نزدیک شد، گفت: "مرا به آن نزدیک کن." او را نزدیک قبر رساندم. سپس بیهوش بر قبر افتاد. مقداری آب بر او پاشیدم. وقتی به هوش آمد سه بار گفت: "یا حسین!" سپس گفت: "حبیب پاسخ حبیبش را نمی دهد."

سپس گفت: "و تو چگونه پاسخ بدهی، درحالی که از قفا ذبح شدی، و بدن و سرت از یکدیگر جدا شده است. گواهی می دهم که تو فرزند خاتم پیامبران، فرزند سرور مؤمنان،

۱. مسار الشیعة، شیخ مفید، ۴۶. همچنین مراجعه کنید به: مصباح المتعجد، شیخ طوسی، ۷۸۷؛ المصباح، کفعمی، ۴۸۹؛ اللہوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس، ۱۱۴؛ مثیر الأحزان، ابن نما، ۱۰۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۴۵/ ۱۴۶؛ مستدرک الوسائل، محدث نوری، ۳/ ۵۸۰ و دیگر منابع.

فرزند هم‌پیمان تقوا، از نسل هدایت، پنجمین از اصحاب کسا، فرزند سرور ثُقا، فرزند فاطمه سرور زنان هستی؛ و چرا تو نباید چنین باشی، درحالی که دست‌های سرور پیامبران تو را پرورانده، و در دامن پرهیزکاران رشد کردی و از سینه‌های ایمان شیر نوشیدی و با اسلام از شیر گرفته شدی؟ پس با پاکی زندگی کردی، و با پاکی وفات یافتی؛ اما دل‌های مؤمنان به‌خاطر جدایی از تو راضی نیست و هیچ تردیدی در برتری تو ندارند. پس سلام خدا و رضایتش گوارای تو باد؛ و من گواهی می‌دهم تو همچون برادرت یحیی بن زکریا در همان راهی گام نهادی که او رفته بود."

سپس جابر نگاه خود را به اطراف قبر گرداند و گفت: "سلام بر شما، ای ارواحی که در حریم حسین فرود آمدید و در اطراف او آرام گرفتید. شهادت می‌دهم شما نماز را بر پا داشتید، زکات را پرداختید، به معروف امر کردید و از منکر بازداشتید، با ملحدان^۱ جهاد کردید و خدا را عبادت نمودید تا این که یقین شما در رسید. به همان خدایی که محمد را به حق مبعوث گرداند، سوگند که ما در آنچه شما وارد شدید شریک هستیم."

عطیه گفت: "به او گفتم: ای جابر، چگونه ما شریک هستیم درحالی که نه در دشتی فرود آمدیم، نه از کوهی بالا رفتیم، و نه شمشیری زدیم؟ درحالی که این گروه سرهایشان از بدن جدا شده، کودکانشان یتیم شده و زنانشان بیوه گشته‌اند؟"

جابر به من گفت: "ای عطیه، شنیدم حبیبم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «هرکس قومی را دوست داشته باشد با آنان محشور خواهد شد و هرکس عمل قومی را دوست داشته باشد در عملشان شریک خواهد بود.» به همان خدایی که محمد ﷺ را به حق مبعوث کرد سوگند، نیت من و یارانم بر همان چیزی است که حسین (علیه السلام) و یارانش بر آن بودند. مرا به‌سوی خانه‌های کوفه ببر."

هنگامی که قسمتی از راه را طی کرده بودیم به من گفت: "ای عطیه، آیا به تو سفارشی کنم؟ و گمان نمی‌کنم پس از این سفر دوباره تو را ببینم: محبان آل محمد (علیهم السلام)

را به اندازه‌ای که آنان را دوست دارند دوست داشته باش و با دشمنان آل محمد (علیهم‌السلام) به همان اندازه که با آنان دشمنی می‌کنند دشمن باش، حتی اگر او روزه‌دار و شب‌زنده‌دار باشد. با محب محمد و آل محمد مدارا کن؛ زیرا اگر قدمی از او به سبب بسیاری گناهانش بلغزد، قدم دیگری به سبب محبتشان ثابت خواهد ماند؛ چراکه دوستدار آل محمد به بهشت بازمی‌گردد و دشمن آل محمد به دوزخ رهسپار است.^۱

طبق این روایت، زیارت جابر، نخستین زیارت پس از رسیدن او به کربلا در روز اربعین یا قبل از آن بوده است؛ و روشن است جابر در این زیارت با کاروان آل رسول ملاقات نکرده است و دیدار او با آنان در زیارتی دیگر بوده است که ناگزیر باید در ماه صفر نیز رخ داده باشد؛ زیرا پیش‌تر دانستیم که آل رسول توانسته بودند پیش از پایان ماه صفر به کربلا برسند، و این یعنی جابر از زمان رسیدن به قبر امام حسین (علیهم‌السلام) در روز اربعین یا قبل از آن، تا اواخر ماه صفر در کنار قبر اقامت داشته است.

به نظر می‌رسد جابر انصاری بزرگی خسارتی را که به دلیل نپیوستن به حسین (علیهم‌السلام) متحمل شده بود به خوبی درک کرده است. او به روشنی می‌دانست چه جایگاهی نصیب کسانی شده است که به حسین پیوسته و با او به شهادت رسیده بودند. پس مسئله، در حقیقت، به وجود یا نبود عذر شرعی برای نپیوستن به یاری حسین خلاصه نمی‌شود تا بخواهیم این عدم حضور را با دلایلی همچون نابینایی، بیماری، کهولت سن یا زندان توجیه کنیم، بلکه مهم‌تر آن است که بدانیم عدم توفیق برای پیوستن به امام زمان خود - حتی اگر با هزار عذر شرعی توجیه شود - در نهایت، به یک نتیجه منتهی خواهد شد: نپیوستن و از دست دادن توفیق دستیابی به فتح و شهادتی که از نتایج پیوستن است.

از سید احمد الحسن درباره صحت روایت دیدار جابر انصاری با خاندان پیامبر در کربلا پرسیدم و ایشان پاسخ داد:

«دیدار او با آنها صحیح است. جابر مدتی در کنار قبر حسین (علیه السلام) اقامت داشت. او پیش از اربعین به کربلا رسید و خیمه‌ای در کنار قبر حسین (علیه السلام) بر پا کرد. جابر در پایان ماه صفر با زینب و علی بن حسین (علیه السلام) دیدار کرد.»

وی افزود:

«جابر از این که به حسین (علیه السلام) نپیوسته و با او به شهادت نرسیده بود نادم و پشیمان بود. از این رو، مدتی در کنار قبر او اقامت کرد، و از آن پس با علی بن حسین (علیه السلام) همراه شد. پس او اگرچه نایبنا بود، اما مسئله این نیست که آیا او معذور بوده است یا خیر، بلکه مسئله خسارت بزرگی است که در هر صورت نصیب او شده است. آیا به عنوان مثال بُریر، با وجود کهولت سن و تکیه دادن به عصا معذور نبود؟»^۱

به هر حال، کاروان آل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چند روزی را برای عزاداری در کربلا اقامت کرد. و برخی این مدت را سه روز ذکر کرده‌اند.^۲

همچنین، برخی منابع به زیارت جابر انصاری و عطیه عوفی اشاره کرده و دیدار او با کاروان اهل بیت (علیهم السلام) را روایت کرده‌اند:

«عطیه گفت: "ما آنجا بودیم که ناگهان سایه‌ای از طرف شام نمایان شد. "گفتم: "ای جابر، سایه‌ای از طرف شام پدیدار شده است." جابر به غلامش گفت: "به طرف این سایه برو و خبری برای ما بیاور. اگر از یاران عمر بن سعد باشند، بازگرد تا شاید پناهگاهی بیابیم، و اگر زین العابدین باشد، تو برای رضای خدا آزاد شده‌ای." آن غلام رفت و به سرعت بازگشت و گفت: "ای جابر، برخیز و به استقبال حرم رسول خدا برو؛ زین العابدین با عمه‌ها و خواهرانش آمده است." جابر بلند شد و پابره‌نه و سربره‌نه به سمت زین العابدین حرکت

۱. از گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. قندوزی گفته است: «آنها به مدت سه روز به برپایی مراسم عزاداری پرداختند، سپس به سوی مدینه حرکت کردند.» (ینابیع المودة، ۹۲).

زیارت قبر امام حسین توسط جابر و دیدار او با آل رسول خدا ۳۰۷

کرد. وقتی به امام نزدیک شد امام علیه السلام پرسید: "آیا تو جابر هستی؟" گفت: "بله، ای فرزند رسول خدا." امام فرمود: "ای جابر، به خدا قسم همین جا بود که مردان ما را کشتند، کودکان ما را ذبح کردند، زنان ما را اسیر کردند و خیمه‌های ما را سوزاندند." سپس آنها از کربلا جدا شدند و راهی مدینه شدند.^۱

«وقتی زن‌ها و خاندان حسین علیه السلام از شام بازگشتند و به عراق رسیدند، به راهنما گفتند: "ما را از راه کربلا عبور بده." به محل قتلگاه رسیدند و جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله و گروهی از بنی‌هاشم و مردانی از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را یافتند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام آمده بودند. آنها در یک زمان به یکدیگر رسیدند و با گریه و ماتم درحالی که بر سر و سینه می‌زدند با یکدیگر تلافی نمودند و مراسم عزاداری پر از درد و غمی را برگزار کردند و زنان آن منطقه نیز به آنان پیوستند و این مراسم عزاداری چند روز ادامه یافت.»^۲

آیا سرها به بدن‌ها بازگردانده شدند؟

مشهور در میان تاریخ‌نگاران - به‌ویژه شیعیان - این است که یزید (لعنت خدا بر او) وقتی کاروان آل رسول خدا را از شام به مدینه روانه کرد، سر امام حسین علیه السلام را نیز به‌همراه آنان فرستاد و هنگامی که آنها از کربلا عبور کردند، امام علی بن حسین علیه السلام سر را به پیکر مطهر الحاق کرد.^۳

۱. لواعج الأشجان، محسن الامین، ۲۴۱ و ۲۴۲.

۲. اللهوف فی قتلى الطفوف، ابن طاووس، ۱۱۴.

۳. مراجعه کنید به: روضة الواعظین، نیشابوری، ۱/ ۱۹۲؛ رسائل المرتضی، ۳/ ۱۳۰؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، طبرسی، ۲۵۰؛ مثیر الأحزان، ابن نما؛ ۱۰۶؛ اللهوف، ابن طاووس، ۱۱۴.

مجلسی گفته است: «و مشهور میان علمای امامیه این است که سر امام حسین علیه السلام همراه با بدن ایشان دفن شده، و علی بن حسین علیه السلام آن را بازگردانده است.» بحار الأنوار، مجلسی، ۴۵/ ۱۴۵ و ۱۴۶.

برخی تاریخ‌نگاران اهل سنت نیز گفته‌اند علمای شیعه را نقل کرده‌اند.^۱

ابن جوزی گفته است:

«و درباره‌ی سر نظرات مختلفی وجود دارد که مشهورترین آن، این است که سر همراه با اسیران به مدینه بازگردانده، و سپس در کربلا به پیکر ملحق شد. این را هشام و دیگران گفته‌اند.»^۲

او همچنین روایت کرده است:

«از فاطمه دختر علی^۳ (صلوات بر آنها): سپس یزید (لعنت خدا بر او) دستور داد زنان حسین (علیه السلام) را همراه با علی بن حسین (علیه السلام) در مکانی زندانی کنند که نه از گرما محافظت می‌کرد و نه از سرما، تا آنجا که صورت‌هایشان پوست‌پوست شد ... تا این که علی بن حسین (علیه السلام) همراه با زنان از آنجا به راه افتاد و سر حسین (علیه السلام) را به کربلا بازگرداند.»^۴

- همچنین گفته شده کسی که سر را بازگرداند «عمر بن عبدالعزیز» بوده است.^۵

- و طبق برخی روایات نقل شده که سر شریف حسین (علیه السلام) در نجف دفن شده است.^۶

۱. برای مثال، مراجعه کنید به: نور الأبصار، شبلنجی، ۱۳۳؛ فیض القدير، مناوی، ۱/ ۲۰۵.

۲. تذکرة الخواص، ۲۶۵.

۳. در منابع دیگر: فاطمه بنت حسین آمده، و این صحیح است. مراجعه کنید به: روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ۱۹۲.

۴. أمالی، صدوق، ۲۳۱ و ۲۳۲.

۵. خوارزمی گفته است: «سر شریف به مدت سه روز در دمشق به نیزه آویخته شد و در خزانه بنی امیه باقی ماند تا این که سلیمان بن عبدالملک به حکومت رسید. او سر را طلب کرد و آورده شد؛ درحالی که تنها استخوانی سفید و خشکیده بود. او سر را در جعبه‌ای قرار داد، معطر کرد و پارچه‌ای روی آن گذاشت و پس از خواندن نماز برایش در قبرستان مسلمانان دفن کرد. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید، از محل دفن آن پرس‌وجو کرد و خبر آن را شنید. او درباره‌ی مکانی که دفن شده بود تحقیق کرد، آن را از خاک بیرون آورد و برداشت؛ و خداوند بهتر می‌داند چه بر سر آن آورد. ظاهر دین او نشان می‌دهد سر را به کربلا فرستاد تا همراه با بدن دفن شود.» مقتل الحسین، ۲/ ۷۵.

۶. از جمله آنچه کلینی نقل کرده است: «از یزید بن عمر بن طلحه روایت شده است که گفت: امام صادق (علیه السلام) درحالی که

- همچنین گفته شده است که سر شریف در مدینه دفن شده است.^۱

در حیره بود به من فرمود: «آیا نمی‌خواهی به وعده‌ای که به تو دادم عمل کنی؟» گفتیم: «بله.» (یعنی رفتن به زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام). امام سوار شد و اسماعیل و من نیز همراه ایشان سوار شدیم. تا این که از "الثویه" گذشتیم و به نزدیکی نجف رسیدیم. امام در مکانی که "ذکوات بیض" نام داشت از اسب پیاده شد. اسماعیل و من نیز پیاده شدیم. امام نماز خواند و اسماعیل نیز نماز خواند و من هم نماز خواندم. سپس امام به اسماعیل فرمود: «برخیز و به جدت حسین علیه السلام کن.» گفتیم: «فدایت شوم، مگر حسین علیه السلام در کربلا نیست؟» امام فرمود: «بله، اما زمانی که سر مبارکش به شام برده شد، یکی از موالیان ما آن را دزدید و در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام دفن کرد.» (کافی، ۴ / ۵۷۱)

همچنین ابن قولویه روایت کرده است: «از علی بن أسباط نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: "هنگامی که به غری (نجف) می‌روی، دو قبر می‌بینی: یک قبر بزرگ و یک قبر کوچک. قبر بزرگ، قبر امیرالمؤمنین علیه السلام است و قبر کوچک، سر امام حسین علیه السلام است."» (کامل‌الزیارات، ۸۴).

همچنین: «از یونس بن ظبیان نقل شده است: در شبی روشن با آسمانی پرستاره، در حیره نزد امام صادق علیه السلام بودم. امام به آسمان نگاه کرد و فرمود: "ای یونس، آیا این ستارگان را نمی‌بینی که چقدر زیبا هستند؟ بدان آنها امان اهل آسمان هستند و ما امان اهل زمین." سپس امام از من خواست اسب و الاغ را آماده کنم. پس از آماده‌سازی، امام فرمود: "ای یونس، کدام‌یک را بیشتر دوست داری، اسب یا الاغ؟" من گمان کردم امام اسب را به دلیل قدرتش ترجیح می‌دهد. بنابراین گفتم: الاغ. امام فرمود: "دوست دارم آن را به من واگذار کنی." گفتیم: "چنین کردم." امام سوار شد و من نیز به‌همراهش رفتم. وقتی از حیره خارج شدیم، امام به من فرمود: "پیش برو، ای یونس." امام مرا راهنمایی می‌کرد تا به مکانی رسیدیم که تپه‌هایی سرخ‌رنگ در آنجا بود. امام فرمود: "اینجا همان جاست." گفتیم: "بله." امام وضو گرفت و به‌سوی تپه‌ای نماز خواند و سپس گریست و به تپه‌ای دیگر رفت و همان کار را انجام داد. سپس به من فرمود: "ای یونس، اینجا کجاست؟" گفتیم: "نمی‌دانم." امام فرمود: "جایی که ابتدا نماز خواندم، قبر امیرالمؤمنین علیه السلام است و تپه دیگر محل دفن سر امام حسین علیه السلام."» (کامل‌الزیارات، ۸۶ و ۸۷)

و نیز شیخ طوسی نقل کرده است: «مفضل بن عمر روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام از مکانی در مسیر غری عبور کرد که در آنجا ستونی مایل قرار داشت. امام در آنجا دو رکعت نماز خواند. از ایشان پرسیده شد: "این نماز برای چه بود؟" امام فرمود: "اینجا مکانی است که سر جدم حسین بن علی علیه السلام قرار داده شد."» (أمالی، ۶۸۲).

۱. ابن سعد نقل کرده است: «یزید سر حسین را برای عمرو بن سعید بن عاص - که در آن زمان حاکم مدینه بود - فرستاد. عمرو گفت: "دوست داشتم این سر را برای من نمی‌فرستادند." مروان گفت: "ساکت باش!" سپس سر را گرفت و در دستش نگه داشت و گفت: "خوشا به سرتی تو که در دست‌های من است / و رنگ سرخ‌فام تو بر گونه‌هایت / گویی شب را در دو مسجد به صبح رسانده‌ای..." سپس عمرو بن سعید دستور داد سر امام حسین را کفن کنند و در بقیع کنار قبر مادرش دفن کنند.» (زندگی‌نامه امام حسین (از طبقات ابن سعد)، ۸۴؛ همچنین رجوع کنید به: مقتل الحسین،

- گفته شده که سر امام حسین (علیه السلام) در شام دفن شده است.^۱

- و نیز گفته شده در مصر دفن شده است.^۲

بنده ضرورت یا منفعتی در تعیین قطعی این مسئله در حال حاضر نمی بینیم؛ زیرا تعدد مشهدها و مقام هایی که برای سر امام حسین (علیه السلام) وجود دارد، به ترویج انقلاب امام حسین (علیه السلام) کمک می کند و موجب افزایش تعامل مسلمانان با اهداف الهی آن و یادآوری همیشگی آن می شود.

زیارت اربعین

از زیارت های مخصوص امام حسین (علیه السلام)، زیارت معروف به «زیارت اربعین» است، و درباره

خوارزمی، ۷۵ / ۲: نور الأبصار، الشبلنجی، (۱۳۳).

۱. «کلبی گفته است: یزید سر امام حسین را به مدینه فرستاد و آن را بر چوبی نصب کرد، سپس به دمشق بازگرداند و در آنجا در باغی دفن کردند؛ و گفته شده در دارالاماره یا در قبرستان دفن شده است.» مراجعه کنید به: انساب الأشراف، البلاذری، ۴۱۹ / ۳.

ابن عساکر، از رتبا دایه یزید، نقل کرده است: «سر حسین در اسلحه خانه باقی ماند تا این که سلیمان بن عبدالملک به خلافت رسید. او دستور داد سر را بیاورند؛ و وقتی آوردند به استخوان سفیدی تبدیل شده بود. آن را در صندوق گذاشتند، عطر آگین کردند، پارچه ای بر آن نهادند و در قبرستان مسلمانان دفن کردند. وقتی عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، به خزانه دار بیت المال دستور داد سر حسین را بفرستد. او به عمر نوشت سلیمان آن را دفن کرده است و صحت آن برایش مسجل شد. زمانی که مسوده (عباسیان) به حکومت رسیدند، محل دفن را پرسیدند و آن را نیش قبر کردند و سر را برداشتند، و خدا می داند با آن چه کردند.» مراجعه کنید به: تاریخ مدینه دمشق، ۴۲۱ / ۷.

ابن جوزی گفته است: «ابن ابی دنیا گفته است سر حسین را در خزانه یزید یافتند. آن را کفن کردند و در دمشق نزد باب الفردیس دفن کردند.» مراجعه کنید به: المنتظم فی تاریخ الملوک والأئمه، ۳۴۴ / ۵.

۲. ابن جوزی گفته است: «درباره سر حسین اختلاف نظر وجود دارد ... پنجمین نظر این است که خلفای فاطمی، آن را از باب الفردیس به عسقلان و سپس به قاهره منتقل کردند. اکنون مشهد بزرگی در قاهره وجود دارد که زیارت می شود.» مراجعه کنید به: تذکره الخواص، ۲۶۵. و نیز مراجعه کنید به: البداية والنهاية، ابن کثیر، ۲۰۵ / ۸.

زیارت قبر امام حسین توسط جابر و دیدار او با آل رسول خدا ۳۱۱

فضیلت آن آمده است که یکی از نشانه‌های مؤمن است:

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که فرمود: «نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: نماز پنجاه‌گانه، زیارت اربعین، انگشت در دست راست، گذاشتن پیشانی بر خاک [در سجده]، و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم.»^۱

اما چگونگی زیارت:

از صفوان بن مهران نقل شده است که گفت: مولایم، امام صادق علیه السلام به من فرمود:

«در زیارت اربعین، هنگام بالا آمدن خورشید زیارت کن و بگو: سلام بر ولی خدا و دوست او، سلام بر خلیل خدا و برگزیده او، سلام بر صفی خدا و فرزند صفی او، سلام بر حسین مظلوم و شهید، سلام بر اسیر اندوه‌ها و کشته اشک‌ها.

خدایا، گواهی می‌دهم او ولی تو و فرزند ولی تو، و صفی تو و فرزند صفی تو بود. او به کرامت تو دست یافت؛ تو او را با شهادت گرمی داشتی و با سعادت مخصوص گرداندی و با ولادتی پاک برگزیدی و او را سروری از سروران، پیشوایی از پیشوایان، و پاسداری از پاسداران قرار دادی.

تو به او میراث انبیا را عطا کردی و او را حجتی بر خلقت از میان اوصیا قرار دادی. او در دعوت تلاش کرد و در نصیحت کوتاهی نکرد و جان خود را در راه تو فدا کرد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی نجات دهد. اما دنیاپرستان او را مورد هجوم قرار دادند، و کسانی که دنیا فریبشان داد و بهره خود را به پایین‌ترین و پست‌ترین چیزها فروختند و آخرت خود را با کمترین بها خریدند علیه او یکدیگر را یاری رساندند. آنها دچار تکبر شدند و در پی هوس‌های خود افتادند، تو را خشمگین کردند و پیامبرت را نیز خشمگین ساختند، و از میان بندگان کسانی را اطاعت کردند که اهل جدایی و نفاق بودند و بار گناهان را بر دوش می‌کشیدند، همان کسانی که سزاوار آتش‌اند. پس، او در راه تو و به حساب تو با

آنان با صبر و استقامت جهاد کرد تا این که خونش در راه اطاعت تو ریخته شد و حریمش مباح شمرده شد. خدایا، آنان را دچار لعنتی بزرگ بگردان و به عذابی دردناک گرفتارشان کن.

سلام بر تو، ای فرزند رسول خدا! سلام بر تو، ای فرزند سید اوصیا! گواهی می‌دهم تو امین خدا و فرزند امین او بودی؛ تو سعادت‌مندانه زندگی کردی و ستوده از دنیا رفتی؛ مظلومانه و شهید از دنیا رفتی. گواهی می‌دهم که خداوند به وعده‌ای که به تو داده بود عمل می‌کند، و آنان که تو را خوار کردند و آنان که تو را کشتند به هلاکت و عذاب دچار می‌کند. گواهی می‌دهم تو به عهد خدا وفا کردی و در راه او جهاد کردی تا آن که یقین به سراغت آمد.

پس خدا لعنت کند کسی که تو را کشت و لعنت کند کسی که به تو ستم کرد. خدا لعنت کند مردمی را که این سخن را شنیدند و به آن راضی شدند. خدایا، من تو را گواه می‌گیرم که دوستدار کسی هستم که تو را به سرپرستی می‌گیرد و دشمن کسی هستم که با تو دشمنی می‌کند. پدر و مادرم فدای تو، ای فرزند رسول خدا! گواهی می‌دهم تو نوری بودی در صلب‌های بلندمرتبه و رحم‌های پاکیزه، جاهلیت با پلیدی‌هایش تو را نیالود و از لباس‌های ظلمانی‌اش بر تو نپوشاند؛ و گواهی می‌دهم که تو از ستون‌های دین و ارکان مسلمانان و پناهگاه مؤمنان بودی؛ و گواهی می‌دهم تو امام نیکوکار پرهیزکار راضی طاهر هدایت‌کننده هدایت‌شده بودی؛ و گواهی می‌دهم امامان از نسل تو، کلمه تقوا و نشانه‌های هدایت و آن ریسمان استوار و حجت بر اهل دنیا هستند؛ و گواهی می‌دهم که من به شما ایمان دارم و به بازگشت شما یقین دارم، به شریعت دینم یقین دارم و به فرجام کارهایم. قلبم تسلیم قلب شماست و فرمانم پیرو فرمان شماست و یاری من برای شما آماده است تا زمانی که خداوند برای شما اجازه دهد. پس با شما هستم، با شما هستم نه با دشمنان شما. درود خدا بر شما، بر ارواح و اجساد شما، بر شاهد و غایب شما، بر ظاهر و باطن شما. آمین، ای پروردگار جهانیان.

زیارت قبر امام حسین توسط جابر و دیدار او با آل رسول خدا ۳۱۳

سپس دو رکعت نماز می خوانی و هرچه می خواهی دعا می کنی؛ و باز می گردی.»^۱

فضیلت زیارت امام حسین (علیه السلام) و تبرک به ضریح ایشان

مسئله زیارت قبور اولیا و تبرک جستن به ضریح و آثار آنان، امری است که همه مسلمانان از تمامی فرقه ها به شرعی بودنش توافق دارند؛ و فقط گروهی از سلفی ها (وهابی ها) هستند که از اعتقاد به جواز آن جدای از دیگران اند و نه تنها آن را جایز ندانستند، بلکه پا را فراتر گذاشتند و تمامی کسانی را که به جواز تبرک و انجام آن اعتقاد دارند - که اکثریت مسلمانان را شامل می شود - به شرک نسبت دادند.

برخی از نکاتی که درباره این موضوع سودمند است:

اول: قرآن کریم - که منبع قطعی و اصلی برای استخراج عقاید صحیح است - مسئله تبرک به قبور اولیا را تأیید و به آن ترغیب نموده است.

سید احمد الحسن فرموده است:

«... اما مسئله تبرک جستن به قبور، به این اعتبار که این ها مکان هایی هستند که اجساد اولیای خدا را در خود جای داده اند و بنابراین پنجره ای برای اتصال ارواح مقدس آنها به این جهان هستند، قضیه ای است که قرآن آن را تأیید و به آن ترغیب نموده است. حق تعالی می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَغْتَوْنَا عَلَيْهِمْ لِنُغْلِبُوا أَنْ نَعْدَ اللَّهَ حَقًّا وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ مِنْهُمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا ثَبِّتُوا عَلَيْهِمْ بَنِيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا﴾^۲ (و این چنین آنان را آگاه کردیم تا بدانند وعده خدا حق است و در ساعت تردیدی نیست؛ آنگاه که میان خود درباره

۱. مصباح المتعبد، طوسی، ۷۸۸.

۲. سوره کهف، آیه ۲۱

کار آنان اختلاف کردند. پس گفتند: بر آنان بنایی بسازید. پروردگارشان به آنان داننا تر است. کسانی که بر کارشان غلبه یافتند گفتند: بی شک، بر آنان مسجدی بنا خواهیم (کرد). اگر نظر کسانی که پیشنهاد ساخت مسجد بر قبرهای اصحاب کهف را داده بودند باطل بود، قطعاً خداوند آن را انکار می کرد و بطلانش را آشکار می ساخت؛ زیرا مهمل گذاشتن و نادیده گرفتن آن به معنای تحریک به باطل بود و از ساحت او سبحان بسی به دور است که بندگان را به باطل تحریک کند و آنها را بفریبد. بنابراین، روشن می شود این فرمایش حق تعالی: ﴿الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾ (کسانی که بر کارشان غلبه یافتند گفتند: بی شک، بر آنان مسجدی بنا خواهیم کرد) حقی از سوی خداست، و این که تبرک جستن به قبور جزو دین خداست و هیچ گونه ارزش یا اعتباری برای حدیث یا روایتی وجود نخواهد داشت اگر با نص قرآنی محکم - که برای هر صاحب فهم صحیح و قلب سلیم روشن و واضح است - مخالفت داشته باشد.^۱

همچنین قرآن کریم بیان کرده است که آثار اولیا به اذن خدا می توانند اثری داشته باشد.

حق تعالی می فرماید: ﴿ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوُهِ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأُنْثَوِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲ (این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود؛ و همه خاندان خود را نزد من بیاورید). آیا خداوند - که پاک و منزّه است - بندگان را به شرک فرامی خواند و آنان را با چیزی مخالف توحید می فریبد؟ یا اعتقاد به برکت اولیا و تأثیرگذاری آنان به اذن خدا، جزئی از توحید الهی است و قطعاً حق است؟

دوم: در میان مسلمانان، روایت های متواتری وجود دارد که نشان می دهد بسیاری از صحابه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و آثار ایشان تبرک می جستند. اگر این عمل مخالف توحید می بود

۱. پاسخ های روشنگر بر بستر امواج، سید احمد الحسن، پاسخ سؤال ۳۰۹.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۳.

- همان طور که وهابی ها ادعا می کنند - هرگز جایز شمرده نمی شد و قطعاً رسول خدا ﷺ ایشان را از آن بازمی داشت.^۱ سکوت در برابر چنین مسئله ای و بی توجهی به آن و عدم بازداشتن از آن، موجب فریب مسلمانان در افتادن به باطل می شد؛ و خداوند بسی برتر و بالاتر از چنین نسبت هایی است، به ویژه آن که شرک از جمله بزرگ ترین باطل ها به شمار می رود. نمونه هایی از این روایات ارائه می شود:

«حکم به ما گفت: از ابوجحیفه شنیدم که می گفت: رسول خدا ﷺ هنگام ظهر نزد ما آمد و وضو گرفت. مردم از باقی مانده آب وضوی او می گرفتند و خود را با آن مسح می کردند. رسول خدا ﷺ نماز ظهر را دو رکعت و عصر را دو رکعت خواند و در مقابلش بزغاله ای بود. ابوموسی گفت: پیامبر ﷺ ظرفی آب خواست و دست و صورتش را در آن شست و مقداری از آب را در دهانش کرد و سپس به آن دو نفر فرمود: «از آن بنوشید و بر صورت ها و گردن هایتان بریزید.»

علی بن عبدالله به ما گفت: یعقوب بن ابراهیم بن سعد برای ما روایت کرد و گفت، پدرم به ما گفت، صالح، از ابن شهاب نقل کرده است که گفت: محمود بن ربیع - که در زمان کودکی، رسول خدا ﷺ به صورتش آبی از چاه پاشیده بود - به من خبر داد و گفت: عروه، از مسور و دیگران نقل کرده است که هریک از آن دو دیگری را تصدیق می کرد، هنگامی که پیامبر ﷺ وضو می گرفت، چیزی نمانده بود که مردم بر سر باقی مانده وضوی او با یکدیگر درگیر شوند.

باب «عبدالرحمن بن یونس به ما گفت»، حاتم بن اسماعیل به ما گفت، از جعد نقل کرده است که گفت، از سائب بن یزید شنیدم می گفت، خاله ام مرا نزد پیامبر ﷺ برد و گفت: "ای رسول خدا، این پسر خواهر من بیمار است." پس پیامبر ﷺ سرم را مسح کرد و با برکت برایم

۱. کسی که روایات را بررسی کند درمی یابد رسول خدا ﷺ و اهل بیتش (علیهم السلام)، نه تنها درباره تبرک جستن به خودشان و آثارشان سکوت نکرده اند، بلکه برخی از مسلمانان را به این کار تشویق می کردند. بنابراین، کاملاً روشن است که این مسئله در مسیر توحید حقیقی خداوند متعال قرار دارد، نه آن گونه که وهابی ها برداشت کرده اند.

دعا کرد و سپس وضو گرفت و من از آب وضوی او نوشیدم.»^۱

«از عون بن ابوجحیفه، از پدرش نقل شده است که گفت: "رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خیمه‌ای سرخ‌رنگ از چرم دیدم. بلال را دیدم که آب وضوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می‌آورد. دیدم که مردم برای گرفتن آن آب وضو می‌شتافتند؛ هرکس چیزی از آن به دست می‌آورد خودش را با آن مسح می‌کرد، و هرکس چیزی نمی‌یافت از رطوبت دست همراهش بهره می‌برد."»^۲

«از انس بن مالک روایت شده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خانه ام‌سلیم وارد می‌شد و بر زیرانداز او می‌خوابید، درحالی که او [ام‌سلیم] حضور نداشت. روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و بر زیرانداز او خوابید. ام‌سلیم آمد و به او گفته شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خانه تو بر زیرانداز خوابیده است. راوی گفت: او آمد و دید پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرق کرده و عرقش روی قطعه‌ای چرمی روی زیراندازش جمع شده است. او صندوقچه‌اش را باز کرد و شروع به جمع‌آوری آن عرق کرد و آن را در شیشه‌هایش می‌ریخت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیدار شد و فرمود: "چه می‌کنی، ای ام‌سلیم؟" پاسخ داد: "ای رسول خدا، به برکت آن برای فرزندانمان امید داریم." فرمود: "درست عمل کردی"

از انس، از ام‌سلیم نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خانه او می‌آمد و در آنجا استراحت می‌کرد. او برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) قطعه‌ای چرمی پهن می‌کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی آن می‌خوابید و بسیار عرق می‌کرد. ام‌سلیم عرق او را جمع می‌کرد و آن را در عطردان‌ها و شیشه‌ها می‌ریخت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: "ای ام‌سلیم، چه می‌کنی؟" او پاسخ داد: "این عرق شماست که با آن عطر مرا معطر می‌کنم."»^۳

«از عثمان بن عبدالله بن موهب نقل شده است که گفت: خانواده‌ام مرا با ظرفی آب به نزد ام‌سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستادند. اسرائیل سه انگشت از نقره گرفته بود که در آن

۱. صحیح بخاری، ۵۵/۱ و ۵۶، کتاب وضو.

۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۹، باب نماز در لباس سرخ.

۳. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۸۲، باب عرق پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سرما و هنگام نزول وحی.

مویی از موهای پیامبر ﷺ بود. هرگاه کسی دچار چشم‌درد یا مشکلی می‌شد ظرفی به نزد او می‌فرستاد و او [امسلمه] آن مو را در آب می‌شست؛ و من دیدم آن مو قرمز بود.»^۱

ابن حجر در شرح این حدیث گفته است:

«منظور این است که هرکس دچار بیماری می‌شد ظرفی نزد امسلمه می‌فرستاد و او آن موها را در آن ظرف قرار می‌داد و در آن آب می‌شست و سپس آن را برمی‌گرداند تا صاحب ظرف آن را بنوشد یا با آن غسل کند و از برکت آن بهره‌مند شود ...»^۲

«از انس بن مالک روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ جمره را رمی کرد و قربانی خود را نحر نمود و خواست حلق کند، سمت راست سرش را به آرایشگر داد تا بتراشد. سپس ابوطلحه انصاری را فراخواند و آن موها را به او داد. آنگاه سمت چپ سرش را به آرایشگر سپرد و پس از تراشیدن، آن موها را نیز به ابوطلحه داد و فرمود: "آن را بین مردم تقسیم کن."»^۳

چگونه ممکن است رسول خدا ﷺ موی خود را به مسلمانان بدهد، اگر تبرک جستن به او و آثارش به معنای شرک به خدا و منافات با توحید باشد؟! آیا وهابی‌ها می‌گویند این موها را به آنان داد تا - به عنوان مثال - بخورند؟!

«ابوحاتم رحمه الله درباره تقسیم کردن موی پیامبر ﷺ در میان اصحابش گفته است: این عمل به روشنی نشان می‌دهد که موی انسان پاک است؛ زیرا صحابه، موی رسول خدا ﷺ را برای تبرک جستن می‌گرفتند؛ برخی آن را در کمر بند خود می‌گذاشتند و برخی در جیبشان و با آن نماز می‌خواندند و به کارهایشان می‌پرداختند، درحالی‌که آن را همراه داشتند. حتی بسیاری از آنان وصیت می‌کردند که آن مو در کفنشان قرار داده شود. اگر مو نجس بود،

۱. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۵۷، کتاب لباس‌ها.

۲. فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۹۸.

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۸۲، باب کسی که پیش از قربانی سر تراشیده باشد.

پیامبر (ص) آن را بین آنان تقسیم نمی کرد، درحالی که - همان طور که شرح دادیم - می دانست که از آن برای تبرک استفاده می کنند.»^۱

سوم: تردیدی نیست که این روایات - که بسیار هستند و قطعاً به حد تواتر می رسند - وهابی ها را در تنگنا قرار داده اند؛ زیرا به طور کامل با عقیده بدعت آمیزشان در تضاد است. از این رو، برخی علمایشان ناچار شده اند بگویند تبرک جستن فقط به آثار رسول خدا جایز است، نه هیچ کس دیگر!^۲

این قطعاً سخن باطلی است؛ زیرا شرک و منافات با توحید همواره باطل است و انجام آن با رسول خدا یا با دیگر اولیای الهی صحیح نیست. جواز تبرک به آثار رسول خدا (ص) نشان می دهد تبرک جستن، شرک به خدا نیست و با توحید الهی منافات ندارد و تا زمانی که این عمل با توحید منافات ندارد چه مانعی برای تبرک جستن به دیگر اولیای الهی (خودشان، قبورشان یا آثارشان) وجود دارد؟!

با در نظر داشتن این که قرآن کریم جواز تبرک را فقط به رسول خدا محمد (ص) اختصاص نداده، بلکه یوسف (ع) و اصحاب کهف را نیز - همان طور که در آیات قبلی ذکر شد - مطرح کرده است. بنابراین روشن می شود تخصیص وهابی ها در این زمینه، بی دلیل است.

چهارم: به همین ترتیب، ادعای برخی علمای وهابی مبنی بر جواز تبرک جستن به آثار پیامبر (ص) فقط در دوران حیات ایشان، و عدم جواز پس از وفاتش نیز باطل است؛ چرا که این ادعا نیز تخصیصی بدون دلیل قطعی است. اگر تبرک جستن به اولیای الهی (خودشان،

۱. صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.

۲. سؤالی است که از ابن باز پرسیده شد و پاسخ او: «سؤال: "حکم تبرک جستن به صالحان و آثارشان چیست، ای شیخ بزرگوار؟" پاسخ: "تبرک جستن به صالحان و آثارشان جایز نیست، و این امر فقط به پیامبر (ص) اختصاص دارد. تبرک به آثار و عرق و آب دهان و وضوی پیامبر (ص) جایز است، اما برای غیر او جایز نیست ...» وبسایت رسمی بن باز، فتاوی نور علی الدرب، فتاوی ۱۶۵۶۸.

قبرهایشان و آثارشان) با توحید منافات داشته باشد، این منافات، هم در حیات ولی خدا (مانند پیامبر) و هم پس از وفات او برقرار خواهد بود، و اگر منافاتی نداشته باشد، در هر دو حالت (زندگی و پس از وفات) جایز خواهد بود. بنابراین این تفکیک ادعایی هیچ ارزشی ندارد؛ چراکه گفته‌ای بدون دلیل است.

در احادیث پیش گفته، مشاهده کردیم رسول خدا ﷺ موی خود را در میان مسلمانان تقسیم کرده و به آنان عطا کرده بود بدون این که برای نگهداری و تبرک جستن به آن، محدودیت زمانی تعیین کند یا از آنان بخواهد پس از وفاتش آن را از بین ببرند؛ زیرا نگه داشتن آن با توحید منافات ندارد. همچنین درباره برخی از بیماران مسلمان که برای شفا و تبرک جستن به موی پیامبر ﷺ نزد ام سلمه می‌رفتند، در روایات نیامده که این مراجعه تنها در زمان حیات پیامبر ﷺ بوده باشد، بلکه احتمالاً آمدن آنان پس از وفات پیامبر ﷺ بوده است؛ زیرا اگر رسول خدا ﷺ زنده بود، چرا به موی حضرت ﷺ روی می‌آوردند و به خودش مراجعه نمی‌کردند؟

حتی برخی احادیث به صراحت بیان می‌کنند که مسلمانان پس از وفات پیامبر ﷺ نیز به آثارش تبرک می‌جستند:

«از سهل بن سعد رضی الله عنه نقل شده است که گفت ... روزی پیامبر ﷺ آمد و در سقیفه بنی ساعده به همراه اصحابش نشست. سپس فرمود: "ای سهل، به ما آب بده." من با همین کاسه برای آنان آب آوردم و به آنها آب دادم. سهل همان کاسه را برای ما آورد و ما نیز از آن نوشیدیم. سپس عمر بن عبدالعزیز آن کاسه را درخواست کرد و سهل آن را به او هدیه داد.»^۱

«ابن سکن از طریق صفوان بن هیبره از پدرش روایت کرده است که گفت، ثابت بنانی به من گفت، انس بن مالک به من گفت: "این یکی از موهای رسول خدا ﷺ است؛ آن را زیر زبانت قرار بده." من آن را زیر زبانت گذاشتم و او در حالی دفن شد که آن موزیر زبانش

بود.»^۱

ابن سیرین - که یک تابعی بود - آرزو می کرد ای کاش یکی از موهای رسول خدا (ص) نزد او باشد:

«از ابن سیرین نقل شده است که گفت: به عیبیده گفتم: "مقداری از موی پیامبر (ص) نزد ماست که از انس یا خانواده اش به دست آورده ایم." او پاسخ داد: "داشتن یک تار مو از او برای من از دنیا و هر آنچه در آن است محبوب تر است."»^۲

عمر بن عبدالعزیز وصیت کرد مو و ناخن های پیامبر (ص) در کفنش قرار داده شود:

«از عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله نقل شده است که گفت: عمر بن عبدالعزیز هنگام مرگ وصیت کرد و موی از موهای پیامبر (ص) و ناخن هایی از ناخن های او را خواست و گفت: "وقتی مُردم، این موها و ناخن ها را در کفنم بگذارید." و آنها چنین کردند.»^۳

احمد بن حنبل (از ائمه مذاهب چهارگانه اهل سنت) یکی از موهای سر پیامبر را داشت که آن را می بوسید، برای شفا از آن استفاده می کرد و به آن تبرک می جست.

«عبدالله بن احمد گفت: پدرم را دیدم که یکی از موهای پیامبر (ص) را برمی داشت و آن را بر لبان خود می گذاشت و می بوسید. گمان می کنم دیدم او آن مو را بر چشمانش نیز می گذاشت، و آن را در آب فرو می برد و می نوشید تا شفا یابد. همچنین دیدم او ظرفی متعلق به پیامبر (ص) را شست و آن را در ظرف آبی قرار داد و از آن نوشید. او از آب زمزم می نوشید تا شفا یابد و آن را به دست ها و صورت خود می کشید.

گفتم: کجایند کسانی که به احمد اعتراض می کنند؟ درحالی که ثابت شده است که عبدالله از پدرش درباره لمس کردن پایه منبر پیامبر (ص) و تماس با حجره نبوی پرسید و او

۱. الإصابه، ابن حجر، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۱، کتاب وضو.

۳. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۵، ص ۴۰۶.

پاسخ داد: "من در این کار ایرادی نمی‌بینم. خداوند ما و شما را از عقاید خوارج و بدعت‌ها در امان بدارد." ^۱

از ابراهیم حربی - یکی از علمای بزرگ سلف - نقل شده است که گفت: «بوسیدن حجره پیامبر مستحب است.» ^۲

به این ترتیب، روشن می‌شود سیره مسلمانان - صحابه، تابعین، ائمه مذاهب و کسانی که پس از آنان آمدند - همواره بر تبرک جستن به رسول خدا ﷺ و آثارش - چه در زمان حیاتش و چه پس از وفاتش - استوار بوده است و هیچ اثری از این تخصیصی که وهابی‌ها ادعا می‌کنند وجود ندارد.

خلاصه: قرآن کریم و سنت متواتر و سیره مسلمانان جملگی تأکید می‌کنند که تبرک جستن به پیامبر ﷺ و آثارش جایز است. همچنین دانستیم از نظر مشروعیت تبرک جستن، میان رسول خدا ﷺ و سایر اولیای الهی (چه خودشان و چه آثارشان) تفاوتی وجود ندارد. به همین دلیل قرآن کریم، یوسف ﷺ و اصحاب کهف را ذکر کرده است.

پنجم: با توجه به آنچه گفته شد می‌دانیم مشروعیت زیارت امام حسین ﷺ و تبرک جستن به ضریح شریف او نیز در همین مسیر دینی و توحیدی قرار می‌گیرد که قرآن و سنت بر آن تأکید دارند. جایگاه حسین ﷺ - بدون شک - از منزلت اصحاب کهف کمتر نیست، درحالی‌که پیامبر اسلام ﷺ درباره هیچ کدام از آنان نفرمود ریحانه اوست، میوه دلش است، جانش است، یا فرزندش است، و نیز نفرمود سید جوانان بهشت است، یا او از من است و من از او هستم. همچنین هیچ‌یک از آنان را در کودکی نبوسید، نبوید، بر دوش و پشت خود حمل نکرد، یا آب دهان و انگشت شست خود را به او نداد. افزون بر این، پیامبر ﷺ از لحظه ولادت امام حسین ﷺ با گریه و ناله برایش سوگوار بود ... و مطالب دیگری که در حق حسین ﷺ فرموده

۱. سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ۱۱/ ۲۱۲.

۲. کشف القناع، بهوتی، ۲/ ۱۷۵.

بود و کارهایی که در حق او انجام داده بود و ما در مقدمه برخی از آنها را آوردیم. در نتیجه، برتری حسین (علیه السلام) بر اصحاب کهف، دست کم، از این نظر کاملاً آشکار است.

ششم: مسیر استدلالی دیگری که می‌توانیم از طریق آن، مشروعیت - و حتی استحباب - زیارت امام حسین (علیه السلام) را اثبات کنیم، با اثبات حقانیت آل محمد (علیهم السلام) برای امامت و وصایت پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خلاصه می‌شود؛ و این نکته‌ای است که با متون دینی و علم الهی ثابت شده است؛ یعنی با قانون الهی که همواره حجت‌های الهی را معرفی می‌کند، و ذکر آنها با اسامی و صفاتشان در متون بسیاری آمده است.

در خصوص منابع اهل سنت، «آل محمد» با تواتر یا به‌طور صحیح، به‌صورت زیر توصیف شده‌اند:

- امانی برای امت از گمراهی، و این که هرگز از قرآن جدا نمی‌شوند.^۱
- پاک و مطهر، به شهادت خدا و رسولش.^۲
- نفس پیامبر، فرزندان و اهل او.^۳

۱. از زیدبن ارقم روایت شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من در میان شما چیزی باقی می‌گذارم که اگر به آن تمسک جویند، هرگز گمراه نخواهند شد؛ یکی از آنها بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا، که ریسمانی کشیده‌شده از آسمان به زمین است، و عترتم اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا زمانی که کنار حوض بر من وارد شوند. پس ببینید پس از من چگونه با این دو رفتار می‌کنید.» سنن ترمذی، ۵ / ۳۲۹؛ این حدیث، از جانب آلبنی در «صحیح سنن ترمذی» (۳۷۸۸) صحیح دانسته شده است.

۲. عایشه گفت: «صبح‌گاهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیرون آمد، درحالی که عبایی سیاه از موی زبر بافته‌شده بر تن داشت. حسن بن علی آمد و او را وارد کرد [زیر عبا جا داد]. سپس حسین آمد و او را نیز وارد کرد. سپس فاطمه آمد و او را نیز وارد کرد. پس از آن، علی آمد و او را هم وارد کرد. سپس فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند، و شما را به‌طور کامل پاک و مطهر گرداند).» صحیح مسلم، ۱۳۰ / ۷.

۳. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَنْ حَاكَمَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَبَنَاتَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (سوره آل عمران، آیه ۶۱) (هرگاه کسی بعد از آنچه از دانش

- مَثَل کشتی نوح، که هرکسی که بر آن سوار شود نجات می‌یابد، و هرکه از آن تخلف کند غرق می‌شود.^۱

و متون بسیار دیگری که برخی از آنها در مقدمه گفته شد،^۲ به حقانیت و صداقت آل محمد ﷺ در ادعاهایشان و وجوب محبت و پیروی و اطاعت از آنان دلالت می‌کند.

حال که این را دانستیم، باید بدانیم آل محمد ﷺ خودشان امام حسین ﷺ را زیارت کرده‌اند و در روایات متواتر مردم را به زیارت ایشان تشویق کرده‌اند.^۳

هفتم: تردیدی نیست که خیال‌پردازی و وهابی‌ها مبنی بر منافات داشتن تبرک به اولیای الهی (خودشان، آثارشان و قبورشان) با توحید، از اعتقاد آنان به نفی واسطه‌های میان خدا و خلق سرچشمه می‌گیرد؛ چراکه آنان اعتقاد به وجود واسطه‌ای - که ضرر و نفع می‌رساند - را موجب شرک و کفر و یکی از نقض‌کننده‌های اسلام برشمرده‌اند.^۴

برای تو آمده است با تو به مجادله برخیزد، بگو: "بیایید فرزندانمان و فرزندانمان، زنانمان و زنانمان، و خودمان و خودتان را فراخوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم"، و پیامبر ﷺ هیچ‌کس جز اهل‌بیتش را برای مباحله با نصارای نجران به همراه نیاورد. «از عامر بن سعد، از پدرش روایت شده است که گفت: "هنگامی که این آیه نازل شد ﴿تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ﴾، رسول خدا ﷺ، علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ را فراخواند و فرمود: "خدایا، این‌ها اهل‌بیت من هستند."» المستدرک، حاکم، ۳/ ۱۵۰؛ او گفت: «این حدیث، براساس شروط شیخین صحیح است، اما آن دو، آن را نقل نکرده‌اند.»

۱. این حدیث، در منابع و با طرق بسیاری آمده است، از جمله: فضائل‌الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/ ۸۵، شماره حدیث ۱۴۰۲؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ۳/ ۱۵۰؛ حاکم گفته است: «این حدیث، براساس شروط مسلم صحیح است، اما آن دو، آن را نقل نکرده‌اند.»

۲. به جلد اول کتاب «روز حسین» مراجعه کنید.

۳. به پیوست ۱: «فضیلت زیارت امام حسین ﷺ» مراجعه کنید.

۴. محمد بن عبد الوهاب گفته است: «هرکس میان خودش و خدا واسطه‌هایی قرار دهد و آنها را بخواند و از آنها درخواست کند و به آنها توکل کند - به اتفاق نظر علما - کافر است.»

شارح گفته است: «... یعنی کسی که میان خودش و خدا واسطه‌ای قرار دهد و گمان کند او نیازهایش را به خدا منتقل

هرکس به طرز تفکر آنان بیندیشد آن را نسخه‌ای مطابق اصل از موضع‌گیری ابلیس (لعنت خدا بر او) خواهد یافت؛ همان که مشکلی در عبادت خدا نداشت و برای سجده به او نیز مشکلی نداشت، بلکه مشکل او با آدم (علیه السلام) بود؛ یعنی همان واسطه‌ای که میان او و خدا قرار داشت!

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «خدا به ابلیس فرمان داد به آدم سجده کند. او گفت: "ای پروردگار من، به عزت قسم، اگر مرا از سجده به آدم معاف کنی، تو را چنان عبادت کنم که هیچ‌کس تا به حال همانندش تو را عبادت نکرده باشد." خداوند متعال فرمود: "من دوست دارم آن‌گونه که خودم می‌خواهم اطاعت شوم."»^۱

به‌علاوه، عالم خلقت به‌طور کامل بر نظام واسطه‌ها استوار است؛ و این به‌دلیل نقص و کوتاهی در خود آن است، نه نقص و کوتاهی در قدرت خداوند. خداوند سبحان اراده کرده است دنیایی که ما در آن به سر می‌بریم، دنیای اسباب و مسببات (واسطه‌ها) باشد. بنابراین، هر چیزی که انسان از امور معنوی و مادی به آن نیاز دارد - مثل هدایت، ایمان، سلامت، روزی و غیره - بر پایه واسطه‌ها و اسبابی بنا شده است که انسان باید با سعی و تلاش، آنها را به دست آورد: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۲ (و این که برای انسان جز [حاصل] تلاش او نیست).

و از آنجا که ما در دنیای امتحان هستیم، دو روش برای برخورد با این واسطه‌ها و اسباب

می‌کند؛ مثلاً به صاحب قبر بگوید: "از خدا برایم طلب شفاعت کن؛ یا ای رسول خدا، برایم شفاعت کن"، که در این صورت، رسول خدا را واسطه میان خودش و خدا قرار داده است. این شرک است؛ زیرا غیرخدا را خوانده است ...
مراجعه کنید به: تبصرة الانام بشرح نواقص الاسلام، عبدالعزيز الراجحي، ۱۷ و ۱۸.

۱. بحار الأنوار، مجلسی، ۲/۲۶۳.

۲. سورة نجم، آیه ۳۹.

وجود دارد:

- این که به آنها به طور مستقل نگاه شود؛ به این معنا که با آنها به گونه ای رفتار شود که گویی همه چیز در آنها خلاصه می شود و آنها علت تام برای تحقق آن هستند و در ورای آنها هیچ علتی وجود ندارد!

- این که به آنها به عنوان اسبابی نگاه شود که خداوند متعال ما را به تلاش برای استفاده از آنها فرمان داده است، درحالی که خداوند را پیش از آنها، در حین آنها و پس از آنها حاضر و ناظر بدانیم، و از او سبحان به عنوان مسبب الاسباب غافل نشویم.

بدون تردید، دیدگاه دوم با توحید منافاتی ندارد، چرا که خود خداوند سبحان به آن امر فرموده است!

اما وهابی ها - همان طور که مشاهده می کنیم - واسطه ها را به طور کلی انکار می کنند؛ درحالی که خود آنها - عملاً - به دنبال واسطه های مفید برای امور دنیوی خود هستند، مثل مراجعه به پزشک برای درمان بیماری، یا اشتغال و کسب مهارت برای تأمین روزی، یا تحصیل در دانشگاه برای آموزش و یادگیری. و به نظر آنها، این ها بر توحید تأثیر منفی نمی گذارند؛ اما اگر کسی به ضریح رسول خدا ﷺ یا امام حسین (علیه السلام) برود، درحالی که به حرمت و فضل صاحب آن مقام، از خداوند اجر و برکت درخواست کند، این عمل از نظر آنها شرک و کفر به خدا تلقی می شود!

اما حقیقت این است که تبرک جستن به اولیای الهی، درست مانند مراجعه بیمار به پزشک است؛ همان طور که بیمار برای درمان جسمانی به پزشک مراجعه می کند، زیرا خداوند او را به این کار فرمان داده و پزشک به اذن خدا مفید است و خودش درمان را به طور مستقل فراهم نمی کند. به همین ترتیب، مؤمن برای تبرک جستن با ضریح و آثار اولیای الهی و به دست آوردن شفای روحانی و روانی به آنان مراجعه می کند. مراجعه او به این دلیل است که خداوند برای این کار به او فرمان داده است، همان طور که مراجعه او به اولیای خداوند از آن

جهت نیست که آنها واسطه‌ها و موجوداتی هستند که به طور مستقل نفع یا ضرر می‌رسانند، بلکه آنها به اذن خدا و به حول و قوه الهی سود می‌رسانند، اگر خدا چنین بخواهد.

با در نظر داشتن این که مؤمن همواره باید خداوند سبحان را در حین تلاش و تعامل با واسطه‌ها و اسباب - به طور کلی - در نظر داشته باشد، چه آنهایی که به بدن در این دنیا سود می‌رسانند، یا آنهایی که به روح در این دنیا و عوالم آخرت فایده می‌بخشند، به پیروی از این فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام): «هیچ چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از آن، بعد از آن، همراه آن و در آن دیدم.»^۱

اما وهابی‌ها از یک مغالطه پلید و فریب کارانه استفاده می‌کنند، آنگاه که اولیای خدا - مثل رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) یا حسین (علیه السلام) - را با خورشید و ماه و بت‌ها مقایسه می‌کنند، و هدف آنان از این مقایسه روشن است؛ آنها به این وسیله می‌خواهند اعمال مؤمنان را به اعمال بت پرستان تشبیه کنند، حال آن که این تشبیهی نادرست و قیاسی مع الفارق است؛ و هدف نهایی از آن، منجر کردن مردم از مراجعه به کسانی است که خداوند به مراجعه به آنها فرمان داده است!

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۲ (و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و رسول خدا نیز برای آنان آمرزش می‌خواست، به یقین خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند). «جاءوك» یعنی به‌سوی تو می‌آمدند، ای محمد. پس خداوند به مراجعه مردم به فرستاده‌اش محمد (صلی الله علیه و آله) ترغیب و تشویق کرده است. و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) واسطه‌ای جامد و بی‌روح نیست که نفع یا ضرری نداشته باشد، بلکه او (صلی الله علیه و آله) به اذن خدا سود می‌رساند؛ چرا که رفتن مردم به نزد او عاملی برای پذیرفتن توبه‌شان می‌شود. اگر ارجاع مردم به محمد (صلی الله علیه و آله) با توحید منافات ندارد و حتی از مغز و شالوده توحید است، پس رجوع مردم به

۱. مسند الإمام علي (علیه السلام)، حسن القبانجی، ۱/ ۱۵۰.

۲. سوره نساء، آیه ۶۴.

سایر اولیای الهی (حجت‌های خدا) نیز نه تنها با توحید منافات ندارد، بلکه در مغز و شالوده توحید حقیقی قرار می‌گیرد.

به این ترتیب، ما به این نتیجه می‌رسیم که مسئله زیارت قبور اولیای خدا و تبرک جستن به آنها - از جمله ضریح امام حسین (علیه السلام) - جزو دین خداست و در هسته توحید خداوند جای می‌گیرد، و - همان طور که گفته شد - تمام مسلمانان این را فهمیده و پذیرفته‌اند، و تنها گروهی از وهابی‌ها از این امر منحرف شده‌اند؛ وهابی‌هایی که حتی در تعامل با گرمی‌ترین خلق خدا محمد (صلی الله علیه و آله) افراطی شناخته می‌شوند، چه برسد به فرزند او حسین (علیه السلام). بزرگ آنها «محمد بن عبدالوهاب»، صلوات بر رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) را پس از اذان کفر می‌دانست و از شنیدن آن اذیت می‌شد و کسانی را که صلوات می‌فرستادند مورد آزار و اذیت قرار می‌داد؛ و وقتی یکی از افراد در مکه اعتراض کرد او را به نزدش آوردند و او این فرد را تکفیر کرد، خودش را حلال دانست و دستور داد او را به قتل برسانند.

سید احمد زینی دحلان^۱ برخی از اعمال محمد بن عبدالوهاب را ذکر کرده است:

«و او [محمد بن عبدالوهاب] از صلوات فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نهی می‌کرد و از شنیدنش ناراحت می‌شد. همچنین، از صلوات فرستادن در شب جمعه و بلند گفتن آن در مناره‌ها منع می‌کرد و کسانی را که این کار را انجام می‌دادند به شدت آزار می‌داد و به سختی مجازات می‌کرد. حتی مردی نابینا را که مؤذنی صالح و خوش صدا بود، تنها به دلیل این که از فرمان او سرپیچی کرده و پس از اذان در مناره بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) صلوات فرستاده بود دستور داد بکشند. او را کشت و سپس گفت: "زنای علنی در فاحشه‌خانه کمتر از گناه کسی است که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مناره‌ها صلوات بفرستد." او این گونه پیروانش را فریب می‌داد و وانمود

۱. فقیه و تاریخ‌نگار اهل سنت، صاحب کتاب‌ها و تألیفات بسیار، در سال ۱۲۸۸ هجری قمری در اواخر خلافت عثمانی منصب مفتی مکه را به عهده گرفت، و در سال ۱۳۰۴ هجری قمری درگذشت.

می کرد این اقدامات در جهت محافظت از توحید است.^۱

این را ابوحامد بن مرزوق نیز ذکر کرده است.^۲

ابن حبان ضربه‌ای به عقیده وهابیت وارد می‌کند!

عقیده باطل وهابیت که با تکفیر تمام مسلمانانی که با زیارت قبور و آستان‌های اولیای خدا به خداوند تقرب می‌جویند، نمود پیدا می‌کند و به شرک آنها حکم می‌دهد، در واقع عقیده بزرگان علمای اهل سنت و محدثین پیشین مذهب سنی - که همه اهل سنت به علم و فقه و فضیلت آنان اعتراف دارند - نبوده است؛ افرادی مثل محدث حافظ محمد بن حبان (متوفی ۳۵۴ هجری) که صاحب کتاب‌های معروفی مثل صحیح ابن حبان و کتاب الثقات و غیره بوده است.

ذهبی در شرح حال او گفته است:

«محمد بن حبان، ابوحاتم البُستی، حافظ، و صاحب انواع علوم، و مؤلف دو کتاب الجرح و التعديل بوده، و آثار دیگری نیز دارد. او از ائمه زمان خود بود و در آغاز قرن چهارم به طلب علم پرداخت. او شاگرد ابوخلیفه و ابو عبدالرحمن نسایی بود و در شام و حجاز و مصر و عراق و جزیره و خراسان دانش اندوخت، و مدتی قاضی سمرقند بود. او به پزشکی، نجوم، کلام، فقه، و حدیث احاطه داشت ...»^۳

ابن حبان گفته است مدتی از زندگی خود را در شهر طوس خراسان گذرانده است؛ شهری که به دلیل وجود قبر یکی از اولیای خدا، یعنی نوه رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله)، امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) شهرت دارد... ابن حبان همواره به زیارت ضریح امام رضا (علیه السلام) می‌رفت و در

۱. الدرر السنية في الرد على الوهابية، تأليف احمد زيني دحلان، ص ۴۱.

۲. التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين، تأليف ابوحامد بن مرزوق، ص ۱۰۵.

۳. میزان الاعتدال، تأليف ذهبي، ج ۳، ص ۵۰۶.

سختی‌ها و شداید به او توسل می‌جست:

ابن حبان می‌گوید:

«... علی بن موسی الرضا در طوس در اثر نوشیدنی‌ای که مأمون به او داد، وفات یافت و در همان ساعات جان سپرد. این اتفاق، در روز شنبه آخرین روز سال ۲۳۳ هجری رخ داد. قبر او در سناباد خارج نوقان در کنار قبر هارون الرشید قرار دارد و زیارتگاه مشهوری است. من چندین بار آنجا را زیارت کرده‌ام و هیچ‌گاه در طول اقامتم در طوس، مشکلی برای من پیش نیامده بود، مگر آن‌که وقتی به قبر علی بن موسی الرضا (صلوات خدا بر او و جدش) رفتم و از خدا خواستم آن مشکل از من برطرف شود. دعایم مستجاب شد و آن مشکل از من برطرف گردید. این تجربه‌ای است که من بارها امتحان کرده‌ام و همیشه چنین نتیجه‌ای داشته است. خداوند ما را بر محبت مصطفی و اهل بیتش (صلوات خدا بر او، و سلام خدا بر همه آنان) بمیراند.»^۱

(۵)

کاروان آل رسول در مدینه

ام سلمه اولین کسی بود که از شهادت امام حسین علیه السلام آگاه شد

اهالی مدینه - بهویژه بنی هاشم - چشم انتظار رسیدن خبری از امام حسین علیه السلام بودند؛ زیرا خروج ایشان از مدینه، خلائی ایجاد کرد که قطعاً هیچ کس جز خود او نمی توانست آن را پُر کند.

برخی از خواص مؤمنان - مثل ام سلمه (رضوان الله علیها) - از فرجامی که امام حسین علیه السلام به آن خواهد رسید آگاه بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله، در زمان حیاتش، تربتی را که جبرئیل علیه السلام برای او آورده بود نزد ام سلمه به امانت گذاشته بود:

«از ام سلمه روایت شده است: حسن و حسین (رضی الله عنهما) در خانه من در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بازی می کردند. جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: «ای محمد، امت تو پس از تو، این فرزندت را خواهند کشت.» و با دستش به حسین اشاره کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و او را به سینه اش فشرد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این تربت امانتی نزد تو باشد.» رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بوید و فرمود: «وای از کربوبلا.» ام سلمه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ام سلمه، هرگاه این تربت به خون تبدیل شد، بدان حسین کشته شده است.» ام سلمه آن تربت را در شیشه ای نگه داشت و هر روز به آن نگاه می کرد و می گفت: "روزی که تو به خون تبدیل شوی قطعاً روز بزرگی خواهد بود."»^۱

در عمل نیز، وقتی امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به شهادت رسید، آن تربت به خون سرخ

تبدیل شد و امسلمه پیش از هر شخص دیگری از اهل مدینه، از شهادت او آگاه شد.^۱

«از عبدالله بن عباس روایت شده است: در خانه ام خوابیده بودم که ناگهان صدای فریاد بسیار بلندی از خانه امسلمه - همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) - شنیدم. به سوی خانه او شتافتم، مردان و زنان مدینه نیز به سوی او آمدند. وقتی به آنجا رسیدم، گفتم: «ای مادر مؤمنان، چرا فریاد می زنی و کمک می خواهی؟» اما پاسخی نداد. او رو به زنان هاشمی کرد و گفت: «ای دختران عبدالمطلب، مرا یاری دهید و با من گریه کنید؛ به خدا سوگند، سرورتان و سرور جوانان بهشت کشته شده است؛ به خدا سوگند، سبط رسول خدا و ریحانه اش حسین کشته شده است.»

پرسیدند: «ای مادر مؤمنان، از کجا این را دانستی؟» گفت: «همین لحظه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که آشفته و هراسان بود. از او درباره حالش پرسیدم. فرمود: «پسر من حسین و اهل بیتش امروز کشته شدند و من آنها را دفن کردم، و همین لحظه از دفن آنها فارغ شدم.» از خواب برخاستم و به داخل اتاق رفتم، و درحالی که به سختی می توانستم خودم را آرام کنم به تربت حسین که جبرئیل (علیه السلام) از کربلا آورده بود نگاه کردم. جبرئیل (علیه السلام) گفته بود: «هرگاه این تربت به خون تبدیل شود بدان پسر کشته شده است؛ و پیامبر (صلی الله علیه و آله) این تربت را به من داد و فرمود: "این تربت را در شیشه ای نگه دار، هرگاه به خون تازه تبدیل شد، بدان حسین کشته شده است." من اکنون به شیشه نگاه کردم و به خون تازه ای که می جوشید تبدیل شده بود.»

عبدالله بن عباس گفت: «امسلمه مقداری از آن خون را برداشت و بر صورتش کشید و آن روز را به سوگواری و عزاداری برای حسین (علیه السلام) اختصاص داد. پس از آن، کاروانیان خبر

۱. ابن اثیر گفته است: «روایت شده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خاکی از تربت حسین را که جبرئیل (علیه السلام) برایش آورده بود به امسلمه داد و فرمود: "ای امسلمه، هرگاه این تربت تبدیل به خون شد، بدان حسین کشته شده است." امسلمه آن تربت را در شیشه ای نزد خود نگه داشت. وقتی حسین کشته شد آن تربت به خون تبدیل شد، و او مردم را از شهادت حسین آگاه کرد.» الکامل فی التاریخ، ۹۳/۴.

او را آوردند و این که حسین (علیه السلام) در همان روز به شهادت رسیده بود.^۱

بی تردید، این واقعه همزمان بود با رسیدن فرستادگان حکومت اموی به مدینه که خبر شهادت حسین (علیه السلام) را در کربلا با خود آورده بودند؛ زیرا برخی مورخان ذکر کرده‌اند یزید (لعنت خدا بر او) پیکی را به مدینه فرستاد تا والی آن - عمرو بن سعید بن عاص - را از این خبر آگاه کند.^۲

همچنین گفته‌اند - و پیش‌تر نیز به آن اشاره شد - یزید سر حسین (علیه السلام) را به مدینه فرستاد و سپس از آنجا به شام بازگرداند.^۳

و نیز روایت شده است ابن زیاد (لعنت خدا بر او) پیک و نامه‌ای به سوی والی مدینه فرستاد و او را از شهادت حسین (علیه السلام) مطلع کرد.^۴

«وقتی ابن زیاد سر حسین (علیه السلام) را به سوی یزید فرستاد، نزد عبدالملک بن ابی الحثیث السلمی آمد و گفت: "حرکت کن و نزد عمرو بن سعید بن عاص در مدینه برو و او را به قتل حسین بشارت بده." عبدالملک می‌گوید: "من مرکبم را سوار شدم و به سوی مدینه حرکت کردم. مردی از قریش به من رسید و گفت: "چه خبر؟" گفتم: "خبر نزد امیر است، از او خواهی شنید." گفت: "انا لله و انا الیه راجعون، به خدا سوگند حسین کشته شد."

وقتی به حضور عمرو بن سعید وارد شدم، گفت: "چه خبری داری؟" گفتم: "آنچه موجب سرور امیر است؛ حسین بن علی کشته شد." گفت: "بیرون برو و این خبر را به مردم اعلام کن." بیرون رفتم و ندا دادم. به خدا سوگند، هرگز فریادی همانند فریاد خاندان بنی هاشم

۱. امالی، طوسی، ۳۱۵.

۲. مراجعه کنید به: مثير الأخزان، ابن نما، ۹۴.

۳. مراجعه کنید به: انساب الأشراف، بلاذری، ۳/ ۴۱۹؛ ترجمة الإمام الحسين (از طبقات ابن سعد)، ۸۴.

۴. مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۵۶؛ الكامل في التاريخ، ابن اثیر: ۴/ ۸۸؛ البداية والنهاية، ابن کثیر، ۸/ ۱۹۸؛ مثير الأخزان، ابن نما، ۹۴.

در خانه‌هایشان برای حسین بن علی (علیه السلام) هنگامی که خبر قتل حسین را شنیدند، نشنیده بودم.

سپس نزد عمرو بن سعید آمدم. وقتی مرا دید تبسمی تمسخرآمیز کرد و سپس این شعر عمرو بن معدی کرب را خواند:

«زنان بنی‌زید ناله و شیون سر دادند / همانند ناله زنان ما در "آرنب".»

سپس گفت: «این ناله در برابر ناله عثمان است.» آنگاه به منبر رفت و خبر قتل حسین بن علی (علیه السلام) را به مردم اعلام کرد و برای یزید بن معاویه دعا نمود و از منبر پایین آمد.^۱

دو نکته در اینجا قابل توجه است:

اول: جمله «همانند ناله زنان ما»، به شیون زنان بنی‌عبدشمس برای کشته‌شدگان‌شان در روز بدر به دست مسلمانان اشاره دارد. از این رو، نقل شده است این حاکم اموی ملقب به «اشدق» (لعنت خدا بر او) وقتی مردم را از کشته شدن حسین آگاه کرد، به قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرد و گفت: «ای محمد، این روز در برابر روز بدر است!» و برخی از انصار او را سرزنش کردند.^۲

دوم: جمله «ناله‌ای در برابر ناله عثمان»، نشان‌دهنده خُبت و کینه اموی است؛ زیرا شورش‌کنندگان علیه عثمان شناخته شده بودند و دلایل اعتراض‌شان نیز مشخص بود، و پیش‌تر توضیح این قضیه آمد.^۳ و دیدیم حسین و پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) هیچ ارتباطی - نه

۱. الإزّشاد، شیخ مفید، ۲/ ۱۲۳؛ همچنین مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ۴/ ۳۵۷، که گفته است: «الأرنب نبرد بود میان بنی‌زید و بنی‌زید از بنی‌حارث بن کعب از طایفه عبدالمذحان، و این بیت از عمرو بن معدی کرب است.»

۲. مراجعه کنید به: الغدير، علامه امینی، ۱۰/ ۲۶۴.

۳. مراجعه کنید به: روز حسین، جلد اول، «مبحث سیاست معاویه در ایام خلافت علی (علیه السلام)».

دور و نه نزدیک - با سرنوشتی که عثمان به آن رسید نداشتند.

آری، حسین (علیه السلام) در پیشبرد هدایت و دعوت حق رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) نقش داشت؛ دعوتی که به اهل کفر و باطل (به‌ویژه امویان) جام‌های خواری و ذلت را چشانده.

حسین باقی‌مانده محمد (صلی الله علیه و آله) است و یزید و عمروبن سعید و امثال آنان باقی‌ماندگان بنی‌امیه پلید (مانند ابوسفیان، شیبه، عتبه، ولید، عاص، حکم و دیگران) هستند. از همین رو، تعجبی ندارد که یزید (لعنت خدا بر او) با عصایش بر دندان‌های حسین ضربه بزند و اشعار ابن‌زبیری را بخواند و کفر و شادمانی خود را نیز به آن اضافه کند، همان‌طور که پیش‌تر دیدیم. همچنین، تعجب‌آور نیست از والی مدینه (نوه عاص اموی) سخنانی سرشار از خباثت و کینه نسبت به آل محمد بشنویم.

حتی او - یعنی عمروبن سعید - به این دلیل به «اشدق» ملقب شد که «به منبر رفت و در ناسزاگویی به علی (رضی الله تعالی عنه) زیاده‌روی کرد، و به سبب آن دچار لقوه شد.»^۱

نقل شده «اشدق» درحالی‌که سر مبارک حسین پیش رویش بود، در خطبه‌اش گفت: «ای مردم، این ضربه‌ای است در برابر ضربه‌ای دیگر و صدمه‌ای در برابر صدمه‌ای دیگر. چه بسیار خطبه‌هایی پس از خطبه دیگر، حکمت‌هایی رسا، اما بیم‌ها چه سود دارند؟ به‌راستی او ما را دشنام می‌داد و ما ستایشش می‌کردیم، او از ما می‌برید و ما پیوند می‌دادیم، چنان‌که این عادت ما و عادت او بود؛ اما با کسی که شمشیرش به روی ما کشیده و قصد کشتن ما را دارد، چه می‌توانیم بکنیم جز این‌که از خود دفاع کنیم ...» در این هنگام، عبدالله بن سائب سخن او را قطع کرد و گفت: «اگر فاطمه زنده بود و سر حسین را می‌دید، برای او گریه می‌کرد.» آن ملعون بر سرش فریاد زد و گفت: «ما به فاطمه از تو سزاوارتریم؛ پدرش عموی ماست، شوهرش برادر ماست، مادرش دختر ماست؛ و اگر فاطمه زنده بود، برای او

۱. مراجعه کنید به: عمدة القاری، عینی، ۱۸۷/۱۰. لقوه: نوعی بیماری که به صورت آسیب می‌رساند.

می‌گریست، اما قاتل او را سرزنش نمی‌کرد.»^۱

این سخنان مثل تمام سخنان سیاستمداران ستمگر و فاسق - چه در گذشته و چه حال - سرشار از دروغ و فریب بود. نمی‌دانم این زندیق از کجا دانسته است که فاطمه، قاتل فرزندش و پارهٔ تنش را که پیش از تولدش از مصیبت او به واسطهٔ اطلاع‌رسانی پدرش رسول خدا (ص) مطلع شد و برای او می‌گریست و به شدت اندوهگین می‌شد سرزنش نمی‌کند؛ بلکه جدش رسول خدا (ص) پیش از شهادت حسین، برای او مرثیه‌خوانی کرده و با صدای بلند گریه کرده بود و قاتلانش را لعنت می‌کرد و از آنان بی‌زاری می‌جست، چنان‌که در پژوهش‌های پیشین گذشت.

همچنین این ملعون «أشدق» خانه‌هایی را در مدینه که به امام حسین (علیه السلام) تعلق داشت ویران کرد، و این کار نشان‌دهندهٔ خباثت و کینهٔ او نسبت به آل محمد (علیهم السلام) بود.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «یزید به اموال حسین (علیه السلام) تعرض نکرد، اما سعید بن عاص خانهٔ علی بن ابی‌طالب، خانهٔ عقیل و خانهٔ رباب دختر امرؤ القیس را که - همسر حسین و مادر سکینه بود - تخریب کرد.»^۲

به‌طور کلی، زمانی که اهل مدینه از شهادت امام حسین (علیه السلام) آگاه شدند، شیون و ناله‌شان برای او بسیار زیاد شد؛ به‌ویژه در خانه‌های بنی‌هاشم.

عزاداری ام‌سلمه و برخی زنان آل ابوطالب

از شهر بن حوشب روایت شده است: «نزد ام‌سلمه - همسر پیامبر (ص) - بودم که صدای فریادی شنیدیم. آن زن به‌سوی ام‌سلمه آمد و گفت: "حسین کشته شد." ام‌سلمه

۱. مراجعه کنید به: مقتل الحسین، مقم، ۴۱۷؛ زندگی‌نامهٔ امام حسین (از طبقات ابن‌سعد)، ۸۵.

۲. شرح‌الأخبار، قاضی مغربی، ۲۶۹/۳.

گفت: "آنها این کار را کرده‌اند. خداوند خانه‌ها - یا قبرهایشان - را از آتش پر کند." سپس بیهوش بر زمین افتاد.^۱

همچنین نقل شده است ام سلمه «هنگامی که خبر شهادت حسین (علیه السلام) به او رسید، در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیمه‌ای زد و در آن نشست و لباس سیاه پوشید.»^۲

تردیدی نیست که این اقدام شجاعانه او در افشای جنایت نابخشودنی امویان پلید علیه خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقش بسزایی داشت.

همچنین، از دیگر زنانی که هنگام رسیدن خبر شهادت حسین (علیه السلام) به مدینه واکنش نشان دادند، «اسما دختر عقیل بن ابی طالب» بود.

«از ابوهیاج عبدالله بن عامر نقل شده است: هنگامی که خبر شهادت حسین (علیه السلام) به مدینه رسید، اسما دختر عقیل بن ابی طالب (رضی الله عنهما) همراه با جمعی از زنان به سوی قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و وقتی رسید به قبر چنگ زد و در کنار آن شیون کرد. سپس به سوی مهاجرین و انصار رو کرد و گفت:

"چه می‌گویید اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شما / در روز حساب بگوید، و سخنی راست و شنیدنی است:

آیا خاندان مرا تنها گذاشتید یا شما غایب بودید؟ / درحالی که تمام حق نزد ولی امر بود

آنها را به دست ظالمان سپردید، / پس امروز هیچ شفاعتی برای شما نزد خدا نیست

در صبح روز طف که آنها حاضر شدند، / آن بلاها بود و هیچ چیزی مانع از آن نشد."

راوی می‌گوید: هرگز مردان و زنانی گریان‌تر از آنچه در آن روز دیدیم، ندیده بودیم.^۳

۱. زندگی‌نامه امام حسین (از طبقات ابن سعد)، ۸۷؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ۳/ ۳۱۸.

۲. مراجعه کنید به: شرح الأخبار، قاضی مغربی، ۳/ ۱۷۱.

۳. أمالی، شیخ مفید، ۳۱۹؛ أمالی، شیخ طوسی، ۸۹ و ۹۰.

روایت شده است که صحابی ابوالأُسود در پاسخ به او - درحالی که غرق در گریه بود - گفت: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم، و اگر تو ما را نیامرزی و رحم نکنی، از زیان کاران خواهیم بود.» سپس گریه و بی‌تابی او شدت گرفت و چنین گفت:

«می‌گویم و خشم و غیظم افزوده شد / خداوند حکومت بنی‌زیاد را نابود کند

و آنان را دور سازد، همان‌گونه که دور و هراسان گشتند، / همچون نابودی قوم ثمود و قوم عاد. و هرگز کاروان‌هایشان به‌سوی آنان بازنگردد، / آن هنگام که در روز ندا (قیامت) توقف کنند.»^۱

برخی مورخان نقل کرده‌اند زنان دیگری از آل‌عقیل نیز به سوگواری پرداختند:

«و ام‌لقمان - دختر عقیل بن ابی‌طالب - وقتی خبر شهادت حسین را شنید، سر برهنه به‌همراه خواهرانش ام‌هانی، اسما، رمله و زینب دختران عقیل بن ابی‌طالب (رحمت خدا بر آنان) بیرون آمد و برای کشته‌شدگان در کربلا گریست ...»^۲

همچنین، برخی مورخان ذکر کرده‌اند هنگامی که سر حسین (علیه السلام) به مدینه رسید، ناله و شیون زنان بنی‌هاشم شدت یافت. و برخی دیگر نیز روایت کرده‌اند هنگامی که سر حسین (علیه السلام) آورده شد، زنان ابوطالب فریاد زدند. در این هنگام، مروان بن حکم (لعنت خدا بر او) گفت:

«زنان بنی‌زیاد ناله و شیون سر دادند / همانند ناله زنان ما در "أرنب" (بدر)»

سپس آنها دوباره فریاد زدند. مروان گفت:

«ضربه‌ای از شر بر آنان فرود آمد، / که اگر پادشاهی است، آن را ثابت کرد و مستقر شد.»^۳

۱. مراجعه کنید به: مجمع‌الزوائد، هیثمی، ۱۹۹/۹؛ المعجم‌الکبیر، طبرانی، ۱۴۰/۱.

۲. الإرشاد، شیخ مفید، ۱۲۴/۲. همچنین مراجعه کنید به: انساب‌الأشراف، بلاذری، ۴۲۰/۳؛ تاریخ طبری، ۳۵۷/۴؛ شرح‌الأخبار، نعمان مغربی، ۴۹۹/۳.

۳. مراجعه کنید به: انساب‌الأشراف، بلاذری، ۴۱۷/۳ و ۴۱۸؛ زندگی‌نامه امام حسین (از طبقات ابن‌سعد)، ۸۴؛ شرح‌الأخبار، قاضی مغربی، ۱۵۹/۳.

او با عصا بر صورت حسین (علیه السلام) ضربه می‌زد، درحالی‌که از این کار لذت می‌برد و می‌گفت:

«ای خوشا به سردی دستانت / و سرخی گونه‌های زیباییات

گویی با دو پیکر شب را گذرانده‌ای / ای حسین، با دیدن تو جانم آرام گرفت.»^۱

علی بن حسین (علیه السلام) بشیربن حذلم را برای رساندن خبر شهادت اعزام کرد

پیش‌تر دانستیم حکومت اموی در شام - به‌دلایلی که به حفظ قدرت و کنترل واکنش‌های برخی مسلمانان خشمگین از آنچه بر حسین (علیه السلام) و اهل بیتش گذشته بود مربوط می‌شد - از مسئولان گماشته‌شده برای همراهی کاروان در مسیر بازگشت درخواست کرد که حال آنان را رعایت کرده و با اسیران مدارا کنند. امام علی بن حسین (علیه السلام) از این فرصت بهره برد و پیش از رسیدن کاروان به مدینه، بشیربن حذلم - که شاعری توانا بود - را به‌سوی آنجا روانه ساخت:

«سپس از کربلا به راه افتادند و به‌سوی مدینه حرکت کردند. بشیربن حذلم گفت:

«زمانی که به نزدیکی مدینه رسیدیم، علی بن حسین (علیه السلام) فرود آمد، بارهای خود را پایین آورد، خیمه‌اش را برپا کرد و زنان را نیز فرود آورد. سپس فرمود: "ای بشیر، خدا پدرت را رحمت کند که شاعر بود، آیا تو نیز از شعر چیزی می‌دانی؟" عرض کردم: "آری، ای فرزند رسول خدا، من شاعرم." به او فرمود: "به مدینه برو و خبر شهادت ابا عبدالله (علیه السلام) را اعلام کن."

بشیر گفت: "سوار بر اسبم شدم و تا مدینه تاختم." وقتی به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیدم با

صدای بلند گریستم و این اشعار را سرودم:

"ای اهل یترب، دیگر برای شما در این شهر جای ماندن نیست،

حسین کشته شد و اشک‌های من پیوسته جاری است.

۱. مراجعه کنید به: مثير الأحزان، ابن نما، ۹۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۱۲۴/۴۵.

پیکر او در کربلا به خون آغشته افتاده،

و سر او بر فراز نیزه در گردش است."

سپس گفت: "اینک علی بن حسین (علیه السلام) با عمه‌ها و خواهرانش به‌سوی شما آمده و آنها در کنار شما فرود آمده‌اند، و من فرستاده او به‌سوی شما هستم تا جای او را به شما اعلام کنم."

راوی می‌گوید: «در مدینه هیچ بانویی در حجاب یا در پرده نماند مگر این که از سراپرده‌های خود بیرون آمدند، درحالی که موهایشان پریشان و چهره‌هایشان خراشیده بود و به صورت‌های خود می‌زدند و شیون و ناله می‌کردند، و واویلا و بدا به‌حال ما سر می‌دادند. هرگز روزی پرگریه‌تر و سخت‌تر از آن روز برای مسلمانان ندیدم.»

و بشیر به مردم گفت:

«من بشیر بن حذلم هستم که مولایم علی بن حسین (علیه السلام) مرا فرستاده است. او در فلان مکان، همراه با خانواده اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و زنان‌شان مستقر شده است.»

بشیر گفت: «مرا رها کردند و به‌سوی مکانی که گفتم شتافتند. من بر اسبم سوار شدم و شتابان تاختم تا به‌سوی آنها بازگشتم. هنگامی که رسیدم، دیدم مردم مسیرها و اطراف آنجا را پر کرده‌اند. از اسب پایین آمدم و از میان جمعیت عبور کردم تا نزدیک خیمه رسیدم. علی بن حسین (علیه السلام) از خیمه بیرون آمد؛ درحالی که پارچه‌ای در دست داشت و اشک‌های خود را پاک می‌کرد. پشت‌سر او خادمی بود که برای او صندلی آورد. امام بر روی آن نشست، درحالی که نمی‌توانست جلوی اشک‌هایش را بگیرد. صدای گریه مردم و ناله زنان و دختران بلند شد، و همه از هر طرف به‌سوی او می‌آمدند و تسلیت می‌گفتند. آن منطقه به‌شدت در هیاهو و سوگواری فرو رفت.»^۱

سپس امام زین العابدین (علیه السلام) با دست به مردم اشاره کرد سکوت کنند؛ پس هیاهوی آنان

۱. اللهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس، ۱۱۵ و ۱۱۶.

فرو نشست. امام در میان آنان خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود:

«سپاس خداوند پروردگار جهانیان، آن بخشاینده مهربان، مالک روز دین، آفریننده تمام مخلوقات، همان که بلندمرتبه است و در آسمان‌های برتر جای گرفت، و در عین حال نزدیک است و به رازها آگاه است. او را سپاس می‌گوییم برای امور بزرگ، حوادث سخت، مصیبت‌های دردناک، زخم‌های گزنده، مصیبت‌های عظیم و رنج‌های سخت و جان‌کاه. ای مردم، همانا خداوند - که سپاس تنها از آن اوست - ما را با مصیبت‌هایی بزرگ آزمود و رخنه‌ای عظیم در اسلام وارد شد. اباعبدالله علیه السلام و خاندانش کشته شدند، زنان و کودکان به اسارت برده شدند و سر او بر نیزه‌ها در شهرها گردانده شد؛ و این مصیبتی است که هیچ مصیبتی همانندش نیست.

ای مردم، پس کدام‌یک از مردان شما پس از شهادت او خوشحال می‌شوند؟ و کدام چشم از شماس‌ت که اشکش را نگاه می‌دارد و از جاری شدن آن خودداری می‌کند؟! به خدا قسم، آسمان‌های هفت‌گانه برای شهادت او گریستند. دریاها با موج‌هایشان، آسمان‌ها با ارکانشان، زمین با گستره‌اش، درختان با شاخه‌هایشان، ماهیان در اعماق دریاها و فرشتگان مقرب و اهل آسمان همه بر او گریستند.

ای مردم، کدام قلب برای شهادت او نمی‌شکند؟ یا کدام دل به‌سوی او میل نمی‌کند؟ یا کدام گوش این مصیبت عظیم را که در اسلام رخ داده است می‌شنود و بی‌تفاوت می‌ماند؟ ای مردم، ما آواره و رانده شدیم، از شهرها دور شده‌ایم، گویی فرزندان ترک و کابل هستیم، بدون این که جرمی مرتکب شده باشیم یا گناهی انجام داده باشیم یا رخنه‌ای در اسلام وارد کرده باشیم. ما چنین چیزی را در پدران پیشین خود نشنیده‌ایم، این جز افترا نیست. به خدا قسم، اگر پیامبر پیش از این به آنان فرمان جنگ با ما را صادر می‌کرد همچنان که آنان را به وصیت درباره‌ ما توصیه کرده بود، بیشتر از آنچه با ما کردند نمی‌کردند. ما از خداییم و به‌سوی او باز می‌گردیم با مصیبتی که بزرگ‌تر، دردناک‌تر، جان‌سوزتر، سنگین‌تر، وحشتناک‌تر، تلخ‌تر و سهمگین‌تر از آن نیست؟ پس اجر آنچه را بر ما گذشت و

به ما رسید نزد خدا به حساب می آوریم، که بی تردید او شکستناپذیر انتقام گیرنده است.»^۱

هرکس به سخنان امام زین العابدین (علیه السلام) که در رثای پدر شهیدش و مصیبت هایی که بر او وارد شد و همچنین آزاری که به خانواده و اهل بیتش از سوی امویان رسید توجه کند، درمی یابد که این سخنان آشکارا در راستای روشن کردن حقیقت و افشای باطل بیان شده اند.

رسیدن کاروان آل رسول (ص) به مدینه

بازماندگان آل رسول (ص) پس از گذشت بیش از هفت ماه به شهر جدشان بازگشتند؛ چرا که خروج آنها از مدینه در ماه رجب سال ۶۰ هجری رخ داده بود. اما - بدیهی است - وضعیت کاروان هنگام خروج و بازگشت یکسان نبود، زیرا آنها سید و امام خود حسین بن علی (علیه السلام) و برادران و اهل بیت و یارانش را از دست داده بودند.

بازماندگان کاروان حسینی پس از طی مسافتی که - در مجموع رفت و برگشت - بیش از شش هزار کیلومتر برآورد می شود،^۲ به شهر جدشان بازگشتند و بیش از نیمی از این مسافت را در حالی طی کردند که داغ دیده، مصیبت زده و در اسارت بودند.

هنگامی که وارد مدینه شدند، نوحه و شیون بنی هاشم بلند شد، به گونه ای که هرگز مانند آن شنیده نشده بود. زنان هاشمی ناله و گریه سر دادند و لباس سیاه پوشیدند تا در سوگ ریحانه محمد (ص) عزاداری کنند. مردم مدینه نیز در غم حسین (علیه السلام) شیون کردند و برایش مجالس سوگواری و گریه بر پا شد.

۱. منبع قبلی؛ همچنین مراجعه کنید به: مثير الأحزان، ابن نما: ۱۱۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۱۴۹/۴۵.

۲. ابتدا از مدینه به سمت مکه حرکت کردند (۴۳۵ کیلومتر)، سپس از مکه به کربلا (۱۷۷۷ کیلومتر)، بعد از کربلا به کوفه (۷۵ کیلومتر)، سپس از کوفه به دمشق از طریق راه سلطانی (۱۵۰۰ کیلومتر)، سپس از دمشق به کربلا (۸۹۲ کیلومتر) و در نهایت، از کربلا به مدینه (۱۳۴۵ کیلومتر). البته این مسیر با فرض حرکت مستقیم و استفاده از نزدیک ترین راه هاست، و گرنه مسافت واقعی طی شده ممکن است بسیار بیشتر از این باشد.

- «هنگامی که حرم حسین (علیه السلام) وارد مدینه شد، زنان بنی هاشم شیون سر دادند و مدینه یک صدا به فریاد و ناله درآمد.»^۱
- «... و هیچ گاه شیونی همچون شیون بنی هاشم در خانه هایشان برای حسین بن علی (علیه السلام) شنیده نشده بود.»^۲
- «... اما زینب (علیها السلام) دست های خود را به دو طرف در مسجد گرفت و فریاد زد: «ای جد بزرگوار، خبر شهادت برادرم حسین را به تو اعلام می کنم.» درحالی که اشک هایش خشک نمی شد و گریه و ناله اش قطع نمی گردید؛ و هرگاه به علی بن حسین (علیه السلام) نگاه می کرد، غمش تازه می شد و اندوهش شدت می یافت.»^۳

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «برای حسین بن علی (علیه السلام) به مدت یک سال کامل، هر روز و هر شب نوحه سرایی می شد، و تا سه سال از روزی که او به شهادت رسید نوحه سرایی ادامه یافت. مسور بن مخرمه، ابوهریره و دیگر بزرگان از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به طور پنهانی و با پوشاندن چهره هایشان به آنجا می آمدند و می شنیدند و گریه می کردند.»^۴

عمر بن علی بن حسین گفت: «زمانی که حسین بن علی (علیه السلام) به شهادت رسید، زنان بنی هاشم لباس سیاه و پشمین پوشیدند و از گرما یا سرما شکایت نمی کردند؛ و علی بن حسین (علیه السلام) برای آنها غذای عزاداری آماده می کرد.»^۵

ام البنین (فاطمه دختر حزام، همسر امام علی (علیه السلام)) از جمله افرادی بود که برای حسین (علیه السلام) نوحه سرایی و عزاداری می کرد. او همچنین برای فرزندانش (عباس، عبدالله، جعفر و عثمان)

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ۷۶ / ۲.

۲. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ۱۹۲ / ۱.

۳. مراجعه کنید به: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۱۹۸ / ۴۵.

۴. دعائم الإسلام، قاضی مغربی، ۲۲۷ / ۱.

۵. المحاسن، برقی، ۴۲۰.

سوگواری می کرد. به قبرستان بقیع می رفت و برایشان سوگواری می کرد.^۱

همچنین، از دیگر زنانی که برای امام حسین (علیه السلام) عزاداری و نوحه سرایی می کرد و به شدت اندوهگین بود، همسر او رباب دختر امرئ القیس (مادر عبدالله و سکینه) بود. او مدت زیادی پس از حسین (علیه السلام) زنده نماند. روایت شده است او «یک سال» زیر هیچ سقفی نرفت تا این که از شدت اندوه جان سپرد.^۲

خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل گرداند

با مطالعه پژوهش هایی که پیش تر تقدیم شد، می توانیم بگوییم رسیدن امام علی بن حسین (علیه السلام) به مدینه در سلامت کامل، مهم ترین نکته ای بود که ذهن امام حسین (علیه السلام) را پیش از شهادتش به خود مشغول کرده بود؛ زیرا حسین (علیه السلام) هیچ خواسته ای نداشت جز اجرای اراده خداوند و تحقق وعده او در کامل کردن رسالتش از طریق استمرار امامت و وصایت در آل محمد (علیهم السلام)، به ویژه از طریق نسل حسین (علیه السلام)، تا روز قیامت؛ و از آنجا که حسین (علیه السلام) هیچ کسی را شایسته تر از خواهرش زینب (علیها السلام) برای انجام این مأموریت خطیر و دشوار نمی دید، پس - همان گونه که دانستیم - این مسئولیت را به او سپرد؛ و زینب (علیها السلام) این مأموریت را به بهترین نحو انجام داد و برای جان برادرزاده اش - آن «وصی» - خودش را در معرض کشته شدن قرار می داد. پیش تر اشاره کردیم - براساس روایات و متون تاریخی - زینب (علیها السلام) در سه نوبت جان خود را برای دفاع از جان برادرزاده اش در برابر خطراتی که از سوی شمر و ابن زیاد و یزید (لعنت خدا بر آنان) متوجه او شده بود، به خطر انداخت.

۱. ابوالفرج اصفهانی گفته است: «ام البنین - مادر این چهار برادر شهید - به قبرستان بقیع می رفت و با سوزناک ترین و جان سوزترین ندبه ها برای فرزندان نوحه سرایی می کرد. مردم گرد او جمع می شدند و به او گوش می دادند ...» مقاتل الطالبیین، ۵۶.

۲. مراجعه کنید به: الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۸۸ / ۴.

بنابراین، رسیدن امام علی بن حسین (علیه السلام) در سلامت کامل به مدینه، پس از فاجعه کربلا و نجات او از قتل به دست امویان (لعنت خدا بر آنان) - که مصمم بودند هیچ بازمانده‌ای از اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را باقی نگذارند - به این معناست که زینب (علیها السلام) وظیفه‌اش را به تمامی به انجام رساند و نقشه امام حسین (علیه السلام) با موفقیت اجرا شد. گویی زبان حال زینب (علیها السلام) در آن لحظات خطاب به حسین (علیه السلام) می‌گفت: «برادرم حسین، این امانت تو - و در حقیقت امانت خدا - به سلامت به مقصد خود رسید. پس آرام باش و چشمانت روشن باد از کامل شدن دین خدا و استمرار رسالت و حاکمیتش؛» چراکه یاری و نصرت دین خدا - حتی با وجود دردها و مصیبت‌های بزرگی که بر فرزندان علی و فاطمه (علیها السلام) وارد شد - مهم‌ترین دغدغه آنان بود.

در عمل نیز، خداوند وعده خود را محقق ساخت^۱ و امام علی بن حسین (علیه السلام) کتاب‌ها، امانت‌ها و وصایای مربوط به امامت را که نزد ام سلمه (رضوان الله علیها) سپرده شده بود دریافت کرد؛ زیرا این امانت‌ها را پدرش حسین (علیه السلام) پیش از خروج از مدینه به مکه به ام سلمه (رضوان الله علیها) سپرده و از او خواسته بود آنها را پس از بازگشت فرزندش، به فرزندش علی (علیه السلام) تحویل دهد.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که حسین (علیه السلام) به سوی عراق حرکت کرد، کتاب‌ها و وصیت را نزد ام سلمه (رضی الله عنها) به امانت گذاشت؛ و پس از بازگشت علی بن حسین (علیه السلام)، او امانت‌ها را به ایشان تحویل داد.»^۲

«هنگامی که حسین (علیه السلام) به طرف عراق حرکت کرد، وصیت‌نامه و کتاب‌ها و دیگر چیزها را به ام سلمه (رضی الله عنها) - همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) - سپرد و به او فرمود: "زمانی که

۱. صدوق با سند خود روایت کرده است: «از مفضل بن عمر، از امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) نقل شده است: ... به ایشان گفتم: «ای فرزند رسول خدا، مرا از معنای این سخن خداوند عزوجل آگاه کنید که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ (و آن را کلمه‌ای پایدار در نسل او قرار داد).» فرمود: «منظور از آن امامت است که خداوند آن را تا روز قیامت در نسل حسین (علیه السلام) قرار داده است.» الخصال، ۳۰۵.

۲. کافی، کلینی، ۳۰۴ / ۱.

بزرگ‌ترین فرزند من نزد تو آمد، آنچه را به تو سپرده‌ام به او بده. " پس از شهادت حسین (علیه السلام)، علی بن حسین (علیه السلام) نزد ام سلمه آمد و او همه آنچه را حسین (علیه السلام) به او سپرده بود به ایشان تحویل داد.^۱

حزنی همیشگی تا زمان مرگ!

هنگامی که علی بن حسین (علیه السلام) پدر شهیدش حسین (علیه السلام) را در کربلا به خاک سپرد، جمله معروف خود را بیان کرد: «خوشا به حال زمینی که پیکر پاک تو را در آغوش گرفت؛ زیرا دنیا پس از تو در تاریکی فرو رفت و آخرت با نور تو روشن است. اما شب، [دیگر با] بیداری است و حزن همیشگی، تا این که خداوند برای اهل بیت تو آن خانه‌ای را که تو در آن مقیم هستی برگزیند.»^۲

و در عمل نیز، حزن و اندوه زین العابدین (علیه السلام) برای پدر ذی‌حش همیشگی بود، به گونه‌ای که او را یکی از پنج گریه‌کننده بزرگ در تاریخ رسالت‌های الهی می‌شمارند:

امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «گریه‌کنندگان پنج نفرند: آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله) و علی بن حسین (علیه السلام). اما آدم برای بهشت گریه کرد تا آنجا که گونه‌هایش همچون دره‌ها شد؛ و اما یعقوب برای یوسف گریه کرد تا نابینا شد و به او گفته شد: ﴿تَاللَّهِ تَفْتَوُا تَذَكَّرُ يَوْسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾ (به خدا قسم، پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا این که از شدت غم بیمار شوی یا از دنیا بروی)؛ و اما یوسف برای یعقوب گریه کرد تا آنجا که زندانیان از او آزرده شدند و گفتند: "یا روز گریه کن و شب آرام باش یا شب گریه کن و روز آرام باش؛" پس برای یکی از این دو زمان با آنها توافق کرد. اما فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله) برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن قدر گریه کرد که اهل مدینه از گریه‌هایش آزرده

۱. غیبت، طوسی، ۱۹۵، حدیث ۱۰۹.

۲. موسوعة شهادة المعصومین، لجنة الحديث في معهد باقر العلوم، ۲/ ۲۹۸ و ۲۹۹.

شدند و به او گفتند: "ما را با گریه‌های بسیار اذیت کردی؛ پس به قبرستان شهدا می‌رفت و گریه می‌کرد تا نیاز خود را رفع کند و سپس باز می‌گشت؛ و اما علی بن حسین (علیه السلام) برای حسین (علیه السلام) بیست یا چهل سال گریست و هرگاه غذایی پیش رویش گذاشته می‌شد گریه می‌کرد، تا این که یکی از خدمتکارانش به او گفت: "جانم به فدایت، ای فرزند رسول خدا! می‌ترسم تلف شوی." فرمود: ﴿إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (من غم و اندوهم را فقط به خدا شکایت می‌کنم؛ و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید). هیچ‌گاه نشد قتلگاه فرزندان فاطمه را به یاد آورم مگر آن که اشک‌های بغضم جاری شد.^۱

و او سزاوار این گریه‌ها بود؛ چراکه امامی معصوم بود و از خداوند حقایقی را می‌دانست که ما بر ما پوشیده است. او به عظمت جایگاه پدرش آگاه بود و همچنین می‌دانست چه مصیبت بزرگی بر او وارد شده است. او می‌دانست که حسین (علیه السلام) فریاد دوران گذشته بود و فریاد دوران آینده باقی خواهد ماند.

ابوحمره ثمالی روایت کرده است که گفت: از ایشان (علیه السلام) درباره گریه‌های بسیارش پرسیده شد، فرمود: «یعقوب یکی از فرزندان را گم کرد و آن قدر برای او گریست که چشمانش سفید شد، درحالی که پسرش زنده بود و نمی‌دانست مرده است. اما من به پدرم و هفده نفر از اهل بیتم نگاه کردم که در یک ساعت کشته شدند. آیا فکر می‌کنید اندوه آنان از دلم بیرون می‌رود؟»^۲

و هرگاه غذا و نوشیدنی مقابلش گذاشته می‌شد، به یاد کشته‌هایش می‌افتاد و می‌فرمود: «وای بر من از این مصیبت» و تکرار می‌کرد: «پسر رسول خدا گرسنه کشته شد، پسر رسول

۱. أمالی، شیخ صدوق، ص ۲۰۴.

۲. مثير الأحزان، ابن نما، ص ۹۳؛ همچنین مراجعه کنید به: كشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۱۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۳۸۶.

خدا تشنه کشته شد.^۱

«از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که زین العابدین (علیه السلام) چهل سال برای پدرش گریست؛ روزها روزه‌دار بود و شب‌ها را با عبادت احیا می‌کرد. هرگاه زمان افطار می‌شد، خدمتکارش غذا و نوشیدنی می‌آورد و آن را مقابلش می‌گذاشت و می‌گفت، میل کنید، سرورم. می‌فرمود: "پسر رسول خدا (ص) گرسنه کشته شد، پسر رسول خدا (ص) تشنه کشته شد." این سخن را پیوسته تکرار می‌کرد و می‌گریست، تا آنجا که اشک‌هایش غذا را خیس می‌کرد و نوشیدنی‌اش با اشک‌هایش در هم می‌آمیخت. او همچنان بر این حال بود تا به خداوند عزوجل پیوست.^۲»

«از برخی دوستدارانش نقل شده است: روزی امام (علیه السلام) به بیابان رفت و من نیز در پی ایشان رفتم. دیدم روی سنگ‌های سخت سجده کرده است. ایستادم و صدای ناله و گریه‌اش را می‌شنیدم. هزار بار شمردم می‌فرمود: "لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حقاً حقاً، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تعبداً ورقاً، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إيماناً وصدقاً". سپس سرش را از سجده برداشت و دیدم محاسن و صورتش از اشک‌های چشمانش غرق آب شده است. گفتم: "ای آقای من، آیا وقت آن نرسیده حزن پایانی یابد و گریه‌ات کم شود؟" فرمود: **وای بر تو! یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، پیامبر و فرزند پیامبر بود و دوازده پسر داشت. خداوند یکی از آنها را از او دور کرد و او از شدت حُزن موهایش سفید شد، پشتش خمیده گشت و از شدت گریه نابینا شد، درحالی‌که فرزندش در این دنیا زنده بود؛ اما من دیدم پدر و برادرم و هفده نفر از اهل بیتم در یک روز کشته شدند. پس چگونه حزنم پایان یابد و گریه‌ام متوقف شود؟**^۳»

همچنین، امام علی بن حسین (علیه السلام) پیوسته قاتلان پدرش امام حسین (علیه السلام) را نفرین می‌کرد. از این رو، هنگامی که مختار ثقفی سرِ عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد (خداوند لعنتشان کند) را

۱. همچنین مراجعه کنید به: مثير الأحزان، ابن نما، ص ۹۳.

۲. وسائل الشیعه (آل البيت)، حر عاملی، ج ۳، ص ۲۸۲.

۳. منبع قبلی؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۲۴.

برای امام فرستاد، امام سجده شکر به جا آورد و فرمود: «ستایش خدایی را که دعای مرا اجابت کرد و انتقام خون پدرم را از قاتلانش گرفت.»^۱

امام زین العابدین (علیه السلام) تا آخرین روز از زندگی شریفش در حزن و اندوه برای پدرش به سر می برد. ایشان، پس از پدرش، ۳۴ سال زندگی کرد و آن را به عبادت و دعا و بیان دین حق برای افرادی که در جست و جوی حقیقت بودند سپری نمود. و از آنجا که وجود و روش او - در حقیقت - امتداد وجود و روش پدران پاکش (علیهم السلام) بود، امویان پلید درصدد بودند به هر طریق ممکن از او خلاص شوند و به ایشان آزار می رساندند. هشام بن اسماعیل مخزومی - والی مدینه - او را اذیت می کرد، به او دشنام می داد و در منبر علیه علی (علیه السلام) سخن می گفت.^۲

همچنین، در واقعه حَرّه در مدینه، هنگامی که سپاه اموی به شهر هجوم آورد و آن را به مدت سه روز برای سربازانش مباح کرد، بردعه الحمار ملعون (فرمانده یزید ملعون) را مأمور کرد امام علی بن حسین (علیه السلام) را بکشد یا با سم از بین ببرد.^۳ با توجه به این که خانه امام پناهگاه بسیاری از خانواده هایی بود که از ترس ظلم و وحشت سپاه اموی به آنجا پناه آورده بودند، و از جمله برخی خانواده های اموی مانند مروان بن حکم و خانواده اش نیز با آنها بودند، امام به آنها پناه داد، علی رغم این که مروان و اقدامات پلیدش علیه امام حسین (علیه السلام) و آل محمد (علیهم السلام) به خوبی شناخته شده بود.

به هر حال، نیکی و احسان امام زین العابدین به مروان و خانواده اش تأثیری در دل بنی مروان و فرزندانش نداشت. پس از مروان و پسرش، ولید بن عبدالملک بن مروان به حکومت رسید. او می گفت: «تا زمانی که علی بن حسین در دنیا باشد من آرامش ندارم.»^۴

۱. همچنین مراجعه کنید به: شرح الأخبار، قاضی مغربی، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲. همچنین مراجعه کنید به: تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۳۲۸.

۳. همچنین مراجعه کنید به: دلائل الإمامه، طبری، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

۴. نظریات الخلیفتین، نجاح الطائی، ج ۲، ص ۱۵۶؛ به نقل از زندگی نامه علی بن حسین (از تاریخ ابن عساکر).

سرانجام امام (علیه السلام) به دست عاملی که حاکم مدینه بود با زهر به شهادت رسید^۱ و در سال ۹۵ هجری مسموم و شهید از دنیا رفت.^۲

زینب (علیه السلام)؛ غریبی در تبعید تا هنگام وفات!

پس از آن که زینب (علیه السلام) همراه کاروان اسرا به مدینه بازگشت - درحالی که پس از شهادت برادرش، امام حسین (علیه السلام)، سرپرستی کاروان را بر عهده داشت - دیگر کسی از فرزندان علی و فاطمه (علیه السلام) در مدینه باقی نمانده بود، جز او. بی تردید، بسیاری از مسلمانان نمی توانستند نسبت به این خاندان پاک و شریف - که هیچ خاندانی در فضیلت با آنان برابری نمی کرد - بی تفاوت بمانند؛ از همین رو، مردم به دیدار زینب (علیه السلام) می آمدند تا در سوگ برادرش حسین (علیه السلام) و اهل بیت او از آل ابوطالب، که در مصیبت جانگداز کربلا به شهادت رسیده بودند، به او تسلیت بگویند.

این وضعیت تا موسم حج سال ۶۱ هجری ادامه یافت. حُجاج از عراق و مصر و یمن و سایر سرزمین ها، برای انجام مناسک حج به مکه می آمدند و سپس برای زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه می رفتند؛ و در این میان به دیدار بازماندگان خاندان علی و فاطمه (علیه السلام) نیز می رفتند، به ویژه زینب کبری (علیه السلام)، تا با او در مصیبتش همدردی کنند و عهد و پیمان خود را با خاندان رسالت تجدید کنند.

بدون شک، این وضعیت، والی خبیث اموی - عمرو بن سعید اشدق - را آزار می داد؛ به ویژه با توجه به کینه و دشمنی او نسبت به آل محمد (علیه السلام)، چنان که پیش تر اشاره شد. او به یزید (لعنت خدا بر او) نامه نوشت و از وضعیت موجود و تجمع مردم نزد زینب کبری (علیه السلام) شکایت کرد؛ و این نکته ای بود که پیامدهای خطرناکی در پی داشت و ممکن بود بر حکومت امویان

۱. همچنین مراجعه کنید به: الإتحاف بحب الأشراف، شبراوی، ص ۵۲.

۲. همچنین مراجعه کنید به: کافی، کلینی، ج ۲، ص ۵۱۹؛ الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۳۷.

تأثیر بگذارد. یزید ملعون نیز با درخواست او موافقت کرد و فرمان تبعید حضرت زینب و دور کردن ایشان از شهر جدش را صادر کرد؛ و تبعید - همان طور که معروف است و از نظر تاریخی ثابت شده است - در فرهنگ و سنت امویان پدیده‌ای نوظهور نبود، چنان که پیش‌تر نیز با ابوذر غفاری (رضوان الله علیه)، صحابی بزرگوار پیامبر ﷺ، چنین کردند و عثمان او را به ربه - جایی که در غربت چشم از جهان فرو بست - تبعید کرد.

از عبیدالله بن ابی رافع روایت شده است که گفت: «شنیدم محمد ابوالقاسم بن علی می‌گفت: "هنگامی که زینب دختر علی به همراه زنان و کودکان از شام به مدینه بازگشت، میان او و عمرو بن سعید اشدق - والی تعیین شده از جانب یزید برای مدینه - فتنه‌ای در گرفت. عمرو به یزید نامه نوشت و پیشنهاد کرد او را از مدینه خارج کنند. یزید با این پیشنهاد موافقت کرد و او را به همراه زنانی از بنی هاشم که قصد سفر داشتند به مصر فرستاد. این اتفاق در روزهای پایانی ماه رجب رخ داد."»^۱

زمانی که تصمیم امویان برای تبعید زینب ﷺ از مدینه صادر شد، برخی از زنان خاندان ابوطالب به دیدارش آمدند تا او را دلداری دهند:

«... زینب دختر عقیل به او گفت: «ای دخترعمو، خداوند وعده‌اش را برای ما راست گرداند و زمین را به ما میراث داد تا در آن هر جا بخواهیم ساکن شویم. پس آرام باش و چشم‌ت روشن باشد. خداوند ستمگران را به سزای اعمالشان خواهد رساند. آیا پس از این، خواری بیشتری می‌خواهی؟ به سرزمینی امن سفر کن.» سپس زنان بنی هاشم گرد او جمع شدند، با او به مهربانی سخن گفتند و او را دلداری دادند.»^۲

به هر حال، زینب ﷺ از مدینه خارج شد و فاطمه و سکینه - دختران برادرش امام حسین ﷺ - نیز به همراهش بودند، چنان که امام صادق (علیه السلام) از پدرش از حسن بن حسن روایت

۱. اخبار الزینبات، سید یحیی عبیدی، ص ۱۱۷.

۲. منبع قبلی، ص ۱۱۵؛ همچنین مراجعه کنید به: قاموس الرجال، تستری، ج ۱۱، ص ۴۰.

کرده است: «هنگامی که عمه‌ام زینب از مدینه خارج شد، از زنان بنی‌هاشم، فاطمه دختر عمویم حسین و خواهرش سکینه نیز همراهش بودند.»^۱

بی‌تردید، وقایع و مصیبت‌های کربلا و آنچه بر برادر و پناهگاهش امام حسین (علیه السلام) و اهل بیتش در روز عاشورا گذشته بود، تأثیر بسیاری بر جان و روح حضرت زینب (علیه السلام) گذاشته بود و او باقی‌مانده عمر خود را - که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) چندان طولانی نبود - بیمار و محزون و گریان گذراند؛ و بیماری به‌شدت بر او تأثیر گذاشت تا این که در نیمه ماه رجب سال ۶۲ هجری، روح پاکش از دنیا جدا شد؛ و این یعنی ایشان (علیه السلام) فقط یک سال و چند ماه پس از شهادت برادرش زندگی کرد.

هر مؤمن رسالت‌مدار حق دارد در برابر عظمت ایثار این بانوی بزرگ پس از مادرش، سر تعظیم فرود آورد و در برابر صبر و اخلاص این بانوی جلیل‌القدر فروتنی کند؛ بانویی که جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگام ولادتش برایش گریست، و هنگامی که دخترش فاطمه (علیه السلام) از دلیل گریه‌اش پرسید فرمود: «ای فاطمه، بدان که این دختر پس از من و تو، به مصیبت‌ها و بلاها گرفتار خواهد شد.»^۲

نکته:

هرکس زندگی زینب دختر علی (علیه السلام) را در وقایع قیام امام حسین (علیه السلام)، به‌ویژه پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) بررسی کند، درمی‌یابد که رفتارها و گفتارها و اقدامات او نشان‌دهنده عظمت این شخصیت بزرگ است. از این رو، از سید احمد الحسن درباره مقام ایشان پرسیدم و

۱. منبع قبلی، ص ۱۱۸.

۲. الطراز المذهب فی أحوال أم‌المصائب زینب، راوندی، ص ۳۸؛ و به نقل از آن: السیده زینب، رائدة الجهاد فی الإسلام، باقر شریف القرشی، ص ۴۱.

ایشان علیه السلام فرمود: «زینب علیها السلام در سطح حسن و حسین علیهما السلام قرار دارد.»^۱

همچنین از ایشان درباره عصمت زینب علیها السلام پرسیدم و فرمود:

«عصمت، به طور کلی، منحصر به امامان علیهم السلام یا حجت‌ها نیست. بله، امامان و حجت‌ها و انبیا به عصمتی که برایشان تصریح شده است اختصاص دارند؛ یعنی آنها از این ویژگی برخوردارند که به عنوان معصوم به آنها تصریح شده است؛ فقط همین. اما عصمت به معنای پناه جستن به خدا از محرمات الهی و توفیق الهی برای بنده، در این اشکالی نیست که مکلف به این خصوصیت آراسته شود، اما هیچ تکلیفی برای کسی در برابر او وجود ندارد، درحالی که درباره حجت‌ها، تکلیف پیروی از آنها وجود دارد. پس، عصمت آنها تنها به معنای پناه جستن به خدا از محرمات الهی یا بازداشته شدن آنها به وسیله خداوند از محارم نیست، بلکه عصمت حجت‌ها به این معناست که آنها هرگز مردم را به گمراهی نمی‌کشانند و از هدایت خارج نمی‌کنند؛ و به همین دلیل هدایتگران مردم هستند.

به طور کلی، بنده این موضوعات را به تفصیل در کتاب عقاید بررسی کرده‌ام.»^۲

سلام بر زینب کبری روزی که متولد شد، روزی که زندگی کرد و برای سربلندی دین خدا و رسالت و حاکمیتش جهاد کرد، و روزی که به سوی پروردگارش کوچ کرد، درحالی که از آنچه بر برادرش، آن روشنی‌قلبش حسین علیه السلام و دیگر برادران و اهل بیتش گذشته بود به خدا شکوه می‌کرد؛ و شکایت می‌کرد از آنچه در سفر اسارت و تلخی‌های آن بر خاندان حسین علیه السلام گذشته بود. سلام بر زینب، روزی که زنده، گواه و شهید برانگیخته شود؛ و رحمت خدا و برکاتش بر او

۱. یعنی: او در مقام و مرتبه حسن و حسین علیهما السلام است، و همراهی او با آنها همچون همراهی فاطمه با علی علیه السلام است.

۲. در گفت‌وگویی خصوصی با سید احمد الحسن؛ و کتاب «العقائد» به کتاب «عقائد الإسلام» از انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام اشاره دارد.

۳۵۴..... انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - روز حسین (علیه السلام)، جلد دوم

باد.

پیوست ۱

روایات فضیلت زیارت حسین علیه السلام

روایات متواتری درباره فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام نقل شده است. و بنده به دلیل تعداد بسیار زیاد این روایات، به جهت بهرهمندی و با تبرک جستن به عدد «چهل» - که در سخنان رسول خدا و اهل بیتش (صلوات خدا بر همگی آنان) آمده است - چهل روایت از ایشان را ذکر می‌کنم:

- از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «هرکس چهل حدیث را، که اتمم از آن بهره‌مند شوند، حفظ کند خداوند او را روز قیامت فقیه و عالم برمی‌انگیزد.»^۱
- از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هرکس از احادیث ما چهل حدیث را حفظ کند خداوند او را روز قیامت عالم و فقیه برمی‌انگیزد.»^۲

چهل روایت زیر درباره فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام تقدیم حضور می‌شود:

۱. محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شیعیان ما را به زیارت قبر حسین علیه السلام سفارش کنید؛ زیرا زیارت او بر هر مؤمنی که به امامت حسین از سوی خداوند عزوجل اقرار دارد، واجب است.»^۳
۲. عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اگر یکی از شما همه عمرش حج به جا آورد ولی حسین علیه السلام را زیارت نکند، حق رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک

۱. الأربعون الصغرى، البيهقي، ۱۳.

۲. کافی، کلینی، ۴۹/۱.

۳. وسائل الشیعة (آل البيت)، الحر العاملي، ۴۴۴/۱۴.

کرده است؛ زیرا حق رسول خدا (ص) فریضه‌ای است که از سوی خدا بر هر مسلمانی واجب شده است.»^۱

۳. محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که در حدیثی فرمود: «هرکس قبر حسین (علیه السلام) را زیارت کند درحالی که به حق او آگاه باشد، خداوند پاداش هزار حج پذیرفته شده برای او می نویسد و گناهان گذشته و آینده او را برایش می آمرزد.»^۲

۴. قدامه بن مالک از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «هرکس بخواهد قبر حسین (علیه السلام) را زیارت کند - البته نه از روی تکبر و نه از روی خودنمایی و شهرت طلبی - گناهانش همچون لباسی که در آب شسته می شود پاک می شود، به طوری که هیچ گونه آلودگی باقی نمی ماند؛ و خداوند برای هر قدم او پاداش یک حج، و با هر قدمی که بردارد پاداش یک عمره می نویسد.»^۳

۵. ابوسعید مدائنی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است: به ایشان عرض کردم: «جانم به فدایت، آیا به زیارت قبر حسین (علیه السلام) بروم؟» فرمود: «بله، به زیارت قبر فرزند رسول خدا (ص) برو، که پاکیزه ترین پاکیزگان، پاک ترین پاکان و بهترین نیکوکاران است. و چون او را زیارت کنی، خداوند برای تو پاداش بیست و پنج حج می نویسد.»^۴

۶. صالح نیلی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «هرکس قبر حسین (علیه السلام) را زیارت کند درحالی که به حق او آگاه باشد، همچون کسی است که صد حج را با رسول خدا (ص) به جا آورده است.»^۵

۱. وسائل الشیعة (آل البيت)، الحر العاملي، ۱۴ / ۴۴۴.

۲. منبع قبلی، ۱۴ / ۴۴۵ و ۴۴۶.

۳. منبع قبلی، ۱۴ / ۴۴۶.

۴. منبع قبلی، ۱۴ / ۴۴۸.

۵. منبع قبلی، ۱۴ / ۴۴۹ و ۴۵۰.

۷. محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اگر مردم می دانستند چه فضیلتی در زیارت حسین علیه السلام است، از شوق می مردند و جان هایشان از حسرت از هم می گسست.» گفتیم: «چه فضیلتی در آن است؟» فرمود: «هرکس او را با شوق زیارت کند خداوند برای او پاداش هزار حج پذیرفته شده، هزار عمره مقبول، پاداش هزار شهید از شهدای بدر، پاداش هزار روزه دار، ثواب هزار صدقه پذیرفته شده و ثواب آزاد کردن هزار بنده برای رضای خدا را می نویسد؛ و او همچنان محفوظ می ماند ...» و در ادامه حدیث، ثواب های بزرگی ذکر شده و در پایان روایت آمده است که منادی ندا می دهد: «این ها زائران حسین هستند که با شوق به زیارت او آمده اند.»^۱

۸. زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «در باره کسی که با ترس به زیارت پدر شما برود، چه می فرمایید؟» فرمود: «خداوند او را در روز هراس بزرگ ایمن می گرداند، فرشتگان او را با بشارت ملاقات می کنند و به او گفته می شود: "ترس و غمگین نباش، که این روز پیروزی توست."»^۲

۹. ابن بُکَیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: به ایشان عرض کردم: «قلبم مرا به زیارت قبر پدرت فرامی خواند، اما زمانی که بیرون می روم، قلبم از ترس سلطان و مأموران و صاحبان قدرت، هراسان و مضطرب است تا هنگامی که بازگردم.» امام فرمود: «ای پسر بُکَیر، آیا دوست نداری خداوند تو را در میان ما ترسان ببیند؟ آیا نمی دانی کسی که به خاطر ما ترسیده باشد خداوند او را زیر سایه عرش خود پناه می دهد؟ و حسین علیه السلام در زیر عرش برای او شفاعت می کند. خداوند او را از هراس های روز قیامت ایمن می گرداند؛ به طوری که مردم در هراس اند، ولی او

۱. وسائل الشیعة (آل البيت)، الحر العاملي، ۱۴/ ۴۵۳.

۲. منبع قبلی، ۱۴/ ۴۵۶.

نمی ترسد؛ و اگر بترسد، فرشتگان به او آرامش می دهند و با بشارت قلبش را تسکین می بخشند.»^۱

۱۰. محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی روایت کرده است که ایشان (علیه السلام) فرمود: «آیا به زیارت قبر حسین (علیه السلام) می روی؟» گفتیم: «بله، با ترس و دلهره.» امام فرمود: «هرچه این ترس شدیدتر باشد، ثواب آن به همان اندازه بیشتر است. کسی که با ترس به زیارت او برود خداوند او را از ترس در روز قیامت - آن هنگام که مردم در برابر پروردگار عالمیان می ایستند - ایمن می گرداند. او با آمرزش گناهان بازمی گردد، فرشتگان بر او درود می فرستند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را زیارت می کند، و با نعمت و فضل الهی بازمی گردد، درحالی که هیچ بدی به او نرسیده است و رضای خداوند را پیروی کرده است ...»^۲

۱۱. ابوسعید از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «هرکس با کشتی به زیارت قبر حسین (علیه السلام) برود اگر کشتی واژگون شود، منادی از آسمان ندا می دهد: "پاک شدید و بهشت گوارای وجودتان باد."»^۳

۱۲. بشیر دَهان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «هرکس در روز عرفة به زیارت قبر حسین (علیه السلام) برود خداوند او را در روز قیامت با دلی آرام و آسوده محشور می کند.»^۴

۱۳. ابوحمزه ثُمالی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «هرکس روز عرفة در کنار قبر حسین (علیه السلام) باشد دست خالی بازمی گردد، بلکه دستانش پر خواهد بود.»^۵

۱. منبع قبلی، ۱۴/ ۴۵۷.

۲. منبع قبلی، ۱۴/ ۴۵۷ و ۴۵۸.

۳. منبع قبلی، ۴۵۸.

۴. وسائل الشیعه (آل البيت)، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۶۳.

۵. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۶۴.

۱۴. ابن میثم تمار از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرکس حسین علیه السلام را زیارت کند، یا فرمود: هرکس شب عرفه به زمین کربلا برود و در آنجا تا عید [قربان] اقامت کند و سپس بازگردد، خداوند او را از شرّ آن سال حفظ می‌کند.»^۱
۱۵. بشیر دَهان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرکس در روز اول ماه رجب به زیارت قبر حسین علیه السلام برود خداوند او را به طور کامل می‌آمرزد.»^۲
۱۶. احمد بن محمد بن ابونصر بزنطی از امام رضا علیه السلام روایت کرده است: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: «در کدام ماه، حسین علیه السلام را زیارت کنیم؟» فرمود: «در نیمه ماه رجب و نیمه ماه شعبان.»^۳
۱۷. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرکس دوست دارد با دویست هزار نبی و بیست هزار نبی مصافحه کند قبر حسین بن علی علیه السلام را در نیمه ماه شعبان زیارت کند؛ زیرا ارواح پیامبران برای زیارت او از خداوند اجازه می‌خواهند و به آنها اجازه داده می‌شود.»^۴
۱۸. هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هنگامی که شب نیمه شعبان فرامی‌رسد، منادی از افق اعلی ندا می‌دهد: "ای زائران حسین علیه السلام، بازگردید که گناهان شما آمرزیده شد، پاداش شما نزد پروردگارتان است؛ و محمد صلی الله علیه و آله نبی شمامست.»^۵
۱۹. سالم بن عبدالرحمن از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرکس شب نیمه شعبان را در زمین کربلا بگذراند و هزار بار سوره "قل هو الله احد" بخواند، هزار

۱. منبع قبلی

۲. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۶۵ - ۴۶۶.

۳. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۶۶.

۴. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۶۷.

۵. وسائل الشیعه (آل البيت)، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۶۸.

بار استغفار کند، هزار بار خدا را ستایش [الحمد لله] بگوید، و سپس برخیزد و چهار رکعت نماز بگذارد که در هر رکعت هزار بار آیه الکرسی بخواند، خداوند دو فرشته مأمور می‌کند او را از هر بدی و هر شیطان و هر ستمگری حفظ کنند. این دو فرشته حسنات او را می‌نویسند، گناهی برای او ثبت نمی‌کنند و تا زمانی که در آنجا باشد برایش طلب مغفرت می‌کنند.»^۱

۲۰. ابوصباح کنانی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «هنگامی که شب قدر - شبی که در آن، هر امر حکیم تقدیر می‌شود - فرارسد، منادی از درون عرش ندا می‌دهد: "به راستی خداوند متعال کسانی را که در این شب به زیارت قبر حسین (علیه السلام) آمده‌اند آمرزیده است."»^۲

۲۱. علی بن محمد بن فیض بن مختار، از پدرش، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است: از ایشان (علیه السلام) درباره زیارت حسین (علیه السلام) پرسیده شد: «آیا برای آن، زمان خاصی بهتر از زمان‌های دیگر وجود دارد؟» فرمود: «او (علیه السلام) را در هر زمان و هر وقت زیارت کنید، زیرا زیارت او بهترین کار است؛ پس هرکس بیشتر به زیارت او برود خیر بیشتری به دست می‌آورد، و هرکس کمتر به زیارت برود خیر کمتری نصیبش می‌شود. در زیارت خود، زمان‌های نیکو را انتخاب کنید؛ زیرا اعمال صالح در این زمان‌ها چند برابر می‌شود. و این زمان‌ها، اوقات فرود آمدن فرشتگان برای زیارت اوست.»

گفت: درباره زیارت حسین (علیه السلام) در ماه رمضان پرسیده شد و [ایشان] فرمود: «هرکس با خشوع و اخلاص و امید و استغفار به زیارت او بیاید و قبر حضرتش (علیه السلام) را در یکی از سه شب ماه رمضان زیارت کند - شب اول ماه، شب نیمه ماه، یا شب آخر ماه - گناهان و خطاهایش از او ریخته می‌شود ...»^۳

۱. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۷۲.

۲. منبع قبلی

۳. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۷۳.

۲۲. عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرکس قبر حسین علیه السلام را در یکی از سه شب زیارت کند خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد.» گفتیم: «کدام شب‌ها، جانم به فدایت؟» فرمود: «شب عید فطر، شب عید قربان و شب نیمه شعبان.»^۱

۲۳. زید شحام از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرکس قبر اباعبدالله علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کند درحالی که به حق او آگاه باشد، همچون کسی است که خداوند تعالی را در عرش او زیارت کرده است.»^۲

۲۴. جابر جعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرکس شب عاشورا را نزد قبر حسین علیه السلام بگذراند روز قیامت درحالی که خون‌آلود است با خداوند ملاقات می‌کند، گویی در میدان کربلا همراه حسین علیه السلام کشته شده است.»^۳

۲۵. داوود بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرکس قبر حسین علیه السلام را در هر جمعه زیارت کند خداوند او را به‌طور کامل می‌آمرزد و از دنیا نمی‌رود مگر این که هیچ حسرتی در دل نداشته باشد، و جایگاه او با حسین بن علی علیه السلام خواهد بود.» سپس فرمود: «ای داوود، چه کسی دوست ندارد در بهشت همسایه حسین بن علی علیه السلام باشد؟» گفتیم: «هرکسی که رستگار نشده است.»^۴

۲۶. ابان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرکس به زیارت قبر پدرم برود در حقیقت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ما را زیارت کرده است. غیبت او حرام می‌شود، گوشت او بر آتش حرام می‌شود، و خداوند به ازای هر درهمی که هزینه کرده است ده هزار شهر به او در کتاب محفوظ می‌بخشد. خداوند برآورنده حاجات او خواهد بود، هرآنچه

۱. وسائل الشیعه (آل‌البیت)، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۷۵.

۲. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۷۶.

۳. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۷۷.

۴. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۷۹.

را باقی گذاشته است حفظ می کند، و از خداوند هر چیزی بخواهد به او عطا می کند و دعایش را اجابت می کند؛ حال یا فوراً اجابت می کند یا با تأخیر.»^۱

۲۷. حلبی از امام صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی روایت کرده است: به امام عرض کردم: «درباره کسی که زیارت حسین (علیه السلام) را ترک کند درحالی که توانایی آن را داشته باشد، چه می فرمایید؟» فرمود: «می گویم او به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و به ما بی احترامی کرده و امر او را سبک شمرده است. اما هرکس او را زیارت کند خداوند حاجتش را برآورده می کند و نگرانی های دنیایش را رفع می نماید. زیارت او روزی را برای بنده جلب می کند، آنچه را هزینه کرده است جبران می کند، گناهان پنجاه سال او را می آمرزد، و او بدون خطا و گناهی به خانواده اش بازمی گردد، چراکه تمام گناهانش از نامه اعمالش پاک شده است.» سپس فرمود: «خداوند به ازای هر درهمی که هزینه کرده است، ده هزار درهم برای او می نویسد و آن را برای او ذخیره می کند. هنگامی که محشور شود به او گفته می شود، تو ده هزار درهم داری و خداوند به تو نظر کرده و آن را برای تو نزد خودش ذخیره کرده است.»^۲

۲۸. صفوان جمّال (شتربان) در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است: به ایشان (علیهم السلام) عرض کردم: «کسی که نزد حسین (علیه السلام) دو رکعت نماز بخواند چه پاداشی دارد؟» فرمود: «از خداوند چیزی نمی خواهد جز این که به او عطا می کند.» عرض کردم: «کسی که با آب فرات غسل کند و قصد زیارت او را داشته باشد چه پاداشی دارد؟» فرمود: «گناهان او مانند روزی که از مادر متولد شده است از او پاک می شود.» عرض کردم: «کسی که وسایل زیارت او را آماده کند ولی به دلیل بیماری نتواند برود، چه پاداشی دارد؟» فرمود: «خداوند به ازای هر درهمی که هزینه کرده است، به اندازه

۱. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۸۰ و ۴۸۱.

۲. وسائل الشیعه (آل البيت)، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۸۱.

کوه احد برایش حسنه می نویسد و چندین برابر آن را به او بازمی گرداند. همچنین، بلای نازل شده را از او دفع و مال او را حفظ می کند.»^۱

۲۹. بشیر دھان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «هرکس به زیارت حسین (علیه السلام) برود و وضو بگیرد و با آب فرات غسل کند، خداوند به ازای هر قدمی که بردارد یک حج و یک عمره برای او می نویسد.»^۲

۳۰. رُفَاعَةُ النَّحَّاس از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «پدرم به من خبر داد که هرکس به زیارت قبر حسین (علیه السلام) برود درحالی که به حق او آگاه و به دور از تکبر باشد و به فرات برسد و در آب فرو رود و از آن بیرون آید، همچون کسی است که از گناهان پاک شده است. و اگر به سوی حسین (علیه السلام) قدم بردارد، خداوند به ازای هر قدم، ده حسنه برای او می نویسد و ده گناه از او پاک می کند.»^۳

۳۱. هُشَام بن سالم در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است: مردی به امام (علیه السلام) گفت: «آیا پدر شما زیارت می شود؟» امام فرمود: «بله.» مرد گفت: «کسی که با فرات غسل کند و سپس به زیارت او برود چه پاداشی دارد؟» امام فرمود: «اگر با آب فرات غسل کند درحالی که قصد زیارت او را داشته باشد، گناهانش همانند روزی که از مادر متولد شده است از او پاک می شود.»^۴

۳۲. سدید از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «ای سدید، آیا هر روز به زیارت حسین (علیه السلام) می روی؟» گفتم: «جانم به فدایت، نه.» امام فرمود: «چه قدر از حسین (علیه السلام) دور هستید! آیا او را هر جمعه زیارت می کنید؟» گفتم: «نه.» فرمود: «آیا هر ماه او را زیارت می کنید؟» گفتم: «نه.» فرمود: «آیا هر سال او را زیارت

۱. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۸۲.

۲. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۸۴.

۳. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۸۴.

۴. وسائل الشیعه (آل البیت)، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۸۶.

می کنید؟» گفتم: «شاید چنین باشد.» امام فرمود: «ای سدید، چه قدر از حسین (علیه السلام) دور هستید! آیا نمی دانی خداوند عزوجل دو هزار هزار فرشته غبارآلود و ژولیده را مأمور کرده است که برای او گریه کنند و زیارت کنند و آنها هرگز از این کار خسته نشوند؟ ای سدید، چه می شود اگر هر جمعه پنج بار یا هر روز یک بار قبر حسین (علیه السلام) را زیارت کنی؟» گفتم: «جانم به فدایت، میان ما و او فرسنگ های بسیاری فاصله است.» امام فرمود: «بر بام خانه ات برو و به سمت راست و چپ نگاه کن، سپس سرت را به آسمان بلند کن و به سوی قبر او توجه کن و بگو: "السلام علیک یا اباعبدالله، السلام علیک و رحمة الله و برکاته." برای تو پاداش یک زیارت نوشته می شود و هر زیارت برابر با پاداش یک حج و یک عمره است.»^۱

۳۳. جویریة از مردی روایت می کند که از امام صادق (علیه السلام) شنیده است: «در روز قیامت منادی ندا می دهد: «کجا هستند زائران حسین (علیه السلام)؟» گروهی از مردم برمی خیزند. به آنها گفته می شود: «چه می خواهید از زیارت حسین (علیه السلام)؟» گویند: «او را به خاطر محبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی و فاطمه (علیهما السلام) و از روی شفقت برای مظلومیتش زیارت کردیم.» به آنها گفته می شود: «این ها محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند؛ به ایشان پیوندید، و شما در درجه آنها خواهید بود. به پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیوندید که در دست علی (علیه السلام) است.» سپس همه زیر سایه آن پرچم وارد بهشت می شوند ...»^۲

۳۴. ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «هرکس دوست دارد جایگاه و مأوایش در بهشت باشد نباید زیارت مظلوم را ترک کند.» گفتم: «منظورتان چه کسی است؟» فرمود: «حسین (علیه السلام). هرکس با شوق به زیارت او برود و به خاطر محبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و فاطمه و امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را زیارت کند، خداوند او را بر

۱. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۹۴.

۲. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۹۵ و ۴۹۶.

مائده‌های بهشت می‌نشانند و او با آنها غذا می‌خورد، درحالی‌که مردم در حال حسابرسی‌اند.»^۱

۳۵. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هرکس که خدا خیرش را بخواهد محبت حسین (علیه السلام) و محبت زیارت او را در قلبش قرار می‌دهد؛ و هر کس که خدا بدش را بخواهد بغض حسین (علیه السلام) و بغض زیارت او را در قلبش می‌افکند.»^۲

۳۶. زید شَحّام از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «هرکس با شوق به زیارت قبر حسین (علیه السلام) برود خداوند او را جزو ایمن‌شدگان روز قیامت می‌نویسد، کتاب اعمالش را به دست راستش می‌دهد و او را زیر پرچم حسین بن علی (علیه السلام) نگه می‌دارد تا وارد بهشت شود و در درجه او ساکن گردد؛ که به راستی خداوند شنوا و داناست.»^۳

۳۷. محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «هرکس با شوق به زیارت قبر حسین (علیه السلام) برود از بندگان بزرگوار خدا خواهد بود و زیر پرچم حسین (علیه السلام) باقی می‌ماند تا همگی وارد بهشت شوند.»^۴

۳۸. ذَرِیح از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «به خدا قسم، خداوند به زائر حسین (علیه السلام) و کسی که به سوی او می‌آید، به فرشتگان مقرب و حاملان عرش خود مباحثات می‌کند و می‌گوید: "آیا زائران قبر حسین (علیه السلام) را نمی‌بینید که با شوق به سوی او و فاطمه آمده‌اند؟! به عزت و جلال و عظمت خودم سوگند، کرامت خود را برای آنها واجب می‌کنم و آنها را به خاطر محبتم دوست می‌دارم ...".»^۵

۱. وسائل الشیعه (آل‌البیت)، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۹۶.

۲. منبع قبلی

۳. منبع قبلی، ج ۱۴، ص ۴۹۷.

۴. منبع قبلی

۵. منبع قبلی

۳۶۶.....انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - روز حسین (علیه السلام)، جلد دوم

۳۹. ابن مسکان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «هرکس حسین (علیه السلام) را زیارت کند و هدفش رضای خدا باشد خداوند او را از گناهانش پاک می‌کند، درست مثل روزی که از مادر متولد شده است؛ و فرشتگان در مسیر همراه او می‌شوند ... تا آنجا که فرمود: فرشتگان از پروردگارشان برای او طلب آمرزش می‌کنند و به او ندا می‌دهند: «پاک شدی و پاکیزه بود کسی که زیارتش کردی.» خداوند خانواده‌اش را نیز حفظ می‌کند.»^۱

۴۰. ابوخیجه از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است: از ایشان (علیه السلام) درباره زیارت قبر حسین (علیه السلام) پرسیدم. فرمود: «بهترین کار از میان کارهاست.»^۲

۱. وسائل الشیعه (آل البيت)، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۴۹۸.

۲. منبع قبلی، ۴۹۹/۱۴.

پیوست ۲

متن کامل زیارت ناحیه مقدسه

«وَمِمَّا خَرَجَ مِنَ النَّاحِيَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَحَدِ الْأَبْوَابِ، قَالَ: تَقِفْ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَقُولُ:

السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صَفْوَةِ اللَّهِ مِنْ خَلْقَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى شِيثٍ وَلِيِّ اللَّهِ وَخَيْرَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى إِدْرِيسَ الْقَائِمِ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى نُوحٍ الْمَجَابِ فِي دَعْوَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى هُودٍ الْمَمْدُودِ مِنَ اللَّهِ بِمَعُونَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى صَالِحٍ الَّذِي تُوِّجَّهَ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ الَّذِي حَبَّاهُ اللَّهُ بِخُلَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى إِسْمَاعِيلَ الَّذِي فَدَاهُ اللَّهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ مِنْ جَنَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى إِسْحَاقَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ النُّبُوَّةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى يَعْقُوبَ الَّذِي رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ بِرَحْمَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى يُوسُفَ الَّذِي نَجَّاهُ اللَّهُ مِنَ الْجُبِّ بِعَظَمَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مُوسَى الَّذِي فَلقَ اللَّهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدْرَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى هَارُونَ الَّذِي خَصَّهُ اللَّهُ بِنُبُوَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى شُعَيْبَ الَّذِي نَصَرَهُ اللَّهُ عَلَى أُمَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى دَاوُودَ الَّذِي تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى سُلَيْمَانَ الَّذِي ذَلَّتْ لَهُ الْجِنُّ بِعِزَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى أَيُّوبَ الَّذِي شَفَّاهُ اللَّهُ مِنْ عِلَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى يُونُسَ الَّذِي أَنْجَزَ اللَّهُ لَهُ مَضْمُونَ عِدَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى عِزِّيرَ الَّذِي أَحْيَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مَيِّتَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى زَكَرِيَّا الصَّابِرِ فِي مِحْنَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى يَحْيَى الَّذِي أَرْزَقَهُ اللَّهُ بِشَهَادَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ وَصَفْوَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمُخْصُوصِ بِأُخُوَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَصِيِّ أَبِيهِ وَخَلِيفَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الَّذِي سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ جَعَلَ الشِّقَاءَ فِي تَرْبِيَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْإِجَابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأَيْمَةُ مِنْ دُرِّيَّتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ جَنَّةِ الْمَأْوَى، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ زَمْزَمَ وَالصَّفَا.

السَّلَامُ عَلَى الْمُرْمَلِ بِالْدمَاءِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُهْتُوكِ الْخِجَاءِ، السَّلَامُ عَلَى خَامِسِ أَصْحَابِ أَهْلِ الْكِسَاءِ، السَّلَامُ عَلَى غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ، السَّلَامُ عَلَى شَهِيدِ الشَّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الْأَدْعِيَاءِ،^۲ السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ كَرْبَلَاءَ

السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ دُرِّيَّتُهُ الْأَزْكِيَاءُ. السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ، السَّلَامُ عَلَى مَنَازِلِ الْبَرَاهِينِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ السَّادَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْجُيُوبِ الْمُضَرَّجَاتِ.^۳

السَّلَامُ عَلَى الشِّفَاهِ الذَّابِلَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الثُّغُوسِ الْمُضْطَلَمَاتِ،^۴ السَّلَامُ عَلَى الْأَرْوَاحِ الْمُخْتَلَسَاتِ،^۵ السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْجُسُومِ الشَّاحِبَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الدِّمَاءِ السَّائِلَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَعْضَاءِ الْمُقْطَعَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُشَالَاتِ، السَّلَامُ عَلَى النَّسُوءِ الْبَارِزَاتِ

۱. الخباء: خانه‌ای که از پشم یا موی حیوانات ساخته شده است.

۲. الدعی: کسی که در نسبش متهم است.

۳. الجيوب المضرجات: پیراهن‌های آغشته به خون

۴. المصطلم: نابودشده، ریشه‌کن‌شده

۵. المختلسات: ربوده‌شده‌ها

السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى
أَبْنَائِكَ الْمُسْتَشْهِدِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى ذُرِّيَّتِكَ النَّاصِرِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ
الْمُضَاجِعِينَ،^۱ السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ الْمَظْلُومِ، السَّلَامُ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْمُومِ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ
الْكَبِيرِ، السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيِّعِ الصَّغِيرِ

السَّلَامُ عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلِيَةِ، السَّلَامُ عَلَى الْعِثْرَةِ الْقَرِيبَةِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُجَدِّلِينَ^۲ فِي
الْقُلُوبِ، السَّلَامُ عَلَى النَّازِحِينَ عَنِ الْأَوْطَانِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَذْفُونِينَ بِلَا أَكْفَانٍ، السَّلَامُ عَلَى
الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ.

السَّلَامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِلَا نَاصِرٍ، السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ التَّرْبَةِ
الزَّائِكَةِ، السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الْقُبَّةِ السَّامِيَةِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ
افْتَحَرَ بِهِ جَبْرِلُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ مِيكَائِيلُ.

السَّلَامُ عَلَى مَنْ نُكِثَتْ ذِمَّتُهُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ هَتَكَتْ حُرْمَتُهُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ أُرِيقَ بِالظُّلْمِ
دَمُهُ، السَّلَامُ عَلَى الْمُغْسَلِ بِدَمِ الْجَزَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِكَأْسَاتِ الرِّمَاحِ، السَّلَامُ عَلَى
الْمُضَامِ^۳ الْمُسْتَبَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَهْجُورِ فِي الْوَرَى، السَّلَامُ عَلَى مَنْ تَوَلَّى دَفْنَهُ أَهْلُ الْقُرَى،
السَّلَامُ عَلَى الْمُقْطُوعِ الْوَتِينِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي بِلَا مُعِينٍ.

السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ،^۴ السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ،
السَّلَامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ،^۵ السَّلَامُ عَلَى الْوُدْجِ الْمَقْطُوعِ، السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ

۱. المضاجع: کسی که همراه و ملازم است و مکان را ترک نمی کند.

۲. المجدل: افتاده، کشته شده

۳. المضام: از ضمیم، به معنای مظلوم

۴. یعنی: آمیخته به خاک

۵. الثغر المقروع بالقضيب: به معنای دهانی که با عصا زده شده است؛ اشاره به کاری است که یزید و ابن زیاد (لعنت

الْمَرْفُوع، السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي الْقُلُوبِ، تَنْهَشُهَا الدَّثَابُ الْعَادِيَاتُ، وَتَخْتَلِفُ إِلَيْهَا السَّبَاعُ الصَّارِيَاتُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ، وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمَرْفُوفِينَ^۱ حَوْلَ قُبَّتِكَ، الْحَافِينَ بِنُزُوتِكَ، الطَّائِفِينَ بِعَرْصَتِكَ، الْوَارِدِينَ لِزِيَارَتِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ فَإِنِّي قَصَدْتُ إِلَيْكَ وَرَجَوْتُ الْفَوْزَ لَدَيْكَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ، سَلَامَ الْعَارِفِ بِحُزْمَتِكَ، الْمُخْلِصِ فِي وَلَايَتِكَ، الْمُتَقَرِّبِ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ، الْبَرِيِّ مِنْ أَعْدَائِكَ، سَلَامٌ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصَابِكَ مَفْرُوحٌ، وَدَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ، سَلَامَ الْمَفْجُوعِ الْمَحْزُونِ، الْوَالِيهِ الْمُسْتَكِينِ

سَلَامٌ مَنْ لَوْ كَانَ مَعَكَ بِالطُّفُوفِ لَوَقَاكَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّيُوفِ، وَبَذَلَ حَشَاشَتَهُ^۲ دُونَكَ لِلْحُتُوفِ^۳، وَجَاهَدَ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَنَصَرَكَ عَلَى مَنْ بَغَى عَلَيْكَ، وَفَدَاكَ بِرُوحِهِ وَجَسَدِهِ، وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ، وَرُوحَهُ لِرُوحِكَ فِدَاءً، وَأَهْلَهُ لِأَهْلِكَ وَقَاءً. فَلَيْتَ أَحَرَّتْنِي الدُّهُورُ، وَعَاقَبَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ، وَلَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا، وَلَمْ يَنْصَبْ لَكَ الْعِدَاوَةَ مُنَاصِبًا، فَلَا تُدْبِنَكَ صَبَاحًا وَمَسَاءً، وَلَا بُكَيْنًا عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَتَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَتَلَهَّفًا، حَتَّى أَمُوتَ بِلُوعَةِ الْمُصَابِ وَغُصَّةِ الْاِكْتِيَابِ^۴.

أشهدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْعُدْوَانِ، وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَمَا عَصَيْتُهُ، وَتَمَسَّكَتَ بِهِ وَبِحَبْلِهِ فَأَرْضَيْتُهُ، وَخَشِيتُهُ، وَرَاقَبْتُهُ، وَاسْتَجَبْتُهُ، وَسَنَنْتَ السُّنَنَ، وَأَطَقْتَ الْفِتْنَ، وَدَعَوْتَ إِلَى الرِّشَادِ، وَأَوْضَحْتَ سُبُلَ السَّدَادِ، وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ الْجِهَادِ.

خدا بر آنان (با دهان امام حسین (علیه السلام) انجام دادند؛ و پیشتر به آن اشاره شد.

۱. المرفوف: منتشر و پراکنده

۲. الحشاشة: باقی مانده روح

۳. الحتوف: مرگ

۴. الاکتیاب: غم و اندوه

وَكُنْتَ لِلَّهِ طَائِعًا، وَلِبَدِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَابِعًا، وَلِقَوْلِ أَبِيكَ سَامِعًا، وَإِلَى وَصِيَّةِ أَخِيكَ مُسَارِعًا، وَلِعِمَادِ الدِّينِ رَافِعًا، وَلِلطُّغْيَانِ قَامِعًا، وَلِلطُّغَاةِ مُقَارِعًا، وَلِلأُمَّةِ نَاصِحًا، وَفِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ سَابِحًا، وَلِلْفَسَاقِ مُكَافِحًا، وَبِحُجَجِ اللَّهِ قَائِمًا، وَلِلإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ رَاحِمًا، وَلِلْحَقِّ نَاصِرًا، وَعِنْدَ الْبَلَاءِ صَابِرًا، وَلِلدِّينِ كَالِئًا،^۱ وَعَنْ حُوزَتِهِ مُرَامِيًا، وَعَنْ شَرِيعَتِهِ مُحَامِيًا.

تَحُوطُ الْهُدَى وَتَنْصُرُهُ، وَتَبْسُطُ الْعَدْلَ وَتَنْشُرُهُ، وَتَنْصُرُ الدِّينَ وَتُظْهِرُهُ، وَتَكْفُ الْعَابِثَ وَتَرْجُرُهُ، وَتَأْخُذُ لِلضَّعِيفِ مِنَ الشَّرِيفِ، وَتُسَاوِي فِي الْحُكْمِ بَيْنَ الْقَوِيِّ وَالضَّعِيفِ. كُنْتَ رَبِيعَ الْإِكْتِمَامِ، وَعِصْمَةَ الْأَنَامِ، وَعِزَّ الْإِسْلَامِ، وَمَعْدِنَ الْأَحْكَامِ، وَحَلِيفَ الْإِنْعَامِ، سَالِكًا طَرِائِقَ جَدِّكَ وَأَبِيكَ، مُسْتَبَهًا فِي الْوَصِيَّةِ لِأَخِيكَ، وَفِي الدِّمَمِ، رَضِيَ الشَّيْمِ،^۲ ظَاهِرَ الْكَرَمِ، مُتَهَجِّدًا فِي الظُّلَمِ، قَوِيَمَ الطَّرَائِقِ،^۳ كَرِيمَ الْخَلَائِقِ، عَظِيمَ السَّوَابِقِ، شَرِيفَ النَّسَبِ، مُنِيفَ الْحَسَبِ، رَفِيعَ الرَّتَبِ، كَثِيرَ الْمَنَاقِبِ، مَحْمُودَ الصَّرَائِبِ،^۴ جَزِيلَ الْمَوَاهِبِ، حَلِيمَ رَشِيدَ مُنِيبِ، جَوَادَ عَلِيمِ شَدِيدِ، إِمَامًا شَهِيدًا، أَوَّاهَ مُنِيبًا، حَبِيبًا مَهِيْبًا.

كُنْتَ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَلِدًا، وَلِلْقُرْآنِ مُنْقِذًا، وَلِلأُمَّةِ عَضُدًا، وَفِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا، حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ، نَاكِبًا عَنْ سُبُلِ الْفَسَاقِ، بَازِلًا لِلْمَجْهُودِ، طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ. زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا، نَاطِرًا إِلَيْهَا بَعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا، أَمَّا لَكَ عَنْهَا مَكْفُوفَةٌ، وَهَمَّتْكَ عَنْ زِينَتِهَا مَصْرُوفَةٌ، وَالْحَاطَاكَ عَنْ بَهْجَتِهَا مَطْرُوفَةٌ، وَرَغْبَتُكَ فِي الْآخِرَةِ مَعْرُوفَةٌ.

حَتَّى إِذَا الْجَوْرُ مَدَّ بَاعَهُ،^۵ وَأَسْفَرَ الظُّلُمَ قِنَاعَهُ، وَدَعَا الْعَيَّ أَتْبَاعَهُ، وَأَنْتَ فِي حَرَمِ جَدِّكَ قَاطِنٌ،

۱. کالی: نگهبان و حافظ

۲. الشیم: خلق و طبیعت

۳. الطرائق: جمع طریق، به معنای سیره و روش

۴. الضرائب: جمع ضریبه، به معنای سرشت

۵. ناکب: روی گردان و دوری کننده

۶. مد باعه: به اوج خود رسید.

وَلِلظَّالِمِينَ مَبَإٍ، جَلِيسُ الْبَيْتِ وَالْمِحْرَابِ، مُعْتَزِلٌ عَنِ اللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ، تُنْكِرُ الْمُتَنَكِّرَ بِقَلْبِكَ
وَلِسَانِكَ، عَلَى قَدَرِ طَاقَتِكَ وَإِمَكَانِكَ. ثُمَّ اقْتَضَاكَ الْعِلْمُ لِلْإِنْكَارِ، وَلَزِمَكَ أَنْ تُجَاهِدَ الْفُجَّارَ،
فَسِرْتَ فِي أَوْلَادِكَ وَأَهَالِيكَ، وَشِيعَتِكَ وَمَوَالِيكَ، وَصَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَالْبَيِّنَةِ، وَدَعَوْتَ إِلَى اللَّهِ
بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَأَمَرْتَ بِإِقَامَةِ الْحُدُودِ، وَالطَّاعَةِ لِلْمَعْبُودِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْخَبَائِثِ
وَالطُّغْيَانِ.

وَوَاجِهُوكَ بِالطُّلُمِ وَالْعُدُونِ، فَجَاهَدْتَهُمْ بَعْدَ الْإِعَاضِ لَهُمْ، وَتَأَكِيدُ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ، فَكَتَبُوا
ذِمَامَكَ وَبَيْعَتَكَ، وَأَسْخَطُوا رَبَّكَ وَجَدَّكَ، وَبَدَّووكَ بِالْحَرْبِ، فَتَبَّتْ لِلطُّغْنِ وَالضَّرْبِ، وَطَحَنَتْ
جُنُودَ الْفُجَّارِ، وَاقْتَحَمَتْ قَسْطَلُ^۱ الْغُبَارِ، مُجَالِدًا بِذِي الْفَقَارِ، كَأَنَّكَ عَلِيٌّ الْمُخْتَارِ.

فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابَتَ الْجَاشِ، غَيْرَ خَائِفٍ وَلَا خَاشٍ، نَصَبُوا لَكَ غَوَائِلَ مَكْرِهِمْ، وَقَاتَلُوكَ بِكَيْدِهِمْ
وَشَرِّهِمْ، وَأَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ، فَمَنَعُوكَ الْمَاءَ وَوَرُودَهُ، وَنَاجِرُوكَ^۲ الْقِتَالَ، وَعَاجِلُوكَ النَّزَالَ،
وَرَشَقُوكَ بِالسَّهَامِ وَالنَّبَالِ، وَبَسَطُوا إِلَيْكَ الْأَصْطِلَامَ، وَلَمْ يَزْعُوا لَكَ ذِمَامًا^۳، وَلَا رَاقِبُوا فِيكَ
أَثَمًا، فِي قَتْلِهِمْ أَوْلِيَاءَكَ، وَنَهَبِهِمْ رِحَالَكَ، أَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ^۴، وَمُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ، وَقَدْ
عَجِبْتَ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ.

وَأَحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ، وَأَتَّخَنُوكَ^۵ بِالْجِرَاحِ، وَخَالُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الرُّوَّاحِ، وَلَمْ يَبْقَ لَكَ
نَاصِرٌ، وَأَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ، تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَأَوْلَادِكَ، حَتَّى نَكْسُوكَ^۶ عَنْ جَوَادِكَ، فَهَوَيْتَ

۱. قسطل: غبار شدیدی که هنگام جنگ و نبرد برمی خیزد.

۲. ناجز: برای جنگ آماده شد.

۳. ذمام: حق و حرمت

۴. الهبوة: غباری که باد با خود می آورد.

۵. اتخنه: او را ضعیف و خسته کرد.

۶. نکسه: او را پایین آورد و به زمین انداخت.

إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحًا، تَطْلُوكَ الْخَيُْولُ بِخَوَافِرِهَا، وَتَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا،^۱ قَدْ رَسَحَ^۲ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ، وَاخْتَلَفَتْ بِالْإِنْقِبَاضِ وَالْإِنْبِطَاطِ شِمَالُكَ وَبِمِمينِكَ، تُدِيرُ طَرْفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَبَيْتِكَ، وَقَدْ شُعِلَتْ بِنَفْسِكَ عَنْ وَلَدِكَ وَأَهْلِكَ، وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا، وَإِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا، مُحَمِّمًا^۳ بَاكِيًا.

فَلَمَّا رَأَتْ النِّسَاءُ جَوَادَكَ مُخْرِبًا، وَنَظَرْنَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبًا، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ،^۴ عَلَى الْخُدُودِ لَا طِمَاطٍ، الْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ،^۵ وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ، وَبَعْدَ الْعِزِّ مَذَلَّلَاتٍ، وَإِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ، وَالشُّمُرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، مُوَلِّغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى شَبِيئِكَ بِيَدِهِ، ذَايِبٌ لَكَ بِمُهَنْدِهِ،^۶ قَدْ سَكَنْتَ حَوَاشِكَ، وَخَفَيْتَ أَنْفَاسَكَ، وَرَفَعَ عَلَى الْقَنَا^۷ رَأْسَكَ، وَسَبَى أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ، وَصُقُّدُوا^۸ فِي الْحَدِيدِ، فَوْقَ أَقْتَابِ^۹ الْمَطِيَّاتِ، تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ،^{۱۰} يُسَاقُونَ فِي التِّبْرَارِيِّ وَالْفَلَوَاتِ، أَيْدِيَهُمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ. فَالْوَيْلُ لِلْعَصَاةِ الْفُسَاقِ.

لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلَامَ، وَعَطَلُوا الصَّلَاةَ وَالصِّيَامَ، وَنَقَضُوا السُّنَنَ وَالْأَحْكَامَ، وَهَدَمُوا قَوَاعِدَ

۱. البواتر: شمشیرهای برنده

۲. رشح: عرق

۳. حمم: صدایش را تکرار کرد.

۴. الشعور در اینجا به معنای افکار است؛ پس ناشرات الشعور یعنی حیران و سرگردان در فکر.

۵. سافرات الوجوه: چهره‌های آشکار

۶. المهند: شمشیر

۷. القنا: نیزه

۸. صُقُّدُوا: بسته و مقید شدند.

۹. القنب: زین شتر

۱۰. الهاجر: زمان ظهر در روزهای بسیار گرم

الْإِيمَانِ، وَحَرَّفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ، وَهَمَلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ. لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوْتُورًا، وَعَادَ كِتَابُ اللَّهِ عَرًّا وَجَلَّ مَهْجُورًا، وَغَوَدَ الْحَقُّ إِذْ فُهِرَتْ مَقْهُورًا، وَفُقِدَ بِفَقْدِكَ التَّكْبِيرُ وَالتَّهْلِيلُ، وَالتَّحْرِيمُ وَالتَّحْلِيلُ، وَالتَّنْزِيلُ وَالتَّأْوِيلُ، وَظَهَرَ بَعْدَكَ التَّغْيِيرُ وَالتَّبْدِيلُ، وَالْإِلْحَادُ وَالتَّعْطِيلُ، وَالْأَهْوَاءُ وَالْأَضَالِيلُ، وَالْفِتَنُ وَالْأَبَاطِيلُ.

فَقَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَتَعَاكَ إِلَيْهِ بِالْذَّمِّعِ الرَّهْطُولِ، قَائِلًا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قُتِلَ سِبْطُكَ وَفَتَاكَ، وَاسْتَبِيحَ أَهْلُكَ وَحِمَاكَ، وَسُبِيَتْ بَعْدَكَ ذُرَارِيَّتُكَ، وَوَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعَثْرَتِكَ وَذَوْبِكَ. فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ، وَبَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولُ، وَعَزَاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ، وَفُجِعَتْ بِكَ أُمُّكَ الرَّهْرَاءُ، وَاخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ تَعْزِي أَبَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَقِيمَتْ لَكَ الْمَاتِمُ فِي أَعْلَى عِلِّيَّينَ، وَلَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعِينُ، وَبَكَتِ السَّمَاءُ وَسُكَانُهَا، وَالْجِنَانُ وَخَزَائِنُهَا، وَالْهَضَابُ وَأَقْطَارُهَا، وَالْأَرْضُ وَأَقْطَارُهَا، وَالْبَحَارُ وَحِيَتَانُهَا، وَمَكَّةُ وَبُنْيَانُهَا، وَالْجِنَانُ وَوُلْدَانُهَا، وَالْبَيْتُ وَالْمَقَامُ، وَالْمَشْعَرُ الْحَرَامُ، وَالْحِجْلُ وَالْإِحْرَامُ.

اللَّهُمَّ فَبِحُزْمَةِ هَذَا الْمَكَانِ الْمُنِيفِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ، وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِمْ. اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَيَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، وَيَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ، بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، رَسُولِكَ إِلَى الْعَالَمِينَ أَجْمَعِينَ، وَبِأَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ، الْعَالِمِ الْمَكِينِ،^۲ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَبِقَاطِمَةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

وَبِالْحَسَنِ الرُّكِّيِّ عِصْمَةِ الْمُتَّقِينَ، وَبِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ أَكْرَمِ الْمُسْتَشْهَدِينَ، وَبِأَوْلَادِهِ الْمُقْتُولِينَ، وَبِعَثْرَتِهِ الْمَظْلُومِينَ، وَبِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَبِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قِبْلَةَ الْأَوَابِينَ، وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَصْدَقِ الصَّادِقِينَ، وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مُظْهِرِ الْبَرَاهِينِ، وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى نَاصِرِ الدِّينِ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قُدُّوَةِ الْمُهْتَدِينَ، وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَزْهَدِ الرَّاهِدِينَ، وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَارِثِ الْمُسْتَخْلَفِينَ، وَالحُجَّةِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ

۱. هملج: به سرعت و با راحتی حرکت کرد.

۲. مکین: دارای جایگاه و منزلت بلند

مُحَمَّدٍ، الصَّادِقِينَ الْأَبْرَارَ، آلَ طه وَيس، وَأَنْ تَجْعَلَنِي فِي الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمِينِ الْمُطْمَئِنِّينَ،
الْفَائِزِينَ الْفَرِحِينَ الْمُسْتَبْشِرِينَ.

اللَّهُمَّ اكْتُبْنِي فِي الْمُسْلِمِينَ، وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ، وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ،
وَانصُرْنِي عَلَى الْبَاغِينَ، وَاكْفِنِي كَيْدَ الْحَاسِدِينَ، وَاصْرِفْ عَنِّي مَكْرَ الْمَاكِرِينَ، وَأَقْبِضْ عَنِّي
أَيْدِيَ الظَّالِمِينَ، وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ السَّادَةِ الْمَيَامِينَ فِي أَعْلَى عِلِّيَّينَ، مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ بِنبيِّكَ الْمَعْصُومِ، وَبِحُكْمِكَ الْمَحْتُومِ، وَنَهْيِكَ الْمَكْتُومِ، وَبِهَذَا الْقَبْرِ
الْمَلُومِ^۱، الْمَوْسَدِ فِي كَفِّهِ الْإِمَامَ الْمَعْصُومَ، الْمَقْتُولَ الْمَطْلُومَ، أَنْ تَكْشِفَ مَا بِي مِنَ الْغُومِ،
وَتَصْرِفَ عَنِّي شَرَّ الْقَدَرِ الْمَحْتُومِ، وَتُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ ذَاتِ السُّمُومِ.

اللَّهُمَّ جَلِّلِي بِنِعْمَتِكَ، وَرَضِّنِي بِقِسْمِكَ، وَتَعَمَّدْنِي بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ، وَبَاعِدْنِي مِنْ مَكْرِكَ
وَنِقْمَتِكَ. اللَّهُمَّ اعْصِمْنِي مِنَ الزَّلَلِ، وَسَدِّدْنِي فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ، وَأَفْسَحْ لِي فِي مُدَّةِ الْأَجَلِ،
وَاعْفِنِي مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالْعِلَلِ، وَبَلِّغْنِي بِمَوَالِي وَبِفَضْلِكَ أَفْضَلَ الْأَمَلِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَقَبْلِ تَوْبَتِي، وَارْحَمْ عِزَّتِي، وَأَقْلِنِي عَثْرَتِي، وَنَفْسَ
كُرْبَتِي، وَاعْفُزْ لِي حَظِيَّتِي، وَأَصْلِحْ لِي فِي دُرِّيَّتِي.

اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ لِي فِي هَذَا الْمَشْهَدِ الْمُعْظَمِ، وَالْمَحَلِّ الْمُكْرَمِ، ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ، وَلَا عَيْبًا إِلَّا
سَتَرْتَهُ، وَلَا غَمًّا إِلَّا كَشَفْتَهُ، وَلَا رِزْقًا إِلَّا بَسَطْتَهُ، وَلَا جَاهًا إِلَّا عَمَرْتَهُ، وَلَا فَسَادًا إِلَّا أَصْلَحْتَهُ، وَلَا
أَمَلًا إِلَّا بَلَّغْتَهُ، وَلَا دُعَاءً إِلَّا أَجَبْتَهُ، وَلَا مُضِيقًا إِلَّا فَرَجْتَهُ، وَلَا شَمَلًا إِلَّا جَمَعْتَهُ، وَلَا أَمْرًا إِلَّا
أَتَمَمْتَهُ، وَلَا مَالًا إِلَّا كَثَرْتَهُ، وَلَا خُلُقًا إِلَّا حَسَنْتَهُ، وَلَا انْفِقًا إِلَّا أَخْلَفْتَهُ، وَلَا حَالًا إِلَّا عَمَرْتَهُ، وَلَا
حَسُودًا إِلَّا قَمَعْتَهُ، وَلَا عَدُوًّا إِلَّا أَرْدَيْتَهُ، وَلَا شَرًّا إِلَّا كَفَيْتَهُ، وَلَا مَرَضًا إِلَّا شَفَيْتَهُ، وَلَا بَعِيدًا إِلَّا
أَدْبَيْتَهُ، وَلَا شَعْنًا إِلَّا لَمَمْتَهُ، وَلَا سُؤْلًا إِلَّا أَعْطَيْتَهُ.

۱. الملموم: مکانی مشخص و معین که مردم برای زیارت به آنجا می آیند.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْعَاجِلَةِ وَتَوَابِ الْآجِلَةِ، اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنِ الْحَرَامِ، وَبِفَضْلِكَ عَنْ جَمِيعِ الْأَنَامِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا، وَقَلْبًا خَاشِعًا، وَبَقِيَّةً شَافِيًا، وَعَمَلًا زَكِيًّا، وَصَبْرًا جَمِيلًا، وَأَجْرًا جَزِيلًا.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شُكْرَ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَرِزْدٌ فِي إِحْسَانِكَ وَكَرَمِكَ إِلَيَّ، وَاجْعَلْ قَوْلِي فِي النَّاسِ مَسْمُوعًا، وَعَمَلِي عِنْدَكَ مَرْفُوعًا، وَأَثْرِي فِي الْخَيْرَاتِ مَتْبُوعًا، وَعُدْوِي مَقْمُوعًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَخْيَارِ، فِي آتَاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ، وَاكْفِنِي شَرَّ الْأَشْرَارِ، وَطَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ وَالْأَوْزَارِ، وَأَجِرْنِي مِنَ النَّارِ، وَأَدْخِلْنِي دَارَ الْقَرَارِ، وَاعْفُ لِي وَلِجَمِيعِ إِخْوَانِي فِيكَ، وَأَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى الْقِبْلَةِ، وَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ، وَأَقْرَأَ فِي الْأُولَى سُورَةَ الْأَنْبِيَاءِ، وَفِي الثَّانِيَةِ سُورَةَ الْحَشْرِ، وَاقْتَفَى فَتَقُولُ:

"لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ، وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ، خِلَافًا لِأَعْدَائِهِ، وَتَكْذِيبًا لِمَنْ عَدَلَ بِهِ، وَإِقْرَارًا لِزُبُوبِيَّتِهِ، وَخُشُوعًا لِعِزَّتِهِ، الْأَوَّلِ بَعْدَ الْأَوَّلِ، وَالْآخِرِ بَعْدَ آخِرِ، الظَّاهِرِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِقُدْرَتِهِ، وَالْبَاطِنِ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ بِعِلْمِهِ وَلُطْفِهِ. لَا تَقِفْ الْعُقُولُ عَلَى كُنْهِ عَظَمَتِهِ، وَلَا تُدْرِكِ الْأَوْهَامُ حَقِيقَةَ مَا هَيْئَتِهِ، وَلَا تَتَصَوَّرُ الْأَنْفُسُ مَعَانِي كَيْفِيَّتِهِ، مُطْلِعًا عَلَى الصَّمَائِرِ، عَارِفًا بِالسَّرَائِرِ، يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ عَلَى تَصْدِيقِي رَسُولَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِيمَانِي بِهِ، وَعِلْمِي بِمَنْزِلَتِهِ، وَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الَّذِي نَطَقَتِ الْحِكْمَةُ بِفَضْلِهِ، وَبَشَّرَتِ الْأَنْبِيَاءُ بِهِ، وَدَعَتْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمَا جَاءَ بِهِ، وَحَثَّتْ عَلَى تَصْدِيقِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿الَّذِينَ يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ

إِصْرَهُمْ وَالْأَعْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ^۱

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ إِلَى الثَّقَلَيْنِ، وَسَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ الْمُصْطَفَيْنِ، وَعَلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ، الَّذِينَ لَمْ يُشْرِكَا بِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، وَعَلَى فَاطِمَةَ الرَّهْزَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَعَلَى سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، صَلَاةَ خَالِدَةِ الدَّوَامِ، عَدَدَ قَطْرِ الرَّهَامِ،^۲ وَزِنَةَ الْجِبَالِ وَالْأَكَامِ، مَا أَوْزَقَ السَّلَامُ،^۳ وَاخْتَلَفَ الصِّيَاءُ وَالظَّلَامُ.

وَعَلَى آلِهِمُ الطَّاهِرِينَ، الْأَيَّامَةُ الْمُهِتَدِينَ، الدَّائِدِينَ عَنِ الدِّينِ: عَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسَى وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُجَّةَ، الْقَوَامَ بِالْقِسْطِ، وَسَالَاةَ السَّبْطِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْإِمَامِ فَرَجًا قَرِيبًا، وَصَبْرًا جَمِيلًا، وَنَصْرًا عَزِيزًا، وَغَنَى عَنِ الْخَلْقِ، وَتَبَاتًا فِي الْهُدَى، وَالتَّوْفِيقَ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى، وَرِزْقًا وَاسِعًا حَالًا لَا طَبِيبًا، مَرِيئًا دَارًا، سَائِعًا فَاضِلًا مُفَضَّلًا، صَبًّا صَبًّا، مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَلَا نَكْدٍ، وَلَا مَتَّةٍ مِنْ أَحَدٍ، وَعَافِيَةً مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَسُقْمٍ وَمَرَضٍ، وَالشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالنِّعْمَاءِ.

وَإِذَا جَاءَ الْمَوْتُ، فَاقْبِضْنَا عَلَى أَحْسَنِ مَا يَكُونُ لَكَ طَاعَةً، عَلَى مَا أَمَرْتَنَا مُحَافِظِينَ، حَتَّى تُؤَدِّيَنَا إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. وَ أَوْحِشْنِي مِنَ الدُّنْيَا، وَأَنْسِنِي بِالْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ لَا يُوحِشُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا خَوْفُكَ، وَلَا يُؤْنَسُ بِالْآخِرَةِ إِلَّا رَجَاؤُكَ. اللَّهُمَّ لَكَ الْحُجَّةُ لَا عَلَيْكَ، وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكَى لَا مِنْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعِنِّي عَلَى نَفْسِي الطَّالِمَةِ الْعَاصِيَةِ، وَشَهْوَتِي الْعَالِيَةِ، وَاخْتِمْ لِي بِالْعَفْوِ وَالْعَافِيَةِ.

اللَّهُمَّ إِنَّ اسْتِغْفَارِي إِثَّاكَ وَأَنَا مُصِرٌّ عَلَى مَا نَهَيْتَ فَلَهُ حَيَاءٌ، وَتَرْكِي الْإِسْتِغْفَارَ مَعَ عِلْمِي بِسَعَةِ حِلْمِكَ تَضْيِيعٌ لِحَقِّ الرَّجَاءِ. اللَّهُمَّ إِنَّ ذُنُوبِي تُؤْسِنِي أَنْ أَرْجُوكَ، وَإِنَّ عِلْمِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ

۱. سورة اعراف، آیه ۱۵۵

۲. الرهام: باران ملایم و پیوسته

۳. السلام: درخت

يَمْنَعْنِي أَنْ أَخْشَاكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَصَدِّقْ رَجَائِي لَكَ، وَكَذِّبْ خَوْفِي مِنْكَ، وَكُنْ لِي عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّي بِكَ، يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَيِّدْنِي بِالْعِصْمَةِ، وَأَنْطِقْ لِسَانِي بِالْحِكْمَةِ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْدُمُ عَلَى مَا ضَيَّعَهُ فِي أَمْسِهِ، وَلَا يُغْبِنُ حَطُّهُ فِي يَوْمِهِ، وَلَا يَهُمُّ لِرِزْقِ غَدِهِ.

اللَّهُمَّ إِنَّ الْغَنِيَّ مَنْ اسْتَعْنَى بِكَ وَافْتَقَرَ إِلَيْكَ، وَالْفَقِيرُ مَنْ اسْتَعْنَى بِخَلْقِكَ عَنْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ بِكَ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ لَا يَبْسُطُ كَفًّا إِلَّا إِلَيْكَ.

اللَّهُمَّ إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ قَنَطَ وَأَمَامَهُ التَّوْبَةُ وَوَرَاءَهُ الرَّحْمَةُ، وَإِنْ كُنْتُ ضَعِيفَ الْعَمَلِ فَإِنِّي فِي رَحْمَتِكَ قَوِيٌّ الْأَمَلِ، فَهَبْ لِي ضَعْفَ عَمَلِي لِقُوَّةِ أَمَلِي.

اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّ فِي عِبَادِكَ مَنْ هُوَ أَقْسَى قَلْبًا مِنِّي، وَأَعْظَمُ مِنِّي ذَنْبًا، فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَوْلَى أَعْظَمُ مِنْكَ طَوْلًا، وَأَوْسَعُ رَحْمَةً وَعَفْوًا، فَيَا مَنْ هُوَ أَوْحَدٌ فِي رَحْمَتِهِ، اغْفِرْ لِمَنْ لَيْسَ بِأَوْحَدٍ فِي خَطِيئَتِهِ.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنَا فَعَصَيْنَا، وَنَهَيْتَ فَمَا انْتَهَيْنَا، وَذَكَّرْتَ فَتَنَاسَيْنَا، وَبَصَّرْتَ فَتَعَامَيْنَا، وَحَدَّدْتَ فَتَعَدَّيْنَا، وَمَا كَانَ ذَلِكَ جَزَاءَ إِحْسَانِكَ إِلَيْنَا، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا أَعْلَنَّا وَأَخْفَيْنَا، وَأَخْبَرُ بِمَا نَأْتِي وَمَا أَتَيْنَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا تَوَاضَعْنَا بِمَا أَخْطَأْنَا وَنَسِينَا، وَهَبْ لَنَا حُقُوقَكَ لَدَيْنَا، وَأَتِمِّمْ إِحْسَانَكَ إِلَيْنَا، وَأَسْئَلُ رَحْمَتَكَ عَلَيْنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِهَذَا الصَّدِّيقِ الْإِمَامِ، وَنَسْأَلُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي جَعَلْتَهُ لَهُ، وَلَجَدِهِ رَسُولِكَ، وَلَا نَبِيَّهِ عَلَيَّ وَفَاطِمَةَ، أَهْلَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، إِذْ رَارَ الرُّزْقُ الَّذِي بِهِ قَوَامُ حَيَاتِنَا، وَصَلَاحُ أَحْوَالِ عِيَالِنَا، فَأَنْتَ الْكَرِيمُ الَّذِي تُعْطِي مِنْ سَعَةٍ، وَتَمْنَعُ مِنْ قُدْرَةٍ، وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ مِنَ الرُّزْقِ مَا يَكُونُ صَلَاحًا لِلدُّنْيَا، وَبَلَاغًا لِلْآخِرَةِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاغْفِرْ لَنَا وَلِوَلَدَيْنَا، وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ، الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ، وَأَتَيْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَفِتْنًا عَذَابَ النَّارِ.

ثُمَّ تَزُكُّ وَتَسْجُدُ وَتَجْلِسُ فَتَشْهَدُ وَتُسَلِّمُ، فَإِذَا سَبَّحْتَ فَأَعِزِّ خَدْيَكَ وَقُلْ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ - أَرْبَعِينَ مَرَّةً.

وَأَسْأَلُ اللَّهَ الْعِظَمَةَ وَالنَّجَاةَ، وَالْمَغْفِرَةَ وَالنُّوْفِقَ لِحَسَنِ الْعَمَلِ وَالْقَبُولِ، لِمَا تَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَيْهِ وَتَبْتَغِي بِهِ وَجْهَهُ. وَقِفْ عِنْدَ الرَّأْسِ ثُمَّ صَلِّ رُكْعَتَيْنِ عَلَى مَا تَقَدَّمَ، ثُمَّ انْكَبَّ عَلَى الْقَبْرِ وَقَبِّلْهُ وَقُلْ: زَادَ اللَّهُ فِي شَرَفِكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

وَأَدْعُ لِنَفْسِكَ وَلِوَالِدَيْكَ وَلِمَنْ أَرَدْتَ، وَانْصَرِفْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.»^۱

«و از جمله آنچه از ناحیه مقدسه [امام مهدی (علیه السلام)] به یکی از نواب صادر شده است،

فرمود: به درگاه او می ایستی و می گویی:

سلام بر آدم، برگزیده خدا از آفریدگانش. سلام بر شیث، ولی خدا و برگزیده اش. سلام بر ادريس، که به حجت خدا قیام کرد. سلام بر نوح، که دعایش مستجاب شد. سلام بر هود، که از سوی خدا به یاری اش مدد داده شد. سلام بر صالح، که خدا او را با کرامتش گرمی داشت. سلام بر ابراهیم، که خدا او را با مقام دوستی گرمی داشت. سلام بر اسماعیل، که خدا او را با قربانی بزرگی از بهشت رهایی بخشید. سلام بر اسحاق، که خدا نبوت را در ذریه اش قرار داد. سلام بر یعقوب، که خدا با رحمتش بینایی اش را به او بازگرداند. سلام بر یوسف، که خدا او را با عظمتش از چاه نجات داد. سلام بر موسی، که خدا با قدرتش دریا را برای او شکافت. سلام بر هارون، که خدا او را به نبوت اختصاص داد. سلام بر شعیب، که خدا او را در برابر قومش یاری رساند. سلام بر داوود، که خدا توبه اش را پذیرفت. سلام بر سلیمان، که جنیان به عزتش در برابر او سر فرود آوردند. سلام بر ایوب، که خدا او را از بیماری اش شفا داد. سلام بر یونس، که خدا وعده اش را برای او محقق ساخت. سلام بر عذیر، که خدا پس از مرگ زنده اش گرداند. سلام بر زکریا، که در ابتلاهایش صبر کرد. سلام بر یحیی، که خدا

او را با مقام شهادت نزدیک گرداند. سلام بر عیسی، روح خدا و کلمه‌اش. سلام بر محمد، حبیب خدا و برگزیده‌اش. سلام بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، که به مقام برادری اختصاص یافت. سلام بر فاطمه زهرا، دخترش. سلام بر ابومحمد حسن، وصی و جانشین پدرش. سلام بر حسین، که جان خود را با رضایت تقدیم کرد. سلام بر کسی که خدا را در پنهان و آشکار فرمان برد. سلام بر کسی که خدا شفا را در تربتش قرار داد. سلام بر کسی که اجابت دعا در زیر گنبد اوست. سلام بر کسی که امامان از ذریه اویند.

سلام بر فرزند خاتم پیامبران. سلام بر فرزند سید اوصیا. سلام بر فرزند فاطمه زهرا. سلام بر فرزند خدیجه کبری. سلام بر فرزند سدره المنتهی. سلام بر فرزند جنة المأوا. سلام بر فرزند زمزم و صفا. سلام بر آن آغشته به خونس. سلام بر آن که حریمش شکسته شد. سلام بر پنجمین نفر از اصحاب کسا. سلام بر غریب غریبان. سلام بر سرور شهیدان. سلام بر کشته شده به دست مدعیان. سلام بر ساکن کربلا. سلام بر کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند. سلام بر کسی که ذریه‌اش پاکیزگان‌اند.

سلام بر آن پیشوای دین. سلام بر جایگاه برهان‌ها. سلام بر آن ائمه سادات. سلام بر گریبان‌های آغشته به خون. سلام بر آن لب‌های خشکیده. سلام بر آن جان‌های ستانده شده. سلام بر آن ارواح ربوده شده. سلام بر آن پیکرهای عریان. سلام بر آن بدن‌های رنج دیده. سلام بر خون‌های جاری. سلام بر اعضای جدا شده. سلام بر سرهای برافراشته. سلام بر زنان به اسارت رفته.

سلام بر حجت پروردگار جهانیان؛ سلام بر تو و بر پدران پاک و مطهرت. سلام بر تو و بر فرزندان شهیدت. سلام بر تو و بر ذریه یاورانت. سلام بر تو و بر فرشتگان همراهت. سلام بر آن کشته مظلوم. سلام بر برادر مسمومش. سلام بر علی اکبر. سلام بر علی اصغر. سلام بر آن پیکرهای به غارت رفته. سلام بر خاندان نزدیک پیامبر. سلام بر افتادگان در بیابان‌ها. سلام بر دورافتادگان از وطن. سلام بر آنان که بدون کفن به خاک سپرده شدند. سلام بر سرهایی که از بدن‌ها جدا شدند.

سلام بر آن صابری که به حساب خدا گذاشت. سلام بر مظلومی که یآوری نداشت. سلام بر آن کسی که در خاک پاک آرمیده است. سلام بر صاحب گنبد والا. سلام بر کسی که خدای جلیل او را پاک گرداند. سلام بر کسی که جبرئیل به او افتخار کرد. سلام بر کسی که میکائیل در گهواره با او سخن گفت. سلام بر کسی که پیمانش شکسته شد. سلام بر کسی که حرمتش دریده شد. سلام بر کسی که خورش به ناحق ریخته شد. سلام بر کسی که با خون جراحات غسل داده شد. سلام بر کسی که از جام نیزه‌ها جرعه‌جرعه نوشید. سلام بر مظلومی که به تصرف دشمن درآمد. سلام بر کسی که در میان مردم مهجور ماند. سلام بر کسی که دفنش را اهل روستاها انجام دادند. سلام بر کسی که رگ حیاتش بریده شد. سلام بر کسی که بدون یاور از دین دفاع کرد. سلام بر آن محاسن خونین. سلام بر آن گونه خاک‌آلود. سلام بر آن بدن غارت شده. سلام بر آن دهانی که با چوب خیزران زده شد. سلام بر آن رگ بریده‌گردن. سلام بر آن سر برافراشته. سلام بر آن پیکرهای عربان در بیابان‌ها که درندگان وحشی به آن‌ها یورش می‌برند و حیوانات درنده به آنها نزدیک می‌شوند.

سلام بر تو ای مولای من، و بر فرشتگان گرد آمده در اطراف گنبدت، آنها که خاک مزارت را احاطه کرده‌اند، در حریم تو طواف می‌کنند و برای زیارت می‌آیند. سلام بر تو، که به‌سوی تو آمده‌ام و امید رستگاری نزد تو را دارم. سلام بر تو، سلام کسی که به حرمت تو آگاه است، در ولایت تو مخلص است، با محبت تو به خدا نزدیک شده است و از دشمنان تو بیزاری می‌جوید. سلام کسی که دلش با مصیبت تو جریحه‌دار است و اشکش هنگام یاد تو جاری است. سلام بر آن داغ‌دیده اندوهگین، آن واله و سرگشته.

سلام کسی که اگر با تو در سرزمین طف بود، جان خود را سپر شمشیرها می‌ساخت، و جانش را برای مرگ در راه تو تقدیم می‌نمود، و در کنارت جهاد می‌کرد، و تو را در برابر دشمنان یاری می‌داد، و با روح و جسم و مال و فرزندانش تو را حمایت می‌کرد، و روح فدای روح تو، و خانواده‌اش سپر خانواده تو می‌شد؛ اگرچه روزگار مرا به تأخیر انداخت و از یاری مقدور تو بازماندم، و نتوانستم با دشمنان بجنگم و در برابر آنان که با تو دشمنی کردند بایستم،

اما صبح و شام برای تو نوحه سرایی خواهیم کرد، و به جای اشک برای تو خون گریه خواهیم کرد، از روی حسرت برای تو و تأسف برای آنچه بر تو گذشت و اندوه از مصیبت تو، تا آنگاه که با سوز مصیبت و از غصه اندوه بمیرم.

گواهی می‌دهم تو نماز را به پا داشتی، زکات را پرداختی، به معروف فرمان دادی، از منکر و تجاوز بازداشتی، خدا را اطاعت کردی و نافرمانی نکردی، به او و ریسمانش چنگ زدی و او را خشنود ساختی، از او ترسیدی و او را مراقب خود دانستی، دعوت او را پذیرفتی، سنت‌ها را جاری ساختی، فتنه‌ها را خاموش کردی، به راه راست دعوت کردی، راه‌های هدایت را روشن کردی، و در راه خدا چنان که باید جهاد کردی. تو برای خدا فرمان‌بردار بودی، و پیرو جدت محمد (صلی الله علیه و آله) شنوا به سخن پدرت، شتابان به وصیت برادرت، برپا دارنده ستون‌های دین، سرکوبگر طغیان، رویاروی طاغوتیان، خیرخواه امت، شناگر در امواج مرگ، مقابله‌کننده با فاسقان، و برپادارنده حجت‌های الهی. تو به اسلام و مسلمانان مهر می‌ورزیدی، از حق حمایت می‌کردی، در بلایا صبور بودی، و از دین محافظت می‌کردی، و حریم آن را پاس می‌داشتی، و از شریعتش دفاع می‌کردی. تو هدایت را حمایت و یاری می‌کردی، عدالت را گسترش می‌دادی، دین را یاری می‌دادی و آشکار می‌ساختی، نابکاران را باز می‌داشتی، و در برابرشان می‌ایستادی. حق ضعیف را از شریف می‌گرفتی، و در حکم بین قوی و ضعیف مساوات برقرار می‌کردی.

تو بهار یتیمان، پناه انسان‌ها، عزت اسلام، معدن احکام، و همراه نعمت‌ها بودی. تو به راه‌های جدت و پدرت قدم می‌گذاشتی، و در وصیت مانند برادرت بودی، وفادار به عهد‌ها، دارای خُلُق‌ی پسندیده، آشکار در گرم، شب‌زنده‌دار در تاریکی، استوار در روش، بزرگواری در اخلاق، عظیم در پیشینه، شریف در نسب، بلندمرتبه در حسب، والا در مقام، سرشار از فضایل، و ستوده در سیرت بودی. تو بخشنده‌ای بزرگ، بردبار و رشد یافته، بازگشت‌کننده به خدا، محبوب و هیبت‌دار بودی.

تو برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرزندی شایسته بودی، و قرآن را نجات‌بخش بودی، و برای امت

تکیه‌گاهی استوار. در اطاعت خدا کوشاترین بودی، عهد و پیمان را حفظ می‌کردی، از راه‌های فاسقان دوری می‌جستی، تلاش خود را در راه خدا تقدیم می‌کردی، و بسیار در رکوع و سجود بودی. از دنیا به‌مانند مسافری که از آن کوچ کرده باشد زاهد بودی، به آن با دیدگانی که از آن بیمناک‌اند می‌نگریستی، آرزوهایت از دنیا دور بود، همتت از زینت‌های آن منصرف، نگاهت از زیبایی‌های آن روی‌گردان، و میل و علاقه‌ات به آخرت شناخته‌شده بود؛ تا زمانی که ظلم گسترده شد و چهره خود را آشکار ساخت، و گمراهی پیروان خود را فراخواند، و تو در حرم جدت سکونت داشتی، و از ظالمان دوری می‌کردی، هم‌نشین خانه و محراب بودی، از لذت‌ها و شهوات کناره گرفته بودی، و به میزان توانت با قلب و زبانت منکر را انکار می‌کردی. سپس علم تو را به انکار فراخواند، و بر تو واجب شد با ستمگران جهاد کنی. پس با فرزندان، اهل بیت و پیروان حرکت کردی، و حق و حقیقت را آشکار ساختی، و با حکمت و موعظه حسنه به‌سوی خدا دعوت کردی، به برپایی حدود الهی و اطاعت معبود فرمان دادی، و از پلیدی‌ها و طغیان بازداشتی. آنها با ظلم و دشمنی به رویارویی با تو برخاستند. پس تو بعد از نصیحت آنان و اقامه حجت بر ایشان، با آنها جنگیدی. آنان پیمان تو را شکستند و بیعت تو را نقض کردند، خدا و جدت را به خشم آوردند، و جنگ را با تو آغاز کردند. تو در برابر ضربات شمشیر و نیزه ایستادی، سپاه فاسقان را درهم شکستی، و به گرداب غبار معرکه وارد شدی، و با شمشیر ذوالفقار جنگیدی؛ گویی علی برگزیده بودی.

وقتی تو را دیدند که دلی استوار داری، نه بیمناکی و نه ترسان، مکرها و حيله‌های خود را برایت گسترانند، و با شرارت‌هایشان به جنگ آمدند. فرمانده ملعون آنها دستور داد آب را از تو منع کنند. تو را به نبردی سخت فراخواندند، تیرها و نیزه‌ها را به‌سوی تو پرتاب کردند، و دست‌های خود را برای نابودی تو گشودند. آنان حرمت تو را نگه نداشتند، و در کشتن دوستان و غارت خیمه‌هایت از هیچ گناهی پروا نکردند. تو پیشرو در میدان نبرد و تحمل‌کننده سختی‌ها بودی، تا آنجا که فرشتگان آسمان از صبر و شکیبایی‌ات شگفت‌زده شدند. آنها از هر سو تو را احاطه کردند، زخم‌هایت را سنگین‌تر کردند، و راه رفتنت را سد کردند. یاریگری

برای تو باقی نمانده بود و تو با صبر و شکیبایی به دفاع از زنان و فرزندان ادامه دادی. تا این که تو را از اسب به زمین افکندند. تو زخمی بر زمین افتادی، و اسب‌ها با سم‌هایشان از روی تو گذشتند و طاغیان با شمشیرهایشان به تو حمله کردند. عرق مرگ بر پیشانی ات نشست و دست‌هایت در انقباض و انبساط در حرکت بود. نگاهت با نگرانی به‌سوی خیمه‌ها و خانه‌ات بود، درحالی که به خانواده‌ات و فرزندان از خودت مشغول‌تر بودی. اسب تو از میدان گریخت، به‌سوی خیمه‌ها شتافت، با ناله‌ای غمگین و اشکی جاری.

وقتی زنان اسب تو را دیدند که سرش پایین افتاده و زینش خمیده و واژگون شده است، از پرده‌ها بیرون آمدند، موهای خود را پریشان کردند، به صورتهای خود سیلی زدند، با چهره‌های بی‌پوشش و اشک و زاری فریاد زدند. پس از عزت، به ذلت افتادند و شتابان به‌سوی قتلگاهت آمدند. شمر بر روی سینه‌ات نشسته بود، شمشیرش را بر گلویت فرو می‌برد، ریش سفید تو را با دست گرفته بود و با شمشیر خود تو را سر می‌برد. حواس تو خاموش شده بود، نفس‌هایت قطع شده بود، سرت بر نوک نیزه بالا برده شده بود. خانواده‌ات به اسارت رفتند و همانند بردگان در زنجیر شدند. آنان را بر کجاوه‌های شتران نشانند و حرارت ظهر چهره‌هایشان را می‌سوزاند. در بیابان‌ها و دشت‌ها با دست‌هایی بسته به گردنشان کشانده می‌شدند و در بازارها به نمایش درآمدند، وای بر گناهکاران و فاسقان.

به‌راستی با شهادت تو اسلام به قتل رسید، نماز و روزه تعطیل گشت، سنت‌ها و احکام الهی نقض گردید، پایه‌های ایمان فرو ریخت، آیات قرآن تحریف شد، و آنها در ظلم و تجاوز غوطه‌ور شدند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با شهادت تو مظلوم و خون‌خواه شد، کتاب خدا مهجور شد، و حق به زانو درآمد. با نبود تو تکبیر و تهلیل از دست رفت، حرام و حلال فراموش شد، و تفسیر و تأویل قرآن کنار گذاشته شد. پس از تو، تغییر و تحریف ظاهر شد، الحاد و تعطیل باورها رایج گردید، و هوس‌ها و گمراهی‌ها و فتنه‌ها و باطل‌ها رواج یافت. نوحه‌خوان تو نزد قبر جدت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایستاد و با اشک‌هایی سیلاب‌گونه، شهادت تو را به او گزارش داد و گفت: "ای رسول خدا، سبط و جوانت به شهادت رسید، خانواده‌ات به غارت رفت، اهل و عترت به اسارت

کشیده شدند، و مصیبت عظیمی بر خاندان و نزدیکان وارد شد. "رسول خدا ﷺ از این خبر به شدت متأثر و اندوهگین شد و دلش به سوگ نشست. فرشتگان و پیامبران به او تسلیت گفتند، مادرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در این مصیبت داغدار شد، و سپاه فرشتگان مقرب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) تسلیت گفتند. برای تو در عرش اعلی، مجالس عزا برپا شد، حوریان بهشتی بر تو گریستند، آسمان و ساکنانش، باغهای بهشتی و نگهبانانش، کوهها و گستره‌های زمین، دریاها و ماهیان‌شان، مکه و کعبه، بهشت و کودکان بهشتی، مسجدالحرام و مشعرالحرام، حل و إحرام همه بر تو گریستند.

خدایا، به حرمت این مکان بلندمرتبه بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا در زمره آنان قرار بده و با شفاعت آنان مرا وارد بهشت گردان. خدایا، تو را به محمد، خاتم انبیا و فرستاده تو به سوی همه جهانیان، و به برادر و پسرعمویش علی بن ابی طالب که برگزیده و دانشمند است، و به فاطمه بانوی زنان جهانیان قسم می‌دهم، و به حسن زکی آن پناهگاه پرهیزگاران، و به اباعبدالله حسین آن بزرگوارترین شهیدان، و به فرزندان کشته شده‌اش، و به عترت مظلومش، و به علی بن حسین زین العابدین، و به محمد بن علی، آن مرجع بازگشت کنندگان، و به جعفر بن محمد، آن راستگوترین صادقان، و به موسی بن جعفر، آن آشکارکننده برهان‌ها، و به علی بن موسی، آن یاری دهنده دین، و به محمد بن علی، آن پیشوای هدایت یافتگان، و به علی بن محمد، آن زاهدترین زاهدان، و به حسن بن علی، آن وارث جانشینان، و به حجت بر تمام خلایق، که بر محمد و آل محمد، آن صادقان نیکوکار، اهل طه و یس، درود فرستی و مرا در قیامت از ایمن شدگان و مطمئنان و کامیابان شاد و مسرور قرار دهی.

خدایا، مرا در شمار مسلمانان بنویس و به صالحان ملحق کن و برایم در میان آیندگان نامی نیکو باقی بگذار و مرا بر ستمکاران پیروز گردان و از شر حسودان حفظ کن و مرا از مکر مکاران دور نگه دار و دست‌های ستمگران را از من کوتاه گردان و مرا با سروران کریم در اعلی علین گردآور، با کسانی که به آنان نعمت بخشیده‌ای از انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان، به رحمت تو ای مهربان‌ترین مهربانان.

خدایا، تو را به پیامبر معصومت، به حکم قطعی‌ات، به نهی پنهانت، و به این قبر گرامی که امام معصوم شهید مظلوم در آن آرمیده است قسم می‌دهم، اندوه مرا برطرف کنی و مرا از شر تقدیر حتمی محفوظ بداری و از آتش سوزان نجات بخشی.

خدایا، مرا با نعمت پوشش بده و به قسمت راضی گردان و مرا با جود و کرم دربرگیر و از مکر و خشم خود دور گردان. خدایا، مرا از لغزش حفظ کن و در گفتار و کردار هدایت فرما، و عمر مرا طولانی گردان، و از دردها و بیماری‌ها به من عافیت بخش، و به واسطه سرورانم و به فضل خود مرا به برترین امیدم برسان.

خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست و توبه‌ام را بپذیر و به اشک‌هایم رحم کن و لغزشم را ببخشای و اندوهم را برطرف کن و گناه‌ام را بیامرز و در نسل و ذریه‌ام اصلاح قرار بده.

خدایا، در این مقام بزرگ و مکان شریف، گناهی را بر من مگذار مگر آن‌که بیمارزی، و عیبی را مگذار مگر آن‌که بیوشانی، و غمی را مگذار مگر آن‌که برطرف کنی، و رزقی را مگذار مگر آن‌که گشاده گردانی، و جایگاهی را مگذار مگر آن‌که آباد سازی، و فسادی را مگذار مگر آن‌که اصلاح کنی، و آرزویی را مگذار مگر آن‌که برآورده سازی، و داعی را مگذار مگر آن‌که اجابت کنی، و مشکلی را مگذار مگر آن‌که برطرف کنی، و پراکندگی را مگذار مگر آن‌که جمع گردانی، و امری را مگذار مگر آن‌که به سرانجام رسانی، و مالی را مگذار مگر آن‌که افزایش دهی، و اخلاقی را مگذار مگر آن‌که زیبا سازی، و انفاقی را مگذار مگر آن‌که جبران کنی، و حالتی را مگذار مگر آن‌که آباد گردانی، و حسودی را مگذار مگر آن‌که سرکوب کنی، و دشمنی را مگذار مگر آن‌که نابود سازی، و شری را مگذار مگر آن‌که دور گردانی، و هیچ بیماری را مگذار مگر آن‌که شفا دهی، و هیچ دوری را مگذار مگر آن‌که نزدیک گردانی، و هیچ پریشانی را مگذار مگر آن‌که سامان دهی، و حاجتی را مگذار مگر آن‌که عطا کنی.

خدایا، از تو خیر عاجل و ثواب آجل می‌طلبم. خدایا، مرا با حلالیت از حرام بی‌نیاز کن و با فضلت از همه آفریدگانت بی‌نیاز گردان. خدایا، از تو علمی سودمند، دلی خاشع، یقینی

شفابخش، عملی پاکیزه، صبری زیبا، و اجرای بزرگ می‌طلبم.

خدایا، شکر نعمتت را به من روزی فرما، و در احسان و کرمات بر من بیفز، و گرفتارم را نزد مردم پذیرفته گردان، و معلم را نزد خودت بالا ببر، و اثرم را در خیرات پایدار گردان، و دشمنم را سرکوب کن.

خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست، در تمام ساعات شب و روز، و مرا از شر اشرار حفظ کن، و مرا از گناهان و بارهای سنگین پاک گردان، و مرا از آتش نجات بده، و مرا به دارالقرار وارد کن، و مرا و همه برادران و خواهران مؤمن و مسلمان را - زنده و مرده - بیمارم، و در دنیا به من نیکی عطا کن، و در آخرت نیکویی عنایت فرما، و مرا از عذاب دوزخ حفظ کن؛ به رحمتت، ای مهربان‌ترین مهربانان.

سپس به‌سوی قبله رو کن و دو رکعت نماز بخوان. در رکعت اول، سوره انبیا و در رکعت دوم، سوره حشر را قرائت کن، و در قنوت بگو:

«معبودی نیست جز خداوند بردبار کریم، معبودی نیست جز خداوند بلندمرتبه بزرگ، معبودی نیست جز خداوند پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه و هرآنچه در آنها و در میان آنهاست؛ با مخالفت با دشمنانش، تکذیب کسانی که برایش شریک قرار می‌دهند، و اقرار به ربوبیتش، و خشوع در برابر عظمتش. او اول است بدون آغاز و آخر است بدون پایان، ظاهر بر همه چیز با قدرتش، و باطن است زیر همه چیز با علم و لطفش. عقل‌ها نمی‌توانند به‌گونه حقیقت ذاتش را درک نمی‌کنند و جان‌ها نمی‌توانند چگونگی‌اش را تصور کنند. او بر نیت‌ها آگاه است و سِر‌ها را می‌داند. او از خیانت چشم‌ها و آنچه در دل‌ها نهان است آگاه است.

خدایا، تو را شاهد می‌گیرم بر تصدیق پیامبرت ﷺ، ایمانم به او، و آگاهی‌ام به منزلتش. گواهی می‌دهم او پیامبری است که حکمت به فضیلت او شهادت داده است، پیامبران به او بشارت داده‌اند، و به اقرار آنچه او آورده فراخوانده‌اند، و بر تصدیق او تأکید کرده‌اند، با فرموده

حق تعالی: ﴿الَّذِينَ يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۵۷) (کسانی که او را در تورات و انجیل نوشته یافته‌اند، همان که آنان را به کارهای نیک فرمان می‌دهد و از کارهای زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برای آنان حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنان بود از ایشان برمی‌دارد). پس بر محمد فرستاده‌ات به سوی جن و انس، و سرور پیامبران برگزیده، و بر برادر و پسرعمویش که هرگز حتی چشم‌برهم‌زدنی شرک نورزیدند، و بر فاطمه زهرا بانوی زنان جهانیان، و بر دو سرور جوانان بهشت حسن و حسین درود فرست، درودی جاودان، به اندازه قطرات باران، و به وزن کوه‌ها و تپه‌ها، تا زمانی که درختان سبز شوند و نور و تاریکی در گردش باشند؛ و بر خاندان مطهرشان، آن امامان هدایت یافته که دین را حفاظت کردند: علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و حجت (علیهم السلام)، آنان که به عدالت قیام کردند و از نسل سبط هستند.

خدایا، به حق این امام، گشایشی نزدیک، صبری زیبا، نصری عزیز، بی‌نیازی از خلق، ثبات در هدایت، توفیق برای آنچه تو دوست داری و می‌پسندی، رزقی گسترده و حلال و پاکیزه و گوارا و سودمند و روان و فراوان و بی‌منت، عافیتی از هر بلا و بیماری و رنج، و شکر بر عافیت و نعمت‌ها را از تو درخواست می‌کنم؛ و آنگاه که مرگ فرارسید، ما را در بهترین حالت طاعت برای خودت و بر آنچه به ما امر کرده‌ای پایدار نگاه دار، تا ما را به باغ‌های نعمت جاودان خود برسانی؛ به رحمت تو، ای مهربان‌ترین مهربانان.

خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا از دنیا بیگانه و با آخرت آشنا کن؛ چرا که تنها ترس از توست که از دنیا بیگانه می‌کند و تنها امید به توست که با آخرت آرامش می‌دهد.

خدایا، حجت از آن توست، نه علیه تو، و شکایت تنها به سوی توست، نه از تو. پس بر محمد و آل او درود فرست و مرا در برابر نفس ظالم و گنهکارم یاری کن، و در برابر شهوت غالبم کمکم کن، و پایان کارم را با بخشش و عافیت قرار بده.

خدایا، این که من از تو آمرزش می‌طلبم درحالی که به آنچه تو نهی کرده‌ای اصرار دارم، از بی‌حیایی است، و ترک استغفار با آگاهی به گستردگی حلم تو، تباه کردن حق امید است.

خدایا، گناهانم مرا از امیدواری به تو مأیوس می‌کنند، و آگاهی من به وسعت رحمت مرا از ترسیدن از تو باز می‌دارد. پس بر محمد و آل محمد درود فرست، و امیدم را به خودت راست گردان، و ترسم را از خودت دروغین نما، و آن گونه که به تو خوش بین هستم برایم باش، ای بزرگوارترین بزرگواران.

خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا به عصمت یاری کن، و زبانم را به حکمت گویا گردان، و مرا از کسانی قرار بده که برای کوتاهی گذشته‌اش پشیمان شود، و بهره خود را در روزش از دست ندهد، و برای روزی فردایش نگران نباشد.

خدایا، بی‌نیاز آن است که با تو بی‌نیاز شود و به تو نیازمند باشد، و فقیر آن است که با خلق تو از تو بی‌نیاز شود. پس بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از خلق خود بی‌نیاز گردان و تنها به خودت نیازمند کن، و از جمله کسانی قرار بده که دست نیاز جز به‌سوی تو دراز نکنند.

خدایا، شقاوتمند آن است که از رحمت تو مأیوس شود، درحالی که در توبه پیش رویش و رحمت پشت سرش است؛ و اگر عملم ضعیف باشد، امیدم به رحمت تو قوی است. پس ضعف عملم را برای قوت امیدم بر من ببخشای.

خدایا، اگر تو می‌دانی در میان بندگان کسی هست که قلبش از من سخت‌تر و گناهش از من بزرگ‌تر است، من می‌دانم هیچ مولایی از تو بزرگوارتر و در رحمت و بخشش گسترده‌تر نیست. پس، ای کسی که در رحمت یگانه‌ای، بر کسی که در گناه یگانه نیست ببخشای.

خدایا، تو ما را امر کردی، ولی ما عصیان کردیم، نهی کردی، اما از آن باز نایستادیم، یادآوری کردی، ولی به فراموشی سپردیم، بصیرت بخشیدی، اما غفلت ورزیدیم، حدود معین کردی، ولی از آن تجاوز کردیم، و این شایسته احسان تو به ما نبود. تو به آنچه آشکار می‌کنیم و آنچه پنهان می‌داریم آگاه‌تری، و بهتر می‌دانی آنچه را انجام می‌دهیم یا کرده‌ایم. پس بر

محمد و آل محمد درود فرست، و ما را به خاطر خطاها و فراموشی هایمان مؤاخذہ نکن، حقوقت را بر ما ببخشای، احسانت را بر ما کامل کن، و رحمتت را بر ما بگستران.

خدایا، ما به واسطه این صدیق امام به تو توسل می جوئیم، و به حقّی که برای او و جدش، رسالت و والدینش علی و فاطمه و اهل بیت رحمت قرار دادی از تو درخواست می کنیم، رزق و روزی فراوانی را که مایه دوام زندگی و اصلاح احوال خانواده ماست بر ما ارزانی داری؛ زیرا تو کریمی هستی که از سر وسعت می بخشی و از روی قدرت باز می داری. ما از تو رزقی می خواهیم که مایه صلاح دنیا و توشه ای برای آخرت باشد.

خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست، و ما را، پدر و مادرمان را، و همه مردان و زنان مؤمن را، و همه مردان و زنان مسلمان را - چه زنده و چه مرده - پیامرز، و به ما در دنیا نیکی و در آخرت نیکی عطا فرما، و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار.

سپس رکوع کن و سجده به جا آور و بنشین و تشهد بخوان و سلام بده. پس اگر تسبیح گفتی، گونه های ت را بر زمین بگذار و چهل مرتبه بگو: "سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر".

از خداوند عصمت و نجات، و آمرزش و توفیق برای انجام عمل نیک و قبول آن بخواه، تا به وسیله آن، به خدا تقرب یابی و رضای او را بجویی. سپس، نزد سر مبارک بایست و دو رکعت نماز به همان ترتیب که ذکر شد به جا آور. سپس روی قبر خم شو و آن را ببوس و بگو: "خداوند بر شرف شما بیفزاید، و سلام و رحمت خداوند و برکاتش بر شما باد."

برای خودت و پدر و مادرت و هرکس که خواستی دعا کن و بازگرد؛ ان شاء الله تعالی.»

منابع

- قرآن كريم
- كتاب مقدس
- ١. المتشابهات، السيد أحمد الحسن، إصدارات أنصار الإمام المهدي عليه السلام.
- ٢. الجواب المنير عبر الأثير، السيد أحمد الحسن، إصدارات أنصار الإمام المهدي عليه السلام.
- ٣. بريد الصفحة، السيد أحمد الحسن، إصدارات أنصار الإمام المهدي عليه السلام.
- ٤. الرجعة ثالث أيام الله الكبرى، السيد أحمد الحسن، إصدارات أنصار الإمام المهدي عليه السلام.
- ٥. عقائد الإسلام، السيد أحمد الحسن، إصدارات أنصار الإمام المهدي عليه السلام.
- ٦. إِبصار العين في أنصار الحسين، الشيخ محمد بن طاهر السماوي، تحقيق: الشيخ محمد جعفر الطبسي، مركز الدراسات الإسلامية لحرس الثورة، چاپ اول، ١٤١٩ هـ.
- ٧. الإتحاف بحب الأشراف، عبدالله بن محمد بن عامر الشبراوي، كتابخانه شريف رضى - قم.
- ٨. الآثار الباقية عن القرون الخالية، ابوريحان محمد بن احمد البيروني، دار الكتب العلمية - بيروت.
- ٩. إثبات الوصية، على بن الحسين بن على المسعودي، منشورات الرضى - قم.
- ١٠. الاحتجاج، ابومنصور احمد بن على الطبرسي، تعليق: السيد محمد باقر الخراسان، دار النعمان للطباعة والنشر - النجف الاشرف، ١٩٦٦ م.
- ١١. أخبار الدول وآثار الأول، احمد بن يوسف بن احمد القرمانى، چاپ سنگى.
- ١٢. أخبار الزينبات، السيد يحيى بن الحسن العبيدلي العقيقي.

١٣. الأخبار الطوال، احمد بن داود ابوحنيفة الدينوري، تحقيق: عبدالمعمر عامر، دار إحياء التراث العربي، چاپ اول - قاهره، ١٩٦٠ م.

١٤. الأربعون الصغرى، احمد بن الحسين البيهقي، تحقيق: محمد السعيد بن بسيوني، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ اول، ١٤٠٧ هـ - ١٩٩٧ م.

١٥. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد بن النعمان المفيد، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، دار المفيد - بيروت، چاپ دوم، ١٩٩٣ م.

١٦. أسد الغابة في معرفة الصحابة، على بن ابى الكرام الشيباني ابن الأثير، دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان.

١٧. أسرار الشهادة، الفاضل الدربندی، منشورات الأعلمی - تهران.

١٨. الإصابة في تمييز الصحابة، احمد بن على بن حجر العسقلاني، تحقيق: عادل احمد عبد الموجود، على محمد معوض، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ اول، ١٩٩٥.

١٩. إعلام الوری بأعلام الهدی، ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم، ١٤١٧ هـ.

٢٠. أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، تحقيق و نشر: حسن الأمين، نشر دار التعارف للمطبوعات - بيروت.

٢١. الاقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد، محمد بن الحسن الطوسي، منشورات جامع جهل ستون - تهران، مطبعة الخيام - قم، ١٤٠٠ هـ.

٢٢. إقبال الأعمال، السيد رضى الدين على بن موسى بن جعفر بن طاووس، تحقيق: جواد القيومي، نشر دفتر الإعلام اسلامى، چاپ اول، ١٤١٤ هـ.

٢٣. الأمالي، محمد بن على بن الحسين الصدوق، تحقيق: مؤسسة البعثة - قم، چاپ اول، ١٤١٧ هـ.

٢٤. الأمالي، محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية - مؤسسة البعثة، دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع - قم، چاپ اول، ١٤١٤ هـ.

٢٥. الأمالي، محمد بن النعمان "المفيد"، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت، چاپ دوم، ١٩٩٣ م.
٢٦. أنساب الأشراف، احمد بن يحيى البلاذري، تحقيق: د. محمد حميد الله، دار المعارف بمصر، ١٩٥٩ م.
٢٧. الأنوار البهية، عباس القمي، تحقيق: مؤسسة النشر اسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، چاپ اول، ١٤١٧ هـ.
٢٨. بحار الأنوار، المجلسي، مؤسسة الوفاء، بيروت - لبنان، چاپ دوم، ١٩٨٣ م.
٢٩. البدء والتاريخ، المطهر بن طاهر المقدسي، مكتبة الثقافة الدينية.
٣٠. البداية والنهاية، إسماعيل بن كثير الدمشقي، تحقيق: علي شيري، دار إحياء التراث العربي - بيروت، چاپ اول، ١٩٨٨ م.
٣١. بشارة المصطفى، محمد بن ابى القاسم الطبري، تحقيق: جواد قيومي اصفهاني، مؤسسة النشر اسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، چاپ اول، ١٤٢٠ هـ.
٣٢. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، تحقيق: ميرزا حسن كوجه باغي، منشورات الأعلمي - تهران، چاپ چهارم، ١٤٠٤ هـ.
٣٣. بلاغات النساء، ابوالفضل بن ابى طاهر ابن طيفور، كتابخانه بصيرتي - قم.
٣٤. تاريخ الإسلام، الذهبي، تحقيق: د. عمر عبد السلام تدمر، دار كتاب عربي - بيروت، چاپ اول، ١٩٨٧ م.
٣٥. تاريخ الخلفاء، جلال الدين سيوطي، منشورات الشرف الرضى - قم، ١٤١١ هـ.
٣٦. تاريخ الخميس في أحوال أنفس نفيس، حسين بن محمد ديار بكرى، مؤسسة شعبان - بيروت.
٣٧. تاريخ الطبري، محمد بن جرير الطبري، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت، موافق با نسخه چاپ شده در مطبعة "بريل" در لندن سال ١٨٧٩ م.
٣٨. تاريخ المختصر الدول، گريگوريوس الملتى ابن عبرى، دار الميسرة - بيروت.

٣٩. تاريخ مدينة دمشق، على بن الحسن ابن عساكر، تحقيق: على شيرى، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت، ١٩٩٥ م.

٤٠. تاريخ اليعقوبى، احمد بن ابى يعقوب اليعقوبى، دار صادر - بيروت، مؤسسة نشر فرهنگ اهل بيت - قم.

٤١. تبصرة الأنام بشرح نواقض الإسلام، عبدالعزيز الراجحى، مدار الوطن للنشر، چاپ اول، ١٤٢٩ هـ - ٢٠٠٨ م.

٤٢. تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزى، مؤسسة اهل بيت عليهم السلام، بيروت.

٤٣. ترجمة الإمام الحسين ومقتله، القسم غير المطبوع من كتاب الطبقات الكبير لابن سعد، تحقيق: سيد عبدالعزيز الطباطبائى، نشر مؤسسة آل بيت عليهم السلام لإحياء التراث، مطبعة: ستاره - قم، چاپ اول، ١٤٥١ هـ.

٤٤. الكشف والبيان عن تفسير القرآن "تفسير الثعلبى"، احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبى، تحقيق: ابو محمد بن عاشور، دار إحياء التراث العربى - بيروت، چاپ اول، ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م.

٤٥. تفسير فرات كوفى، فرات بن ابراهيم كوفى، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى - تهران، چاپ اول، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.

٤٦. تفسير قمى، على بن ابراهيم قمى، تعليق سيد طيب الموسوى الجزائرى، مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر - قم، چاپ سوم، ١٤٠٤ هـ.

٤٧. تهذيب الأحكام، محمد بن الحسن الطوسى، تعليق: سيد حسن الموسوى الخرساني، دار الكتب الإسلامية - تهران.

٤٨. تهذيب الكمال، ابوالحجاج يوسف المزى، تحقيق: د. بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ چهارم، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٥ م.

٤٩. التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين، ابو حامد بن مرزوق: ١٠٥، كتابخانه ايجيق بشارع دار الشفقة بفتح ٧٢، استانبول - تركيه، ١٩٧٦ م.

٥٠. توضيح المقاصد، بهاء الدين محمد بن الحسن العاملي، مطبوع منع المجموعة النفيسة.
٥١. الثاقب في المناقب، ابن حمزة الطوسي، تحقيق: نبيل رضا علوان، مؤسسة انصاريان - قم، چاپ اول، ١٤١١ هـ.
٥٢. الثقات، محمد بن حبان، مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد - الهند، چاپ اول، ١٣٩٣ هـ.
٥٣. الجامع الصغير، جلال الدين سيوطي، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت، چاپ اول، ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م.
٥٤. الجامع لأحكام القرآن "تفسير القرطبي"، محمد بن احمد القرطبي، دار إحياء التراث العربي - بيروت، چاپ دوم، ١٩٨٥ م.
٥٥. جواهر المطالب في مناقب الإمام علي بن ابي طالب، محمد بن احمد الدمشقي الباعوني الشافعي، نشر مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم، ١٤١٥ هـ.
٥٦. حياة الإمام الحسين، شيخ باقر شريف القرشي، كتابخانه الداوري، قم.
٥٧. الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندي، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (عليه السلام)، إشراف: سيد محمد باقر الموحّد الأبطحي، چاپ اول، ذى الحجة ١٤٠٩ هـ.
٥٨. الخصال، محمد بن علي بن حسين الصدوق، تعليق على اكبر الغفاري، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم المقدسة، ١٤٠٣ هـ.
٥٩. الدرر السنية في الرد على الوهابية، احمد زيني دحلان: ص ٤١، كتابخانه ايجيق بشارع دار الشفقة بفتح ٧٢، استانبول - تركيه، ١٩٧٦ م.
٦٠. دعائم الإسلام، النعمان بن محمد بن منصور المغربي، تحقيق: آصف بن علي اصغر فيضي، دار المعارف - مصر، ١٩٦٣ م.
٦١. دلائل الإمامة، محمد بن جرير بن رستم الطبري، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، مؤسسة البعثة - قم، چاپ اول، ١٤١٣ هـ.

٦٢. الرد على المتعصب العنيد، عبدالرحمن بن علي بن محمد ابن الجوزي، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ اول، ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م.
٦٣. رسائل الشريف المرتضى، علي بن حسين المرتضى، آماده سازي: سيد احمد حسيني، منشورات دار القرآن الكريم - قم، ١٤١٠ هـ.
٦٤. روضة الواعظين، محمد بن الفتال النيسابوري، منشورات المكتبة الحيدرية - نجف، ١٣٨٦ هـ.
٦٥. زينب الكبرى، جعفر النقدي، منشورات مكتبة المفيد.
٦٦. سنن الترمذي، محمد بن عيسى الترمذي، تحقيق: عبدالرحمن محمد عثمان، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، چاپ دوم، ١٩٨٣ م.
٦٧. السيدة زينب رائدة الجهاد في الإسلام، باقر شريف القرشي، مطبعة شريعت، چاپ اول، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م.
٦٨. سير أعلام النبلاء، الذهبي، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، حسين الأسد، مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ نهم، ١٩٩٣ م.
٦٩. شجرة طوبى، محمد مهدي حائري، منشورات المكتبة الحيدرية - نجف، ١٣٨٥ هـ.
٧٠. شذرات الذهب في أخبار من ذهب، عبدالحى ابن العماد الحنبلي، دار الكتب العلمية - بيروت.
٧١. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، النعمان بن محمد المغربي، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، چاپ دوم، ١٤١٤ هـ.
٧٢. شرح إحقاق الحق وإزهاق الباطل، نور الله الحسينى المرعشى التستري، تعليق: شهاب الدين النجفى، منشورات مكتبة المرعشى النجفى - قم.
٧٣. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ١٩٥٩ م.
٧٤. شرح نهج البلاغه، ميثم بن علي بن ميثم البحراني، نشر مركز الإعلام الإسلامي - حوزه علميه، قم - ايران، چاپ اول، ١٣٦٢ ش.

٧٥. صحيح ابن حبان، علاء الدين على بن بلبان الفارسي، تحقيق: شعيب الأرناؤوط، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ١٩٩٣ م.
٧٦. صحيح البخاري، محمد بن اسماعيل، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٩٨١ م.
٧٧. صحيح سنن الترمذي، محمد ناصر الألباني، تعليق و اشراف: زهير الشاويش، نشر المكتب الإسلامي - بيروت، چاپ اول، ١٩٩١ م.
٧٨. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج القشيري، دار الفكر - بيروت.
٧٩. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر الهيتمي المكي، دار الكتب العلمية - بيروت.
٨٠. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، دار صادر، بيروت.
٨١. الطراز المذهب في أحوال أم المصائب زينب، الراوندي.
٨٢. العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، علي بن يوسف بن المطهر الحلي، تحقيق: مهدي الرجائي، مكتبة النجفي المرعشي - قم.
٨٣. العقد الفريد، يوسف بن يحيى المقدسى الشافعى السلمى، ق ٧ هـ، مكتبة عالم الفكر - القاهرة، ١٣٩٩ هـ.
٨٤. علل الشرائع، محمد بن على بن حسين، منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها النجف الأشرف، ١٩٦٦ م.
٨٥. عمدة القارى شرح صحيح البخارى، محمود بن أحمد بن موسى الحنفى بدر الدين العيني، دار إحياء التراث العربي - بيروت.
٨٦. عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، المعروف بـ "عوالم - الإمام الحسين"، الشيخ المحدث عبدالله البحرانى، تحقيق و نشر: مدرسة الغمام المهدي عليه السلام - قم المقدسة، چاپ اول، ١٤٠٧ هـ.
٨٧. الغدير، عبدالحسين أحمد الأميني، دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان، چاپ سوم، ١٣٨٧ هـ - ١٩٦٧ م.
٨٨. الغيبة، محمد بن الحسن الطوسى، تحقيق: الشيخ عبادالله الطهرانى، الشيخ على أحمد ناصح، مؤسسة المعارف الإسلامية - قم، چاپ اول، ١٤١١ هـ.

٨٩. فاجعة الطف، محمد كاظم القزويني، هيئت محمد الأمين، چاپ دوازدهم، ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠١ م.
٩٠. فتح الباري شرح صحيح البخاري، شهاب الدين ابن حجر العسقلاني، دار المعرفة للطباعة والنشر - بيروت، چاپ دوم.
٩١. الفتوح، ابو محمد احمد بن اعثم الكوفي، تحقيق: علي شيري، دار الأضواء، چاپ اول، ١٩٩١ م.
٩٢. الفصول المهمة في معرفة الأئمة، ابن الصباغ المالكي، مطبعة العدل - النجف.
٩٣. فضائل الصحابة، احمد بن حنبل، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس، مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ اول، ١٩٨٣ م.
٩٤. فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ اول، ١٩٩٤ م.
٩٥. قاموس الرجال، محمد تقي التستري، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، چاپ اول، ١٤٢٢ هـ.
٩٦. قرب الإسناد، عبد الله بن جعفر الحميري، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم.
٩٧. الكافي، محمد بن يعقوب الكليني، تعليق: علي أكبر الغفاري، دار الكتب الإسلامية - طهران.
٩٨. كامل الزيارات، جعفر بن محمد ابن قولويه القمي، تحقيق: الشيخ جواد القيومي، نشر الفقهة، مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ اول، ١٤١٧ هـ.
٩٩. الكامل في التاريخ، علي بن أبي الكرم ابن الأثير، دار صادر - بيروت، ١٩٦٥ م.
١٠٠. كشف الغمة في معرفة الأئمة، علي بن عيسى الإربلي، دار الكتاب الإسلامي - بيروت.
١٠١. كشف القناع، منصور بن يونس البهوتي، تحقيق: محمد حسن محمد الشافعي، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ اول، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.

١٠٢. كمال الدين وتمام النعمة، محمد بن علي بن علي بن الحسين الصدوق، تعليق علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ١٤٠٥ هـ.

١٠٣. الكنى والألقاب، الشيخ عباس القمي، تقديم: محمد هادي الأميني، مكتبة الصدر - طهران.

١٠٤. كنز العمال، علاء الدين علي المتقي الهندي، ضبط وتفسير: الشيخ بكري حياني، مؤسسة الرسالة - بيروت، ١٩٨٩ م.

١٠٥. اللهوف في قتلى الطفوف، علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس، وبيته كتاب: حكاية المختار في أخذ الثأر برواية أبي مخنف. الناشر: أنوار الهدى - قم، چاپ اول، ١٤١٧ هـ.

١٠٦. لواعج الأشجان، محسن الأمين، منشورات مكتبة بصيرتي - قم، ١٣٣١.

١٠٧. اللؤلؤ والمرجان، ميرزا حسين النوري، تحقيق: حسين استاد ولي، دار الكتب الإسلامية - تهران.

١٠٨. مثير الأحزان، محمد بن جعفر ابن نما الحلبي، منشورات المطبعة الحيدرية في النجف، ١٩٥٠.

١٠٩. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي، دار الكتب العلمية - بيروت، ١٩٨٨ م.

١١٠. مجموع الفتاوى، أحمد بن تيمية، چاپ شيخ عبدالرحمن بن قاسم.

١١١. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقي، تحقيق: سيد جلال الدين حسيني، دار الكتب الإسلامية - تهران، چاپ اول، ١٣٧٠ هـ.

١١٢. المحاضرات والمحاورات، جلال الدين سيوطي، تحقيق: د. يحيى جبوري، دار الغرب اسلامي، چاپ اول، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م.

١١٣. مدينة معاجز الأئمة الاثني عشر ودلائل الحجج على البشر، سيد هاشم بن سليمان

البحراني، تحقيق: عزت الله همداني، مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ١٤١٣

هـ.

١١٤. مروج الذهب ومعادن الجواهر، على بن حسين المسعودي، منشورات دار الهجرة -

قم، چاپ دوم، ١٩٨٤ م.

١١٥. المزار، محمد بن جعفر مشهدي، تحقيق: جواد قيومي اصفهاني، مؤسسة النشر

اسلامی - قم، چاپ اول، ١٤١٩ هـ.

١١٦. مسار الشيعة في مختصر تواريخ الشريعة، محمد بن النعمان مفيد، المؤتمر العالمي

لألفية الشيخ المفيد.

١١٧. مستدرک سفينة البحار، على نمازی، تحقيق: حسن بن على نمازی، مؤسسة النشر

اسلامی التابع لجماعة المدرسين بقم، ١٤١٨ هـ.

١١٨. المستدرک على الصحيحين، ابو عبد الله الحاكم النيسابوري، تحقيق: يوسف

عبد الرحمن مرعشلي.

١١٩. مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نوري، مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث، چاپ

اول، ١٩٨٧ م.

١٢٠. مسند الإمام على (عليه السلام)، حسن قباچي، تحقيق: طاهر سلامي، منشورات مؤسسة

الأعلمی - بيروت، چاپ اول، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠٠ م.

١٢١. مسند احمد، احمد بن حنبل، دار صادر - بيروت.

١٢٢. مصباح المتهجد، محمد بن حسن الطوسي، مؤسسة فقه الشيعة - بيروت، چاپ

اول، ١٤١١ هـ - ١٩٩١ م.

١٢٣. المصباح، ابراهيم كفعمي، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بيروت، چاپ سوم،

١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.

١٢٤. مع الركب الحسيني من المدينة إلى المدينة، محمد جعفر الطبسي، محمد امين

اميني، مركز الدراسات الإسلامية لممثلية الولي الفقيه، ١٤٢٨ هـ ق.

١٢٥. معالم التنزيل في تفسير القرآن "تفسير البغوى"، حسين بن مسعود بن محمد الفراء البغوى، تحقيق: عبدالرزاق مهدي، دار إحياء التراث العربي - بيروت، چاپ اول، ١٤٢٠ هـ.
١٢٦. معانى الأخبار، محمد بن على بن حسين صدوق، تعليق: على اكبر غفارى، مؤسسة النشر الإسلامية تابعه لجامعة المدرسين بقم مشرفه، ١٣٧٩ هـ.
١٢٧. المعجم الكبير، ابوالقاسم سليمان بن احمد طبرانى، تحقيق: حمدى عبدالمجيد السلفى، دار إحياء التراث العربى، چاپ دوم.
١٢٨. معجم البلدان، ياقوت حموى، دار إحياء التراث العربى - بيروت، ١٩٧٩ م.
١٢٩. مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصبهاني، تقديم: كاظم المظفر، منشورات المطبعة الحيدريه در نجف، ١٩٦٥ م.
١٣٠. مقتل الحسين، لوط بن يحيى بن سعيد ابومخنف الأزدي، تعليق: حسن غفارى، المطبعة العلمية - قم.
١٣١. مقتل الحسين، خوارزمى، مكتبة المفيد - قم.
١٣٢. مقتل الحسين، سيد عبدالرزاق المقرم، دار الكتب الإسلامية - بيروت.
١٣٣. الملحة الحسينيه، مرتضى مطهرى، منشورات المركز العالمى للدراسات الإسلامية - قم، چاپ سوم، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٢ م.
١٣٤. مناقب آل ابى طالب، محمد بن على ابن شهر آشوب، تصحيح و شرح و مقابله: كميته‌اى از اساتيد نجف اشرف، المطبعة الحيدريه - نجف اشرف، ١٩٥٦ م.
١٣٥. مناقب امام اميرالمؤمنين، محمد بن سليمان كوفى، تحقيق: شيخ محمد باقر المحمودى، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم، چاپ اول، ١٤١٢ هـ.
١٣٦. مناقب على بن ابى طالب، على بن محمد واسطى شافعى ابن المغازلى، المكتبة الإسلامية - تهران.

١٣٧. المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، ابوالفرج عبدالرحمن بن علي بن محمد بن الجوزي، بررسى و تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ اول، ١٩٩٢ م.

١٣٨. منتهى الآمال، عباس قمى، دار المصطفى العالمية - بيروت، چاپ سوم، ١٤٣٢ هـ - ٢٠١١ م.

١٣٩. موسوعة شهادة المعصومين، كميته حديث در مؤسسه باقر العلوم - قم، چاپ اول، ١٣٨١ هـ.ش.

١٤٠. موسوعة كلمات الإمام الحسين، تدوين: بخش حديث مؤسسه باقر العلوم، سازمان تبليغات اسلامى، چاپ اول، ١٤٢٥ هـ.

١٤١. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: على محمد بجاوى، دار المعرفة للطباعة و النشر - بيروت.

١٤٢. نظريات الخلفيتين، نجاح الطائي، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.

١٤٣. نفس المهموم، عباس قمى، انتشارات كتابخانه بصيرتى - قم، ١٤٠٥ هـ.

١٤٤. نهاية الإرب في فنون الأدب، احمد بن عبدالوهاب نوبرى، وزارت فرهنگ و ارشاد ملى، مؤسسه عمومى مصر براى تأليف، ترجمه و چاپ و نشر.

١٤٥. نهر الذهب في تاريخ حلب، كامل البالى الحلبي الغزى، دار القلم العربى - بيروت.

١٤٦. نهضة عاشوراء، مؤسسه سيد الشهداء، جمعيت معارف اسلامى فرهنگى - بيروت، چاپ اول، ٢٠١٢ م.

١٤٧. نواقض الإسلام، محمد بن عبدالوهاب.

١٤٨. نور الأبصار، مؤمن بن حسن الشبلنجى، دار الكتب العلمية - بيروت.

١٤٩. نور على الدرب، فتاوى ابن باز، وبسایت رسمى ابن باز.

١٥٠. الوافي بالوفيات، صفدى، تحقيق: احمد الأرئووط و تركى مصطفى، دار احياء التراث - بيروت.

١٥١. وسائل الشيعة، محمد بن حسن حر عاملی، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیہ السلام لإحياء التراث - قم مقدسه، چاپ دوم، ١٤١٤ هـ.
١٥٢. وفيات الأئمة، گروهی از علما، دار البلاغة - بیروت، چاپ اول، ١٩٩١ م.
١٥٣. ينابيع المودة لذوی القربى، شيخ سليمان بن ابراهيم قندوزی، تحقیق: سيد علی جمال اشرف حسینی، نشر دار الأسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، ١٤١٦ هـ.